

شاهنامه فردوسی

شاهنامه خوانی با خوانش و تفسیر استاد زاگرس و دکتر محبوب

کتاب صوتی شاهنامه و شاهنامه خوانی با صدای استاد قائم مقامی

دانلود کتاب صوتی شاهنامه - شاهنامه خوانی با صدای استاد کزازی

شاهنامه خوانی و شرح و تفسیر اشعار شاهنامه توسط استاد حیجونی

کتاب صوتی شاهنامه فردوسی با صدای استاد قادرپناه

داستان های صوتی شاهنامه به زبان ساده

کتاب صوتی شاهنامه به نثر نوشته محبوبه زمانی

کتاب صوتی شاهنامه برای نوجوانان

شاهنامه خوانی کودکان صوتی

اكادېمى علوم اتحاد شوروى

سلسله آثار ادبى ملل خاور

متون

سرى بزرگ

۲

اداره انتشارات ادبيات خاور

انستیتوی خاورشناسی

شاهنامه فردوسی

متن انتقادی

جلد اول

تحت نظر ی. ا. برتلس

مسکو ۱۹۶۰

فهرست

۵	پیشگفتار
۱۲	آغاز کتاب
۱۳	ستایش خرد
۱۴	گفتار اندر آفرینش عالم
۱۶	گفتار اندر آفرینش مردم
۱۷	گفتار اندر آفرینش آفتاب
۱۸	در آفرینش ماه
۱۸	گفتار اندر ستایش پیغمبر
۲۰	گفتار اندر فراهم آوردن کتاب
۲۲	داستان دقیقی شاعر
۲۲	بنیاد نهادن کتاب
۲۳	[در داستان ابو منصور]
۲۵	ستایش سلطان محمود
۲۸	کیومرث
۳۳	هوشنگ
۳۶	طهمورث
۳۹	جمشید
۵۱	ضحاک
۷۹	فریدون
۱۳۵	منوچهر
۲۵۰	ملحقات

پیشگفتار

این پیشگفتار مخصص مقدمه مفصلی است بقلم دانشمند فقید ی. برتلس (وفات سال ۱۹۵۷) که متن انتقادی حاضر شاهنامه تحت نظر وی تهیه شده است. اصل مقدمه در این مجلد بزبان روسی درج گردیده است.

چنانکه معلوم است، اولین متون کامل و علمی شاهنامه که در قرن گذشته بتوسط ت. ماکان و ژ. مول انتشار یافته و در زمان انتشار از موفقیت‌های مهم بشمار می‌آیند، پاره‌ای از خواست‌های اساسی متن انتقادی علمی را برآورده نمی‌ساختند. نه مول و نه ماکان در مقدمه‌های متن‌های انتقادی خود صراحتاً تذکار نداده اند که کدام نسخه‌ها را مورد استفاده قرار داده، کدام متن‌ها را مرجح دانسته و کدام شیوه انتقاد متن را بکار برده اند. هر دو ناشر، آنقدر که معلوم است، شماره زیادی از نسخه‌های نه چندان قدیمی شاهنامه را گرفته، آنها را با یکدیگر مقایسه نموده و متن اصلی را نسبتاً خودسرانه انتخاب نموده و واریانت‌های نسخه‌های دیگر را ابداً ذکر نکرده اند. بدینشکل متن‌هایی بدست آمده است که قرائت آنها آسان ولی رابطه‌شان با متن اصلی اثر فردوسی نامعلوم است.

در اواخر قرن گذشته ا. وولرس چاپ دیگری از شاهنامه منتشر ساخت. وولرس چاپهای مول و ماکان را باهم مقایسه نموده، متن خود را بر پایه این دو چاپ قرار داد و تفاوت آنها را با دقت در پاورقی ذکر نمود. علاوه بر آنکه چاپ وولرس بواسطه فوت ناشر نا تمام ماند این چاپ نیز مسائل عمده‌ای را که بر عهده علم است، یعنی رجوع به قدیمی‌ترین، بهترین و معتبرترین نسخه‌های خطی و همچنین معرفی نسخه‌های مورد استفاده و ذکر دقیق نسخه‌بدلها، حل نمود.

هنگام جشن هزاره فردوسی چاپخانه "بروخیم"، متن ناتمام وولرس را تقریباً بدون تغییر چاپ نمود و ترتیب دادن بقیه آنرا، که وولرس و شاگردش لانداوور بدان توفیق نیافته بودند، بعهد سعید نفیسی گذاشت (ما این چاپ را با علامت شرطی T مینامیم). متن شاهنامه چاپخانه "خاور"، که بمناسبت جشن هزاره فردوسی انتشار یافته و همچنین چاپ دبیر سیاقی که در این اواخر منتشر میگردد نیز هر دو اصولاً بر پایه متن‌های مول و ماکان قرار دارند.

دانشمندان جهان بارها در باره لزوم انتشار متن انتقادی جدیدی از این اثر پر عظمت، داهیان و دارای اهمیت جهانی، که متکی بر اصول علمی و قدیمی‌ترین و بهترین نسخ باشد، تذکار داده اند. انستیتوی خاور شناسی فرهنگستان علوم شوروی برای انتشار متن نوین علمی شاهنامه راه دیگری که با راه متقدمین تفاوت دارد در پیش گرفت. استفاده از چاپهای قبلی که بر پایه نسخ خطی نامعلوم و بدون ذکر تاریخ قرار

دارند (بجز در موارد استثنایی) بدون فایده تشخیص داده شد. هم چنین رجوع به شماره زیادی از نسخ خطی قرون مختلف که دارای اغلاط و اشتباهات و اضافات و تحریفات زیادند نیز غیر مفید بنظر رسید. در نتیجه چنین تصمیم گرفته شد که فقط از قدیمی‌ترین نسخه‌ها که تقریباً همزمان و از حیث متن به یکدیگر نزدیک باشند استفاده گردد.

ترتیب دهندگان متن برای کار خود از نسخ خطی زیرین استفاده نموده اند:

۱ - نسخه خطی موزه بریتانیا، که در سال ۶۷۵ هجری کتابت شده، از کلیه نسخ خطی که تا بحال معلوم و مشهور است قدیمی‌تر و بنظر ما بهترین نسخه موجود است. (این نسخه در همه جا با علامت شرطی II نمایانده شده.)

۲ - نسخه خطی کتابخانه عمومی لنینگراد که در سال ۷۳۳ هجری کتابت شده و دومین نسخه‌ایست که قدیمی‌تر از کلیه نسخه‌های مشهور است. (این نسخه در همه جا با علامت شرطی I نامیده شده.)

۳ - نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی که در سال ۸۴۹ هجری کتابت شده ولی حاوی "مقدمه" قدیم، شاهنامه است و بنابراین از روی نسخه‌ای قدیمی‌تر، که متن آن با متن نسخه سال ۷۳۳ بسیار نزدیک بوده است، استنساخ گردیده. (برای این نسخه علامت شرطی IV بکار برده میشود.)

۴ - نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی، بدون تاریخ، ولی بحسب شیوه کتابت، جنس کاغذ و اسلوب مینیاتورها میتوان قضاوت کرد که تقریباً در سال ۸۵۰ هجری استنساخ شده است. در این نسخه اشتباهات و اغلاط زیاد است، اما این نسخه نیز حاوی "مقدمه" قدیم، میباشد و از روی نسخه‌ای کتابت شده که در بعضی از موارد بسیار نزدیک به نسخه خطی سال ۶۷۵ هجری است. (برای این نسخه علامت شرطی VI بکار برده میشود.)

این چهار نسخه حاوی متنی است که قبل از تهیه نسخه خطی مشهور برای بای سنقر در سال ۸۳۳ هجری رواج داشته است. کلیه اطلاعات و نظریات راجع به "مقدمه" قدیمی، و نسخه خطی سال ۸۳۳ هجری توسط ی. برتلس در مقدمه روسی این جلد شرح داده شده است. (۱) و نیز در همین مقدمه مختصات کلیه نسخ مورد استفاده مشروحاً ذکر گردیده است. متن حاضر که بر پایه چهار نسخه نامبرده قرار دارد، با ترجمه عربی شاهنامه نیز که در سالهای ۶۱۵ -

(۱) برای دانستن خصوصیات "نسخه" بای سنقری، که میکروفیلم آن پس از وفات ی. برتلس از ایران دریافت گردیده و در ترتیب دادن متن حاضر بکار نخواهد رفت به نظریات مشروح کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه در مقدمه روسی رجوع شود. کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه از فرصت استفاده نموده مراتب امتنان خود را به آقای شجاع الدین شفا و آقای مهدی بیانی که میکروفیلم نسخه خطی بای سنقری را برای ما ارسال داشته اند تقدیم میدارد. (یاد داشت کمیسیون.)

۶۲۴ هجری توسط الفتح ابن علی البنداری الاصفهانی انجام یافته است مطابقت داده شده. (برای این ترجمه علامت شرطی B بکار برده میشود). ولی از آنجا که این ترجمه در بسیاری از موارد از ترجمه دقیق متن صرف نظر نموده و به نقل مختصر واقعه قناعت ورزیده است، استفاده از آن برای ترتیب دادن متن حاضر با احتیاط فراوان همراه میباشد. از طرف دیگر بسیاری از جزئیات ترجمه بنداری برای ترتیب دادن این متن کمک گرانمایی بوده. خصوصیات این ترجمه و شیوه استفاده از آن نیز توسط ی. برتلس در مقدمه روسی به تفصیل شرح داده شده است.

هیچیک از نسخ مورد استفاده نمیتوانست پایه متن حاضر قرار گیرد. بدینجهت برای ترتیب دهندگان متن لازم میامد که متن اصلی را پس از مقایسه دقیق کلیه نسخه‌های مورد استفاده و با در نظر گرفتن دقیق کلیه اختلافات و تفاوت‌های آنها انتخاب نموده تفاوت‌ها را در پاورقی قید نمایند تا محققینی که بعداً در باره متن شاهنامه تتبع مینمایند امکان داشته باشند کلیه جزئیات کار ما را مورد بازرسی قرار دهند.

محک و معیار شیوه بیان و سبک و زبان شاهنامه در کار ترتیب دادن این متن با کمال احتیاط بکار برده شده است. زیرا مسئله اینستکه ما متن اصلی شاهنامه را در دست نداریم و فقط کوشش میکنیم تا هر قدر ممکن است بدان نزدیک تر شویم. زبان و سبک و شیوه بیان فردوسی را فقط میتوان از متن اصلی شاهنامه بدست آورد. بنابراین اگر ما اکنون سخن و سبک و شیوه بیان فردوسی را عاملی شناخته شده بدانیم و بخواهیم بوسیله آنان طریق ترتیب دادن متن را معین سازیم دچار اشتباهی منطقی خواهیم شد. زیرا عامل مجهولی برای ما نقش معرف بازی خواهد کرد و یا عبارت دیگر نامعلومی معرف نامعلوم دیگری خواهد بود. و همانا بهمین جهت فرهنگ ف. ولف که بر پایه چاپ‌های مول و ماکان، یعنی متون در هم آمیخته، و بر اساس نسخه‌های خطی قرون مختلف قرار گرفته، نیز در ترتیب دادن این متن از طرف ما با کمال احتیاط بکار برده شده است.

بدینشکل، متن حاضر بطور کلی حاوی متنی است که از کلیه متون معلوم شاهنامه قدیمی تر است و مربوط به قرون هفتم و هشتم هجری میباشد، و همچنین نسخه‌های هم‌عصر و هماهنگ این قرون را که تا کنون مورد استفاده قرار نگرفته اند در دسترس دانش قرار میدهد. بیشک این متن از متن‌های در هم آمیخته چاپ‌های موجود و نسخ قرون پس از قرن نهم هجری به متن اصلی که پرداخته خامه قدوسی است نزدیک‌تر میباشد.

با وجود این متن حاضر را بهیچوجه نمیتوان متن "آخرین"، و "متن اصلی"، بشمار آورد (۲). بلکه

(۲) مخصوصاً باید تذکار داد که متاسفانه صفحات اول کلیه نسخه‌های مورد استفاده معیوب بودند و بدینجهت متن حاضر از آغاز کتاب تا پادشاهی کیومرث حاوی موارد مشکوک میباشد. قسمتی از متن که بیشتر قابل اعتماد است از صفحه ۱۴۱ آغاز میگردد (رجوع به یادداشت ۴، صفحه ۴۱).

تتبع عمیق فیلولوژیک متن شاهنامه فقط آغاز میگردد. قبل از هر کار لازم است که منظره تغییر تاریخی ای که متن شاهنامه در جریان قرون متوالی بدان دچار گردیده است تثبیت گردد. ولی انجام یکباره این امر بواسطه وجود نسخه‌های خطی بیشمار بسیار دشوار است. ما در چاپ حاضر متنی مبنی بر قدیمی‌ترین نسخه‌ها را در دسترس خوانندگان و محققین قرار میدهیم. بر پایه این متن باید فرهنگی "کنکوردانس"، نظیر فرهنگ ف. ولف تنظیم گردد. این فرهنگ بر پایه نسخ خطی ای که تاریخ کتابت آنها دقیقاً معلوم است قرار خواهد داشت و در آن ذکر خواهد شد که هر کلمه در کدام نسخه وجود دارد. چنین فرهنگی نظر ما را نسبت به لغاتی که فردوسی بکار برده است دقیق تر خواهد ساخت و امکان خواهد داد که با کمک مراجعه همه جانبه به متن از نو به تحقیق در باره شاهنامه پردازیم. و فقط پس از آنست که میتوانیم مسئله متن نسبتاً "آخرین"، شاهنامه را مطرح کنیم. برای اینکار میتوان همچنین از نسخ خطی دیگر (۳) شاهنامه و کتب قدیمی دیگری که حاوی بعضی از قسمت‌ها و ابیات اصیل شاهنامه باشند استفاده نمود، زیرا در اینصورت چند محک و معیار برای سنجش اصالت آنها در دست خواهد بود. هم چنین میتوان منابع مختلف دیگر مانند طبیری، ثعالبی، بلعمی و غیره و نیز فرهنگها را مورد استفاده قرار داد و از تفسیر مشروح تمام متن شاهنامه و بکار بردن کلیده شیشه‌های انتقاد فیلولوژیک آغاز نمود.

ولی اینکار مربوط به آینده است. در حال حاضر ما قدیمی‌ترین متن شاهنامه را به خوانندگان عرضه میداریم و این نخستین مرحله تتبع در باره متن این اثر است و پایه‌ای برای تتبع بعدی آن. در اینجا باید اقرار کنیم که البته در متن حاضر کمبودهای زیاد و کار پرداخت نشده و صیقل نخورده راه یافته است. ولی ما از این آزمایش که با تمام وسایل متن حاضر را "بهرتر سازیم"، و آنرا "آسان خوانا"، کنیم پرهیز نمودیم. زیرا اینکار به مقصود ما که تتبع پی گیرانه در باره متن است و همچنین به شیوه اساسی ما که تثبیت قدیمی‌ترین نسخ و قدیمی‌ترین ترتیب و تدوین متن میباشد خلل وارد میساخت. در نتیجه چنین آزمایشی متن "آخرین"، اثر فردوسی بوجود نیامد و ارزش کار تنزل مییافت و چاپ متن به زمان نامعلومی محول میگشت.

(۳) در سال ۱۹۵۴ آقای سعید نقیسی نظری. برتلس را در باره وجود نسخه‌ای قدیمی و خوب شاهنامه در قاهره که در سال ۷۹۶ هجری کتابت شده جلب نمود. میکروفیلم این نسخه پس از وفات ی. برتلس دریافت گردید. متن این نسخه با نسخ دیگری که در چاپ حاضر مورد استفاده قرار گرفته است نزدیک میباشد. استفاده از این نسخه فقط از جلد چهارم چاپ حاضر شروع شده است. از آنجا که هنگام دریافت میکروفیلم نسخه قاهره مجلدات اول و دوم و سوم چاپ حاضر در چاپخانه بود، اختلافات بین متن نسخه قاهره و آن مجلدات در آینده در قسمت ملحقات داده خواهد شد. (یادداشت کمیسیون.)

در متن حاضر سیستم ذکر نسخه بدلهای با سیستم‌های قبلی انتشارات غربی (مثلاً چاپ وولرس) مطابقت دارد. بعضی از مختصات این سیستم در مقدمه^۱ روسی بیان شده است. در همانجا نیز رسم الخط نسخ مورد استفاده ذکر گردیده است.

در آغاز کار تمام متن این مجلد برپایه^۲ نسخ I، II، IV، VI و ترجمه^۳ بنداری بوسیله^۴ ل. گوزلیان ترتیب داده شد. ولی بعداً شیوه^۵ استفاده از این ماتریلها تغییر یافت. تصمیم^۶ چنین شد که نسخه بدلهای کاملاً ذکر گردد و کلیه^۷ ابیاتی که در نسخه^۸ها وجود دارند ولی مشکوک^۹ یا از ملحقات بنظر میآیند در متن بین دو هلال ویا در آخر متن در ملحقات ثبت شوند. بدین ملاحظه^{۱۰} متن ترتیب یافته بواسطه^{۱۱} گوزلیان، بجز داستان منوچهر از بیت ۱ تا بیت ۱۲۳۸، که توسط او^{۱۲} اسمیرنوا تصحیح شده است بتوسط آ. برتلس^{۱۳} مورد مطالعه و تصحیح قرار گرفت. آ. برتلس^{۱۴} هم‌چنین متن ملحقات را ترتیب داده است (۴).

(۴) پس از وفات ی. برتلس^{۱۵} متن حاضر در موقع چاپ بنظر ع. فردوس^{۱۶} رسیده و بعضی ملاحظات از طرف او داده شده است.

مقدمه کمیسیون نشر متن انتقادی شاهنامه فردوسی

بملاحظه وفات ی. برتلس، که متن حاضر تحت نظر او تهیه شده است اداره انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی کمیسیونی مرکب از ی. براگینسکی عضو پیوسته فرهنگستان علوم تاجیکستان شوروی، ب. غفوراف عضو پیوسته فرهنگستان علوم شوروی و ع. فردوس تشکیل داد و تهیه و انتشار مجلدات دیگر شاهنامه را بعهده آنها محول نمود.

هنگام وفات ی. برتلس جلد اول و دوم متن انتقادی شاهنامه در مرحله رداکسیون قرار داشتند، و نیز بعضی مسائل مربوط به ترتیب متن از طرف دانشمند فقید هنوز کاملاً حل نشده بود.

در اظهار نظرهای ی. برتلس مربوط به چاپ شاهنامه این جمله دیده میشود: "وقتی ترجمه بنداری فاقد ترجمه قطعه‌ای از شاهنامه است ولی این قطعه در کلیه نسخ خطی قدیمی وجود دارد و تفاوت و اختلاف آنها نیز چندان فاحش نیست، چنین قطعه‌ای را ترتیب دهندگان در متن نگه میدارند، (ه) وقتی کمیسیون جلد اول متن انتقادی حاضر شاهنامه را، که در مرحله چاپ بود، مورد مطالعه قرار داد به این مسئله برخورد که متن قطعاتی که به ملحقات برده شده (رجوع به ملحقات شماره IX-I، صفحات ۲۴۴-۲۵۸) بدون تفاوت و اختلاف اصولی در کلیه نسخ مورد استفاده وجود دارند و فقط ترجمه بنداری فاقد آنهاست. بنا بر این بموجب اصلی که بر پایه انتشار این متن قرار گرفته و توسط ی. برتلس بیان شده و در پیش نقل گردیده است میبایستی این قطعات در متن بین دو هلال جای داده شوند، چنانکه در موارد نظیر عین این عمل اجرا شده است. با وجود این کمیسیون تصمیم گرفت این مجلد را بهمان شکل که ی. برتلس به بنگاه انتشارات داد بچاپ برساند.

از این گذشته کمیسیون یادآور میشود که بنابر نظریه ی. برتلس که در آخرین اثر او "تاریخ ادبیات فارس-تاجیک" (رجوع به صفحه ۲۰۱ حاشیه ۴۶) دیده میشود، آخرین قطعه ملحقات که نه تنها در ترجمه بنداری بلکه در نسخه VI نیز وجود ندارد (رجوع به ملحقات شماره X، بیت ۱-۳۷ "کشتن رستم پیل سپیدرا") - "گویا از ملحقات بعدی است". قطعه ملحقات X از بیت ۳۸ تا بیت ۱۷۷ ("رفتن رستم بکوه سپند") نیز در ترجمه بنداری و نسخه VI وجود ندارد.

(ه) ی. برتلس: شاهنامه و انتقاد متن آن - مجله "خاورشناسی شوروی"، سال ۱۹۵۵، شماره

شاهنامه فردوسی

آغاز کتاب

کزین¹ برتر اندیشه بر نگنرد
 خداوند روزی ده رهنمای⁴
 فروزنده ماه وناهید و مهر
 نگارنده برشده پیکرست⁶
 نبینی⁸ مرنجان دو⁹ بینند
 که او برتر از نام و از جایگاه¹²
 نیابد بدو راه جان و خرد
 همانرا گزینند¹³ که بیند همی
 میان بندگی را بباپت بست¹⁴
 در اندیشه سخته کی¹⁵ گنجد اوی
 ستود آفریننده را کی¹⁸ توان¹⁹
 زگفتار بی کار²¹ یکسو²² شوی
 بژرفی بفرمانش²³ کردن نگاه

بنام خداوند جان و خرد
 خداوند نام² و خداوند جای³
 خداوند کیوان⁵ و گردان سپهر
 ز نام و نشان و گمان برترست
 به⁷ بینندگان آفریننده را
 نیابد بدو¹⁰ نیز اندیشه راه¹¹
 سخن هرچه زین گوهران بگنرد
 خرد گر سخن برگزیند همی
 ستودن نداند کس اورا چوهست
 خرد را و جان را همی سنجد اوی
 بدین آلت رای¹⁶ و جان¹⁷ و زبان
 به هستیش باید که خستو²⁰ شوی
 پرستنده باشی و جوینده راه

کیهان - I, IV⁵ روزیده و رهنمای - Л⁴ رای - II, IV³ جان - IV² کزان - VI¹
 VI¹¹ ازو - I¹⁰ تو - I⁹ چو بینی - Л⁸ ز - Л, I, IV⁷ گوهرست - I, IV, VI⁶
 :. доб. - Л¹² نه اندیشه یابد بدو نیز راه
 یقین دان که هرگز نیاید پدید * بوهم اندر آنکس که وهم آفرید
 آلت - I¹⁷ آلت و رای - IV¹⁶ چون - I¹⁵ بباپت بست - VI¹⁴ ستاید - VI¹³
 :. доб. - VI¹⁹ چون - I¹⁸ آلت و جایگاه - VI; رای و هوش
 که و قادر و حی فرمان رواست * همه چیز بر هستی اوگواست
 بفرمانها ژرف - I, IV²³ یکسر - VI²² زگفتار و پیکار - I, IV²¹ خوشتر - VI²⁰

توانا بود هرکه دانا بود / ز دانش دل پیر برنوا بنود
 15 از این پرده برتر سخن گاه² نیست / زهستی³ مراندیشه را راه نیست⁴

ستایش خرد⁵

[کنون ای خردمند وصف⁶ خرد / کنون تاچه⁸ داری بیار از خرد
 خرد بهتر از هرچه ایزد بداد¹⁰ / خرد رهنمای و خرد دلگشای
 20 ازو شادمانی وزویت غم نیست¹² / خرد تیره و مرد روشن روان
 چه گفت آن خردمند¹⁴ مرد خرد / کسی کو خرد را ندارد زپیش
 هشیوار دیوانه خواند ورا / ازوئی¹⁸ بهر دوسرای ارجمند
 25 خرد چشم جانست چون²⁰ بنگری / بیچشم شادان جهان نسپری

مراندیشه آگاه — IV⁴ بهستی — VI³ (I — без рифмы) راه — I, IV², بدانش — I¹ ;
 Л — доб.; نیست

چومعلوم شد هستی کردگار * دگر خاطر خویش رنجه مدار
 порядок бб. 1—15 в Л таков: 1, 2, 3, 4, 10, 6, 7, 5, 8, 11, 12, 13, 14, 15; б. 9 вписан на полях.
 VI⁶ — глава начинается с бб. 22 и 18 текста, после которых идет б. 16. VI⁵ —
 سراینده — Л⁹ آنچه — IV⁸ (Т дает чтение (ارج)). VI⁷ — доб. б. 34 текста. I, IV, VI — ستایینده; в тексте — по Т; Л — б. вписан на полях.
 10 IV¹⁰ — ایزدت داد — VI¹¹ — б. оп., ср. разночтение 5. I¹² — غمست I¹³ — کمست; VI¹³ —
 ازو خردمندی و ازو مردمی * ازانت فزونسی وزانت کسی
 VI¹⁴ — سخن گوی — VI¹⁵ — б. оп., ср. разночтение 5. Л — б. оп., вписан другой
 16 Л — б. оп., вписан другой
 17 Л — خواند 18 ل — شد از وی 19 ل — شکسته 20 I — گر
 21 VI — که

نخست آفرینش خرد را شناس
سه پاس تو چشم است² وگوش³ و زبان
خرد را و جان را که یارد ستود
حکیم چوکس نیست گفتن چه سود
توئی کرده⁸ کردگار جهان
[بگفتار دانندگان¹² راه جوی
[زهر دانشی چون سخن بشنوی
چو دیدار یابی بشاخ سخن

نگهبان¹ جانست و آن سه پاس
کزین سه رسد نیک و بد⁴ بی گمان⁵
وگرمن ستایم که یارد شنود⁶
ازین پس بگو کافرینش چه بود⁷
به بیینی⁹ همی¹⁰ آشکار و نهان¹¹
بگیتی بیوی و به هرکس بگوی¹³
از آموختن یک زمان نغزوی¹⁴
بدانی که دانش نیاید ببن¹⁵

گفتار اندر آفرینش عالم

از آغاز باید که دانی درست
که یزدان زناچیز چیز آفرید
سر مایه¹⁶ گوهران این¹⁸ چهار
یکی آتشی برشده تابناک
نخستین که آتش بجنبش²⁰ دمید
وزان پس آرام سردی نمود²¹

سرمایه¹⁶ گوهران از نخست¹⁶
بدان تا توانائی آرد¹⁷ پدید
بر آورده بی رنج و بی روزگار
میان آب و باد¹⁹ از بر تیره خاک
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
ز سردی همان باز تری فزود²²

بیش و کم - 1⁴ گوشست و چشم - IV, VI³ جانست - Л² نگهدار - VI¹
VI - б. оп.⁷ سخن ز آفرینش ببايد فزود - VI⁶ I, IV, VI - доб. б. 33 текста.⁵
I, IV -
I, IV -
VI¹¹ ره - VI¹⁰ نیابی - VI⁹ نه بیینی - Л, IV⁹ تو بر کرده - VI⁸
между бб. 30 и 31 стоит б. 34 текста; T-доб.:

همیشه خرد را تو دستور دار * بدو جانست از ناسزا دور دار
بدان وز دانندگان - VI¹² I, IV - б. оп.¹³ I, IV, VI - б. оп.¹⁴ I, IV, VI - б. оп.,
ср. разночтения 7 на стр. 13 и 11 на стр. 14. Порядок бб. восстановлен по Л.
گوهرانرا - 16¹⁶
وزو مایه¹⁶ گوهران این - VI¹⁶; وزو مایه¹⁶ گوهر آمد - I, IV¹⁸ آید - I, IV, VI¹⁷ نخست
نمود - I²² آرام و سردی فزود - I²¹ ز جنبش - I, IV, VI²⁰ باد و آب - I, IV, VI¹⁹

چو این¹ چار گوهر بجای آمدند
 گهرها یک اندر دگر ساخته²
 پدید آمد این گنبد⁴ تیزرو
 اب رده و دو هفت شد کدخدای
 در بخشش و دادن⁶ آمد پدید 45
 فلکها یک اندر دگر بسته شد
 چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ⁹
 بمالید کوه آبها بر دمید
 زمین را بلندی نمود جایگاه¹⁰
 ستاره رو بر شگفتی نمود 50
 همی بر شد آتشی فرود¹³ آمد آب
 گیاه رست با چنند گونه درخت
 بمالید ندارد جز این نیروئی
 وزان پس چو جنبند آمد پدید

ز بهر سپینجی سرای آمدند
 زهر گونه گردن برافراخته³
 شگفتی نمایند نو بنو⁵
 گرفتند هر یک سزاوار جای
 ببخشید دانا چنان چون سزید⁷
 بجنبید⁸ چون کار پیوسته شد
 زمین شد بگردار روشن چراغ
 سر رستنی سوی بالا کشید
 یکی مرکزی تیره بود و سیاه
 بخاک اندرون¹¹ روشنائی فرود¹²
 همی گشت گرد زمین¹⁴ آفتاب
 بزیر اندر آمد سرانشان زبخت¹⁵
 نیوید¹⁶ چو پیونندگان هر سوئی¹⁷
 همه رستنی زیر¹⁸ خویش آورید¹⁹

دگرگونه - VI; زهرگونه گردن افراخته - IV³; ساختند - VI²; چنین - VI¹
 - Л⁷ دانش - VI⁶; نماینده را نو (بنو؟) - I⁵; بیدار این گوهر - I⁴; گردن برافراختند
 در داد و هم بخشش آمد پدید * ببخشنده داننده جویان سزید -
 IV⁸ (метр нарушен). ببخشید داننده که چنان سزید - IV; بدان تا توانائی آمد پدید - I
 چو دریای خون شد همه - I; چو دشت و چو دریا و چون کوه و راغ - Л⁹; بیوست
 زسبزه بلندی بهر جایگاه - Л¹⁰; چه دریا چه دشت و چه باغ و چه راغ - VI; دشت و راغ
 نگره کرد باید درین کار سخت - VI¹⁵; جهان - VI¹⁴; ل¹⁴, VI¹⁴; ابر و فرود - Л¹³; 11 IV -
 мисра. 12 I - доб. б. 56 текста; VI - порядок бб.: 49, 50, 47, 51, 48, 52, 53.
 16 I, IV - بیوید 17 I - доб. б. 56 текста; VI - порядок бб.: 49, 50, 47, 51, 48, 52, 53.
 18 Л - سوی 19 I, IV - б. оп., VI - کلید - б. оп., VI - شد این بندهارا سراسر کلید - б. оп., VI -
 мисра; Л - доб.:
 همی سر بر آرد بسان درخت * نگره کرد باید زمین کار سخت
 ср. разночтение 15.

- 55 [خور و خواب و آرام جوید همی
 نه گویا زبان ونه جوینا خرد²
 ندانند بد و نیک فرجام کار
 چو دانا توانا بد و دادگر
 چنیینست فرجام کار جهان
 وزان زندگی کام جوید همی¹
 زخاک و زخاشاک تن پرورد³
 نخواهد ازو بندگان کردگار⁴
 ازاینرا نکرد ایچ پنهان هنر⁵
 ندانند کسی⁶ آشکار و نهان⁷

گفتار اندر آفرینش مردم

- 60 چو زین⁸ بگنری⁹ مردم آمد پدید
 سرش راست برشد¹¹ چو سرو بلند¹²
 پذیرنده هوش ورای و خرد
 ز راه خرد بنگری¹⁵ اندکی
 مگر مردمی¹⁷ خیره خوانی¹⁸ همی
 ترا از دو گیتی بر آورده اند
 نخستین فطرت²¹ پسین شمار²²
 شنیدم ز دانا دگر گونه زین²³
 نگه کن²⁴ سرانجام خود را ببین
 برنج اندر آری²⁸ تننت را رواست²⁹
 شد این بندهارا سراسر کلید¹⁰
 بگفتار¹³ خوب و خرد کاربند
 مر اورا دد و دام¹⁴ فرمان برد
 که مردم بمعنی¹⁶ چه باشد یکی
 جز این را نشانی ندانی¹⁹ همی²⁰
 بچندین میانچی پیورده اند
 توئی خویشتن را ببازی مدار
 چه دانیم راز جهان آفرین
 چو²⁵ کاری بیابی ازین به²⁶ گزین²⁷
 که خود رنج بردن بدانش³⁰ سزاست³¹

¹ I, IV, VI — б. оп. ² Л — خوردن خورد — б. оп. (см. различение 17 на стр. 15) ³ I, IV, VI — б. оп. (см. различение 17 на стр. 15) ⁴ IV, VI — б. оп. ⁵ Л — گهر; VI — б. оп. ⁶ IV — همی — نبینی همی — б. оп. ⁷ VI — б. оп. ⁸ 1 — کزین — б. оп. ⁹ Л — چو فرجام شد — б. оп. ¹⁰ VI — ب. оп. ¹¹ ل — دیو — б. оп. ¹² IV — ببالا چو برشد — б. оп. ¹³ VI — بدیدار — б. оп. ¹⁴ VI — خواند — б. оп. ¹⁵ I, IV — مردم — б. оп. ¹⁶ I, IV, VI — بگنری — б. оп. ¹⁷ I, IV, VI — معنی — б. оп. ¹⁸ L, VI — دانی (I — без рифмы). ¹⁹ IV — نخوانی — б. оп. ²⁰ L — جز آنم شماری ندانی همی — б. оп. ²¹ L — جنبش — б. оп. ²² I — پسین در شمار — б. оп. ²³ L, I, IV — برین بر — б. оп. ²⁴ VI — از اول — б. оп. ²⁵ L, VI — ک — б. оп. ²⁶ L, I — گون ازین — б. оп. ²⁷ IV — تننت زان اوست — б. оп. ²⁸ VI — بدانش در آری — б. оп. ²⁹ IV — تننت زان اوست — б. оп. ³⁰ L — بدانش — б. оп. ³¹ IV — همه آن اوست — б. оп. VI — порядок бб.: 68, 69, 67.

- 70 چو خواهی که یابی زهر بد¹ رها
 [نگه کن بدین گنبد تیزگرد³
] نه گشت زمانه بفرسایدش
 [نه از جنبش آرام گیرد همی⁵
] ازو دان فزونسی ازو هم شومار⁶
 سر اندر نییاری بدمام بلا²
 [که درمان ازویست وزویست درد]
 نه آن⁴ رنج وتیمار بگزایدش
 [نه چون ما تباهی پذیرد همی]
 بدونیک نزدیک او آشکار⁷

گفتار اندر آفرینش آفتاب⁸

- 75 [زیافوت سرخست چرخ که بود⁹
] [بچندین فروغ وبچندین¹¹ چراغ
] [روان اندرو¹² گوهر دلفروز¹³
] نه از آب وگرد ونه از باد ودود¹⁰
 بیاراسته چون بنوروز باغ]
 کزو روشنائی گرفتست روز¹⁴

1 ل — زبها 2 ل — доб.:

زگفتار پیغمبری راست گوی * دل از تیرگیها بدین آب شوی
 ترا دانش و دین رهاند نخست * در رستگاری بباید بجست
 چو خواهی که یابی زتن رستگار * نکوکار گردی بر کردگار
 IV — доб.:

بوی در دوگیتی زبد رستگار * نکونام باشی بر کردگار
 T — доб.:

بوی در دوگیتی زبد رستگار * نکوکار گردی بر کردگار
 VI — после б. 70 конец главы и две следующие главы оп., идет сразу б. 89 текста. 3 ل — мисра
 испорчено. 4 ل — نه از 5 ل — می بکاهد 6 I — نه از مهر او دل بکاهد همی 7 I — کار
 8 VI — глава оп. 9 ل — نمود پیدا 10 ل — نه از آب وباد ونه از گرد و دود 11 I —
 اندران 12 I — بچندان 13 ل — ازویست رخشنده گیتی فروز 14 I, IV — доб.:

که هر بامدادی جو زرین سپر * زمشرق برآرد فروزنده سر
 زمین پوشد از نور پیراهنا * شود تیره گیتی بدو روشنا
 چو از مشرق او سوی مغرب کشد * زمشرق شب تیره سر برکشد

[ز خاور برآید سوی باختر¹ نباشد ازین یک روش راست تر]
[ایا² آنکه تو آفتابی همی چه بودت که بر من نتابی همی]

در آفرینش ماه³

80 [چراغست مرتیره شب را بسیج
چو سی روز گردش بپیمایدا
پدید آید آنگاه باریک و زرد⁴
چو بیننده دیدارش از دوردید
دگر شب نمایش کند پیشتر
بدو هفته گردد تمام و درست
85 [بود هر شبانگاه باریکتر
بدینسان نهادش خداوند داد
بد تا توانی تو هرگز مپیچ
شود تیره گیتی بدوروشنا⁴
چو پشت کسی کو غم عشق خورد⁶
هم اندر زمان او⁷ شود ناپدید
ترا روشنائی دهد پیشتر
بدان باز گردد که بود از نخست
بخورشید تابنده نزدیکتر⁸
بود تا بود هم بدین یک نهاد⁹

گفتار اندر ستایش پیغمبر

ترا دانش و دین رهاند درست
وگر دل¹⁰ نخواهی که باشد نژند
بگفتار پیغمبرت راه جوی
90 چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
[که خورشید بعد از رسولان مه¹²
عمر¹⁴ کرد اسلام را آشکار
در رستگاری ببایدت جست
نخواهی که دائم بوی مستمند¹¹
دل از تیرگیها بدین آب شوی
خداوند امر و خداوند نهی
نتابید برکس زبویبکر به¹³
بیاراست گیتی چو باغ بهار]

همانا — IV 4 VI— глава оп. 3 ابا — IV 2 نگیرند مر یکدیگر را گنر — I, IV 1
L—б. оп. 8 زو — IV 7 کو بود عشق خور — L 6 باریکتر — L 5 ز گردش بفرسایدا
9 I, IV— порядок бб.: 87, 84, 85, 86; в тексте порядок последних четырех бб. установлен по L.
10 I, IV — دلگرد; VI — دلت گر 11 L — доб. б. 70 текста, ср. разночтение 2 на стр. 17;
VI—б. 88 стоит после б. 89 текста. 12 I — همه 13 I — мисра испорчено. 14 I — چواو

<p>خداوند شرم و خداوند دین² که اورا بخوبی ستایید⁴ رسول درست این سخن⁵ قول⁶ پیغمبرست⁷ تو گوئی دو گوشم پر آواز اوست کزیشان قوی شد بهر گونه دین⁹ بهم بستى^{۱۱} یکدیگر راست راه^{۱۱} ستاینده^{۱۲} خاک پای^{۱۲} وصی^{۱۳} برانگیخته موج ازو تند باد^{۱۴} همه بادبانها برافراخته بیاراسته همه چو چشم خروس^{۱۵} همان^{۱۶} اهل بیت نبی و ولی کرانه نه پیدا و بن ناپدید^{۱۷} کس از غرق بیرون نخواهد شدن شوم غرقه دارم دو یار وفی خداوند تاج و لوا و سریر همان چشمه^{۱۹} شیر و ماء^{۲۰} معین</p>	<p>[پس از هر دوان بود عثمان گزین¹ [چهارم³ علی بود جفت بتول که من شهر علمم علیم درست گواهی دهم کاین سخنها ز اوست⁸ [علی را چنین گفت و دیگر همین [نبی آفتاب و صاحبان چو¹⁰ ماه منم بنده^{۱۰} اهل بیت نبی حکیم این جهان را چو دریا نهاد چو هفتاد کشتی برو ساخته یکی پهن کشتی بسان عروس محمد بدو اندرون با علی خردمند کز دور دریا بدید بدانست کوموج خواهد زد¹⁸ بدل گفت اگر با نبی و وصی همانا که باشد مرا دستگیر خداوند جوی می¹⁹ وانگبین</p>	<p>95 100 105</p>
---	---	-------------------------------------

بحق میستاید - VI 4 جیو اکنون - I 3 کین - IV 2 اهل یقین - I 1

VI-доб.: 7 لفظ - VI 6 درستست و این - L 5

مرادم ازین زندگانی سخن * بنعت نبی و وصی شد کهن
 چو من از محمد حکایت کنم * چو محمود را صد حمایت کنم
 منم بنده هر دو تا رستخیز * اگر شه کند پیکرم ریز ریز
 (написано поверх слова) علی همچو - I 10
 L, VI-б. оп. 9 سخن راز اوست - L, IV, VI 8
 ل - IV 13 جان پاک - L 12 I-میسرا испорчено. L, VI-б. оп.; VI-оп.; T-гоб.:

ابا دیگران مرمرار کار نیست * جز این مرمرار راه گفتار نیست
 I-میسرا испорчено. L 14 موج اوشد چو باد - L 15
 I-میسرا испорчено. I 18 I-میسرا испорчено. I 17
 I-مه - I 16

جوی رمی - L, IV 19 خلد ماء - IV 20

110 اگر چشم داری بدیدگر سرای
گرت زین بد آید گناه منست
[برین زادم وهم برین بگنرم
دلست گر براه خطا مایلمست
نیباشد جز از بی پدر⁵ دشمنش
هر آنکس که در جانش⁸ بغض علیست⁹
115 [نگر تا نداری ببازی جهان
همه نیکیست باید آغاز کرد¹²
ازین در سخن چند رانم همی
بنزد نبی و عالی¹ گیر جای
چنین است و این دین² و راه منست
چنان دان که خاک پی حیدرم³
ترا دشمن اندر جهان خود دلست⁴
که یزدان⁶ بآتش بسوزد تنش⁷
ازو زارتر در جهان زار کیست¹⁰
نه بر گردی از نیک پی همرهان¹¹
چو با نیکنامان بوی همنورد¹³
همانا کرانش¹⁴ ندانم همی¹⁵

گفتار اندر فراهم آوردن کتاب¹⁶

سخن هرچه¹⁷ گویم همه گفته اند بر باغ¹⁸ دانش همه رفته اند

7. Л-б. оп., ср. разночтение 3. رسم - IV, VI² ولی - IV; وصی - I¹.
Л-доб. 7 بدوزخ - VI⁶ بجز داد اگر - VI⁵. 6. 112 текста. VI-на этом месте стоит б. 115 текста.
IV-б. оп.; 10 کسی را که در دل زبغض علیست - Л⁹ دلش - I⁸. VI - на этом месте стрит б. 113, к которому доб. б. 100 текста. I¹¹ از راه بی همرهان - I;
Л-доб.:

کرانه بگیری زبغض صحاب * که هستند ه، چو نجوم شهاب
تو بر خارجی لعنتی کن مدام * ابر رافضی همچین کن دوام
ابو بکر و حیدر چو برکوثرست * کجا خارجی رافضی در خورست
تو حقی تری تا بوی هر دو دوست * ره رستگاری ازین و ازوست
همه نیکیست - I; همه نیک باید با آغاز کرد - Л¹². VI-доб. варианты этих же четырех бб.
بجوئی نبرد - VI; بود هم نبرد - IV; بوی در گذار - I¹³ باید آغاز کار
14 Л, VI - доб.: 15 VI - همانش کرانه - VI, 14

مرا باکسان دگر کار نیست * بران در مرا هیچ بازار نیست
ср. разночтение 13 на стр. 19. T-доб. в начале главы: 16

سخن گفته شد گشتنی هم نماند * من از گفته خواهم یکی با توراند
بر و بوم - Л¹⁸ آنچه - VI¹⁷

- 120 اگر بر درخت¹ برومند جای
کسی کو شود زیر نخل بلند
توانم مگر⁴ پایه⁵ ساختن
کزین نامور نامه شهریار
تو اینرا⁷ دروغ و فسانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد
125 یکی نامه بود از گه باستان
پراگنده در دست هر موبدی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد
پژوهنده¹¹ روزگار نخست
130 زهر کشوری موبدی سالخورد
بپرسیدشان از کیان جهان¹²
که گیتی به آغاز¹⁴ چون داشتند
چه گونه سر آمد بنیک اختری
بگفتند پیشش یکایک مهان
135 چو بشنید ازیشان سپهبد سخن
چنین یادگاری شد اندر جهان

نیابی - I; نیابد که از بر شدن - Л² اگر زیر دار - IV; کسی بردرخت - Л¹
в тексте чтение Г. نیابم بجز بر شدن - VI; نیابی از این در شدن - IV; که از بر شدن

³ I - доб.:

اگر بر درخت برومند جای * ازو در گذشتن مکن هیچ رای
به از شاخ این سرو - VI⁶ سایه⁵ - I⁵ ندانم مگر - VI; بنوئی دگر (?) - Л⁴
بیک سان تو روشن زمانه - IV; بیک سان روشن زمانه - I, Л⁸ مر این را - Л⁷
ازو - I¹⁰ دگر باره زین ره بمعنی - IV; دگر بر ره رمز معنی - VI, Л⁹
از نژاد کیان - I, IV¹² برو بر بسی - VI¹¹ وزو بهره نزدیک - VI; بهره بد نزد
بران - VI; همان - Л¹⁶ که ایمر - IV, Л¹⁵ ز آغاز - Л¹⁴ ازان - VI¹³
و حال - VI¹⁷

داستان دقیقی شاعر

چو از دفتر این داستانه‌ها بسی جهان دل نهاده بدین² داستان جوانی پیامد گشاده زبان بشعر⁶ آرم این نامه را گفت من جوانی‌ش را خوی بد یار بود برو تاختن کرد ناگاه مرگ بدان⁹ خوی بد جان شیرین بداد یک‌ایک ازو بخت برگشته شد برفت او و این نامه ناگفته ماند [الهی عفو کن گناه ورا

همی خواند خواننده بر¹ هر کسی همان بخردان نیز و هم³ راستان⁴ سخن گفتن خوب و طبع روان⁵ ازو شادمان شد دل انجمن ابا بد همیشه⁷ به پیکار بود نهادش بسر بر یکی تیره ترگ⁸ نهد از جوانیش یک روز شاد¹⁰ بدست یکی بنده بر کشته شد¹¹ چنان بخت بیدار او خفته ماند بیفزای در حشر جاه ورا¹²]

بنیاد نهادن کتاب

دل روشن من چو برگشت ازوی که این نامه را دست پیش آورم بپرسیدم از هر کسی پیش‌مار مگر خود درنگم نه‌باشد بسی و دیگر که گنجم¹⁵ وفادار نیست

سوی تخت شاه جهان کرد روی ز دفتر بگفتار¹³ خویش آورم بترسیدم از گردش روزگار ببااید سپردن¹⁴ بدیگر کسی همین¹⁶ رنج را کس خریدار نیست

همان -- IV; هم از بخردان وهم از - Л³ نهاده بسی دل برین - VI² با - IV¹
 همه بخردان و همه - VI; بخردان و همان⁴ Л - б. 138 стоит перед б. 140 текста.
 :доб. Л - گفتا بگویم من این داستان - Л⁵
 سخن گفتنی خوب و طبعی روان * جوان سبک روح و رویش(?) روان
 در آن - VI⁹ I - б. оп.⁸ همه ساله بابد - VI, Л⁷ بنظم - VI⁶
 بدست پرستار خود کشته شد - VI; Л - б. оп.¹¹ هنوز از جوانیش نابوده شاد - VI
 به پیوند و - IV; به پیوند گفتار - VI, Л¹³ I - б. оп.¹⁴ در جشن جای ورا - Л¹²
 بدان - IV¹⁶ انجم - VI¹⁵ ببااید سپرد این - Л¹⁴ گفتار

[برین گونه یکچند بیگداشتیم
 [سراسر زمانه پر از جنگ بود
 ز نیکو سخن به چه³ اندر جهان
 155 [اگر نامدی این⁵ سخن از خدای
 بشهرم یکی مهربان دوست بود
 مرا گفت خوب آمد⁸ این رای تو
 نبشته من این نامه¹¹ پهلوی
 گشادهزبان و جوانیت هست
 160 شو¹⁴ این نامه خسروان بازگوی¹⁵
 چو آورد این نامه نزدیک من
 سخن را نهفته همی داشتم¹
 بجوینندگان بر جهان تنگ بود²
 بنزد سخن سنج فرخ مهان⁴
 نبی کی بدی نزد ما رهنمای⁶
 تو گفستی که با من بیک⁷ پوست بود
 به نیک کی گراید⁹ هدی پای تو¹⁰
 به پیش تو آرم مگر¹² نغسوی
 سخن گفتن¹³ پهلوانیت هست
 بدین¹⁶ جوی نزد مهان آبروی
 بر فروخت این جان تاریک من

[در داستان ابو منصور]¹⁷

بدین نامه چون¹⁸ دست کردم دراز¹⁹
 جوان بود و از گوهر پهلوان
 خداوند رای²² و خداوند شرم
 یکی مهتری. بود گردن فراز²⁰
 خردمند و بیدار²¹ و روشن روان
 سخن گفتن خوب²³ و آوای نرم

¹ Л, I, IV—б. оп.; T—доб.:

ندیدم کسی کش سزاوار بود * بگفتار این مرمرا یار بود

میان کهان—IV; پرو آفرین از کهان و مهان—I⁴ این به—Л³ Л, I, IV—б. оп.

به بدی از—IV; بد بدی این—I⁵ VI—обратный порядок мисра. ومیان مهان

—IV⁸ که بامن یکی مغز و یک—VI; توگفتی که با من ز یک—I⁷ VI—б. оп.

—I¹⁰ خرامد—VI⁹ خوب است—VI; خوب آید

مرا گنت کز من چه باید همی * که جاننت سخن برگراید همی

تو—IV¹⁴ سخن گفتن و—I, VI¹³ نگر—IV¹² دفتر—VI¹¹ ср. б. 165 текста.

وزین—VI¹⁶ خسروانی بگوی—VI; خسروی باز گوی—IV; خسروان باز جوی—Л¹⁵

—VI²⁰ بردم فراز—I, IV; بردم دراز—Л¹⁹ من—I¹⁸ Л, I, VI—оп.

خداوند تاج و خداوند تخت * دل افروز و بیدار و فیروز بخت

—VI²² دانا—VI²¹ (ср. T, б. 187, ср. разночтение 20 на стр. 24) и вторично б. 162.

سخن گفتن چرب—VI; سخن گفتنش چرب—I²³ هوش

- 165 مرا گفت کز من چه باید همی¹ که جانست سخن برگراید همی
 بچیزی که باشد مرا دست رس بکوشم نییازت² نیارم بکس³
 همی داشتم⁴ چون یکی تازه سیب⁵ که از باد نامد بمن بر نهیب⁶
 بکیوان رسیدم ز خاک نژند از آن نیک دل نامدار ارجمند⁷
 بچشمش همان خاک وهم سیم وزر کریمی بدو یافته زیب و فر⁸
 170 سراسر جهان پیش او خوار بود جوانمرد بود و وفادار بود⁹
 چنان¹⁰ نامور گم شد از انجمن نه زو زنده بیمنم نه مرده¹¹ نشان
 دریغ آن که بر بند و آن گردگاه دریغ آن کئی برز و بالای شاه¹³
 گرفتار زو¹⁴ دل شده نا امید نوان لرز لرزان بکردار بید¹⁵
 175 یکی پند آن شاه یاد آوریم زکژی روان سوی داد آوریم
 مرا گفت کاین¹⁶ نامه¹⁷ شهریار گرت گفته آید بشاهان سپار¹⁸
 بدین نامه من¹⁹ دست بردم فراز بنام شهنشاه گردن فردن²⁰

¹ I — мисра испорчено. ² Л — (так!) ز گیتی نیارد; IV — بکوشم بسازم; VI — ز گیتی —
 نیازت; в тексте — по Т. ³ I — мисра испорчено. ⁴ Л — ببیشش بدی — ⁵ I — мисра испор-
 чено. ⁶ Л — که از باد نامد یقین بر نهیب — I — که نامد بمن بر ز چیزی نهیب — Л⁶;
 IV — обратный порядок мисра; VI — б. оп.; в тексте —
 чтение по Т и Л. ⁷ VI — б. оп. ⁸ VI — б. оп. ⁹ VI — б. оп. ¹⁰ Л, VI — چو آن —
¹¹ Л — VI — б. 172 стоит после б. 173. ¹² VI — نه زو زنده یابم نه مرده — VI — نه مرده بیمنم نه زنده — Л¹¹
 همه — Л¹⁴ آن کئی برز بالای شاه — I — آن جوانی و آن پایگاه — Л¹³ ¹⁴ Л —
 گرفتار و زو — VI¹⁵ — доб.: ¹⁵ VI — доб.:
 بدو چشمم آن سال گریان بدی * ز درد دل ریش بریان بدی
 16 Л — доб.: ¹⁷ I — گفته — ¹⁸ Т — доб.: ¹⁶ Л — این که این —
 دل من بگفتار او رام شد * روانم بدین شاد و پندرام شد
 19 Л — چون ²⁰ VI — доб. б. 225 текста; Т — доб. (б. 187):
 خداوند تاج و خداوند تخت * جهاندار پیروز و بیدار بخت
 ср. разночтение 20 на стр. 23.

چو دینار خوارست ² بر چشم ³ اوی	سر بخت بدخواه با چشم ¹ اوی	
نه دل تیره دارد ز رزم و ز رنج ⁶	نه کند آوری ⁴ گیرد از باج و گنج ⁵	215
از آزاد و از نیک دل بردگان ⁷	هر آنکس که دارد زیوروردگان	
بفرمان بسته ⁹ کمر استوار ¹⁰	شهنشاه را سر بسر دوستوار ⁸	
که در مردمی کس ندارد همال ¹¹	نخستین برادرش که تتر بسال	
زید شاد در سایه شاه عصر ¹²	ز گیتی پرستنده فرّ و نصر	
سر ¹³ تخت او تاج پروین بود ¹⁴	کسی کش پدر ناصر الدین بود	
که در جنگ بر شیر ¹⁶ دارد فسوس ¹⁷	و دیگر ¹⁵ دلاور سپه دار طوس	220
همی آفرین یابد ¹⁹ از دهر بهر	ببخشد درم هر چه یابد ز دهر ¹⁸	
سر شاه ²⁰ خواهد که باشد بجای ²¹	بیزدان بود خلق را رهنمای	
همیشه ²² بماناد جاوید و شاد ²³	جهان بی سر و تاج خسرو مباد	
ز درد و غم آزاد و پیروز بخت	همیشه تن آباد ²⁴ با تاج و تخت	
سوی نامه نامور شهریار ²⁶	کنون باز گردم با آغاز کار ²⁵	225

¹ Л-⁵ کین آوری-Л⁴ با چشم-Л, VI³ شد خوار- VI² از چشم- IV¹
 VI- ز رزم و ز بخت- IV; ز رنج و ز گنج- Л⁶ از تاج و تخت- IV; از تاج و گنج
 نه جاهش بیفزاید از تاج و تخت * نه باشد دلش تیره از کام بخت
 دوستدار- I, VI, T; همه بندگان پیش او خواستار- Л⁸ از آزاد و ز نامور بندگان- VI⁷
 (в тексте конъектура). بفرمانش بسته- VI⁹ IV-б. оп.; VI-доб. б. 220 текста; T-доб.:
 شده هر یکی شاه بر کشوری * روان نامشان در همه دفتری
¹¹ IV, VI-б. оп.; Л-доб.:
 خداوند مردی و رای و هنر * بدو شادمان مهتران سربسر
 ср. разночтение 14. T-доб.:¹⁴ پیئی- IV¹³ پّر عصر- IV¹² Л, VI-б. оп.;
 خداوند مردی و رای و هنر * بدو شادمان مهتران سربسر
 ср. разночтение 11. Л, VI-بویره- VI¹⁵ با شیر- VI¹⁶ VI-б. оп.; VI-б. 220 стоит после
 б. 216 текста. IV¹⁹ خواهد- IV¹⁸ هر چه باید ز دهر- IV; هر چه دارد ز شهر- I¹⁸
 VI-جوید- VI²⁰ L-خویش- VI²¹ I-ماند بجای- IV-б. 222 текста стоит после б. 223 текста.
 VI²² چنین هم- VI²³ доб. б. 222 текста, после которого доб. следующий б.:
 سپهر برینش کمین چاکری * چو خورشید و ماهش کهنین کهری
 VI²⁶ همی باز جویم من از کردگار- Л²⁵ تن آزاد- VI²⁴
 بگویم کنون داستانی ز داد * که تاج بزرگی که بر سر نهاد

کیومرث

۱

سخن گوی^۱ دهقان چه گوید نخست
که بود آنکه دیهیم برسر نهاد
[مگر کز پدر یاد دارد پسر
] که نام بزرگی که آورد پیش
پژوهنده نامۀ باستان^۵
چنین گفت کآیین تخت و کلاه^۶
چو آمد ببرج حمل آفتاب
بتابید از آن^۷ سان ز برج^۸ بره
کیومرث شد^{۱۱} بر جهان کدخدای^{۱۲}
سر بخت^{۱۳} و تختش برآمد بکوه^{۱۴} 10

که نام^۲ بزرگی بیگیتی^۳ که جست
ندارد کس آن^۴ روزگاران بیاد
بگوید ترا یک بیک در بدر^۵
کرا بود از آن برتران پایه بیش
که از پهلووانان زند داستان
کیومرث آورد و او بود شاه
جهان گشت بافر و آیین و آب
که گیتی جوان گشت از آن^۹ یکسره^{۱۰}
نخستین بکوه اندرون ساخت جای
پلنگینه پوشید خود با گروه^{۱۵}

۱ Л — سخن دان ۲ Л, I, IV — تاج ۳ VI — نشان بزرگی ۴ Л, I, I, IV, VI — کین تاج و ۵ I, IV, VI — از پدر ۶ I, IV — کین تخت و مهر و کلاه ۷ Л, I — ازین ۸ Л, VI — ببرج ۹ I, VI — ازو ۱۰ VI — 6. 8 که چون او شد اندر جهان ۱۱ VI — کی نو چو شد ۱۲ Л — کیومرث چون شد جهان کدخدای ۱۳ IV — ۱۴ IV, VI — زکوه ۱۵ Л — با همگروه ۱۶ I — پادشای ۱۷ I — پرستنده ۱۸ I — آذرآمد گروه ۱۹ I — доб.:

پلنگینه پوشید خود با گروه * نبودی نشستهش بجز بر زکوه

از و اندر آمد همی پرورش
 بگیتی درون¹ سال سی شاه بود
 [همی تافت زو فر² شاهنشاهی
 دد و دام و هر جانور کش بدید
 15 دوتا می شدنی بر تخت او
 [برسم نماز آمدندیش پیش
 پسر بد مر اورا یکی خوبروی
 سیامک بدش نام و فرخنده بود
 [بجاننش بر از مهر گریان بدی
 20 برآمد برین کار یک روزگار
 بگیتی نبودش کسی دشمن
 [برشک اندر آهرمن بدسگال
 یکی بچه بودش چو گرگ سترگ
 جهان شد بران¹¹ دیوبچه سپاه
 25 سپه کرد و نزدیک او راه جست
 همی گفت با هر کسی رای¹⁴ خویش
 کیومرث زین خود کسی¹⁶ آگاه بود

VI- از ان فرّه و بر شده بخت او-Л³ زو بخت-IV; از تخت- I, VI² برو- I¹
 П-⁵ از ان جایگه برگرفتند کیش- Л, I, IV⁴ از و فرّه و بر شدی بخت او (؟)
 Л, I-⁷ доб.: بگیتی بدیدار او- VI⁶ خردمند

زگیتی بدیدار او شاد بود * که بس نامور شاخ و بنیاد بود
 IV-¹ доб.:

زگیتی بدیدار او شاد بود * که بس بارور شاخ و بنیاد بود
 VI-¹ доб.:

که بس بارور بیخ و بنیاد بود * جوانی چو شمشاد آزاد بود
 Л, I, VI-¹⁰ جز اندر جهان-IV, VI; مگر در نهان- I⁹ زرد- VI; بروز- Л⁸
 I, IV-¹³ 25 стоит перед б. 24 текста. چه از بخت شاه-IV, VI¹² از آن- I¹¹ بیاگند یال
 که اورا بدرگاه بدخواه بود- I¹⁷ نه- VI¹⁶ آواز- I, IV, VI¹⁵ راز- I, IV, VI¹⁴

یکایک بیامد خجسته سروش
 بگفتش ورا زین سخن در بدر
 سخن چون بگوش سیامک رسید 30
 دل شاه بچه³ برآمد بجوش
 بپوشید تن را بچرم پلنگ
 پذیره شدش دیورا جنگ جوی
 [سیامک بیامد برهنه تن
 بزد چنگ وارونه دیو سیاه 35
 فکند آن تن شاهزاده بخاک
 [سیامک بدست خروزان⁸ دیو⁹
 چو آگه شد از مرگ فرزند شاه
 فرود آمد از تخت ویاله کنان
 [دو رخساره پر خون و دل سوگوار 40
 خروشی برآمد ز لشکر بزار¹²
 همه جامها کرده پیروزه رنگ

بسان پریء پلنگینه پوش¹
 که دشمن چه سازد همی با پدر²
 ز کردار بدخواه دیو پلید
 سیاه انجمن کرد و بگشاد گوش
 که جوشن نبود و نه آیین⁴ جنگ
 سیه را جو روی اندر آمد بروی
 برآویخت⁵ با پور⁶ آهرمنا]
 دوتا اندر آورد بالای شاه
 بچنگال کردش⁷ کمرگاه چاک
 تبه گشت وماند انجمن بی خدیو]
 ز تیمار گیتی برو شد سیاه
 زنان برسر و موی ورخ را کنان¹⁰
 دودیده پر از نم جو ابر بهار¹¹
 کشیدند صف بر در¹³ شهریار¹⁴
 دو چشم ابر خونین و¹⁵ رخ بادرنگ

¹ VI — б. оп. ² VI —

خبر شد به پیش پسر از پدر * که دشمن چه گوید همی در بدر
 IV — доб.:

بپوشید تن را بچرم پلنگ * که جوشن نبد خود بآیین جنگ
 پیاویخت — VI, Л, ⁵ نبد خود ز آیین — VI; نبد خود نه آیین — I⁴ شاهزاده — VI³
 سیامک برای — I⁹ خرورای — VI; خروزان — Л⁸ کرد آن — I⁷ دیو — VI⁶
 گوش و بازو کنان — VI; دست و بازو کنان — IV; گوش شاه کیان — I¹⁰ خود و دست دیو
 شده نور — VI; دژم کرده بر خویشتن روزگار — IV; کشیدند صف بر در شهریار — I¹¹
 ز بس ناله زار بر — IV¹³ سراسر همه لشکر نامدار — VI¹² چشمش بزاری زار
¹⁴ I — б. оп.; IV — доб.:

سپه سر بر زار و گریان شدند * جو بر آتش تیز بریان شدند
 خونی دو — I¹⁵

دو مرغ و نخچیر گشته گروه
 برفتند با¹ سوگواری و درد
 نشستند سالی چنین سوگوار² 45
 درود آوریدش⁴ خجسته سروش
 سپه ساز و برکش بفرمان من
 از آن بدکنش دیو روی زمین
 کی نامور⁵ سر سوی آسمان
 بر آن برترین نام یزدانش را 50
 وزان پس بکین سیامک شتافت

برفتند ویاله کنان سوی کوه
 ز درگاه کی شاه برخاست گرد
 پیام آمد از داور کردگار³
 کزین بپیش مخروش و باز آرهوش
 برآور یکی گرد از آن انجمن
 بپرداز و پردخته کن دل زکین
 برآورد و بد خواست بر بدگمان
 بخواند و بیالود⁶ مزگانش را
 شب و روز آرام و خفتن نیافت

۲

خجسته سیامک یکی پور داشت
 گرانمایه را نام هوشنگ بود
 بنزد⁸ نیای یادگار پدر
 [نیایش بجای پسر¹⁰ داشتی] 55
 چو بنهاد دل کینه و جنگ را
 همه گفتمنیها بدو باز گفت
 که من لشکری کرد خواهم همی
 ترا بود باید همی پیشرو
 [پری و پلنگ انجمن کرد و شیر¹² 60
 سپاهی دد و دام و مرغ و پری

که نزد نیای جاه⁷ دستور داشت
 توگفتی همه هوش و فرهنگ بود
 نیای پروریده مر اورا⁹ بپدر
 جز او بر کسی چشم نگماشتی]
 بخواند آن گرانمایه¹¹ هوشنگ را
 همه رازها برگشاد از نهنت
 خروشی برآورد خواهم همی
 که من رفتنی ام تو سالار نو
 ز درندگان گرگ و بپدر دلیر¹³
 سپهدار پرکین¹⁴ و کنندآوری

برآورده زاری از ایشان- VI³ روزگار- I² رسیدند با- VI; یکایک پراز- IV¹
 جای- IV, VI⁷ بمالید- I⁶ چو بشنید ازو- VI⁵ وزان پس بیامد- VI⁴ دمار
 آنزمان شاه- I, II¹¹ پدر- II¹⁰ چو جاننش- VI⁹ نیماز- IV, VI⁸
 باگیر(؟)- I, II¹⁴ هرچه بودش سترگ- VI; شیر گردد دلیر- I¹³ گرگ- VI¹²

[پس پشت لشکر کیومرث شاه
 بیامد سیه دیو با ترس و باک
 زهرای درندگان چنگ دیو
 بهم برشکستند³ هر دو گروه
 65 بیازید هوشنگ چون شیر چنگ
 [کشیدش سراپای یکسر دوال
 بیای اندر افگند⁶ و بسپرد خوار
 چو آمد مرآن کینه را خواستار
 70 بررفت وجهان مردری ماند ازوی
 [جهان فریبنده را⁷ گرد کرد
 [جهان سربسر چو فسانست⁹ وبس
 نپییره بپیش اندرون با سپاه
 همی باسهان برپراگند خاک
 شده سست ازخشم¹ کیهان خدیو²
 شدند از دد و دام دیوان ستوه
 جهان کرد بر دیو نستوه⁴ تنگ
 سپهبد برید آن سر بیهمال⁵
 دریده برو چرم و برگشته کار
 سرآمد کیومرث را روزگار
 نگر تا کرا نزد او آبروی
 ره سود بنمود و خود مایه خورد⁸
 نماند بدونیک بر هیچ کس]

در فتادند - I³. I² - повторено первое мисра. خشک از ترس - VI - سست با چنگ - I¹
 اندر - IV, VI⁶ بدسگال - IV - ناهمال - I, VI⁵ وارونه - VI⁴ بر فتادند - IV
 فسوسست - I⁹ بنمود و مایه نخورد - VI⁸ آفریننده را (так!) - IV - فریبنده - I⁷ آورد
 فسوست - VI

هوشنگ

۱

بجای نیما تاج بر سر نهاد
پر از هوش منز و پر از رای^۲ دل^۳
چنین گفت بر تخت شاهنشهی
جهاندار پیروز و فرمانروا
بداد و دهش تنگ بستم کمر
همه روی گیتی پر از داد کرد
با آتش^۴ ز آهن جدا کرد سنگ
کزان سنگ خارا کشیدش برون

جهاندار هوشنگ بارای و داد
بگشت^۱ از برش چرخ سالی چهل
چو بنشست بر جایگاه مهی
که برهفت کشور منم پادشا
بفرمان یزدان پیروزگر
وزان پس جهان یکسر آباد کرد
نخستین یکی گوهر آمد بچنگ
سرمایه کرد آهن آبگون

5

۲

گنر کرد با چندکس همگروه^۶
سینه رنگ و تیره تن و تیزتاز^۷
زدود دهانش جهان تیرهگون
گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ^۸

یکی روز شاه جهان سوی^۵ کوه
پدید آمد از دور چیزی دراز
دو چشم از برسر چو دو چشمه خون
نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ

10

بدانش-IV⁴ Б-перевод бб. 3, 4 и 5 отсутствует. داد-IV, VI² گذشت-IV¹

تیزگاز-IV, VI⁷ تن همگروه-IV, VI; کس زان گروه-I⁶ پیش-IV, VI⁵

سنگ خارا بچنگ-VI; سنگ و شد پیش چنگ-IV³

جهان‌سوز مار از جهانجوی جست
 همان و همین سنگ بشکست گرد¹
 دل سنگ گشت از فروغ آذرننگ²
 ازین طبع سنگ آتش آمد فراز³
 نیایش همی کرد و خواند آفرین⁴
 همین آتش آنگاه قبله نهاد⁵
 پرستید باید اگر بخردی⁶
 همان شاه درگرد او با گروه⁷
 سده نام آن جشن فرخنده کرد
 بسی باد چون او دگر شهریار⁸
 جهانی بنیکی ازو یاد کرد

بزور کیانی رهانید دست
 برآمد بسنگ گران سنگ خرد
 فروغی پدید آمد از هر دو سنگ
 [نشد مار کشته ولیکن ز راز
 جهاندار پیش جهان آفرین
 که اورا فروغی چنین هدیه داد
 [بگفتا فروغیست این ایزدی
 شب آمد برافروخت آتش چو کوه
 یکی جشن کرد آن شب و پاده خورد
 ز هوشنگ ماند این سده یادگار
 [کز آباد کردن جهان شاد کرد

۳

از آهنگری¹⁰ ازّه و تیشه کرد¹¹
 زدربایهها روده‌ایرا بتاخت¹³
 بفرخندگی¹⁵ رنج کوتاه کرد
 پراگند پس تخم¹⁶ و کشت و درود¹⁷

چو بشناخت⁹ آهنگری پیشه کرد
 چو این کرده شد¹² چاره آب ساخت
 بجوی و برود آبها¹⁴ راه کرد
 چـراگاه مردم بدان برفزود

¹ I, VI—خرد; IV—б. испорчен. ² IV—доб.:

هر انکس که بر سنگ آهن زدی * ازو روشنایی پدید آمدی
³ VI—б. оп.; Л, I—доб.:

هرانکس که برسنگ آهن زدی * ازو روشنائی پدید آمدی
⁴ IV, VI—سربر زمین ⁵ Л—б. оп. ⁶ Л—б. оп. ⁷ Л—б. оп. ⁸ IV—چنان
 گراز و تبر—¹⁰ I—برخاست—VI; بر ساخت—IV ⁹ کرد هر شهریار
 چو کرده شدش—¹² Л—سنان و تبر—VI; چوگاز و تبر—IV
 بقر کئی—¹⁵ I, IV, VI—آب را—IV ¹⁴ زدربا بهامونش اندر فراخت—IV, VI
¹⁶ IV, VI—پراگندن تخم ¹⁷ Л—повторяет б. 27 (ср. выше); VI—б. оп.

30 برنججید¹ پس هرکسی نان² خویش
 بدان ایزدی جاه و فرکیان
 جدا کرد گاو و خر و گوسفند
 زپویندگان هرچه مویش نکوست⁶
 [چو روباه و قاقم چو سنجاب⁸ نرم
 برین گونه از چرم پویندگان
 برنججید و گسترد و خورد و سپرد⁹
 35 [بسی رنج برد¹⁰ اندران روزگار
 چو پیش آمدش روزگار بهی
 زمانه ندادش زمانسی درنگ
 [نپیوست خواهد جهان با تو مهر
 بورزید و بشناخت سامان خویش³
 زنجچیر گور و گوزن ژیان
 بورز آورید⁴ آنچه بد سودمند⁵
 بکشت و بسرشان⁷ برآهیخت پوست
 چهارم سمورست کش موی گرم]
 بپوشید بالای گویندگان
 برفت و بجز نام نیکی نبرد
 بافسون و اندیشش¹¹ بی شمار
 ازو مردری ماند تخت مهی¹²
 شد آن هوش هوشنگ بافر¹³ و سنگ
 نه نیز آشکارا نمایدت¹⁴ چهر

1 I - بسنجید 2 I, IV - نام 3 VI - б. оп.; I - доб.:

از آن پس که این کارها شد بسیج * نبد خوردنیها جز از میوه هیچ
 همه کار مردم نبودی ببرگ * که پوشیدنیشان همه بود برگ
 پرستیدن ایزدی بود کییش * نیارا همین بود آیین پیش
 چو مرتازینرا بهحراب سنگ * بدان گه بدی آتش خوبرنگ
 بسنگ اندر آتش بدو شد پدید * کزو در جهان روشنی گسترید
 Л - доб. варианты тех же бб., вторые мисра повреждены; IV, VI - доб. варианты тех же бб.
 Порядок бб. 9-28 восстановлен по Б. В Л бб. разночтения 3, а также бб. 9-17, 21-23 написаны на
 полях. В рук. I, IV и VI порядок бб. таков: 8, 24-28, бб. разночтения 3, 9-23 (ср. Т, бб.
 8-34). 4 IV - برون آورید; VI - برگزید 5 Л - доб.:

بدیشان بورزید وزیشان خورید * همه تاج را خویشتن پرورید
 زسرشان⁷ IV, VI - بگزید دوست⁶ IV, VI - доб. варианты того же б. I, IV, VI - доб.
 هوشیار¹¹ I - خورد¹⁰ I - سترد⁹ Л, IV - چو سنجاب و قاقم چو روباه⁸ I -
 شد آن رنج¹³ Л, I - تخت شهی¹³ VI - گاه مهی¹² IV - تاج شهی¹² Л -
 هوشنگ با هوش و سنگ 14 I - мисра испорчено.

طهمورث

پسر بد مر اورا یکی هوشمندی
 بیامد بتخت پدر برنشست
 همه موبدانرا ز لشکر بخواند
 چنین گفت کامروز تخت وکلاه
 5 جهان از بدیها بشویم برای
 زهر جای کوته کنیم دست دیو
 هر آن چیز کاندر جهان سودمند
 پس از پشت میش و بره پشم و موی
 بکوشش ازو کرد پوشش برای
 10 زیویندگان هرچه بد تیزرو²
 رمنده⁴ ددان را همه بنگرید
 بچاره بیاوردش ازدشت و کوه
 زمرغان مر آنرا که بد نیک تاز
 بیاورد و آموختنشان گرفت
 15 چو این کرده شد ماکیان و خروس
 بیاورد و یکسر بمردم کشید

Б — перевод; 1 — части текста срезаны; IV, VI — اورا رسم میان رسم ببست — I, VI — 3 — 7 отсутствует. 2 I, VI — نیک رو — IV, VI — کردش او — 3 I, VI — دادشان — 4 IV — رونده — 5 I — بتنگ — 6 IV — 6. оп. — 7 IV — 6. оп. — 8 IV, VI — ازو —
 و كذلك هو اول من اتخذ الفهود و کلبها لما أعجبه : Б — доб. 17 — 6. I — 15
 لونها و ذکاؤها و وثوبها

بفرمودشان تا نوازند گرم
 چنین گفت کاین را ستایش کنیید
 که او دادمان بر ددان دستگاه
 مراورا یکی پاک دستور بود 20
 خنیده¹ بهر حای شهرسپ² نام
 همه روز بسته زخوردن دولب
 چنان بردل⁴ هر کسی بود دوست
 [سرمایه بُد اختار شاهرا
 25] همه راه نیکی نمودی بشاه
 چنان⁶ شاه پالوده گشت از بدی
 برفت اهرمن را بافسون بیست
 زمان تا زمان زمینش⁸ بر ساختی
 چو دیوان بدیدند کردار او
 شدند انجان دیو بسیار مر 30
 چو طهمورث آگه شد از نارشان
 بفر جهاندار بستش میان
 [همه نره دیوان و افسونگران
 35] دمنده سیه دیوشان پیش رو
 [جهاندار طهمورث بافرین
 یکایک بیاراست¹² با دیو جنگ

نخوانندشان جز باواز نرم
 جهان آفرین را نیایش کنیید
 ستایش مر اورا که بنمود راه
 که رایش ز کردار بد دور بود
 نزد جز بنیکی بهر جای گام³
 بپیش جهاندار بریای شب
 نماز شب و روزه آیین اوست
 در بسته بُد جان⁵ بدخواهرا
 همه راستی خواستی پایگاه
 که تابید⁷ ازو فزه ایزدی
 چو بر تیزرو بارگی برنشست
 همی گرد گیتیش بر تاختی
 کشیدند گردن زگفتار او
 که پردخته مانند⁹ ازو تاج وفر
 بر آشفست و بشکست بازارشان
 بگردن برآورد گرز گران¹⁰
 برفتند جادو سپاهی گران
 همی با آسمان برکشیدند غو
 بیامد کمربسته¹¹ جنگ و کین
 نمد جنگشانرا فراوان درنگ¹³

نبد جز به نیکیش هر جای - IV³ بهرست - I² ستوده - VI; گزیده - I, IV¹
 دریدن بدو جان - IV; در بند بد جای - V⁵ جوانمرد با - VI⁴ گام
 نیش (?) - VI; پیش - I, IV⁸ بتابید - IV, VI⁷ چو آن - VI, 6⁶ درنده بد او جان - VI
 :Л-доб. 13 برانگیخت - VI¹² رزم - I, IV, V¹¹ کیان - VI¹⁰ مند - IV⁹
 هوا تیره فام و زمین تیره شد * دو دیده بخشم اندرون تیره شد
 ز یکسو غو آتش و دود و دیو * ز یکسو دلیران گیهان خدیو
 IV, VI—доб. варианты тех же бб.

از ایشان دو بهره بافسون ببست
 کشیدندشان خسته و بسته خوار¹
 که مارا مکش تا یکی نو هنر
 کی نامور دادشان زینهار 40
 چو آزاد گشته‌تند⁴ از بند او
 نبشتن بخسرو پیاموختند
 نبشتن یکی نه که⁶ نزدیک سی
 [چه سغدی⁷ چه چینی و چه پهلوی
 جهاندار سی سال ازین بیشتر 45
 برفت و سرآمد برو روزگار

دگرشان بگرز گران کرد پست
 بجان خواستند آن زمان زینهار
 بیاموزی از ما کت² آید بپر³
 بدان تا نهانی کنند آشکار
 بچستند ناچار پیوند او
 دلش را بدانش بر افروختند⁵
 چه رومی چه تازی و چه پارسی
 زهرگونه⁸ کان همی بشنوی⁸
 چه گونه پدید آوریدی هنر⁹
 همه رنج او ماند ازو یادگار¹⁰

چو آزادشان شد سر I, IV-⁴ IV-б. оп.³ بیاموزیم ایدر که-² Л زار-¹ Л
 سندی-⁷ IV-⁷ چو-⁶ IV, VI-⁶ دلش را چو خورشید بفروختند-⁵ VI-⁵
 نوشتن هرآن چیزکان بشنوی-⁸ IV, VI-⁸; نگارین آن کجا بشنوی-⁸ I-⁸
⁹ IV-⁹ доб.:
 چو دستور باشد چنین کاردان * نوشته هنر نیز بسیار دان
¹⁰ Л-¹⁰ доб.:
 جهاننا مپرور چو خواهی درود * چومی بدروی پروریدن چه سود
 چو گیتی سرآمد برآن دیوبند * جهانرا همه بند او بود بند
 ...اندرون شد دل هر کسی * برآمد برین روزگار بسی
 I-¹ доб.:
 جهاننا مپرور چو خواهی درود * چومی بدروی پروریدن چه سود
 برآری یکی را بچرخ بلند * سپاریش ناگه بخاک نژند
 V-⁵ доб. варианты тех же бб.; VI-⁶ доб.:
 جهاننا مپرور چو خواهی درود * اگر بدروی پروریدن چه سود

جمشید

۱

گرازمایه جمشید فرزند او
برآمد برآن تخت² فرخ پدر
کمر بست بافر شاهنشهی
زمانسه برآسود از داوری
5 جهانرا فزوده بدو آبروی
منم گفست بافرزه ایزدی
بدانرا زبد دست کوتاه کنم
نخست آلت جنگ را دست برد
بفر کیسی نرم کرد آهننا
10 جوخفتان وتیغ وچو⁴ برگستوان
[بدین اندرون سال پنجاه رنج
دگر پنجاه اندیشه جامه کرد
زکتان و ابریشم و موی قز

کمر بست¹ یکدل پر از پند او
برسم کیان بر سرش تاج زر
جهان گشت سرتاسر او را رهی
بفرمان او دیو و مرغ و پیری
فروزان شده تخت شاهی بدوی³
هم شهریاری هم موبدی
روانرا سوی روشنی ره کنم
در نام جستین بگردان سپرد
چو خود و زره کرد و چون جوشنا
همه کرد پیدا بروشن روان
ببرد و ازین چند بنهاد گنج
که پوشند هنگام⁵ ننگ و نبرد
قصب کرد پرمایه دیبا و خز

¹ بسته - IV ² نشست از بر تخت - VI ³ Б - перевод бб. 6 - 7 отсутствует.

⁴ I, IV, VI چون درع و ⁵ I می گاه

- 15 بیاموخته‌ششان رشتن و تافتن
چو شد بافته شستن و دوختن
چو این کرده شد ساز دیگر نهاد
[زهر انجمن پیشه‌ور² گرد کرد
[گروهی که کاتوزیان³ خوانیش
جدا کردشان از میان گروه
20 [بدان تا پرستش بود کارشان
صفی بر دگر دست بنشانند
[کجا شیرمردان چنگ آورند
[کزیشان بود تخت شاهی بجای
[بسودی⁹ سه دیگر گره را شناس
25 [بکارند و ورزند و خود بدروند
[ز فرمان تن‌آزاده و¹² ژنده‌پوش¹³
[تن آزاد¹⁴ و آباد گیتی بروی
[چه گفت ان سخن گوی آزاده مرد
[چهارم که خوانند اهتوخوشی¹⁵
30 [کجا کارشان همگنان پیشه بود
- بیتار اندرون بود را بافتن¹
گرفتند ازو یکسر آموختن
زمانه بسو شاد و او نیز شاد
بدین اندرون نیز پنجاه خورد
[برسم پرستندگان دانیش⁴
[پرستنده را جایگه کرد کوه⁵
[نوان پیش روشن جهاندارشان⁶
[همی نام نیساریان خوانند⁷
[فروزنده لشکر و کشورند
[وزیشان بود نام مردی بپای⁸
[کجا نیست از کس بریشان¹⁰ سپاس¹¹
[بگاه خورش سر زنش نشنوند
[ز آواز پیغمبار آسوده گوش
[برآسوده از داور و گفگوی
[که آزاده را کاهلی بنده کرد
[همان دست‌ورزان ابا سرکشی¹⁶
[روانشان همیشه پر اندیشه بود

فبقی علی ذلك مدة حتى انتشر جميع تلك الصناعات فی: 1 Б—после перевода б.14 идет фраза: после этой фразы идет перевод б. 34 текста. 2 I, IV — زهر پیشه‌ور انجمن — VI — мисра испорчено. 3 Л — تورانیان — I — خاتون زنان — IV — ناتاریان — текст — по Т. 4 VI — б. оп.; Б — далее перевод 66. 18—32 отсутствует. 5 VI — б. оп. 6 Л — б. оп. 7 Л — б. оп.; VI — نامشان ساربان — 8 IV — б. оп. 9 VI — بورزی — 10 I — هرکس ازیشان — VI — هرکس ازیشان — 11 V — б. оп. 12 I, IV — آزاد چرن — 13 Л, VI — (؟) خورد و نوش — по Т. 14 I, IV, VI — آباد — 15 Л, VI — که خوانند اهتوخوشی — IV — که خوانیش اوراخشی — 16 همه دست کارند با سرکشی — VI — دستکاران با سرکشی — IV

50 چو خورشید تابان میان هوا
جهان انجمن شد برآن تخت او
بجمشید بر گوهر افشانند
سر سال نو هرگز فرودین¹
بزرگان بشادی بیاراستند
55 چنین جشن فرخ ازان³ روزگار
چنین سال سیصد همی رفت کار
ز رنج و ز بدشان نمید آگهی
بفرمان مردم نهاده دوگوش
[چنین تا برآمد برین روزگار⁷
60] جهان سر بسرگشت اورا ره
یکایک بتخت مهی بنگرید
منی کرد آن شاه¹¹ یزدان شناس
[گرانمایگان را ز لشگر بخواند
چنین گفت با سال خورده مهان

برآسوده - I; برآسود از رنج وز درد و کین - II² فور دین - I, VI; و فرودین - II¹
بماندست - I⁴ کزان - II³ برآسودش از رنج تن دل زکین - IV; از رنج تن دل زکین
برآمد - IV; زرامش جهانرا پرآواز نوش - I⁶ بماندست ازان نامور شهریار - VI⁵
IV - برین سالیان - I⁷ برامش جهاندار با فر و هوش - VI; جهان پر زآوای نوش
همی تافت از شاه فر کیان - I, IV⁸; همی سالیان
که چندی برآمد برین روزگار * ندیدند جز خوبی از کردگار
IV - دوب.:

چو چندی برآمد برین روزگار * فروزنده شد دولت شهریار
9 VI - ب. оп. 10 VI - دوب.:

که چندی برآمد برین روزگار * ندیدم بجز خوبی از کردگار
عجب آنکه آن شاه - VI; ازان پس عجب شاه - II¹¹
IV - دوب. 12 VI - نبینم نهان - VI; ندانم نهان - II¹²
که چندی برآمد برین روزگار * ندیدم بجز خوبی از کردگار

65 هنر در جهان از من آمد پدید
 جهانرا بخوبی من آراستم
 خور و خواب و آرامتان از منست
 بزرگی و دیهیم شاهی⁴ مراست
 همه موبدان سر فگنده نگون
 70 چو این گفته شد فرّ یزدان ازوی
 منی⁷ چون بیپیوست با کردگار
 چگفت آن سخن گوی با فرّ⁹ وهوش
 بیزدان هر آنکس که شد ناسپاس
 بجمشید بر تیره گون گشت روز

چو من نامور تخت شاهی ندید
 چنانست گیتی کجا خواستم¹
 همان کوشش² و کامتان³ از منست
 که گوید که جز من کسی پادشاست
 چرا کس نیارست گفته ننه چون
 بگشت⁵ و جهان شد پر از گفت گوی⁸
 شکست اندر آورد و برگشت⁸ کار
 چو خسرو شوی بندگان را بکوش
 بدلس اندر آید¹⁰ زهر سو هراس
 همی کاست آن فرّ گیتی فروز¹¹

۲

75 یکی مرد بود اندر آن روزگار
 گرانمایه هم شاه¹² و هم نیکمرد
 که مرداس نام گرانمایه بود
 مر اورا ز دوشیدنی چارپای
 [همان گاو دوشا بفرمانبری
 80 [بز و میش بد شیرور¹⁴ هم چنانین

ز دشت سواران نپیزه گذار
 ز ترس جهاندار با باد سرد
 بداد و دهش برترین پایه بود
 زهریک هزار آمدندی بجای
 همان تازی اسب گزیده مری¹³
 بدوشیزگان¹⁵ داده بد پاکدین¹⁶

همه پوشش - I² زروی زمین جور من کاستم - IV, VI; که من خواستم - I¹
 6.70 - Л⁶ گسست - I⁵ دیهیم و شاهی - I, IV⁴ کارتان - IV³ همان پوشش - VI
 ترس - IV⁹ در بست - I⁸ هنر - IV, VI, Л⁷ 72. текст. стоит после б.
 10 - Л, IV آمد - 11 IV - доб.:
 سرآمد مر اورا و اندر گذشت * چنان دان که گیتی چو بادی بدشت
 اسب زهی - IV; اسپان تا رهبری (?) - I¹³ گرانمایه شاه - IV; گرانمایه بود - Л¹²
 بز و میش باشیر را - I, IV; بز شیر و زمیش را - Л¹⁴ اسب و میوان مری (?) - VI; مری (?)
 15 I, IV, VI بدوشندگان - 16 I, IV, VI - 6. 80 стоит перед б. 79 текста.

[بشپیر آن کسی را که بودی¹ نیاز
 پسر بد مراین پاک دلرا² یکی
 جهانجوی را نام ضحاک بود
 کجا بیوراسپش همی خواندند
 کجا بیور از پهلوانی شمار 85
 زاسپان تازی بزرین ستام
 شب وروز بودی دو بهره بزین
 چنان بد که ابلیس روزی پگاه
 دل مهتر⁶ از راه نیکی ببرد
 بدو گفت پیءانست خواهم نخست 90
 جوان نیکدل گشت⁸ فرمانش کرد⁹
 که راز تو با کس نگویم ز بن
 بدو گفت جز تو کسی کدخدای¹⁰
 [چه باید پدر کش¹² پسر چون تو بود
 زمانه برین خواجه سالخورد 95

پاک دین را - VI; پاک تن را - IV² بشپیر از کشیدی کسی را - VI¹
 پورش - I⁶ راه: I, IV, VI - в обоих случаях⁵ چو - I⁴ ناباک (?) - VI, L³
⁷ I - доб.:

همانا خوش آمدش گفتار اوی * نبود آگه از زشت کردار اوی
 بدو داد هوش و دل و جان پاک * پراگند بر تارک خویش خاک
 چو ابلیس دید آنکه اورا بباد * برافشانند ازو گشت بسیار شاد
 فراوان سخن گفت زیبا و نغز * جوانرا تهی بود از عقل مغز
 همی گفت دارم سخنها بسی * که آنرا نداند جز از من کسی
 جوان گفت برگوی و چندین مپای * بیاموز مارا تو ای نیک رای
 جوان ساده دل بود - IV, VI⁸; نبود - I⁸ IV, VI - доб. варианты тех же шести бб.
 چرا بایدای نامور - I¹¹ کسی در سرای - I¹¹ یکی کدخدای - L¹⁰ برد - IV⁹
 چون - I¹² کدخدای

شد آن نیکدل مرد یزدان پرست¹
 بفرزند بر نازده باد سرد
 بدو بود شاد و بدو داد گنج
 بگشت از ره داد و پیوند او
 زدانا شنیدم من این داستان
 بخون پدر هم نباشد دلیر
 پژوهنده را راز با مادرست
 بدین چاره بگرفت جای پدر
 بریشان ببخشید³ سود وزیان

بچاه اندر افتاد و بشکست پست
 بهرنیک و بد شاه آزاد مرد
 همی پروریدش بنواز و برنج
 چنان بدگهر شوخ فرزند او
 بخون پدر گشت همداستان
 که فرزند بد گر شود نزه شیر
 مگر در نهانش سخن دیگرست
 فرومایه² ضحاک بیدادگر
 بسر بر نهاد افسر تازیان

115

۳

یکی بنند بدرا⁴ نو افگندبن⁵
 زگیتی همه کام دل یافتی
 نه پیچی زگفتار و فرمان کنی
 ددو مردم و مرغ و ماهی تراست
 یکی چاره کرد از شگفتی شگفت
 سخن گوی و بینادل و رای زن⁶
 نبودش بجز آفرین گنت و گوی
 یکی نامور پاک⁷ خوالیگرم
 ز بهر خورش جایگه ساختش

چو ابلیس پیوسته دید آن سخن
 بدو گفت گر سوی من تافتی
 اگر همچنین نیز پیومان کنی
 جهان سر بسر پادشاهی تراست
 چو این کرده شد ساز دیگر گرفت
 جوانی برآراست از خویشتن
 همیدون بضحاک بنهاد روی
 بدو گفت اگر شاه را در خورم
 چو بشنید ضحاک بنواختش

120

125

¹ Л—доб. б. 109; VI —

چو آمد بنزدیک آن ژرف چاه * بچه سرنگون شد سرتخت شاه
 Б — перевод бб. 112—117 отсутствует. ² Л —ستمگاره; IV, VI — سبک مایه — ³ I, VI — ببخشود
⁴ I — نورا — ⁵ Б — перевод бб. 121—124 отсутствует. ⁶ I, IV — تن — ⁷ I, IV, VI — مرد

130 کالید خورش‌خانه¹ پادشا فراوان نبود آن زمان پرورش زهر گوشت از مرغ و از چارپای بخونش بی‌پرورد برسان شیر سخن هرچه گویش فرمان کند خورش زرده خایه دادش نخست بخورد و برو آفرین کرد سخت 135 چنین گفت ابلیس نیرنگ‌ساز که فردات از آن گونه سازم خورش برفت و همه شب سگالش گرفت خورش‌ها زکبک و تنرو سپید شه تازیان چون بنان⁸ دست برد 140 سیم روز خوانرا به‌مرغ¹⁰ و بره بروز چهارم چو بنهاد خوان بدو اندرون زعفران و گلاب چو ضحاک دست اندر آورد و خورد 145 بدو گفت بنگر که¹³ از آرزوی خورش‌گر بدو¹⁵ گفت کای پادشا مرا دل سراسر پر از مهر تست

¹ Б—перевод бб خورش کرد و آورد— I, IV, VI ² در خانه— I ³ بی‌آورد— VI ⁴ که جاویدبادی و— IV, VI; که جاویدزی شاه— I ⁵ مدتی— VI; چندگه— I ⁶ 132—133 отсутствует. ⁷ I, IV—доб.:

دگر روز چون گنبد لاجورد * بر آورد و بنمود یا قوت زرد ⁸ IV, VI—بخوان ⁹ Л—مهتر ¹⁰ I—چون ¹¹ Л, VI—بود مرغ ¹² VI доб. вариант того же б.

سه دیگـر به مرغ و کباب و بره * بیاراست خوان خورش یکسره ¹³ I, IV, VI—تا ¹⁴ I—از من ¹⁵ I, VI—دادش ¹⁶ IV—بپاسخ چنین

یکی حاجتستم بنزدیک¹ شاه
 که فرمان دهد تا سر کتف اوی
 150 چو ضحاک بشنید گفتار اوی
 بدو گفت دارم³ من این کام تو
 بفرمود تا دیو⁵ چون جفت او
 ببوسید⁷ و شد بر زمین⁸ ناپدید
 دو مار سیه از دو کتفش برست
 155 سرانجام ببرید هر دو ز کتف
 چو شاخ درخت آن دو مار سیاه
 پزشکان¹⁰ فرزانه گرد آمدند
 ز هرگونه نیرنگها ساختند
 160 بسان¹² پزشکی پس ابلیس تفت¹³
 بدو گفت کین بودنی کار بود
 خورش ساز و آرامشان ده بخورد
 بجز مغز مردم مدهشان خورش
 نگر تا که ابلیس ازین گفتگوی¹⁷
 مگر¹⁹ تا یکی چاره سازد نهان

بدهم - VI-³ ببوسم بهالم برو چشم و روی - I, VI-² به پیروز - IV, VI-¹
 بلندی بگیرد مگر نام تو - IV- بلندی گرد زین مگر نام تو - I-⁴
 از بر - VI- از پرکتف - IV-⁶ کابلیس - VI-⁵ مگر نیک گردد ازین نام تو - VI-
 بزرگان - I-¹⁰ آن - II-⁹ در زمان - IV, VI-⁸ چو ببوسید - I, IV-⁷ گفت
 رفت - I-¹⁴ رفت - IV- گفت - II, I-¹³ بشکل - VI-¹² همی هر کسی - I-¹¹
 شاید جزین نیز - I-¹⁶ بمان تا ببالد - VI- نگر تاچه گردد - IV-¹⁵ تفت - IV-
 نشاید جزین چاره کار کرد - VI- نباید جزین چاره کار کرد - IV- خود چاره کرد
 نگر نزه دیو اندران جست و جوی - IV- نگر تا مران دیو ازین جست و جوی - I-¹⁷
 چه جست و چه دید اندران - I, IV, VI-¹⁸ سر نزه دیوان ازین جست و جوی - VI-
 ماند - IV-²⁰ بدان - I-¹⁹ گفت و گوی

- 165 از آن پس برآمد زایران خروش
سپه گشت رخشنده روز سپید
برو تیره شد فتره ایزدی
پدید آمد از هر سوی خسروی
سپه کرده و جنگ را ساخته
170 یکایک زایران برآمد^۳ سپاه
شبنودند کانجا یکی مهترست
سواران ایران همه شاهجوی^۴
بشاهی برو آفرین خواندند
کی^۵ ازدهافش بیامد چو باد
175 از ایران و از تازیان لشکری
سوی تخت جمشید بنهاد روی
چو جمشید را بخت شد کندرو
برفت و بدو داد تخت و کلاه
چو صد سالش اندر جهان کس ندید
180 صدم سال روزی بدریای چین
نهان گشته بود^{۱۱} از بد اژدها
چو ضحاکش آورد ناگه بیچنگ
بازش سراسر^{۱۴} بدو نیم کرد

مران-Л^۵ راهجوی-Л^۴ بیامد-Л^۳ VI - б. оп.^۲ با- I^۱
 ۶ I, IV, VI-هرکشوری-Л-доб.:^۹ سپهدار-IV, VI^۸ Л-б. оп.^۷ گزین کرد گردان هرکشوری- I, IV, VI
 نهان گشت و گیتی برو شد سپاه * سپردش بضحاک تخت و کلاه
 ز چشم همه- I^{۱۰} ۱۰ هرب الی أرض الهند ب-; варианты того же б.; I, IV, VI-доб.
 مردمان ناپدید^{۱۱} I, IV, VI-بود چند- I, IV, VI^{۱۲} I-б. 181 стоит после б. 183 текста
 بازه میانش- VI-; بازه مر اورا- I^{۱۴} سخن را- IV, VI^{۱۳}

<p>زمانه ربودش چو بیجاده کاه بران² رنج بردن چه آمدش سود پدید آوریده همه³ نیک و بد چو گیتی نخواهد گشادنت راز جز آواز نرمت نیاید بگوش نخواهد نمودن بید نیز چهر همان راز دلرا⁶ گشائی بدوی⁷ بدلت اندرون درد و خون آورد⁸ خدایا مرا زود برهان ز رنج⁹</p>	<p>[شد آن تخت شاهی و آن دستگاه [ازو بیش بر تخت شاهی که بود¹ گنشسته برو سالیان هفتصد چه باید همه زندگانی دراز همی پروراندت با شهد و نوش یکایک⁴ چو گوئی که گسترد مهر [بدو شاد باشی و نازی⁵ بدوی [یکی نغز بازی برون آورد دلهم سیر شد زین سرای سپنج</p>	<p>185 190</p>
--	--	--

شادان - I⁵ پس انگه - VI⁴ بسی - I³ وزان - VI¹; ازان - I² نبود - I¹
 بیفزایدت سرفرازی بدوی - IV⁷ همه راز دل بر - VI⁶, I⁶
 که آغاز گنجست - IV⁹; II-6. on.; بدلت اندر از درد خون آورد - VI⁸, IV⁸, I⁸
 وفرجام رنج

ضحاک

۱

چو ضحاک شد بر جهان^۱ شهریار
سراسر زمانه بدو گشت باز
نهان گشت کردار^۲ فرزندگان
هنر خوار شد جادویی ارجه‌نند
5 شده بر بدی دست دیوان دراز
دو پاکیزه از خانه جه‌شید
که جه‌شید را هر دو دختر بدند
زیوشیده رویان یکی شهرناز
بایوان ضحاک بردند شان
10 [بـپـروردشان از ره جادویی
ندانست جز کژی آموختن^۸

برو سالیان انجمن شد هزار
برآمد برین روزگار دراز
پراگنده شد کام^۳ دیوانگان
نهان راستی آشکارا گزند
بنیکی نرفتی^۴ سخن جز براز
برون آوریدند لـرزان چو بید^۵
سر بانوانرا چو افسر^۶ بدند
دگر پاک‌دامن بنام ارنواز
بران ازدهافش سپردندشان
بیاموختشان کژی و بدخوئی^۷
جز از کشتن و غارت و سوختن]

۲

چنان بد که هرشب دو مرد جوان
خورشگر ببردی بایوان شاه
چه کهنتر چه از تخمه په‌لوان
همی ساختی راه درمان شاه

۱- I, IV, VI نام- I, IV, VI; کار- I^۳ آیین- I^۲ برتخت شد- I, IV, VI^۱
اختر- IV^۶ Б-перевод бб. 6-11 отсутствует. بنیکی نبود- IV, VI; زنیکی نبود
I-мисра испорчено.^۷ Л, I-мисра испорчено.^۸

- بکشتی و مغزش بپرداختی¹ 15
 دوپاکپیزه از گوهر³ پادشا
 یکی نام ارمایل⁴ پاکدین
 چنان بد که بودند روزی بهم
 ز بیدادگر شاه زلشکشر
 یکی گفت مارا بخوالیگری
 وزان پس یکی چاره ساختن
 مگر زین دوتن را که ریزند خون
 برفتند و خوالیگری ساختند
 خورشخانۀ پادشاه جهان
 چو آمد بهنگام خون ریختن
 ازان روزبانان مردمکشان
 زنان¹¹ پیش خوالیگران تاختند
 پر از درد خوالیگران را جگر
 همی بنگرید این بدان آن بدین
 از آن دو یکی را بپرداختند
 برون کرد مغز سر گوسفند
 یکی را بجان داد زنهار وگفت
 نگر تا نباشی باآباد شهر
 بجای سرش زان سری بیبها
 ازین گونه¹⁴ هر ماهیان سی جوان
- مران ازدهارا خورش ساختی²
 دو مرد گرانهمایه و پارسا
 دگر نام گرمایل⁵ پیش بین
 سخن رفت هرگونه ازبیش وکم
 وزان رسمهای بد اندر خورش
 بباید بر شاه رفت آوری⁶ آوری: بهیقین
 زهر گونه اندیشسه انداختن
 یکی را توان آورییدن برون
 خورشها و اندازه بشناختند⁷
 گرفت آن دو بیداردل در نهان⁸
 بشیرین⁹ روان¹⁰ اندر آویختن
 گرفته دو مرد جوانرا کشان
 زبالا بروی اندر انداختند¹²
 پر از خون دو دیده پر از کینه سر
 زکردار ببیداد شاه زمین
 جزین چاره نیز نشناختند
 بیامیخت با مغز آن ارجمند
 نگر تا بیاری سر اندر نهفت
 ترا از جهان دشت وکوهست بهر
 خورش ساختند¹³ از پیء ازدها
 ازیشان هلمی یافتندی روان

¹ I — برون آختی — 2 Л — б. 14 стоит перед б. 13 текста; Б — после б. 14 до начала главы. «Сон аххāка» (42 б.) все опущено. ³ Л, IV — کشور — ⁴ Л — ارمانک — ⁵ Л — خورش خود بی اندازه بر ساختند — ⁷ I — بر شاه باید شدن سرسری — ⁶ VI — گرمانک — ⁸ I, IV — خورشها باندازه بشناختند — VI — خورشها بی اندازه بشناختند — ⁹ I — زشیرین — ¹⁰ VI — (؟) — روشن روان — ¹¹ IV, VI — زبالای بروی — ¹² VI — ساخته — ¹³ Л — ساخته — ¹⁴ I — (؟) — گوشه — ¹² VI — دمان

- 35 چو گرد آمدی مرد¹ ازیشان دویست²
 خورشگر بدیشان بزی چند و میش
 کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد
 [پس آیین ضحاک وارونه خوی
 زمردان جنگی یکی خواستی
 40 [کجا⁸ نامور دختری خوبروی
 [پرستنده کردیش بر پیش خویش
 بران سان که نشناختندی که کیست
 سپردی⁸ و صحرا نهادند⁴ پیش
 که زآباد⁶ نایب بدل برش یاباد⁶
 چنان بد که چون می بدش آرزوی
 بکشتی چو⁷ با دیو بر خاستی
 بپرده درون بود⁹ بی گفتگوی
 نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش¹⁰

۳

- چو از روزگارش چهل سال ماند
 در ایوان شاهی شبی دیریاز
 چنان دید کز کاخ شاهنشهان
 دو مهتر یکی کهتر اندر میان
 45 کمر بستن و رفتن شاهوار
 دمان پیش ضحاک رفتی بچنگ
 نگر تا بسر برش یزدان¹¹ چه راند
 بخواب اندرون بود با ارنواز
 سه جنگی پدید آمدی ناگهان
 ببالای سرو و بفر¹² کیان
 بچنگ اندرون گرز¹³ گاووسار
 نهادی بگردن برش پالهنگ¹⁴

1 I — آمدندی 2 Л — دو بیست IV — چو بیست 3 I — بردی 4 I, IV, VI —
 که 7 I — گر آباد ماند بدل نوش باد — 6 I — که آباد — IV, VI 5 نهادیش
 نه رسم کنی بد نه آیین — I, IV, VI 10 داشت — VI; نیز — IV; کرده — I 9 یکی — I 8
 سروان — I 12 تا که یزدان بسر بر — IV; تا که بر سرش یزدان — I 11 و کیش
 و چهر 13 Л — доб. 1

ه — وی — بدو فر¹² ایزدی * سرشته جهان بانس از بخردی
 14 I, VI — доб.: Л — زدی بر سرش گرز¹³ گاورنگ — I, VI

بدین خواری و زاری و گرم و درد * پراگنده برترکش خاک و گرد
 I — доб.:

یکایک همین کس که کهتر بسال * کشیدیش سر تا بپایش دوال
 همی تاختش دست بسته چو سنگ * نهاده بگردن برش پالهنگ

IV, VI — доб. варианты двух бб. рукописи I.

همی تاختی تا دماوند کوه
 بپیچید ضحاک بیدادگر
 50 یکی بانگ برزد بخواب اندرون
 بجستند خورشیدرویان زجای
 چنین گفت ضحاک را ارنواز
 که⁵ خفته باآرام⁶ در خان⁷ خویش
 زمین⁹ هفت کشور بفرمان تست
 55 بخورشید رویان جهاندار¹² گفت
 که گر¹⁴ از من¹⁵ این داستان بشنوید
 بشاه گرانمایه گفت¹⁸ ارنواز
 توانیم کردن مگر چاره
 سپهبد گشاد آن²¹ نهان از نهفت
 60 چنین گفت با نامور مامروی²³
 نگین زمانه سر تخت تست
 تو داری جهان زیر انگشتی

1 I-سر- 2 Л-доб.: بلرزید و ناگه برآورد سر-
 چه بودت که ایدون بترسیده * که بر جای چون بیید لرزیده
 تو- IV⁵ نگوئی دراز- VI⁶; بگویم براز- IV⁴; نگوئی تو راز- I⁴ چه دیدی- IV, VI⁸
 I-доб.: چه گوئی چه دیدی چه آمدت پیش- I⁸ برجای- IV⁷ باآرام خفته تو- I⁶
 زمین هفت کشور بشاهی تراست * دد و مردم و مرغ و ماهی تراست
 که- I¹³ سپهدار- I, IV, VI¹² نگهبان تست- I¹¹ دیو- I¹⁰ همان- I⁹
 شوید از تن و- VI¹⁶ گر ایدونکه- I¹⁵ اگر- IV, VI¹⁴ این خواب را باز باید
 که باید که برما گشائی تو راز- IV¹⁹ بشاه جهان گفت پس- I¹⁸ جان و تن- I¹⁷
 I-доб.: که شاها چه دیدی نگوئی براز- VI²⁰
 همه کارهای جهانرا درست * مگر مرگ کانرا دری دیگرسرست
 چاره جوی- IV²³ خوب روی- I²³ یکسر- VI²²; یکسان- IV²² برآورد پس او- I²¹
 IV- که بگذار این را یکی چاره جوی- I²⁴ شنیدند و گفتند دو خوب روی- VI²⁴
 که مگذار خود را و این چاره جوی- VI²⁴ پژوهش کن و راستی باز جوی

زهر كشيوري گرد كن مهتران
 سخن سربسر موبدانرا² بگوي
 ننگه كن كه هوش تو بردست كيست 65
 چو دانسته شد⁴ چاره ساز آن زمان⁵
 شه پرمنش را خوش آمد سخن
 جهان از شب تنيره چون پترزاع
 تو گفتمتي كه برگنبد لاژورد⁷
 سپهبد بهرجا⁸ كه بد موبدي⁹ 70
 زكشور بنزديك خويش آوريد
 نهانتي سخن كردشان آشكار¹²
 كه برمن زمانه كي آيد بسر
 گر اين¹⁶ راز بامن¹⁶ ببايده گشاد
 لب موبدان خشك و رخساره تر 75
 كه گر¹⁸ بودني باز گوئيم راست

از اختراشناسان و افسونگران¹
 پژوهش كن و راستي باز جوي³
 زمردم شمار از زديو و پريست
 بخيره مترس از بد بدگمان
 كه آن سرو سيمين بر⁶ افگند بن
 هم آنگه سر از كوه برزد چراغ
 بگسترد خورشيد ياقوت زرد
 سخن دان و بيدار دل بخردى¹⁰
 بگفت آن جگرخته خوابي كه ديد¹¹
 زنيك و بد و گردش¹³ روزگار
 كرا باشد اين تاج وتخت و كمر¹⁴
 وگر¹⁷ سر بخواري ببايده نهاد
 زبان پر ز گفتمار با يكدگر
 بجانست پيكار¹⁹ و²⁰ جان²¹ بي بهاست

Л-доб.: 1 I, VI - كنداوران 2 IV - مهتران را 3 IV - بجوي همه رازهارا بجوي 4
 همان كز تو ماند جهان هيچ چيز * بدان ومپرس از همه كس ستيز (?)
 سرو اين پاسخ - IV 6 چودانستي اين چاره كن آن زمان - I 5 چو آگه شدي - VI 4
 I - мисра 9 زهرجا - VI; هر آنجا - IV 8 كشور لاجورد - I, IV, VI 7 راي و نيك - VI
 испорчено; VI - مهتری 10 VI - سروري; Б-от б. 42 до б. 70 текста изложено сокращенно.

11 Л-доб.:

نيوشيد بر مرد دانا سخن * مگر نو كند چاره مرد كهن
 IV, VI-доб.:

بخواند و بيك جاي شان گرد كرد * وزيشان همي جست درمان درد
 بگفتا مرا زود آگه كنيد * روانرا سوي روشني ره كنيد
 I - доб. варианты двух бб. рукописей IV, VI. 12 I, IV, VI - خواستار
 I, IV - 13 بد گردش - I, IV 14 I - 6. оп. 15 IV - نهان 16 I - برما; IV, VI - برمن
 17 IV, VI - ويا 18 I, IV - اگر 19 I - شود جان پيكار - I 20 I - و оп. 21 IV - تن سبكسار و تن - IV 21

وگر نشنود بودنیها درست
سه روز اندرین کارشد روزگار
ببروز چهارم برآشفست شاه
80 که گر زنده‌تان دار بایید بسود
همه موبدان سرفگنده نگون
از آن نامداران بسسیار هوش
خردمند و بییدار وزیرک بنام
دلش تنگتر⁴ گشت و ناپاک شد
85 بدوگفت پردخته کن سرز باد
جهاندار پیش از تو بسسیار بود
فراوان غم و شادمانی شمرد⁷
اگر باره آهنینی بپای⁹
کسی را¹¹ بود زین سپس تخت تو
90 کجا نام او آفریدون بود
هنوز آن سپهبد ز مادر نژاد
چو او زاید از مادر پره‌نر
بمردی رسد برکشد سر بمه¹⁶
ببالا شود چون یکی سرو برز
95 زند بر سرت گرز¹⁷ گاووسار¹⁷
بدو گفت ضحاک ناپاک دین
دلور بدو گفت گر بخردی

بباید هم اکنون زجان دست شست
سخن کس نیارست کرد آشکار
برآن¹ موبدان نماینده راه
وگر بودنیها بپاید نمود
پراز هول دل دیدگان پرزخون²
یکی بود بینادل و تیزگوش³
کزان موبدان او زدی پیش گام
گشاده زبان پیش ضحاک شد⁵
که جز مرگرا کس⁶ ز مادر نژاد
که تخت مهی را سزاوار بود
برفت و جهان دیگری را سپرد⁸
سپهرت بساید نمانی بجای¹⁰
بخاک اندر آرد¹² سرو بخت تو¹⁸
زمین را سپهری همایون بود
نیامد گه پرسش و¹⁴ سرد باد
بسان درختی شود¹⁵ بارور
کمر جوید و تاج و تخت و کلاه
بگردن برآرد زپولاد گرز
بگیرد زار و ببندد خوار¹⁸
چرا بندم از منش چیست کین
کسی بی بهانه نسازد¹⁹ بدی

تیزهوش-IV, VI-³ چرا کس نیارست گفتن نه چون-I-² از آن-VI-¹
چو روز-I-⁸ سپرد-I-⁷ که با تاج شاهی-I-⁶ I-6. on.⁵ تیره‌تر-IV-⁴
آید-IV-¹² کئی را-II-¹¹ بمانی زیبای-I-¹⁰ بجای-I-⁹ درازش سر آمد بمرد
شوی-VI-¹³ بود-I, IV-¹⁵ نیامد برو از جهان-VI-¹⁴ سر بخت تو-I, IV, VI-¹³
ببندد و آرد برون همچو-I-¹⁸ گاوروی-IV, VI-¹⁷ گاورنگ-I-¹⁷ کرده گاه-I-¹⁶ (?)
ببندد و ز ایوانت آرد بکوی-VI-¹⁶ به بنمت برآرد زایوان بکوی-IV-¹⁶ سنگ
نجوید-I-¹⁹

برآید¹ بدست تو هوش پدرش
 یکی گاو برمایه³ خواهد بدن
 100 تپه گردد آن هم بدست تو بر
 چوبش نید ضحاک بکشاد⁴ گوش
 گرانمایه از پیش تخت بلند
 چو آمد دل نامور⁶ باز جای
 نشان فریدون بگرد جهان
 105 نه آرام بودش نه خواب و نه خورد

۴

کشید⁷ ازدهافش بکنگی فراز
 جهانرا یکی دیگر آمد نهاد
 همی تافت زو فر شاهنشاهی
 بکردار تابنده خورشید بود
 روانرا چو دانش بشایستگی **بیت جیگر**
 شده رام با آفریدون به مهر
 زگاو ورا⁸ برترین پایه بود
 بهر موی⁹ بر تازه رنگی دگر
 ستاره شناسان و هم موبدان
 نه از پی‌رسر کاردانان شنید
 بگرد جهان هم بدین¹⁰ جست و جوی
 شده تنگ بر آبتین بر زمین
 برآمد برین روزگار دراز
 خجسته فریدون ز مادر بزاد
 بمالید بر سان سرو سهی
 جهانجوی با فر جمشید بود
 110 جهانرا چو باران بمایستگی
 بسر بر همی گشت گزدان سپهر
 همان گاو کش نام برمایه بود
 ز مادر جدا شد چو طاوس نر
 شده انجمن بر سرش بخردان
 115 که کس در جهان گاو چونان ندید
 زمین کرده ضحاک پرگفت و گوی
 فریدون که بودش پدر آبتین

از آن کینه گردد پراز - VI; وزان درد پرکینه گردد سرش - IV² بیاید - I¹
 - IV; بتابید رویش ز بیم - I, VI⁵ بنهاد - VI⁴ پرمایه - IV³ کینه سرش
 برش - IV; منش - II⁸ رسید - I⁷ تاجور - I, IV, VI⁶ بیامد دلی پرز بیم
 جهان در همین - I¹⁰ بهر سوش - I⁹

- 120 گریزان و از خویشستن گشته سیر
از آن روزبانان ناپاک مرد
گرفتند و بردند بسته چو یوز
خردمند مام فریدون چو دید
فرانک بدش نام و فرخنده بود
پر از 4 داغ دل خسته روزگار 6
- 125 بپیش نگهبان آن مرغزار
بدو گفت کین کودک شیرخوار
پروارش از مادر اندر پندیر
وگر باره 10 خواهی روانم تراست
پرستنده بییشه وگاو نغز
که چون بنده در پیش فرزند تو
سه سالش همی داد زان 13 گاو شیر
- 130

۵

[نشد سیر ضحاک از آن جست جوی 16
دوان مادر آمد سوی مرغزار
شد از گاو گیتی پر از گفت گوی 17]
چنین گفت با مرد زنهاردار

VI- 3 آنچنان- IV- 2 ناکام در دام- VI- ناگاه بردام- IV- ناگاه در دام- I- 1
گریان- I, VI- 6 خسته از روزگار- I, VI- 5 روان- IV- 4 که بر شوهرش زان صفت بد
بنالید و بارید- VI- خروشید و نالید- I- 9 سرش- I- 8 نابسته- VI, 7 بریان- IV-
I, IV- 12 پندیرنده- I, IV, VI- 11 وگر یار- VI- دگر باره- IV- وگر یاره- I- 10
فرانک بدو داد فرزند را * بگفتش بدو گفته‌نی پند را
I, IV, VI- 15 همی داد هشیار- I, IV, VI- 14 پروار از آن- I, IV, VI- 13
فرانک بدو داد فرزند را * بگفتش بدو گفته‌نی پند را
I- 17 ل- 16 بشد پیر ضحاک از آن جست و جوی- I- 16
نشد سیر ضحاک از آن گفت و گوی * شد از کار گیتی پر از جست و جوی
I- 16 میسرا سрезано; VI-
شد از گاو گیتی پر از گفت و گوی * خبر شد بضحاک از آن جست و جوی

- 135 که اندیشه در دلم ایزدی
همی کرد باید کزین چاره نیست
ببزم پی از 1 خاک جادوستان
شوم ناپدید از میان گروه
بیاورد فرزندی را چون نوند
یکی مرد دینی 6 بران کوه بود
140 فرانک بدو گفت کای پاک دین
بدان کین گرانمایه فرزندی من
ترا بود بایید نگهبان او
پذیرفت فرزندی او نیک مرد
خبر شد بضحاک بد روزگار 8
145 پیامد ازان 10 کینه چون پیل مست
همه 11 هرچه دید اندرو 12 چارپای
سبک سوی خان فریدون 13 شتافت
بایوان او آتش از سر فگند

۶

- 150 چو بگنشت ازان بر فریدون 14 دوهشت
برمادر آمد پژوهید 15 و گفت

مرین را برم تابه - I 3 شوم باپسر سوی - I, IV 2 بدانم که از - I 1
4 Л - доб.:
چو گنفت این سخن خوبرخ را ببرد * زبس درد او خون دل می سسترد
VI - доб. вариант того же б. 5 I, IV - سوی - VI; چو غرم ژیان سوی - I, IV 5
6 IV - دهقان - 7 Л, IV - доб.:
ببزد سر تاج ضحاک را * سپارد که بر بند او خاک را
از آن بیشه و گاو و آن مرغزار - I 9 یک روزگار - I, IV, VI 8
دید از دگر - VI; بود اندران - IV 12 جزا - VI; جز آن - IV 11 پراز - I 10
بپرسید - IV, VI 15 بر آفریدون - I, IV, VI 14 سوی خانه آفریدون - IV, VI 18

بگو مر مرا تا که بودم پدر
 [چه گویم کهیم برسر آنچه من
 فرانک بدو گفت کای نامجوی
 تو بشناس کز مرز ایران زمین
 ز تخم کیان بود و بیدار بود
 155 ز طهمورث گرد بودش نژاد
 پدر بد ترا و مرا نیک^۳ شوی
 چنان بد که ضحاک جادو پرست
 ازو من نهانت همی داشتتم
 160 پیرت آن گرانمایه مرد جوان
 ابر کتف ضحاک جادو دو مار
 سر بابت از مغز پرداختند
 سرانجام رفتیم سوی بییشه^۴
 یکی گاو دیدم چو خرم بهار
 ننگهبان او پای^۵ کرده بکش
 165 بدو دادمت روزگاری دراز
 ز پیستان آن گاو طاوسرنگ
 سر انجام زان گاو و آن مرغزار
 زییشه ببرد ترا ناگهان
 170 بیامد بکشت آن گرانمایه را
 وز ایوان ما تا بخورشید خاک
 فریدون چو بشنید^۶ بگشاد گوش

کییم من ز تخم کدامین گهر
 یکی دانشی داستانم^۱ بزن
 بگویم ترا هرچه گفتمی^۲ بگوی
 یکی مرد بد نام او آبتین
 خردمند و گرد و بی آزار بود
 پدر بر پدر بر همی داشت یاد
 نبد روز روشن مرا جز بدوی
 از ایران بجان تو یازید دست
 چه مایه ببد روز بگناشتتم^۴
 فدی کرده^۵ پیش تو روشن روان
 برست و برآورد از ایران^۶ دمار^۷
 همان ازدها را خورش ساختند^۸
 که کس را نه زان بییشه اندیشه^۹
 سراپای نیرنگ و رنگ و ننگار^{۱۰}
 180 نشسته بییشه درون^{۱۲} شاهفش
 همی پروریدت بر بر بنواز
 برافراختی چون دلاور پلنگ^{۱۳}
 یکایک خبر شد سوی شهریار
 گریزنده ز ایوان^{۱۴} و از خان و مان
 چنان بی زبان مهربان دایه را^{۱۵}
 برآورد و کرد آن بلندی مفاک
 زگفتار مادر برآمد بجوش

نیرنگ:

۴ IV - و مرا بود - IV; مر مرا نیک - I^۳ گوئی - VI^۲ داستانی - I, IV^۱
 ۸ Л-б. оп. ۷ Л-б. оп. ۶ برآمد ز مردم - IV, VI^۶ فدا کرد - IV, VI^۵ نگناشتتم
 ۱۱ VI دست - ۱۰ پر نقش و خرم ننگار - VI^{۱۰} نبد هیچ اندیشه - I^۹
 ۱۴ I - گریزان - ۱۳ I, IV - ننگ - ۱۲ بییشش درون - VI; بییشش اندرون - I, IV^{۱۲}
 ۱۶ I, IV, VI - و برآشت - ۱۵ VI-б. 170 стоит перед б. 169 текста. از ایوان

دلش گشت پر درد و سر پر ز کین
 چنین داد پاسخ بمادر که شیر
 کنون کردنی کرد جادوپرست 175
 بپویم بفرمان یزدان پاک
 بدو گفت مادر که این رای نیست
 جهاندار ضحاک با تاج و گاه
 چو خواهد زهر کشوری صدهزار
 جز اینست³ آیین پیوند و کین 180
 که هر کو نبید جوانی چشید
 بدان مستی اندر دهد سر بباد

۷

چنان بد که ضحاک را⁴ روز و شب
 بران برز بالا ز بیم نشیب
 چنان بد که یک روز بر تخت عاج 185
 زهرکشوری مهترانرا بخواست
 از آن پس چنین گفت با موبدان
 مرا در نهانی یکی دشمنست
 [بسال اندکی و بدنش بزرگ
 اگر چه بسال اندک ای راستان 190
 که دشمن اگر چه بود خوار و خرد
 ندارم همی دشمن خرد خوار
 همی زین فزون بایدم لشکری

ضحاک خود- I⁴ چنین است- IV³ کمر- I² بآمودن- I¹
 * که گیرد بمن بر جهان * کند مرمرا ناپدید و نهان
 I, IV - 66. 189 - 192 op. I, IV⁷ نامور- IV, VI⁶ بیاد- I, IV⁵ Л-доб.:⁸

<p>ابا دیو مردم برآمیختن¹ [</p> <p>که من ناشکیبم بدین² داستان</p> <p>که جز تخم نیکی سپهبد³ نکشت⁴</p> <p>نخواهد⁶ بداد اندرون کاستی⁷</p> <p>برآن کار گشتند همداستان</p> <p>گواهی نوشتند برنا و پیر¹⁰</p> <p>برآمد خروشیین دادخواه</p> <p>بر نامدارانش¹² بنشاندند</p> <p>که برگوی تا از که دیدی ستم</p> <p>که شاهها منم کاوه¹³ دادخواه</p>	<p>[یکی لشگری خواهم انگیختن</p> <p>بباید بدین بود همداستان 195</p> <p>یکی محضر اکنون بباید نوشت</p> <p>نگویده⁵ سخن جز همه راستی</p> <p>ز بیم سپهبد همه راستان⁸</p> <p>برآن محضر⁹ ازدها ناگزیر</p> <p>هم آنگه یکایک زدگاه شاه¹¹ 200</p> <p>ستم دیده را پیش او خواندند</p> <p>بدو گفت مهتر بروی دژم</p> <p>خروشید و زد دست بر سر شاه</p>
--	--

که-IV; که من ناشنودم درین-I; که فردا نشینم بدین-Л²; برآویختن-I¹
 که-IV³; в тексте восстановлено чтение Т. VI-من دانشی ام برین
 نیارد-VI⁶; نگویم-I⁵; I-6. 196 стоит перед б. 193 текста. ضحاک جز تخم نیکی
 I-میسرا¹⁰; بر محضر-IV; ڈران محضر-I⁹; I-میسرا⁸; I-میسرا⁷ срезано.
 I-دوب¹³; بر ان گواهازش-VI¹²; I-میسرا¹¹ срезано.

پده داد من کامدستم دوان * همی نالم از تو برنج روان
 اگر داد دادن بود کار تو * بیفزایدای شاه مقدر تو
 ز تو برمن آمد ستم بیشتر * زنده هر زمان بردلم نیستتر
 ستم گرنرداری تو برمن روا * بفرزند من دست بردن چرا
 ببخشای برمن یکی درنگر * میفزای برخویشتن درد سر
 شهمن چه کردم یکی باز گوی * وگر بیگناهم بهانه منغوی
 بحال من ای تاجور درنگر * میفزای بر خویشتن درد سر
 زگشت جهان چون شود پیرمرد * بفرزند باشد بی آزار و درد
 مرا روزگار چنیین کوژ کرد * دلی پر امید و سری پر ز درد
 جوانی نهان دست فرزند نیست * بگیتی چو فرزند پیوند نیست
 ستم را میان و کرانه بود * همیدون ستم را بهانه بود
 بهانه چه داری تو برمن بیار * که برمن سگالی بد روزگار
 На полях рукописи I перед первым б. интерполяции стоят слова а, из اینجا
 стоят слова Б; B-перевод отмеченных в рукописи I на полях бб. (интерполяция и бб. 204-205
 текста) отсутствует.

- 205 یکی بی‌زیان¹ مرد آهن‌گرم تو شاهی وگر³ ازدهاپیکری که گر⁵ هفت کشور بشاهی تراست شماریت⁷ بامن بیاید⁸ گرفت مگر کز شمار تو آید پدید که مارانت را مغز فرزند من سپهبد بگفتار او بنگرید 210 بدو باز دادند فرزند او بفرمود پس کاوه را¹³ پادشا چو بر خواند کاوه همه محضرش خروشید کای پای مردان¹⁵ دیو همه سوی دوزخ نهادید روی 215 نباشم بدین محضر انبر گوا خروشید و برجست لزان زجای گرانمایه فرزند او پیش اوی مهان¹⁷ شاه را خواندند آفرین زچرخ فلک¹⁸ برسرت باد سرد 220 چرا پیش تو کاوه خام‌گوی همه محضر ما و پیهمان تو
- ز شاه آتش آیند² همی برسرم بیاید بدین داستان داوری⁴ چرا رنج وسختی⁶ همه بهر ماست بدان تا جهان ماند انبر شگفت⁹ که نوبت زگیتی بمن چون رسید همی داد باید زهر¹⁰ انجمن شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید¹¹ بخوبی بجستند¹² پیوند او که باشد بران¹⁴ محضر انبرگوا سبک سوی پیران آن کشورش بریده دل از ترس گیهان خدیو سپردید دلها بگفتار اوی نه هرگز براندیشم از پادشا بدزدید و بسپرد¹⁶ محضر بپای ؟ زایوان برون شد خروشان بکوی که ای نامور شهریار زمین نیارد گنشستن بروز نبرد بسان همالان کنند سرخ روی بدزد بپیچد فرمان تو¹⁹

بباید زد - I, VI 4 اگر - I, IV 3 آمد - IV 2 برزیان (?) - IV بی‌زیان - VI, I 1
رنج - IV 6 اگر - I, IV, VI 5 چرا با خلاق کنی داوری - VI؛ این داستان داوری
به - I, IV 10 نهفت (?) - VI 9 باید ابا من - IV 8 شمارید - VI 7 دشمن
بجستند پرمایه - I 12 کین شگفتی شنید - IV؛ کان شگفتی بدید - I 11 بدین - VI
بسترد - IV 16 پاک مردان - IV, VI 15 بدان - I, IV, VI 14 مر کاوه را - IV, VI 18
I - 19 19 زچرخ برین - IV 18 همه - VI 17
سر و دل پراز کینه کرد و برفت * توگفتی که عهد فریون گرفت
ندیدیم ازین کار ما صعب تر * بهماندیم خیره بدین کار در

- کسی، ناممور پیاسسخ آورد زود
 که چون کاهوه آمد ز درگه پدید
 میان من و او زایوان درست 225
 ندانم چه شاید بدن زین سپس
 چو کاهوه برون شد ز درگاه شاه⁵
 همی بر خروشید و فریاد خواند
 از ان چرم کاهنگران پشت پای
 همان کاهوه آن⁶ برسر نیزه کرد 230
 خروشان همی رفت نیزه بدست
 کسی کو هوای فریدون کند
 بیوئید¹⁰ کین مهتر آهرمنست
 بدان بی بها ناسزاوار پوست
 همی رفت پیش اندرون مرد گرد 235
 بدانست خود¹² کافریدون کجاست
 بیامد بدرگاه سالار نو
 چو آن پوست برنیزه بردید کی
 بیاراست آنرا بدیدبای روم
 بزد بر سر خویش چون گرد ماه 240

1 IV—доб.:

بپیران کشور چنمین گفت شاه * که ترسم که شد روز روشن سیاه

2 I—доб. 3 IV—доб. کوه آتش—IV; آهنین کوه—I

همیدون چو آورد برسر دو دست * شگفتی مرا در دل آمد شکست
 I, VI—доб. варианты того же б. 4 I—бб. 224 и 225 стоят после б. 226 текста.

5 VI—سر—I, IV 6 VI—چرم را—VI 7 VI—خسرو پرست—VI 8 I, IV—آمد از پیش شاه—I
 شما گر هوای فریدون کنید * زدل مهر ضحاک بیرون کنید

10 I, VI—بگویید—I, VI 11 I, IV, VI—سپاهی—I, IV, VI 12 Л, IV—خود—I; слово
 срезано; VI—بود—VI; в тексте восстановлено по Т. 13 I, IV, VI—از دور—I, IV, VI

زگوهر شدش پیکر زر و بوم—VI; پیکر زر و بوم—IV; پیکر وزر و بوم—Л 14

فرو هشت ازو سرخ و زرد و بنفش
 از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه
 بران بی بها چرم آهنگران
 زدیبای پرمایه و پرنیمان
 که اندر شب تیره خورشید بود 245
 بگشت اندرین نیز چندی جهان
 فریدون چو گیتی بر آن گونه دید
 سوی مادر آمد کمر برمیان
 که من رفتنی ام سوی³ کارزار
 ز گیتی جهان آفرین را پرست⁵ 250
 فرو ریخت آب⁷ از مژه مادرش
 بیزدان همی گفت ز نهار من
 بگردان ز جاننش بد جادوان⁹
 فریدون سبک ساز رفتن¹⁰ گرفت
 برادر دو بودش¹¹ دو فرخ همال 255
 یکی بود از ایشان¹² کیانوش نام
 فریدون بریشان زبان¹⁵ برگشاد
 که گردون نگرده بجز بر بهی
 بیارید داننده آهنگران
 چو بگشاد لب هر دو بشتافتند¹⁸ 260

بسر بر نهادی بشادی کلاه-VI؛ بشادی بسر بر نهاد آن کلاه-IV¹
 VI؛ آفرین برترست-I⁵ پرستش-VI⁴ درین-VI³ ازو بیم و امید-I²
 بدوزن بهر نیک و بد پاک دست-IV؛ بدوزن بهر نیک و بد هر دودست-I⁶ آفرین را بدست(؟)
 I⁹ بادرد-VI⁸ خون-IV, VI, VII⁷ برون بر بهر نیک و بد کار دست(؟)-VI
 پرمایه بُد-IV¹³ از آن دو-IV¹² بد او را-VI¹¹ سر برفتن-III¹⁰ نهیب بدان
 که مارا یکی گرز-VI¹⁶ سخن-I, IV, VI¹⁵ دگر بود پرمایه نیک نام-VI¹⁴
 بگفتار او دل-VI¹⁹ برخاستند-VI؛ بشناختند-III¹⁸ یکی گرز سازید مارا گران-I¹⁷
 تاختند-IV؛ تافتند-I؛ بیاراستند.

هر آنکس کزان پیشه¹ بد نام جوی
 جهانجوی پرگار بگرفت زود
 نگاری نگارید برخاک پیش
 برآن² دست بردند آهنگران
 265 بپیش جهانجوی³ بردند گرز
 پسند آمدش کار پیولادگر
 بسی کردشان نیز فزخ امید
 که گر ازدهارا کنم زیر خاک
 بسوی فریبون نهادند روی
 وزان گرز پیکر بدیششان نمود
 همیبون بسان سرگاو میش
 چو شد ساخته کار گرز گران
 فروزان بکردار خورشید برز
 بیخشیدشان جامه و سیم و زر
 بسی دادشان مهتری را نوید
 بشویم شهارا سر از گرد پاک⁴

۸

فریبون بخورشید بر برد سر
 270 برون رفت خرم⁷ بخرداد روز
 سپاه انجمن شد بدرگاه او⁸
 بپیلان گردون کش و گاو میش¹⁰
 کیا نوش و پرمایه¹¹ بردست شاه¹²
 همی رفت منزل¹⁴ بمنزل چو باد
 275 بارونند رود اندر آورد روی
 کمر تنگ بستش⁵ بکین پدر⁶
 بنیک اختر و فال گیتی فروز
 بابر اندر آمد سرگاه او⁹
 سپه را همی توشه بردند پیش
 چو کهتر برادر ورا¹³ نیک خواه
 سری پر زکینه دلی پر ز داد¹⁵
 چنان چون بود مرد¹⁶ دیهیم جوی

4 I, IV, جهاندار—Л, VI³ بدن—1, IV, VI² از آن پیشه هر کس که—I¹ VI—доб.:

جهانرا همه سوی داد آورم * چو از نام دادار ییاد آورم
 برون—IV, VI; برون شد بشادی—I⁷ گشاده برو تنگ بسته کمر—VI⁶ بسته—IV⁵
 11 Л, I, بپیلان گردون و گاووان میش—I¹⁰ بر—I⁹ بر—I⁸ رفت شادان
 کیا نوش بردست پرمایه شاه—IV¹² в тексте восстановлено по Т. 12
 13 Л, IV, VI—همان—VI¹⁴ مهتر—I¹⁵ باد—(без рифмы); VI—б. оп.; Л, I, IV,
 VI—доб. эпизод—ночевка Фарйдūна у арабов и покушение Кийāнуша и Пурмайе на жизнь Фарй-
 дūна: Л, IV — 22 бб.; I—25 бб.; VI—21 бб.; Б—в этом месте фраза: ولم یزل یصل التآویب
 شاه—IV, VI¹⁶ بالإسآد و یجمع الإغوار و الإنجاد

[اگر پهلووانی ندانی زبان
دگر¹ منزل آن شاه آزاد مرد
بتازی تو اروند را دجله خوان]
لب دجله و شهر² بغداد کرد³

۹

چو آمد بنزدیک اروند رود
بران رودبان⁵ گفت پیروز شاه
مرا با سپاهم بدان سو رسان
280 بدان تا گنر یابم از روی آب
نیآورد کشتی نگهبان رود
چنین داد پاسخ که شاه جهان
که مگنار یک پیشه را¹⁰ تا نخست
285 فریدون چو بشنید شد خشمناک
هم آنگه¹² میان کیانی بست
سرش تیز شد کینه و جنگ را
ببستند یارانیش یکسر کمر
برآن بادپایان با آفرین

فرستاد زی رودبان درود⁴
که کشتی برافگن هم اکنون براه⁶
از اینها کسی را⁷ بدین سو ممان
بکشتی و زورق هم اندر شتاب⁸
نیامد بگفت فریدون فرود
چنین⁹ گفت با من سخن در نهان
جوازی بیابی و مهری¹¹ درست
ازان ژرف دریا نیامدش پاک
بران باره تیزتک برنشست¹³
بآب اندر افگند گلرنگ را
همیدون بدریا نهادند سر
بآب اندرون غرقه کردند زین¹⁴

حتی خیم علی شاطیء دجله الزوراء-³ Б 1 IV, VI-سیم²

⁴ I-دوب.:

که کشتی و زورق هم اندر شتاب * گنارند یکسر بدان روی آب

یکی را-⁷ VI-6. оп. ⁵ I, IV-بدان تازیان ⁶ IV, VI-دوب. варианты того же б.

بمن گفت-⁴ IV; مرا گفت کشتی مران-¹⁰ I, VI ⁹ IV-جزین ⁸ I, IV, VI-6. оп.

به تندی-¹² I, IV, VI ¹¹ I-بمهرم نیابی-¹¹ IV, VI ¹¹ I-کشتی مران

بران باره-¹³ VI; برآن باره شیردل برنشست-¹³ IV; بدان تازیء شیردل بر نشست-¹³ I

¹⁴ I-دوب.:

سر سرکششان اندر آمد بخواب * زتازیدن بادپایان درآب

بآب اندرون تن برآورد یال * چو اندر شب تیره بازی خیال

I, VI-دوب. варианты тех же бб.; IV-دوب.:

سر سرکششان اندر آمد ز خواب * زناهیدن چارپایان برآب

وزان جادوان کانسدر ایوان بدنند
 سرانشان بگرزگران کرد پست
 310 نهاد از بر تخت ضحاک پای
 برون آورید از شپستان اوی
 بفرمود شستین سرانشان نخست
 ره داور پساک بنند، وودشان
 که پرورده⁶ بت پرستان بدنند
 315 پس آن دختران⁷ جهاندار جم
 گشادند بر آفریدون سخن
 چه اختر بد این از تو¹⁰ ای نیک بخت
 که ایدون بهالین شیر آمدی
 چه مایه جهان گشت برما ببند
 320 ندیدیم کس کین چنین زهره داشت
 کش اندیدیشه گاه او آمدی
 چنین داد پاسخ فریدون که تخت
 منم پور آن نیک بخت¹⁶ آبتین¹⁷
 بکشتش بزاری و من کینه جوی
 325 همان گاو برمایه¹⁸ کم دایه بود
 زخون چنان بی زبان چار پای
 کمر بسته ام لاجرم جنگجوی

همه نامور نزه دیوان بدنند
 نشست از برگاه¹ جادوپرست
 کلاه کئی چست و² بگرفت جای
 بتان سیه موی و خورشیدروی³
 روانشان از ان⁴ تیرگیها نشست
 ز آلودگی پس⁵ بهالودشان
 سراسیمه بر سان مستان بدنند
 بنرگس⁸ گل سرخ را داده نم⁹
 که نو باش تا هست گیتی کهن
 چه باری ز شاخ کدامین درخت
 ستمکاره مرد¹¹ دلیر آمدی
 ز کردار این جادوی بی خورد¹²
 بدین¹³ پایگه از¹⁴ هنر بهره داشت
 وگرش آرزو¹⁵ جاه او آمدی
 نماند بکس جاودانه نه بخت
 که بگرفت ضحاک زایران زمین
 نهادم سوی تخت ضحاک روی
 ز پیکر تنش همچو پیرایه بود
 چه آمد¹⁹ برآن²⁰ مرد ناپاک رای
 از ایران بکین انسر آورده روی

سیه چشم خورشیدروی - I, IV, 3 به پیروزی و رای - IV, 2 کاخ - IV, 1
 ز آلودگی سر - IV, VI, 5; ز آلودگیها - I, 5 ز دلشان همه - VI, 4; روانشان پس از - I, IV, 4
 بر تو - VI, 10 سرخ دادند نم - I, 9 ز نرگس - I, VI, 8 خواهران - II, 7 بر آورده - IV, 6
 * I, IV, 12; کم خورد - I, IV, 12; ستمگار مردی - IV, 11; ستمگاره مردی - I, 11
 چه مایه کشتیدیم رنج و بلا * ازین اهرمن کیش نراژدها
 نیک مرد - IV, 16 وگر آرزو - I, VI, 15 جایگه وز - I, 14 نه زین - IV, 13
 بدان - IV, 20 چه آید - VI, 19 پرمایه - IV, 18 آفرین - VI, 17

سرش را بدین گرزّه گاوچهر
 330 چو بشنید ازو این سخن¹ ارنواز
 بدو گفت شاه آفریدون² توئی
 کجا هوش ضحاک بردست تست
 ز تخم گیان ما دو پوشیده پاک
 335 همی جفت مان خواند او⁵ جفت مار
 فریدون چنین پاسخ آورد باز
 ببرم پی اژدها را ز خاک
 340 بماید شمارا کنون گفت راست
 برو خوب رویان گشادند راز
 بگفتند کو سوی¹⁰ هندوستان
 ببرد سر بی گناهان هزار
 کجا گفته بودش یکی پیش بین
 345 که¹⁵ آید که گیرد سر تخت تو
 دلش زان زده فال¹⁶ پرآتشست¹⁷
 همی خون دام و دد و مرد و زن
 مگر کو سروتن بشوید بخون
 همان نیز²² از آن مارها بردوکت²³

شاه فریدون - Л² سخن را چو بشنید ازو - IV; سخنها چو بشنید ازو - I, VI¹
 گشایش جهانرا - IV; گشاد جهانرا - I⁴ که بی بر - VI³ شاهها فریدون - VI
 که گر با بلا چرخ را - IV, VI⁶ همی خفتن و خاست با - I⁵ گشاد جهان در - VI
 مگر اژدهارا - I⁸ بشویم شمارا سر از گرد پاک - IV⁷ نیست راز
 بدو گفت - VI; срезано - I; برفتند گفت او به - Л¹⁰ آمد - IV⁹ یکی اژدهارا - IV
 که پردخته خواهد شد - VI¹⁴ در - VI¹³ دهد - VI¹² بدان - Л¹¹ کو سوی
 همان - VI¹⁸ I-мисра срезано¹⁷ دل او ازین فال - VI¹⁶ کس - IV, VI; کی - I¹⁵
 همه - IV²² I-گفت²¹ بآب زن - VI; آب زن - IV; срезано - I²⁰ بگیرد - I¹⁹
 کتف - I²³ پیش

ازین کشور آید بدیگر شود
 بیامد¹ کنون گاه بز آمدنش²
 گشاد آن نگار⁴ جگرخسته راز⁵
 زرنج دو مار سیه نغنونود
 که جائی نباید³ فراوان بدنش
 نهاده بدو گوش⁶ گردن فراز

۱۱

چو کشور زضحاک بودی تهی
 که او داشتی گنج⁷ و تخت و سرای 350
 ورا کنندرو خواندندی بنام
 بکاخ اندر آمد دوان⁹ کنندرو
 نشسته با آرام در پیشگاه
 ز یک دست سرو سهی شهرناز
 همه شهر یکسر پر از لشکرش 355
 نه آسیمه گشت و نه پرسید راز
 برو آفرین کرد کای شهریار
 خجسته¹² نشست تو با فرهی
 جهان هفت کشور ترا بنده باد
 فریدونش فرمود¹⁴ تا رفت پیش 360
 بفرمود شاه دلاور¹⁶ بدوی
 نبیند آن و رامشگرانرا بخوان
 کسی کو برامش سزای منست

یکی مایه‌ور بد بسان رهی
 شگفتی بدل‌سوزگی کدخدای⁸
 بکنندی زدی پیش بیداد گام
 در ایوان یکی تاجور دید نو
 چو سرو بانند¹⁰ از برش گرد ماه
 بدست دگر ماه روی¹¹ ارزواز
 کمر بستگان صف زده بر درش
 نیایش کنان رفت و بردش نماز
 هه‌یسه بزی تا بود روزگار
 که هستی سزاوار شاهنشاهی
 سرت بر تر از ابر بارنده¹³ باد
 بکرد¹⁵ آشکارا همه راز خویش
 که رو آلت تخت شاهی بجوی¹⁷
 بپیمای جام و بیارای خوان
 بدانش همان¹⁸ دلزای منست¹⁹

نباشد— I, IV, VI³ بیاید که آید گه آمدنش— Л² بیاید— VI¹
 سپرده— IV⁶ نگارین بشه جمله راز— IV⁵ I—мисра срезано; گشاده نگار— VI⁴
 شگفتی بدل سوزه با کدخدای— Л⁸ تاج— IV⁷ بدو گوش بسپرد— VI⁶; بدو گوش
 مامرخ— IV¹¹ روان— VI¹⁰ دمان— VI⁹ بدل‌سوزگی در سرا کدخدای— VI⁸
 بگفت— I, IV, VI¹⁵ فریدون بفرمود— IV¹⁴ یازنده— IV¹³ همیشه— IV¹²
 ببزم اندرون— VI¹⁹ برامش نهان— Л¹⁸ بشوی— I¹⁷ آفریدون— IV¹⁶
 دلگشای منست

365 بیچاره انجمن کن بر تخت من
 چو بشنید از او این سخن کدخدای³
 می روشن آورد و رامش گران
 فریدون غم افکند⁶ و رامش گزید
 چو شد رام گیتی دوان⁸ کندرو
 نشست از بر باره راه جوی
 370 پیامد چو پیش سپهبد رسید
 بدو گفت کای شاه گردنکشان
 سه مرد سرافراز با لشکری
 از آن¹⁶ سه یکی کهتر اندر میان
 بسالست کهتر فرزونیش پیش
 375 یکی گرز دارد چو یک لخت کوه
 باسپ اندر آمد بایوان شاه
 پیامد بتخت کئی برنشست
 هر آنکس که بود اندر ایوان تو
 سر از پای¹⁷ یکسر فرو ریختشان

چنان چون¹ بود² در خور بخت من
 بکرد آنچه گفتش بدو رهنمای⁴
 همان در خورش باگهر مهتران⁵
 شبی کرد جشنی چنان چون سزید⁷
 برون آمد از پیش سالار نو⁹
 سوی شاه ضحاک بنهاد روی¹⁰
 سراسر بگفت آنچه دید و شنید
 بپر گشتن¹¹ کارت آمد نشان¹²
 فراز آمدند¹³ از دگر کشوری¹⁴
 ببالای سرو و بچهر کبیان
 از آن مهتران او نهاد پای پیش
 همی تابد اندر میان گروه
 دو پرمایه با او همی دون بر راه
 همه بند و نیرنگ تو کرد پست
 زمردان مرد و ز دیوان تو¹⁶
 همه مغز با خون برامیختشان

سخن را چو-IV, VI; سخنها چو بشنید از و کندرو-I³ سزد-Л² کو-VI¹
 بکرد آنچه فرمودش-IV, VI; برون آمد از پیش سالار نو-I⁴ بشنید از و کدخدای
 I-б. оп.⁵ مهتر برای
 I-б. оп.; IV-доб.:⁷ پی آورد-VI; چو می دید-IV⁶
 می ناب و آواز چنک و سرود * همی داد مر عاشقانرا درود
 فریدون بدست (?) میء دلنواز * بدست دگر ماه رخ ارنواز
 نشست به بدان تخت ضحاک بر * دلش پر ز کینه پر از باد سر
 I-б. оп.⁹ Л-доб.:¹⁰ دمان-VI; روان-IV⁸
 چو روز از دل شب برآمد بران * چو آتش کز انگشت گیرد فراز
 I-б. оп.¹² بیامد دمان-VI; بیامد دوان-IV¹³ ز برگشتن-IV, VI¹¹
 زفرانه-VI; زگردان و از نره دیوان تو-IV¹⁶ ازین-I¹⁵ آمدند ای شه از کشوری
 I, IV, VI-بار¹⁷ مردان و دیوان تو

- 380 بدو گفت ضحاک شاید بدن
چنین داد پاسخ ورا² پیشکار
بمردی⁵ نشیند بآرام⁶ تو
بآیین خویش آورد ناسپاس
بدو⁷ گفت ضحاک چندین منال
385 چنین داد پاسخ بدو کندرو
گرین نامور هست مهمان تو
که با دختران⁹ جهاندار چه
بیک دست گیرد رخ شهرناز
شب تیره گون خود¹² بتر زین کند¹³
390 چو مشک آن¹⁴ دو گیسوی دو¹⁵ ماه تو
[بگیرد ببرشان چو شد نیم مست
برآشفست ضحاک برسان کرگ
بدشنام زشت و باواز سخت
بدوگفت هرگز تو در خان من
395 چنین داد¹⁹ پاسخ ورا²⁰ پیشکار
کزان بخت هرگز نباشد بهر²²
چو بی بهره باشی زگاه مهی²⁴
- که مهمان¹ بود شاد باید بدن
که مهمان ابا³ گرزۀ گاوسار⁴
زجاج و کمر بسترد نام تو
چنین گرتو مهمان شناسی شناس
که مهمان گستاخ بهتر بفال
که آری شنیدم تو پاسخ شنو
چه کارستش⁸ اندر شبستان تو
نشیند زند رای بر پیش وکم
بدیگر عقیق¹⁰. لب ارنوز¹¹
بزیر سر از مشک بالین کند
که بدوند همواره دلخواه¹⁶ تو
بدین گونه مهمان نباید پُست¹⁷
شنید آن¹⁸ سخن کارزو کرد مرگ
شگفتی بشورید با شور بخت
ازین پس نباشی نگهبان من
که ایون²¹ گمانم من ای شهریار
بمن چون دهی کدخدائی شهر²³
مرا کار سازندگی چون دهی²⁵

1 Л-доб.; 2 IV-بدو; 3 Л, VI-با; 4 IV-وبا; 5 VI-چو مهمان-Л; 6 I-برآرام; 7 IV-ورا; 8 IV, VI-چه کارست-Л; 9 Л-خواهران; 10 Л-عقیقی; 11 VI-دلنواز; 12 Л-هم; 13 IV-мисра испорчено; 14 Л, VI-از; 15 IV-چون; 16 I, VI-б. оп.; IV-همراه و دلخواه-IV; 17 I, VI-ب. оп.; IV-بگردد بآرام بر تخت تو * بخاک اندرآرد سر بخت تو; 18 I, VI-این; 19 IV-گفت; 20 VI-بدو; 21 IV-که چنین-IV; 22 I-نیابی; 23 Л-شهر و کدخدائی; 24 VI-ز شاهنشهی; 25 I-б. оп.

چرا تو¹ نسازی همی² کار خویش
 ز تاج⁵ بزرگی چو موی از خمیر
 [ترا دشمن آمد بگه برنشست 400
 همه بند و نیرنگت از رنگ برد
 که هرگز نیامدت³ ازین⁴ کار پیش
 برون آمدی مهتر را چاره گیر⁶
 یکی گرز⁷ گاو پییکر بدست
 دلارام بگرفت و گاهت سپرد]

۱۲

جهاندار ضحاک از ان گفت گوی
 [چو شب گمردش روز پرگار زد
 بفرمود تا بر نهادند زمین
 بیامد دمان با سپاهی گران 405
 ز بی راه مـرکـاخ را بـام و در
 سپاه فریدون چو آگه شدند
 ز اسپان جنگی فرو ریختند
 همه بام و در مردم شهر بود
 همه در هوای فریدون شدند 410
 ز دیوارها خشت وز بام سنگ
 ببارید چون ژاله زابر سیاه
 به شهر اندرون هر که برنا بدند
 سوی لشکر آفریدون شدند
 خروشی بر آمد ز آتشکده 415
 بجوش⁷ آمد وزود⁸ بنهاد روی⁹
 فروزنده را مهره در قار زد
 بران باد پایان¹⁰ باریک بین¹¹
 همه نـزـه دیوان¹² جنگ آوران
 گرفت و بکین اندر آورد سر
 همه سوی آن راه بی ره شدند
 در آن جای تنگی بر آویختند
 کسی کش ز جنگ آوری بهر بود
 که از درد¹³ ضحاک پر خون بدند¹⁴
 بکوی اندرون تیغ و تیر و خدنگ
 پیئی را¹⁵ نبد بر زمین جایگاه¹⁶
 چه پیران که در جنگ دانا بدند
 ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند¹⁷
 که بر تخت اگر شاه باشد دده¹⁸

نـیـامـد ت ایـن— I—⁴ که هرگزت نامد— IV—³ تو از— I—² بر— I, IV, VI—¹
 I—⁶ 398 стоит перед б. 397 текста; I, IV —
 66. 400 и 401 оп. گاه— I—⁵ نیامد چنین— VI— نامد چنین— IV—
 I, IV, VI — б. 403 оп. تـیـز— VI—⁸ بـجـوش— I—⁷ 400
 I, IV—¹² دیوان و— I, IV—¹³ نـورـدان زمـین— I—¹¹ راه پویان— I, IV—¹⁰
 VI—¹⁵ کسی را— I—¹⁵ VI—⁶ 409 стоит после б. 412 текста. زیمان ضحاک بیرون شدند— VI—¹⁴
 VI—¹⁸ (؟)— VI—¹⁸ VI—⁶ оп. نیز راه— IV—¹⁶ که پی را— VI—

همه پیر و برنانش فرمان بریم
 نخواستیم برگاه ضحاک را
 سپاهی و شهری³ بکردار کوه
 از آن شهر روشن یکی تیره گرد
 پس آنگاه⁵ ضحاک شد چارهجوی
 420 باهن⁷ سراسر بپوشید تن
 بچنگ اندرون شست یازی کهند
 بدید آن سیه نرگس شهرناز
 دو رخساره روز و دو زلفش چو شب
 بهغز اندرش آتش رشک خاست
 425 نه از تخت یاد و نه جان ارجمند
 بدست¹⁴ اندرش آگون دشنه بود
 ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد
 بران گرزه گاوسر دست برد
 بیامد سروش خجسته دمان
 430 همیدون شکسته ببندش چو سنگ
 بکوه اندرون به بود بند او

اندرون همگروه—I, IV, VI⁴ شاهی—IV³ ازدها چشم—IV² فرمان—VI¹
 بآیین—IV⁷ خانه—L, I⁶ پر از خشم—VI; پس از رشک—IV; هم از رشک—I⁵
 برآمد چنان هم بکاخ—VI; برآمد بران بام کاخ—IV⁹ کسی از انجمن—I, IV, VI⁸
 10 I, IV, VI—обратный порядок мисра. 11 IV, VI—بناز. 12 L, I, IV, VI—доб.:
 بدانست گمان کار هست ایزدی * ره اییی نیابد دست بدی
 13 I—доб.:

همان تیز خنجر کشید از نیام * نه بگشاد راز و نه برگفت نام
 14 IV, VI—بچنگ. 15 L—доб.:
 همان تیز خنجر کشید از نیام * نه بگشاد روی و نه برگفت نام
 16 I—کرد. 17. VI—доб. тот же б. в варианте 13-го разночтения.

- فریدون چو بـشـنـید نـاسـود دیر
 بـتـنـدی بـبـسـتـش دو دست و میان
 نشست از بـر تـخـت زوین او 435
 بـفـرمود کـردن بـدر بـر خـروش
 نـبـاید کـه بـاشـید بـا سـاز جـنگ
 سـپـاهی نـبـاید کـه بـا پـیـشـهـور
 یـکـی کـارورز⁸ و یـکـی گـرزدار
 چو این کار آن جوید آن کار این 440
 بـبـند انـدرست آنـکـه نـاپـاک بـود
 شـمـا دیر مـانـید و خـرم بـوید
 [شـنـیدند یـکـسر سـخـنـهای شـاه
 وزان پـس هـمـه نـامـداران شـهـر
 بـرفـتـند بـا رامش و خـواستـه
 فریدون فرزانـه بـنـواختـشان
 هـمی پـندسـان داد و کـرد¹⁵ آفرین
 [هـمی گـفت کـین جـایـگاه مـنست
 کـه یـزدان پـاک از مـیان گـروه
 بـدان تـا جـهان از بـد اژدهـا
 چو بـخـشـایش آورد نـیکـی دـش
 مـنم کـدخدای جـهان سـر بـسر
 450
- کـمـندی¹ بـیـاراست² از چـرم شـیر
 کـه نـگـشـاید آن بـند پـیل³ ژیان
 بـیـفـگـند⁴ نـاخـوب آيـین او
 کـه هرکس کـه داریـد بـیدار هـوش⁵
 نه زین گونه⁶ جوید کسی⁷ نام و ننگ
 بـیک روی جـوینـد هر دو هـنـر
 سـزاوار هـرکس پـدیـست کار
 پـرآشـوب گـردد سـراسـر زمـین⁹
 جـهانـرا زکـردار او پـاک بـود
 بـرامش سـوی وـرزش¹⁰ خود شوید¹¹
 ازان مرد پـرہـیز بـا دستـگاہ
 کسی کـش بـد از تـاج وز گنج¹² بـهر¹³
 هـمـه دل بـفـرمـانـش آراستـه
 بر اندازـه بر پایـگه¹⁴ ساختـشان
 هـمی یـاد کـرد از جـهان آفرین¹⁶
 بـنـیک اختـر بـومتان روشـنست
 بـرانـگـیـخت مارا زالبـرز کـوه
 بـفـرمـان گـرز¹⁷ مـن آید رها¹⁸
 بـنـیکـی بـبـاید سـپـردن رـش
 نـشـاید¹⁹ نشـستن بـیک جـای بر

آن بـند شـیر-IV; آن ژنده پـیل-II³ بر آراست-IV² کمـندش-II¹
 کـه ای نامداران بسیار هوش-IV; کـه ای نامداران با فرّ و هوش-I⁵ برانداخت-VI⁴
 VI-6. on.⁹ گاوورز-II⁸ یکی-I⁷ نه زین باره-VI; نه این باره-IV; وزین باره-I⁶
 I, IV, VI - 6. 443 on. بشادی سوی منزل خود شوید-VI-6. on.; IV-6. on.¹¹ برزش-II¹⁰
 کسی را که بود آرزو گنج مهر-I¹³ از ناز و از گنج-VI; از گنج و از نام-IV¹²
 IV - 6. 448 on¹⁶ بس-II¹⁵ ز راه سزا پایگه-IV, VI; زراه خرد پایها-I¹⁴
 نباید-I¹⁹ بفرمن آمد شمارا رها-I¹⁸ بفرّ و بگرز-IV¹⁷

وگر نه من ایسر همی بودمی
 مهان پییش او خاک دادند بوس
 455 دمام برون رفت لشکر ز شهر *
 ببردند ضحاک را بسته خوار
 همی راند ازین گونه تا شیرخوان
 بسا روزگارا که بر کوه و دشت
 بران گونه⁶ ضحاک را بسته سخت⁷
 460 همی راند او را بکوه اندرون
 بیامد هم آنگه خجسته سروش
 که این بسته را تا دماوند کوه
 مبر جز کسی را¹² که نگزیردت
 بیاورد ضحاک را چون نوند

بسی با شوما روز¹ پیه بودمی
 زدرگاه برخاست آوای کوس²
 وزان شهر³ نایافته هیچ⁴ بهر
 بیشت هیونی برافگنده زار
 جهانرا جو این بشنوی پییر خوان
 گذشتست و بسیار خواهد⁵ گذشت
 سوی شیرخوان برد بیدار بخت⁸
 همی خواست کارد⁹ سرش را نگون
 بخوبی¹⁰ یکی راز گفتش بگوش
 بپر هم چنان تازیان بی گروه¹¹
 بهنگام سختی بپر گیردت
 بکوه دماوند کردش بپند¹³

1 IV-سال 2 Л-доб.:

همه شب دو دیده بدرگاه بر * خروشان بران روز کوتاه بر
 که تا اژدهارا برون آورید * ببند کمندی چنان چون سزید
 شهر-IV, VI; شاه-Л 4 وزان شاه-IV, VI 3 I, IV, VI-доб. варианты тех же бб.
 کوه-I, VI 6 بر ما بخواهد-VI; بسیار و خواهد-IV; و چندی بخواهد-Л 5
 تازنان (?)-I 11 بچربی-IV 10 کردن-IV 9 چون پیل مست-IV 8 دست-IV 7
 Л-доб. 13 مگر زان کسی خود-VI; نگهبان کسی خود-IV 12 باگروه

زسرتا بپایش زهی برکشید * سراسر یکی چرم ازو برکشید
 بدان زه سروپای و دستش ببست * همه بند و گردنش برهم شکست
 چو بندی برآن بند بفرزود نیز * نبود از بد بخت او مانده چیز
 VI-доб. варианты тех же бб.; I-доб.:

چو بندی برآن بند بفرزود نیز * نماند از بد بخت مانده چیز
 از او نام ضحاک چون خاک شد * جهان از بد او همه پاک شد
 گسسته شد از خویش و پیوند او * بمانده بکوه اندرون بند او
 IV-доб.:

چو بندی بران بند بفرزود نیز * نبود از بد بخت او مانده چیز

فریدون

۱

فریدون چو^۱ شد بر جهان کامگار
برسم کیان تاج و تخت مہی
بروز خجسته سر مہر ماہ^۳
زمانہ بی اندوہ گشت از بدی
۵ دل از داوریہا بپرداختند
نشستند فرزندگان شادکام
میء روشن و چہرہ شاه نو
بفرمود تا آتش افروختند
پرستیدن مهرگان دین اوست
اگر یادگارست ازو ماہ مہر^۹
۱۰ ورا بد جهان سالیان پانصد^{۱۰}
جهان چون برو بر نماند ای پسر

ندانست جز خویشتن شہریار
بیاراست با کاخ^۲ شاہنشہی
بسر بر نہاد آن کیانی کلاہ
گرفتند ہرکس رہ ایزدی^۴
بآیین^۵ یکی جشن نو ساختند^۶
گرفتند ہر یک^۷ ز یاقوت جام
جهان نو ز داد و^۸ سر ماہ نو
ہمہ عنبر و زعفران سوختند
تن آسانی و خوردن آیین اوست
بکوش و برنج ایچ منمای چہر
نیفکنند^{۱۱} یکروز بنیاد بد
تو نیز آز میپرست و^{۱۲} اندہ مخور

۱ I-که ۲ J-تاج; VI-گاہ ۳ J-مہر و ماہ ۴ J, VI-بخردی; J, IV, VI-6.4
стоит перед б 3 текста. ۵ I-بر آیین-ین ۶ IV, VI-обратный порядок мисра.
۷ I, IV-کس ۸ I, VI-و داد ۹ J, I, IV, VI-جهان گشت روشن-IV; جهان پر ز داد و-
پنجصد-VI; ورا سالیان بود برہ پنج وصد-IV^{۱۰} (в тексте по T).
۱۱ I-که ننگند ۱۲ IV-ترانیز اینست; VI-نیز; VI-نماند بتو نیز

- نماند¹ چنینه دان جهان برکسی
 فرانک نه آگاه بد⁴ زین نهان
 15 رضحاک شد تخت شاهمی تهی
 پس آگاهمی آمد ز فرخ پسر
 نیایش کنان شد سروتن بشست⁹
 نهاد آن سرش پست بر خاک بر
 همی¹² آفرین خواند¹³ بر کردگار
 20 وزان پس¹⁵ کسی را¹⁶ که بودش نیاز
 نهانش نوا کرد¹⁸ وکس را نگفت
 یکی¹⁹ هنته زین گونه بخشید چیز
 دگر هفته مر بزم را کرد ساز
 بیاراست چون بدوستان خان²¹ خویش
 25 وزان پس همه گنج آراسته
 همان²³ گنجهارا گشادن گرفت
 گشادن در گنج را گاه دید
 همان جامه و گوهر²⁶ شاهوار
 همان جوشن و خود وزوپین و تیغ
 30 همه خواسته بر شتر بار کرد
- درو شادکامی نیابمی² بسی³
 که فرزند او شاه شد بر⁵ جهان
 سرآمد بر روزگار مهی⁶
 بمادر⁷ که فرزند شد تاجور⁸
 بییش جهانداور آمد نخست¹⁰
 همی خواند¹¹ نفرین بضحاک بر
 برآن شادمان¹⁴ گردش روزگار
 همی داشت روز بد خویش راز¹⁷
 همان را ز او داشت اندر نهفت
 چنان شد که درویش نشناخت²⁰ نیز
 مهانی که بودند گردن فرار
 مهانرا همه کرد مهمان خویش
 فرار آوریده نهان²² خواسته
 نهاده²⁴ همه رای دادن گرفت
 درم خوار شد چون پسر شاه دید²⁵
 همان اسپ تازی بزین عذار²⁷
 کلاه و کمر هم²⁸ نبودش دریغ²⁹
 دل پاک سوی جهاندار کرد

3 I—после 1—بعد از 2—نیابید—Л 1—پس از 2—نیابید—Л 3—پس از 4—چو آگاه شد—I 5—پیش دادار شد—I 6—ب. оп. 7—ب. оп. 8—باذر (؟)—IV 9—ب. оп. 10—ب. оп. 11—کرد—Л 12—بسی—I 13—کرد—Л 14—ب. оп. 15—ب. оп. 16—ب. оп. 17—ب. оп. 18—ب. оп. 19—ب. оп. 20—ب. оп. 21—ب. оп. 22—ب. оп. 23—ب. оп. 24—ب. оп. 25—ب. оп. 26—ب. оп. 27—ب. оп. 28—ب. оп. 29—ب. оп.

فرستاد نزدیک فرزند چیز
 چو آن خواسته دید شاه زمین
 بزرگان لشگر چو بشناختند
 که ای شاه پیروز یزدان شناس
 35 چنین روز روزت فزون باد بخت
 ترا باد پیروزی از آسمان
 وزان پس جهاندیدگان سوی⁶ شاه
 همه زرو گوهر برآمیختند
 همان مهتران از همه کشورش
 40 یزدان همی خواستند¹⁰ آفرین
 همه دست بر داشته باسمان
 که جاوید بادا چنین¹² شهریار
 وزان پس فریدون بگرد جهان
 هران چیز کز راه بیداد دید¹⁶
 45 بنیکی ببست از همه دست¹⁸ بد
 بیاراست گیتی بسان بهشت
 از آمل گنر سوی تهیشه²¹ کرد
 کجا کز²³ جهان گوش²⁴ خوانی همی

مبادی-Л 4 نیایش مراورا وهم زو-VI 3 نیایش-IV 2 IV-6. op. 1
 فرهی-IV 9 بخت-I, VI 8 I, IV, VI-6. op. 7 پیش-T 6 I, IV, VI-6. op. 5
 گشاده بنیکی برو برگمان-IV 11 Л-6 op.; همه خوانند-I, VI 10 فرخی-VI
 بود-IV 16 IV-6. op. 15 IV-6. op. 14 باد این چنین-I 13 باد این چنین-I 12
 ببست از جهان-VI; ببستن، ازو راه-IV; ببست او درو دست-I 18 I-дальше срезано. 17
 I-дальше срезано. 22 ده کیشه-IV 21 I-дальше срезано. 20 پادشاهان-IV, VI 19 دست
 I-66. 47 и 48 стоят 26 نامی بدانسی-IV 25 کوس-IV 24 از-VI 23 I-дальше срезано. 22
 между 66. 43 и 44 текста.

1 سالش چو یک پنجه اندر کشید
 ببخت جهاندار هر سه پسر 50
 ببالا چو سرو و برخ چون بهار
 از این سه دو پاکیزه از شهرناز
 پدر نوز ناکرده از ناز 8 نام
 فریدون از آن نامداران خویش
 کجا نام او چندان پرهنگر 55
 بدو گفست برگرد گرد جهان
 سه خواهرزیک مادر و یک پدر
 بخوبی سزای سه فرزند من
 [ببالا و دیدار هر سه یکی
 چو بشنید چندان ز خسرو سخن 60
 که بیدار دل بود و پاکیزه 18 مغز
 [زیبیش سپهبد برون شد بر راه

سه فرزندش 2 آمد گرامی پدید
 سه خسرو 3 نژاد از در 4 تاج زر
 بهر چیز ماننده شهریار
 یکر 5 کهنتر از خوب چهر 6 ارنواز 7
 همی 9 پیش پیلان 10 نهادند گام 11
 یکی را گرنامه تر 12 خواند پیش 13
 بهر کار 15 دلسوز بر شاه بر
 سه دختر گزین از نژاد مهان 16
 پری چهره و پاک و خسرو گهر
 چنان چون بشاید بپیوند من 16
 که این را ندانند از آن اندکی
 یکی رای پاکیزه افگند بن
 زبان چرب و شایسته کار نغز 19
 ابا چند تن مر ورا نیکخواه

از پی-IV 4 فزخ-IV, VI 3 I-дальше срезано; 2 فرزند-IV 2 چو-IV 1

7 Л-доб.: 5 I-дальше срезано. 6 IV, VI-خوب رخ

که-ین بود بافت و برز کیمان * دو مهتر ز کینه سری بر زیان

ازانسان بدیشان نگه کرد شاه * که گشتند زیبای تخت و کلاه 11 IV-доб.: 10 سلطان-VI; 9 همش-Л 9 نیز نا کرده شان هیچ-IV 8

I, VI-доб. варианты того же б.; I-второе мисра срезано. 12 IV-بر 13 Л-доб.:

پژوهنده دانشش و راه و روز * بهرکار پیروز و گیتی فرور

14 I, IV, VI-رامبر 15 Л-روز-شب و روز-IV; 16 I-б. 57 оп. I-дальше срезано. 15

17 I-б. поврежден; I, IV, VI-вместо следующего б. доб.:

پدر نام ناکرده از نازشان * بدان تا نخوانند باوازشان

I-после этого б. доб. еще один б.-место выкрошилось. 18 IV-بیدار-VI; VI-شیار

19 I, IV, VI-б. 62 оп.

یکایک ز ایران سراندر کشید¹ بهر کشوری کز جهان مهتری
 نهفته بجستی همه³ رازشان 65
 ز دهقان برمایه کس را ندید⁴
 خردمند و روشن دل و پاک⁶ تن
 [نشان یافت جنبدل مر او⁷ درست
 [خرامان بیامد بنزدیک سرو
 زمین را ببوسید و چربی¹¹ نمود
 70
 بدجنبدل چنین گفت شاه یمن
 چه پیغام داری چه فرمان¹⁴ دهی
 بدو گنت جنبدل که خرم بدی¹⁶
 از ایران یکی کهترم چون شمن
 75
 درود¹⁸ فریدون فرخ دهم
 ترا آفرین از فریدون گرد
 مرا²¹ گنت شاه یمن را بگوی
 بدان ای سرمایه تازیان

پژوهید و هرگونه گنت و شنید²
 بپرده درون داشتی دختری
 شنیدی همه نام و آواز شان
 که پیوسته آفریدون⁵ سزید
 بیامد بر سرو شاه یمن
 سه دختر چنان چون فریدون بجست⁸
 چنان چون پیش⁹ گل اندر تنرو¹⁰
 برآن کهتری آفرین بر فزود¹²
 که بی آفرینت مبادا دهن¹³
 فرستاده گر گرامی رهی¹⁵
 همیشه ز تو دور دست¹⁷ بدی
 پیام آوریده بشاه یمن
 سخن هرچه پرسند¹⁹ پاسخ دهم
 بزرگ آنکسی کو²⁰ نداردش خرد
 که برگاه تا مشک بوید²² بموی²³
 کز اختر بدی²⁴ جاودان بی زبان²⁵

همی-IV-³ I-6. 60 стоит после б. 62 текста. از ایران همه بر رسید-I-¹
 شاد-IV-⁶ پیوستگی با فریدون-IV, VI-⁵ زستان برمایگان کس ندید-IV-⁴
 زشادی پیش-VI-; بشادی چو پیش-I-⁹ IV-6. оп. VIII-میسرا испорчено. بروبر-I-⁷
 L-доб.:¹² L-¹¹ خوبى IV-6. оп.¹⁰
 که جاوید بادا سرافراز شاه * همیشه فروزنده تاج و گاه
 مهی-VI-; از کدامین رهی-IV-; یا گرامی رهی-I-¹⁵ پاسخ-IV-¹⁴ زمن-IV-¹³
 پرسى تو-VI, IV-; پرسیم-I-¹⁹ درود از-IV-¹⁸ چشم-IV-¹⁷ بزى-IV-¹⁶
 L-доб.:²³ باشد-IV-²² بمن-IV-²¹ کش-L-²⁰
 همیشه تن آزاد بادت بگنج * برآگنده گنج و پراگنده رنج
 L, I, IV, VI-доб. продолжение²⁵ زئى-VI-; بوى-IV-²⁴ I, VI-доб. варианты того же б.
 речи Джандаля, содержащее поучение: L-10 бб.; I-8 бб.; IV-6 бб.; VI-7 бб.; B-вся речь
 فأعلمه أن أفریدون أرسله الى حضرتہ خاتبا لمخدراته الثلاث لأشباله الثلاثة وأنه راغب فى التحام أواصر الشجن من الجانبين

80 مرا¹ پادشاهیء آباد هست سه فرزند شایسته تاج و گاه زهرکام و هر خواسته بی نیاز مر این سه گرانمایه را در نهفت ز کار آگهان آگهی یافتیم کجا از پس پرده پوشیده روی 85 مران هر سه را نوز⁸ ناکرده نام که ما نیز نام سه فرخ نژاد کنون این گرامی دو گونه گهر سه پوشیده رخ را سه دیهیم جوی فریدون پیامم بدین گونه داد 90 پیامش چو بشنید شاه یمن [همی گفت گر پیش بالین من مرا روز روشن بود تاره شب [سراینده را گنت کای نامجوی [شتابت نباید بپاسخ کنون

همان¹ گنج و مردی² و نیروی دست³ اگر داستانرا بود گاه ماه⁴ بهر آرزو دست ایشان⁵ دراز بماید کنون⁶ شاهزاده سه جغت⁷ بدین آگهی تیز بشتافتیم سه پاکیزه داری توای نامجوی چو بشنیدم⁹ این دل شدم¹⁰ شادکام حواندر خور آید نکر دیم یاد بماید بر آمیخت با یکدگر¹¹ سزارا سزاوار بی گنت و گوی تو پاسخ گزار¹² آنچه آیدت یاد بهژمرد چون زاب کننده سمن¹³ نبیند سه ماه این جهانبین من] بماید گشادن بپاسخ دو لب] زمان باید اندر چنین گنت گوی] مرا چند رازست با رهنمون]

همان گنج شاهی و بنیاد هست - IV³ مردان - L² هم - L¹ (в обоих мисра).
 اگر داستانرا بود گاه - IV⁴ 80 стоит перед б. 79 текста. L, I - б. 80; و بنیاد هست - VI
 : L - доб.; مرا هست دانا با بین و راه - VI; و شاه

مرا داد دادار فریاد بخش * بدیشان شب و روز من هست کش (?)
 ستایم (?) ز یزدان که او داد دست * مرا بر چنین دستگاہ و نشست
 ز هر گونه چون بنگرم روزگار * مرا هست خود بخت آموزگار
 بماید همی شاهرآ داشت جغت - IV⁷ همی بایدم - VI; بماید همی - I⁶ گشته - L⁵
 یک - L¹¹ ازو دلش شد - VI; شد دلم - I, IV¹⁰ بشنید - I, VI⁹ نیز - IV⁸
 چون - VI; چون آب کننده سمن - I¹³ کن از - IV¹²; برامیخت باید ابا یکدگر - I; با دگر
 : I - вместо бб. 91 - 94 текста доб.; ازخران یاسمن (?)
 بدل گفت اگر پیش بالین من * نبیند سه ماه این جهانبین من

95 فرستاده را زود جائی¹ گزید
 بیامد در بار دادن بیست
 فراوان کس از دشت نیزه‌وران
 نهفته برون آورید از نهفت
 که مارا بگیتی ز پیوند³ خویش
 فریدون فرستاد زی من پیام
 100 همی⁶ کرد خواهد ز جشم جدا
 فرستاده گوید چنین گفت شاه
 گراینده هر سه بپیوند⁸ من
 اگر گویم آری و دل زان تهی
 و گر آرزوها سپارم بدوی
 105 [وگر سر به پیچم ز فرمان¹⁰ او
 کسی کو بود شهریار زمین
 شنیدستم از¹³ مردم راه جوی

پس آنگه بکار اندرون بنگرید²
 بانبوه اندیشگان در نشست
 بر خویش خواند آزموده سران
 همه رازها پیش ایشان بگفت
 سه شمعست روشن بدیدار⁴ پیش
 بگسترد پیشم یکی خوب⁵ دام
 یکی رای بآید زدن با شما
 که مارا سه شاهست زیبای گاه⁷
 سه روی پوشیده فرزند من
 دروغ⁹ نه اندر خورد با مهی
 شود دل پرآتش پر از آب روی
 بیک سو گرایم ز پیمان او¹¹
 نه باز بست¹² با او سگالید کین
 که ضحاک را زو چه آمد بروی

مرا روز روشن شود تار شب * بآید گشادن بیاسخ دولاب
 گشاده بریشان بود راز من * بهر نیک و بد باشد انباز من

IV—вместо бб. 91—94 доб.:

همی گفت اگر پیش بالین من * ندیدم سه ماه این جهانبین من
 مرا روز روشن شود تاره شب * بآید گشادن بیاسخ دو لب
 ستایش بآید بیاسخ کنون * مرا چند رازست با رهنمون
 بریشان گشاده کنم راز من * بهرکار هستند انباز من
 وأطلق لسانه بالثناء والدعاء: .: доб. бб. IV; B—вместо этих бб. доб. 91—94.

1 I—جایگاهی 2 Л, I—б. 96 стоит перед б. 95; B—порядок изложения как в тексте.

نغز—VI⁵ ز دیدار—IV, VI⁴ ز گیتی بکردار—VI; ز گیتی سه فرزند—IV
 دروغی—IV; دروغ آن—I⁹ بپییمان—IV⁸ باتاج و گاه—IV⁷ همه—VI⁶
 هراسان—IV; هراسان شود دل ز پییمان او—I¹¹ ز گفتار—VI; ز بیکار—IV⁰
 برنجست—IV¹² جهانی شود زین پر از گنت و گو—VI; شود دل ز آزار او
 شنید این سخن—I, IV, VI¹³ نه نیکست—VI

- [ازین در سخن هرچه دارید¹ یاد
 110 جهانان آزموده دلاور سبران
 که ما همگنان آن نه بینیم رای
 اگر شد فریدون جهان شهریار
 سخن گفته تن و کوشش² آیین ماست
 بخنجر زمین را³ میستان⁴ کنیم⁵
 115 سه فرزند اگر بر تو هست ارجمند
 وگر چاره کار⁷ خواهی همی
 ازو آرزوهای پرمایه جوی
 چو بشنید از آن نامداران⁹ سخن
 سراسر بهن بر بسایید گشاد]
 گشادند یک یک براسخ زبان
 که هر بادرا تو بجنبی زجای
 نه ما بندگانیم با گوشوار
 عنان و سنان تافتن دین ماست
 بنمیزه هوارا نیستان کنیم
 سر بدره بگشای ولب را ببند⁶
 بترسی ازین پادشاهی همی
 که کردار آنرا⁸ نه بینند روی
 نه سردید آنرا بگیتی نه بن¹⁰

۳

- فرستاده شاه را پیش خواند
 120 که من شهریار ترا کهترم
 بگویش که گرچه تو¹² هستی بلند
 پسر خود گرامی بود شاه را
 سخن هرچه گفته¹³ پندیرم همی
 اگر¹⁵ پادشا دیده¹⁶ خواهی من
 مرا خوارتر چون سه فرزند خویش
 125
- فرآوان سخن را بخوبی براند
 بهرچ او¹¹ بفرمود فرمان برم
 سه فرزند تو بر تو بر ارجمند
 بویژه که زیبا بود گناه را
 ز دخترمن¹⁴ اندازه گیرم همی
 وگر دشت گردان و تخت یهـن
 نه بینم بهنگام بایست پیش¹⁷

شمرها- VI-⁴ جهانرا- IV-³ بخشش- I, IV, VI-² هرچستان هست- I, IV, VI-¹
 که کس- I-⁸ یار- IV-⁷ کرد- I-⁷ ز بند- L-⁶ I-⁵ -میسرا سрезانو. گلستان
 کین را و نه نیز بن- IV-¹⁰ کاردازان- I, IV, VI-⁹ که پایان اورا- VI-⁹; کرد آنرا
 آنچه گوئی- VI-¹³; هرچه گوئی- IV-¹³ هرچند- IV, VI-¹² بهرچم- IV, VI-¹¹
 پا بست خویش- IV, VI-¹⁷ دید- IV-¹⁶ که گر- VI-¹⁵ ز فرزند- I-¹⁴

پس ار¹ شاه را این چنین است کام
 بفرمان شاه این سه فرزند من
 کجا من ببینم سه شاه ترا
 بیایند هر سه⁴ بنزدیک من⁵
 شود شادمان دل بدیدارشان 130
 به بینم کشان دل⁷ پر از داد هست
 پس آنگه سه روشن جهانبین خویش⁸
 چو آید¹¹ بدیدار ایشان نیاز
 سراینده چندان¹² چو پاسخ شنید
 پر از آفرین لب زایوان اوی 135
 بیامد چو نزد فریدون رسید
 سه فرزند را خواند شاه جهان
 از آن رفتن¹⁴ چندان و رای¹⁵ خویش
 چنین گنت کین شهریار¹⁶ یمن
 چو ناسفته گوهر سه دخترش بود 140
 [سروش از بیاباد چو ایشان عروس
 ز بهر شما از پدر خواستیم
 کنون تنان بباید بر او شدن
 سراینده باشید و بسپار هوش

نشاید زدن جز بفرمانش گام
 برون آنگه آید ز پیوند² من
 فروزنده تاج و گاه ترا³
 شود روشن این شهر تازیک من⁶
 به بینم روانهای بدیدارشان
 بزندهارشان دست گیرم بدست
 سپارم بدیشان برآیین⁹ خویش¹⁰
 فرستم سبکشان سوی شاه باز
 بهوسید تختش¹³ چنان چون سزید
 سوی شهریار جهان کرد روی
 بگفت آن کجا گفت و پاسخ شنید
 نهفته برون آورید از نهان
 سخنها همه پاک بنهاد پیش
 سر انجمن سرو سایه فکن
 نبودش پسر دخترش بود
 دهد پیش هر یک مگر¹⁷ خاک بوس [
 سخنهای بایسته آراستیم
 بهر¹⁸ بیش و کم رای فرخ زدن
 بگفتار او بر نهاده دو گوش

بشادی بیایند-IV⁵ شادان-I⁴ VI-6. оп. ³ ز در بند-I² اگر-IV, VI¹
 بآیین-IV, VI⁹ من-I⁸ که دلشان-IV, VI⁷ IV-6. оп. ⁶ نزدیک من
 گر آید-IV; کت آید-I¹¹ I-10. 132 стоит перед б. 131 текста. I, IV, VI-6. ¹⁰ من-I
 ز پوینده چندان هم از رای-IV¹⁵ زیوئیدن-VI¹⁴ دستش-VI¹³ چندان-IV¹²
 دهد-VI; دهد بر بر هر یکی-IV; مگر پیش هر سه دهد-I¹⁷ کین سرو شاه-VI¹⁶
 بهر نیک و بد-VI¹⁹ زهر-I¹⁸ در بر هر یکی

- 145 [بخوبی¹ سخنهایش پاسخ دهید
ازیرا که پرورده² پادشاه
سخن گوی و روشن دل و پاک دین
زبان راستی را بیاراسته
شما هر چه گویم زمن بشنوید
150 یکی ژرف بین است شاه یمن
گرانمایه و پاک³ هر سه پسر
زپیش فریدون برون آمدند
[بجز رای و دانش چه اندر خورد
- چو پرسد سخن² رای فرح نهید³
نباید که باشد بجز پارسا
بکاری که پیش آیدش پیش بین
خرد خیره کرده ابر خواسته
اگر کار بندید خرم شوید
که چون او نباشد بهر انجمن⁴
همه دل نهاده بگفت پدر
پراز دانش و پسر فسون آمدند
پسر را که جوانان⁶ پدر پرورد⁷

۴

- 155 [سوی خانه رفتند هر سه چو باد
چو خورشید زد عکس برآسمان
برفتند و هر⁸ سه بیاراستند⁹
کشیدند بالشکری چون سپهر
چو از آمدنشان شد آگاه سرو
- شب آمد بخفتند پیروز و شاد
پراگند بر لآورد ارغوان
ابا خویشتن موبدان خواستند¹⁰
همه نامداران خورشیدچهر
بیاراست آشکر چو پتر تنرو¹¹

¹ I — вместо бб. ² IV, VI — вместо бб. ³ IV — вместо бб.

146—149 доб.:

زبان راستی را بیاراسته * خرد خواسته کرده بر خاسته (?)
شما هر چه گویم زمن بشنوید * اگر کار بندید خرم شوید
VI — вместо бб. 146—149 доб.:

ازیرا که پرورده² پادشاه * نباید که باشد درو پارسا
B—перевод бб. 146—149 отсутствует. ⁴ VI — б. оп.; Л, I, IV, VI — доб. отрывок — поучение Фарїдуна
сыновьям относительно тех испытаний, которым их подвергнет Сарв в Йемене: Л—17 бб.; I, IV —
13 бб.; VI—14 бб.; B—бб. не переведены. ⁵ Л — ان پاک ⁶ IV — چون خود VI — چون او
⁷ I, IV, VI — бб. 154 и 155 оп. ⁸ IV — هر ⁹ VI — برآراسته
¹⁰ VI — خواسته ¹¹ I, IV — تنرو

175 خروشید و بار غریبان بپست
 زگوهر یمن گشت¹ افروخته
 [چو فرزند را باشد آئین و فرّ
 بسوی فریدون نهادند روی
 ابریششت شرزه هیونان مست
 عماری یک اندر دگر دوخته²
 گرامی بدل برجه ماده چه نر]
 جوانان بیینادل راهجوی³

۵

180 نهفته چو بیرون کشید⁴ از نهان
 یکی روم و خاور دگر ترک و چین⁶
 نخستین بسلم اندرون بنگرید
 بفرمود تا لشکری برگزید⁹
 بتخت کیان اندر آورد پای
 دگر¹² تور را داد توران زمین¹⁸
 یکی لشکری نامزد کرد شاه
 بسه بخش کرد آفریدون⁵ جهان
 سیم دشت گردان⁷ و⁸ ایران زمین
 همه روم و خاور مر اورا سزید
 گرازان سوی خاور اندر کشید¹⁰
 همی خواندندیش خاور خدای¹¹
 ورا کرد سالار ترکان و چین¹⁴
 کشید آنگهی تور لشکر بر راه

1 Л — вместо б. 176 текста доб.:
 2 I — вместо б. 176 текста доб.:

چو فرزند باشد بآیین و فرّ * گرامی بدل برچه ماده چه نر
 عماری بپشت هیونان بپست * چنان چون بود ساز آیین پرست
 ابا مال و با خواسته شاهوار * همیشه بکار اندرون نیک یار
 Л, I, IV, VI — доб. بیینادل و چارهجوی — Л, I, IV, VI — доб.
 отрывок — рассказ о том, как Фарйдун испытывал своих сыновей, представ перед ними в облике
 дракона, и о том, как он нарекал им и их женам имена: Л, I — 49 бб.; IV, VI — 53 бб.; Б — пере-
 вод бб. отсутствует. 4 VI — کردش فریدون 5 VI — نهفته برون آورید — VI 4
 ل, VI — ترک 6 ل, VI — سوی مرز — ل 10 لشکر جنگجوی — ل 9 و 8 I, IV — بزرگان — VI 7 چین
 VI — б. оп. ; بدان سوی خاور سر اندر کشید — IV ; خوارزم بنهاد روی
 VI — ; توران زمین — ل 14 ترکان و چین — ل 13 دوم — VI 12 VI — б. оп. 11
 ترکان چین

185 بیامد¹ بتخت کئی² بر نشست
 بزرگان برو گوهر افشانندند
 از ایشان چو نوبت⁵ بایرج رسید
 هم ایران و هم دشت⁷ نیزه وران
 بدو داد کورا سزا بود تاج⁹
 نشستند هر سه بآرام و شاد 190

که بر بر میان بست و بیگشاد دست
 همی پاک³ توران شهش⁴ خواندند
 مر اورا پدر شاه⁶ ایران گزید
 هم آن تخت شاهی و تاج سران⁸
 همان کرسی و مهر و آن تخت عاج¹⁰
 چنان مرزبانان فرخ¹¹ نژاد¹²

۶

برآمد برین روزگار دراز
 فریدون فرزانه شد سالخورده¹⁵
 برین گونه گردد سراسر سخن
 چو آمد¹⁶ بکار اندرون تیرگی
 بجنبید مر سلم را دل زجای 195
 دلش گشت غرقه باز اندرون
 نبودش پسندیده بخش پدر
 بدل پر زکین شد برخ پر زکین

زمانه بدل در همی¹³ داشت راز¹⁴
 بباغ بهار اندر آورد گردد
 شود سمت نیرو چو گردد کهن
 گرفتند پرمایگان خیرگی¹⁷
 دگر گونه تر شد بآیین و رای
 باندیشه بنشست با رهنمون
 که داد او بکهنتر پسر تخت زر
 فرسته¹⁸ فرستاد زی شاه چین¹⁹

1 VI-درآمد 2 I-مهی; IV-شهی 3 I, IV-جهان پاک 4 IV-شاه 5 I-شهر 6 I-پس آنگه نیابت-I; ازان دو نیابت-Л 7 IV, VI-شهر 8 IV-تاج شاهی و تخت سران-VI; تخت شاهان و تاج کیان-IV 9 I-همان تیغ و مهر و IV, VI-همان تیغ و مهر و نگین و کلاه 10 I-دیدگاه 11 I-همان تخت عاج 12 I, IV-доб.: 13 I-دگر 14 VI-б. оп. 15 IV, VI-فرزانه سالخورده 16 IV, VI-درآمد 17 Л, IV-چیرگی; Л-б. 195 стоит перед б. 194 текста. 18 VI-سواری 19 I-доб.:
 بیگفت آنچه اندر دل اندیشه کرد * فرستاده را... (дальше испорчено)

<p>که جاوید زی خرم و شادکام¹ گسسته دل روشن از به گزین³ منش پست و⁵ بالا چو سرو بلند کزین گونه نشنیدی از باستان⁷ یکی کهتر از ما برآمد⁸ بهخت زمانه بههر من اندر خورد نزیبید مگر برتو ای پادشاه کزینسان پدر کرد بر ما ستم⁹ بایرج دهد روم و خاور بهمن که از تو سپهدار ایران زمین¹¹ بمغز پدر¹² اندرون رای نیست¹³ بیامد بنزدیک توران خدای¹⁵ سر تور بی مغز پر باد کرد بر آشفته ناگاه برسان¹⁶ شیر بگو این سخن هم چنین یاد دار</p>	<p>فرستاد نزد برادر پیام بدان ای شهنشاه ترکان و چین² ز نیکی زیان کرده گوئی پسند⁴ کنون بشنو از من یکی داستان⁶ سه فرزند بودیم زیبای تخت اگر مهترم من بسال و خرد گنشته زمن تاج و تخت و کلاه سزد گر بمانیم هر دو دژم چو ایران و دشت یلان و یمن سیارد ترا مرز¹⁰ ترکان و چین بدین بخشش اندر مرا پای نیست هیون فرستاده بگزارد¹⁴ پای بخوبی شنیده همه یاد کرد چو این راز بشنید تور دلیر چنین داد پاسخ که با شهریار</p>	<p>200 205 210</p>
---	--	----------------------------

¹ Л—доб :

بگفت آنچه اندر دل اندیشه بود * فرستاده را برافگند زود
هنرمند و ... I—³ که ای شاه ترکان و سالار چین—Л² IV, VI—доб варианты того же б.
ز پیل دمان گردد—Л⁴ اندر گزین—VI; و به گزین—IV (далее испорчено);
زنسل زیان کرده کوشی گزند—VI; ز پیل ژیان کرده کرسی پسند—IV; کوشش پسند
برانداز دل بنگر این داستان—IV; به پیدار دل بنگر این داستان—I⁶ تنش پست—I⁵
б. Л—⁹ به آمد—I, IV⁸ راستان—IV, VI⁷ براندیش و بنگر تو این داستان—VI
оп., ср. разночтение 13. I, IV, VI—¹⁰ دشت—¹¹ IV, VI—ترا از
زمین—Л¹³—доб. б. 206 текста; IV—доб.:
یکی پر خرد مرد را برگزید * که مر کار را نغز و شایسته دید
Л—доб.: ز نزدیک خاور خدای—Л¹⁵ هیونی فرستاد و بگزارد—I, IV, VI¹⁴ б. оп.
حو آمد بر مرز توران زمین * بنزد سپهدار ترکان و چین
چون تند—I, IV, VI¹⁶

- 215 که مآرا بگناه جوانسی پدر
درختیست این خود نشانده بدست
ترا با من اکنون بدین گفتگوی
زدن رای هشیار وکردن نگاه²
زبان آوری چرب گوی از میان
بجای زبونی⁵ و جای فریب
نشاید⁷ درنگ اندرین کار هیچ
220 فرستاده چون پاسخ آورد باز
برفت این برادر ز روم آن زچین
رسیدند پس یک بدیگر فرار
گزیدند پس موبدی تیزویر
225 ز بیگانه پردخته کردند جای
سخن سلم پیوند کرد از نخست
فرستاده را گفت ره بر نور
چو آیی بکاخ فریدون فرود
پس آنکه¹⁴ بگویش که ترس خدای¹⁵
230 جوانرا بود روز پییری امید
چه سازی درنگ اندرین جای تنگ¹⁶
- بدین گونه بفریفت ای دادگر
کجا آب¹ او خون و برگش کبست
بباید بروی اندر آورد روی
هیونی فگندن بنزدیک³ شاه
فرستاد باید بشاه جهان⁴
نباید که یابد⁶ دلاور شکیب
کجا آید آسایش⁸ اندر بسیج
برهنه شد آن روی⁹ پوشیده راز¹⁰
بزهر اندر آمیخته انگبین¹¹
سخن راندند آشکارا و راز¹¹
سخن گوی و بینادل و یادگیر
سگالش گرفتند هرگونه رای
زهرم پدر دیدگانرا بشست
نباید که یابد ترا باد وگرد¹³
نخستین زهر دو پسر ده درود
بباید که باشد بهر دو سرای
نگردد سیه موی گشته سپید
که شد¹⁷ تنگ بر تو سرای درنگ¹⁸

ببرافکند نزدیک— I, IV—³ Л—обратный порядок мисра; سیاه(?)— I—² بار— IV, VI—¹
فرستاد نزدیک— IV—⁴ فرستاد نزدیک— VI—⁴ I, VI—⁴ جهان—⁴ I, VI—⁴ شاه کیان
I, IV, VI—⁴dob.:

بدوگفت کزمن بگوی این پیام * که ای شاه بینادل نیکنام
که خوار آید آسایش— I—⁸ نباید— IV, VI—⁷ باشد— IV—⁶ بیند—⁶ L—⁶ فزونی— I—⁵
برهنه ازوگشت— I—⁹ کجا آید آسانی— IV, VI—⁹ I—¹² б. оп. ¹¹ I—¹¹ б. оп. ¹⁰ VI—¹⁰ б. оп.
¹³ I—¹³dob.:

(испорчено) ...نزد فریدون چو باد * بجز راه رفتنت کاری مباد
کار تنگ— I—¹⁶ ازخدای— IV, VI—¹⁵ ودیگر— IV, VI—¹⁴ باد سرد— VI—
دورنگ— L—¹⁸ شود— I, IV—¹⁷

ز تابنده خورشید تا سیره خاک
 نکردی بفرمان یزدان نگاه
 نکردی ببخشش درون³ راستی
 بزرگ آمدت تیره بیدار خرد⁴
 کجا دیگری زو فرو برد سر
 یکی را بابر اندر افراختی
 برو شاد گشته⁵ جهان بین تو
 نه برتخت شاهی نه اندر خوریم
 برین داد هرگز مباد آفرین
 شود دور و یابد جهان زو رها
 نشیند چو ما از تو خسته نهان⁷
 هم از روم گردان⁹ جوینده کین
 از ایران و ایرج برآرم دمار
 زمین را ببوسید و بنهود پشت
 که از باد آتش بجنبید زجای
 برآورده¹¹ دید سر ناپدید¹²
 زمین کوه تا کوه پهنای او
 بپرده درون جای پرمايگان¹³
 بدست دگر ژنده پیلان جنگ
 خروشی برآمد چو آوای شیر¹⁴

جهان مر ترا داد یزدان پاک
 همه بارزو ساختی¹ رسم و راه
 نحستی بجز² کژی و کاستی
 سه فرزند بودت خردمند و گرد
 ندیدی هنر با یکی پیشتر
 یکی را دم ازدها ساختی
 یکی تاج بر سر ببالین تو
 نه ما زو بمام و پدر کمتری
 ایما دادگر شهریار زمین
 اگر تاج از آن تارک بی بها
 سپاری بدو گوشه⁶ از جهان
 وگر نه سواران ترکان و⁸ چین
 فرار آورم لشگر گرزدار
 چو بشنید موبد پیام درشت
 برآنسان بزمین¹⁰ اندر آورد پای
 بدرگاه شاه آفریدون رسید
 بابر اندر آورده بالای او
 نشسته بر بر گرانمایگان
 بیک دست بر بسته شیر و پلنگ
 زچندان گرانمایه گرد دلیر

بکردی ببخش انرون- I, IV-³ نکردی جز از- I-² خواستی- I, IV, VI-¹
 بزرگت نبود آنچه بیدار خورد- VI-⁶. 6. 0P.; IV- بزرگ آمده نیست پیداز خرد- I-⁴
 چو ما- IV- چوما از توگشته نهان- I-⁷ کشوری- II-⁶ بدوگشته روشن- IV, VI-⁵
 مردان- II-⁹ و II, VI-⁸ 6e3 چو ما خسته اندر میان- VI- از تو خسته روان
 برآورده از دور ایوان بدید- I-¹² سراپرده- VI-¹¹ بدانسان باسپ- IV, VI-¹⁰
 برآورد چون نره شیر- VI-¹⁴ آزادگان- I-¹³

گران¹ لشگری گرد او بر² بیپای
 بگفتند با شهریار جهان
 یکی پر منش مرد با دستگاه
 براسپش ز درگاه³ بگذاشتند
 همه دیده و دل پر از شاه دید
 چو کافور گرد گل⁴ سرخ موی
 کیانی زبان پر ز گفتار نرم⁵
 سزاوار کردش⁶ بر خویش جای⁷
 که هستند شادان دل و تن درست
 شدی رنجه اندر نشیب و فراز⁹
 ابی¹⁰ تو مبیناد کس¹¹ پیشگاه
 همه پاک زنده بنام تواند
 چنین برتن خویش ناپارسا¹³
 فرستنده پرخشم و من بیگناه¹⁴
 پیام جوانان ناهوشیار
 شنیده سخن¹⁵ سربسر کرد یاد
 چو بشنید مغزش برآمد بجوش
 ببايد ترا پوزش اکنون بکار¹⁷

سهریست پنداشت ایوان بجای
 برفتند بییدار کار آگهان
 که آمد فرستاده نزد شاه
 بفرمود تا پرده بر داشتند
 چو چشمش بروی فریدون رسید
 ببالای سرو و چو خورشید روی
 دولب پر ز خنده دو رخ پر ز شرم
 نشاندش هم آنگه فریدون زیبای
 ببرسیدش از دو گرامی نخست
 دگر گفت کز راه دور و⁸ دراز
 فرستاده گفت ای گرانمایه شاه
 زهرکس که یرسی بکام تواند
 منم بنده شاه را ناسزا¹²
 پیامی درشت آوریده بشاه
 بگویم چو فرمایدم شهریار
 بفرمود پس تا زبان بر گشاد
 فریدون بدو یهن بگشاد گوش
 فرستاده را گفت کای هوشیار¹⁶

255

260

265

براند اسپ بردش - I³ گردش اندر - I, IV, VI² همی - IV, VI¹; پر از - I¹
 4 Л - کرده گل - 5 Л - گرم; Л, I, IV, VI - доб.:
 فرستاده چون دید سجده نمود * زمین را سراسر ببوسه بسود
 دگر گفت کین دشت و راه - I, IV⁸ یکی خوب جای - I, IV, VI⁷ دادش - I⁶
 9 Л - доб.: بدو گفت کین دشت و راه - VI
 چه پیغام داری چه خواهش کنی * بگو آنچه بایید ز راه منی
 ناپادشا - Л¹³ پارسا (без рифмы) - IV, VI¹² مبیناد بی توکسی - I¹¹ که بی - IV, VI¹⁰
 16 I, IV, VI - شنیده همه - IV; سخنها همه - I¹⁵ از آن دو سرافراز بادستگاه - VI¹⁴
 نبایست پوزش ترا خود بکار - I, IV, VI¹⁷ پس شهریار

- 270 که من چشم از ایشان¹ چنین داشتم
 [که از گوهر بد نیاید مهی
 بگوی آن دو ناپاک بیهوده را
 انوشه که کردید گوهر پدید
 زیند من از مغزتان شد تهی
 275 ندارید شرم و نه بیم از خدای
 مرا پیشتر قییرگون بود موی
 سپهری که پشت مرا کرد کوز
 خماند شبارا هم این⁸ روزگار
 بدان برترین نام یزدان پاک
 280 بتخت و کلاه و بناهید¹¹ و ماه
 [یکی انجمن کردم از بخردان
 [بسی روزگاران شدست اندرین
 همه راستی خواستم زین سخن
 همه ترس یزدان بد اندر میان¹⁵
 285 چو آباد دادند گیتی بمن
 مگر همچنان گفتم آباد تخت
 شمارا کنون گر دل از راه¹⁸ من
 ببینید¹⁸ تا کردگار بلند
- همی² بر دل خویش بگذاشتم³
 مرا دل همی داد این آگهی
 دو اهریمن مغز پالوده را
 درود از شما خود بدین سان سزید
 همی⁴ از خردتان نبود⁵ آگهی
 شما را همانا همینست⁶ رای
 چو سرو سهی قدو چون ماه روی
 نشد پست و گردان بجایست⁷
 نمازند برین گونه بس⁹ پایدار
 برخشند خورشید و بر تیره¹⁰ خاک
 که من بد نکردم شمارا نگاه¹²
 ستاره شناسان و هم موبدان
 نکردیم بر باد بخشش زمین¹³
 بکژی نه سر بود پیدا نه بن¹⁴
 همه راستی خواستم در جهان
 نجستم پراگندن انجمن
 سبارم بسه دیده نیک تخت
 بکژی وتاری کشید اهرمن¹⁷
 چنین از شما کرد خواهد پسند

بگذاشتم- I-³ همین- I-² چشم را خود- IV; چشم خود هم- I, VI-¹
 نمازند- IV, VI-⁵ چرا- IV; همان- I, IV-⁴ 271 оп. I, IV, VI-⁶ بنگاشتم- VI
 همان- I, IV-⁸ هنوز- IV; اگوز- I-⁷ جز این نیست- IV; جز نیست- I-⁶
 نگاه- Л-¹² بخورشید- Л, VI-¹¹ تاریک- I-¹⁰ چماننده هم- IV; خماننده هم- I-⁹
 نکردیم (так) به بیداد بخشش- VI-¹³ 6 оп.; IV-⁶ بکردیم بر داد بخشش زمین- I-¹³
 زکژی نه پیدا بود سر ز بن- VI-¹⁴ 6 оп.; IV-¹⁴ زکژی نه سر بد مر این را نه بن- I-¹⁴ زمین
 بپرسید- Л-¹⁸ 6. испорчен. VI-¹⁷ از دل و رای- I-¹⁶ نهان- I, IV-¹⁵

یکی داستان گویم ار بشنوید
 290 چنین گفت با ما سخن رهنمای
 بتخت خرد² برنشست آرتان
 بترسم که در چنگ این اژدها
 مرا خود زگیتی گه رفتن است
 [ولیکن چنین گوید آن سالخورد
 295 که چون از گردد زدلها تهی
 کسی کو برادر فروشد بخاک
 جهان چون شما دید و بیند بسی
 کزین⁸ هرچه دانید از⁹ کردگار
 بجوئید¹¹ و آن توشه ره کنید
 300 فرستاده بشنید گفتار اوی
 زپیش فریدون چنان بازگشت

همان بر¹ که کارید خود بدروید
 جزین است جاوید مارا سرای
 چرا شد چنین دیوانبازتان
 روان یابد³ از کالبدتان رها
 نه هنگام تنیدی⁴ و آشفتن است⁵
 که بودش سه فرزند آزاد مرد
 چه آن خاک و آن تاج⁶ شاهنشهی⁷
 سزد گر نخوانندش از آب پاک
 نخواهد شدن رام با هر کسی
 بود رستگاری بر روز شمار¹⁰
 بکوشید تارنج کوتاه کنید
 زمین را ببوسید و برگاشت روی
 که گفستی که با باد انباز گشت

۷

فرستاده سالم چون گشت باز
 گرامی جهانجوی را پیش خواند
 ورا گفت کان دو پسر جنگجوی
 305 [از اختر چنین استشان بهره خود
 دگر آنکه دو¹³ کشور آبشخورست

شهنشاه بنشست و بگشاد راز
 همه گفتنها¹² پیش او باز راند
 زخاور سوی ما نهادند روی
 که باشنید شادان بکردار بد
 که آن بومهارا درشتی برست¹⁴

بهنگام پیری I-5 تیزی IV, VI-4 ماند IV-3 آید I-3 کئی II-2 بد I-1
 همان خاک و هم گنج IV-6 برآشفتن است I-6. 296 op.; VI-6. 296 испорчен.
 I-10 کز IV, VI-9 کنون IV, VI-8
 کنون هرچه دانید کردن بکار * بود زشت کاری بر روز شمار
 دکرشان زدو I-13 بودندی I, IV, VI-12 بپوئید IV, VI-11
 VI-6. op

برادرت چنندان برادر بود
 چو پژمورده شد روی رنگین تو
 توگر پیش شمشیر مهر آوری
 دو فرزند من کز دو دوش³ جهان
 310 گرت سر بکارست بپسیچ کار
 توگر چاشت را دست یازی بجام
 نباید زگیستی ترا یار کس⁵
 نگه کرد پس ایرج نامور⁷
 315 چنین داد پاسخ که ای شهریار
 که چون باد بر ما همی بگنرد
 همی پژمورانند رخ¹⁰ ارغوان
 باغاز گنج است و فرجام رنج
 چو¹¹ بستر زخاکست و بالین زخشت
 که هرچند چرخ¹² از برش بگنرد
 320 خداوند شمشیر و گاه و نگین
 از آن تاجور نامداران¹⁴ پیش
 چو دستور باشد مرا شهریار
 نباید مرا تاج و تخت و کلاه
 بگویم که ای نامداران من
 325 به بیهوده¹⁶ از شهریار زمین
 مدارید چنندان برادر بود
 چو پژمورده شد روی رنگین تو
 توگر پیش شمشیر مهر آوری
 دو فرزند من کز دو دوش³ جهان
 گرت سر بکارست بپسیچ کار
 توگر چاشت را دست یازی بجام
 نباید زگیستی ترا یار کس⁵
 نگه کرد پس ایرج نامور⁷
 چنین داد پاسخ که ای شهریار
 که چون باد بر ما همی بگنرد
 همی پژمورانند رخ¹⁰ ارغوان
 باغاز گنج است و فرجام رنج
 چو¹¹ بستر زخاکست و بالین زخشت
 که هرچند چرخ¹² از برش بگنرد
 خداوند شمشیر و گاه و نگین
 از آن تاجور نامداران¹⁴ پیش
 چو دستور باشد مرا شهریار
 نباید مرا تاج و تخت و کلاه
 بگویم که ای نامداران من
 به بیهوده¹⁶ از شهریار زمین
 مدارید خشم و مدارید¹⁷ کین¹⁸

ککشور-IV, VI-گوشه-³ I, IV, VI-آسوده² کسی-¹ I, IV, VI-پره‌نر-⁷ I-که آزادی و راستی کار تست-⁶ I-چست-⁵ I-نهان-⁴ I, IV-کینه-¹³ I-روز-¹² I-که-¹¹ I, IV, VI-گل-¹⁰ I-شاه-⁹ I-نامور-⁸ IV, VI-مجوئید-¹⁷ I-بگویم که-¹⁶ I-همان نگرانم بید-¹⁵ I-شهریاران-¹⁴ I-بار
¹⁸ I-

مدارید خشم و مدارید کین * نه زیباست کین از خداوند دین

بگیتی مدارید چندین¹ امید
 بفرجام هم شد زگیتی بدر
 مرا با شما هم بفرجام کار
 دل کینه ورشان بدین⁴ آورم 330
 بدوگفت شاه ای خردمند پور
 مرا این سخن یاد بایید گرفت
 ز تو پر خرد⁷ پاسخ ایمن سزید
 ولیکن چو جانی شود بی بها⁹
 چه پیش آیدش¹¹ جز گزاینده زهر 335
 ترا ای پسر گر چنین است رای
 پرستنده چند از میان سپاه
 ز درد دل اکنون یکی نامه من
 مگر باز بینم ترا تن درست

۸

یکی نامه بنوشت شاه زمین 340
 [سرنامه کرد آفرین خدای
 چنین گفت کین نامه پندمند
 دو سنگی دو جنگی دو شاه زمین
 از آنکو ز¹⁶ هر گونه دیده¹⁷ جهان
 بخاور خدای و بسالار چیین¹⁴
 کجا هست و باشد همیشه بجای]
 بنزد دو خورشید گشته بلاند
 میان کین چون درخشان نگین¹⁵
 شده آشکارا برو برنهان

بدم - 4 Л- 4 همان - 3 I- 328 оп. 6- VI- 2 چه دارید اکنون - IV, VI- 1
 پرهیز - 7 I- 7 نباید - VI- 6: نباشد - I- 6 بدین کار پیروز نام آورم - 5 Л-
 نهد بخرد اندر - I, IV, VI- 10 چو جان و سر پر بها - I- 9 مهر و پیوند
 میان کین چون درخشان نگین - I- 14 بر آرای - I, IV, VI- 18 کت - IV, VI- 12 آیدت
 یکی شاه خاور یکی شاه چیین - I- 15: بدخشان نگین - Л- 341 оп. I, VI- 6
 گرد - IV, VI- 17 از آنکس که - I, IV- 16 مدارید خشم و مدارید کین - VI-

345 گراینده¹ تیغ و گرز گران
 نماینده² شب بروز سپید
 همه رنجه‌ها گشته آسان بسوی
 نخواهم همی خویشتن را کلاه
 سه فرزند را خواهم آرام و ناز
 برادر کزو بود دلستان بسرد
 دوان آمد از بهر آزارتان
 بیفگند شاه‌ی شمارا گزید
 زتخت اندر آمد بزین برنشست
 بدان کو بسال از شما کهترست
 گرامیش دارید و نوشه خورید
 350 جو از بودنش بگنرد روز چند
 نهادند بر نامه بر مهر شاه
 بشد با تنی چند برنا و پیر

355 فرورزنده³ نامدار افسران
 گشاینده⁴ گنج پیش امید⁵
 برو روشنی اندر آورده روی⁶
 نه آگنده گنج و نه تاج⁷ و نه گاه
 از آن پس که دیدیم⁸ رنج دراز⁹
 و گر چند هرگز¹⁰ نزد باد سرد
 که بود¹¹ آرزومند دیدارتان
 چنان کز ره نامداران سزید
 برفت و میان بندگی را بست
 نوازیدن کهتر اندر خورست¹²
 چو پرورده شد تن روان پرورید
 فرستید بازی¹³ منش¹⁴ ارجمند
 زایوان بر¹⁵ ایرج¹⁶ گزین کرد راه¹⁷
 چنان چون بود راه را ناگزیر

بسوی خلق—IV, VI-⁴ بیم وامید—I-³ گشاینده—VI-² گزارنده—I, IV, VI-¹
 که بستم در گنج باز—IV, VI-⁷ بردیم—I-⁶ تخت—I, IV, VI-⁵ گیتی برآورده روی
 بهر—I-¹⁰ همه—IV-⁹ همان—I, VI-⁸ اگر چند هرگز—VI-⁹; اگر چند برکس—I-⁸
 نوازیدن از مهتران—VI-⁶; نوازیدن از مهتر اندر خورست—IV-⁵; و نوازیدن اندر خورست
 برایوان—I-¹³ فرستید باز ایمنش—VI-¹² فرستید نزد—I-¹¹ در خورست
 با ایرج سپرد و—VI-¹⁵ ل—доб.:¹⁵ زایوان چو ایرج—IV-¹⁴
 برفت و پیامد سوی خان خویش * بران تا کند هرچه باید ز پیش
 چو بروز شد تیره شب خیره دست * برآمد بکردار چرخ از جهمت
 بخفتند شادان دل و نیک بخت * بدان تا دگر روز بنهند رخت
 برفتند تا از سوی خان خویش * بدان تا بگویند هرکم و پیش
 بگفتند هرکس همی هرچه خواست * بدان تا نباشد فزون و نه کاست
 جو برید شب چادری عنبری * فرورزنده شد گنبد چنبری

نبود آگه از رای¹ تاریکشان²
 سپه سر بسر باز بردند پیش³
 یکی تازہ تر برگشادند چهر
 گرفتند پرسش نه برآرزوی
 برفتند هر سه بپرده سرای
 که او بد سزاوار تخت و کلاه
 دل از مهر و دیده پر از⁵ چهر او
 همه نام ایرج بد اندر نهفت
 جز این را نزیبید⁶ کلاه مہی
 سرش گشت از کار⁷ لشکر گران
 جگر پر ز خون ابروان پرز چین
 خود و تور بنشست با رای زن
 زشاهی و از تاج هر¹⁰ کشوری
 که یک یک سپاه از جبه گشتند جفت
 نکردی همانا بلشکر نگاه
 دگر بود و دیگر بباز آمدن
 یکی چشم از ایرج نه برداشتند
 باندیشه اندیشگان¹² بر فزود
 از این پس جز او را نخوانند شاه
 ز تخت بلندت کشید¹³ زیر پدای
 همه شب همی چاره آراستند

چو تنگ اندر آمد بنزدیکشان
 پذیره شدنش بآیین خویش 360
 چو دیدند روی برادر بمهر
 دو پرخاشجوی با یکی نیک خوی⁴
 دو دل پر ز کینه یکی دل بجای
 بایرج نگه کرد یکسر سپاه
 بی آرامشان شد دل از مهر او 365
 سپاه پراگنده شد جفت جفت
 که هست این سزاوار شاهنشاهی
 بلشکر نگه کرد سلم از کران
 بلشکرگه آمد دلی پر ز کین
 سراپرده پرداخت از انجمن⁸ 370
 سخن شد پژوهنده⁹ از هردری
 بتور از میان سخن سلم گشت
 بهنگامه¹¹ باز گشتن ز راه
 سپاه دو شاه از پذیره شدن
 که چندان کجا راه بگذاشتند 375
 از ایران دلم خود بدونیم بود¹¹
 سپاه دو کشور چو کردم نگاه
 اگر بیخ او نگسلانی ز جای
 برین گونه از جای برخاستند

بود دیده از- I⁵ سنگ خوی- VI⁴ 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13
 از آن کار - I, IV⁷ م-ب-ا-د-ا - IV, VI⁶ و دیده بر آن - IV
 تاج و هر- VI¹⁰ پژوهیده - IV, VI⁹ سراپرده بگذاشت برانجمن- I⁸
 ز تخت بلند افتی- I¹³ اندیشا- I, IV¹² از ایران دل ما همی تیره بود- I, IV, VI¹¹
 ز تخت بلندت کند- VI¹³ ز تخت بلندی کند- IV¹¹

- 380 چو بر داشت پرده زپیش آفتاب
 دو بیهوده را دل بدان کار گرم
 برفتند هر دو گرازان¹ زجای
 چو از خیمه ایرج بره بنگرید²
 برفتند با او بخیمه درون
 385 بدو گفت تور ار تو از ما کههی
 ترا باید ایران و تخت کیان
 برادر که مهتر بخاور برنج
 چنین بخششی گمان جهانجوی کرد
 [نه تاج کیان مانم اکنون نه گاه
 390 چو از تور بشنید ایرج سخن
 بدو گفت کای مهتر کام جوی⁴
 من ایران نخواهم نه خاور نه چین
 بزرگی که فرجام او تیرگیست⁶
 سپهر بلنده⁸ ار کشد زین تو
 395 مرا تخت ایران اگر بود زیر
 سپردم شهه‌ارا کلاه و نگین
 مرا با شهه نیست ننگ¹⁰ و نبرد
- سپیده برآمد بیالود خواب
 که دیده بشویند هر دو زشرم
 نهادند سر سوی پرده سرای
 پر از مهر دل پیش ایشان دوید
 سخن بیشتر بر چرا رفت و چون
 چرا برنهادی کلاه مههی
 مرا بر در ترک بسته میان
 بر بر ترا افسر و زیر گنج
 همه سوی کهتر پسر روی کرد³
 نه نام بزرگی نه ایران سپاه
 یکی پاکتر پاسخ افگند بن
 اگر کام دل خواهی آرام جوی⁵
 نه شاهی نه گسترده روی زمین
 بر آن مهتری⁷ بر بباید گریست
 سرانجام خشتست بالین تو
 کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
 بدین روی با من مدارید کین⁹
 روانرا¹¹ نباید برین رنجه کرد¹²

چو از پرده — 2 Л — با شمع تازان — VI — بی شرم تازان — IV — با شمع یاران — 1
 I — доб.: 5 پاک جوی — VI — نامجوی — IV — 1, 4 I — 6. 389 on. 3 ایرج برون بنگرید
 نه تاج کئی خواهم اکنون نه گاه * نه نام بزرگی نه ایران سپاه
 مدارید بامن — I — 9 برین — IV — 8 بدتری — IV, VI — 7 برتری — I — 7 بدتریست — IV, VI — 6
 مبادا ترا هم زمن — VI — ترا زین پس از من مباد ایچ کین — IV — شهه‌ایچ کین
 نباید بهن هیچ دل رنجه — I — 12 دلت را — IV, VI — 11 جنگ — VI — I — 10 هیچ کین
 کرد

<p>اگر دور ما نام زدیدارتان مباد آزو گردنکشی¹ دین من با برو زخشم اندر آورد چین² نبد راستی³ نزد او ارجمند همی گفت و برجست⁶ هزمان⁷ زجای گرفت آن گران کرسی زر بدست⁹ ازو خواست ایرج بجان زینهار نه شرم از پدر خود همی نیست رای به پیچانند از خون من کردگار کزین پس نیابی زمن خود¹² نشان¹⁸ بکوشش فراز آورم توشه¹⁴ چه سوزی دل پییر گشته پدر¹⁵ مکن با جهاندار یزدان ستیز</p>	<p>زمانه نخواهم باآرتان جز از کهتری نیست آیین من چو بشنید تور از برادر چنین نیامدش گفتار ایرج پسند بکرسی⁴ بخشم⁵ اندر آورد پای یکایک⁸ برآمد زجای نشست بزد بر سر خسرو تاجدار¹⁰ نیایدت گفت ایچ بیم¹¹ از خدای مکش مرمراکت سرانجام کار مکن خویشتن را زمردمکشان بسند کنم زین جهان گوشه¹³ بخون برادر چه بندی کمر جهان خواستی یافتی خون مریز</p>
---	--

I-² مباد از تو گردنکشی - VI; نباشد بجز مردمی - I; مباد آزو گردنکشی - II¹
چو بشنید تور این همه سر بسر * بگفتارش اندر نیآورد سر - VI-

چو تور دلاور بدو بنگرید * سخنهای ایرج سراسر شنید
IV, VI-⁷ می جست - IV, VI-⁶ نخست - VI-⁵ زگرسی - I, IV, VI-⁴ نه آن آشتی - I-³
نامور - IV, VI-¹⁰ آن گرانمایه کرسی بدست - II-⁹ زناگه - IV-⁸ هر دم
I-¹⁸ دو: تو از من - IV, VI- خود از من - I-¹² ترس - I, IV, VI-¹¹

پسندی و همداستانی کنی * که جان داری و جانستانی کنی
مکش مورکی را که دانه کشت * که جان دارد و جان شیرین خوشست
IV-¹⁴ دو: варианты тех же бб. VI-¹⁴ دو: варианты тех же бб.

پسندی و همداستانی کنی * که جان داری و جانستانی کنی
I-¹⁵ دو: варианты тех же бб. IV-¹⁵ دو: варианты тех же бб.

میآزار موری که دانه کشت * که جان دارد و جان شیرین خوشست

<p>همی تاج را گوهر اندر نشاخت می و رود و رامشگران خواستند ببستند آذین بهر¹ کشورش یکی گرد تیره برآمد ز راه نشسته برو سوگواری² بدر یکی زر تابوتش اندر کنار نهاده سر ایرج اندر میان بپیش فریبون شد آن شوخ مرد که گفتمار او خوار⁴ پنداشتند سر ایرج آمد بریده پدید⁵ سپه سر بسر جامه کردند چاک⁶ که دیدن دگر گونه بودش امید⁸ چنین باز گشت از پذیره سباه رخ نامداران برنگ¹⁰ آبنوس پراکنده بر تازی اسپانش نیل پر از خاک سر بر گرفتند راه کنان گوشت تن را¹¹ بران راد مرد¹² بخواهد ربودن چو بنمود چهر نه نیکو بود راستی در کمان¹⁴ وگر دوست خوانی نپینیش چهر دل از مهر گیتی بباپیت شست¹⁵</p>	<p>همی شاه را تخت پیروزه ساخت پنذیره شدن را بیاراستند تبیره ببردند و پیل از درش بزمین اندرون بود شاه و سباه هیونی برون آمد از تیره گرد خروشی برآورد دل³ سوگووار بتابوت زر اندرون پرنیان ابا ناله و آه و با روی زرد زتابوت زر تخته برداشتند زتابوت چون پرنیان برکشید بیافتاد ز اسپ آفریدون بخاک سپه شد رخ و⁷ دیدگان شد سپید چو خسرو بران گونه آمد ز راه دریده درفش و نگونسار⁹ کوس تبیره سپه کرده و روی پیل پیاده سپهبد پیاده سپاه خروشیدن پهلووانان بدر [برین گونه گردد بهما بر¹³ سبهر [مهر خود بمهر زمانه گمان [چو دشمنش گیری نمایدت مهر یکی پند گویم ترا من درست</p>	<p>425 430 435 440 445</p>
---	---	--

برآمد از آن- I-³ برو بر سواری- IV-² آیین همه- IV, VI-¹ آذین همه- I-¹
همه سر بسر جامه را کرد- IV-⁶ I-6. on.⁵ خیره- I, IV, VI-⁴ بزار و دلی- IV-
شده- I-¹⁰ نگون کرده- I, VI-⁹ بود از امید- I, VI-⁸ رخان- I, IV, VI-⁷ پاک
کنان گوشت از بازوی آزاد مرد- I-¹² موی شاهان- VI-¹¹ گوشت شاهان- IV-¹¹
سر انجام چیز خاک جای تو نیست * چیز از نیکوئی رهنمای تو نیست
VI-¹⁵ dob.:¹⁵ نجوید کسی آشتی در گمان- L-¹⁴ همی این- L-¹³

سوی باغ¹ ایرج نهادند روی
 وزان پیشتر بزمگاهان² بدی³
 بیامد بپر بر گرفته نوان
 سر شاه را نر در تاج دید⁴
 درخت گلفشان و بید و بهی⁵ 450
 بکیوان برآورده گرد سیاه⁶
 همی ریخت اشک وهمی کند موی
 فکند آتش اندر سرای نشست
 بیکبارگی چشم شادی بسوخت⁷
 سر خویشتن کرد زی⁸ کردگار
 بدین بی گنه کشته اندر نگر
 تنش خورده شیران آن انجمن
 که هرگز نپینند جز تیره روز⁹
 که بخشایش آورد بریشان دده
 که چندان زمان یابم از روزگار
 بیاید برین کین ببندد کمر¹⁰
 اگر¹¹ خاک بالا بپیمایدم
 همی تا گیا رستش اندر کنار 455

سپه داغ دل شاه با های و هوی
 [بروزی کجا جشن شاهان بدی
 فریدون سر شاه پور جوان
 بر آن تخت شاهنشهی بنگرید
 همان¹² حوض شاهان و سرو سهی 460
 تهی دید از آزادگان جشن گاه
 همی سوخت باغ¹³ و همی خست روی
 میانرا بزنار خونین بست
 گلستانش بز کند و سروان بسوخت¹⁴
 455 نهاده سر ایرج اندر کنار
 همی گفت کای داور دادگر
 بخنجر سرش کنده¹⁵ در پیش من
 دل هر دو بیداد از آن سان بسوز
 بداغی جگرشان کنی آرده
 همی خواهم از روشن کردگار 460
 که از تخم ایرج یکی نامور
 چو دیدم چنین زان سپس شایدم
 برین گونه بگریست چندان بزار

نزد در تاج دید-Л 4 VI-6. оп. جشنگاه آن- I, IV 2 کاخ- IV, VI 1
 او نه در تاج دید- VI; بر در شاه دید- IV 7 IV, 7 ل- بهی- 6 سر- I, IV, VI 5
 IV, VI-доб.: سرشاه برگشته بی تن ز راه- VI
 بنالید از آن نامور جشن گاه * بکیوان برآورده گرد سیاه
 که- VI 453 текста; 454 стоит перед б. IV-6. 10 بسوز- VI 9 کاخ- VI; گاه- IV 8
 خسته- I, IV 12 سر خویش کرده سوی- I, IV 11 هرگز نه بیند چو تو تیره روز
 I, VI- доб.: ببینم بدین کینه بسته کمر- I, VI 14 VI-66. 455-458 оп. 13
 چو این بی گنه را بریدند سر * ببرد سر آن دو ببیدادگر
 I, IV, VI - کجا 15

465 زمین بستر و خاک بالین او
 در بار بسته گشاده زبان
 کس از تاجداران بدین سان نمرد
 سرش را⁴ بریده بزار اهرمن
 خروشی بزاری و چشمی⁶ پر آب
 سراسر همه کشورش مرد و زن
 470 همه دیده پر آب و دل پر ز خون
 همه جامه کرده کبود و سیاه
 چه مایه جنین روز¹⁰ بگذاشتند
 شده تیره روشن جهان بین او¹
 همی گفت کای داور راستان²
 که مردست این³ نامبردار گرد
 تنش را⁵ شده کام شیران کفن
 زهر دام ودد برده آرام و خواب
 بهر جای کرده یکی انجمن
 نشسته بتیهار و گرم⁷ اندرون
 نشسته بانده در سوگ⁸ شاه⁹
 همه زندگی مرگ پنداشتند¹¹

۱۲

475 برآمد برین نیز یک چندگاه
 یکی خوب چهره پرستنده دید
 که ایرج برو مهر بسیار داشت

شبستان ایرج نگه کرد شاه¹²
 کجانام او بود ماه آفرید
 قضا را کنیزک ازو بار داشت

¹ VI—доб.:

زبس کز دو چشمش ببارید اشک * شده دیده پیکار از درد و رشک
² I, IV, VI—³ همی گفت شاه ای نبرده جوان VI—همی گفت زار ای نبرده جوان I, IV—
 خروش مغانی—⁶ I—⁵ I, IV, VI—⁴ I, IV, VI—⁷ خروش و فغانی و چشم VI—⁸ I—⁹ بانده بر سوگ IV—¹⁰ بانده بر سوگ VI—
 بتیهار و درد—⁷ I—⁸ بانده بر سوگ I—⁹ بتیهار و مرگ IV, VI—
⁹ JI—доб.:

سیه پوش گیتی همه مرد و زن * همان شاه فرزانه و رایزن
¹⁰ VI—¹¹ VI—¹² I, IV—
 یکی سال چون خوش بخورد و بخفت * کسی جز بنز می سخن را نگفت
 نه آوای رود و نه آوای نوش * جهانی پراز ناله و پر خروش
 سیه پوش گیتی همه مرد و زن * همان شاه بی دیده و زارتن
¹² I, IV—доб.:

فریدون شبستان سراسر بگشت * بران ماه رویان یکی برگذشت
 VI—доб.:

کزان ماه نوری بکس یافتست * زحوران ازو بر کسی یافتست
 بشد خادمی زمین شبستان شاه * بگفتار شه کرد هر سو نگاه

<p>از آن شاد شد شهریار جهان [</p> <p>بکین پسر داد دل را نوید²</p> <p>یکی دختر آمد ز³ ماه آفرید⁴</p> <p>برآمد بنواز و⁵ بزرگی تنش⁶</p> <p>تو گفستی مگر ایرجستی بجای</p> <p>چو پروین شد روی و چون مشک⁸ موی</p> <p>بدو داد و چندی برآمد درنگ⁹</p> <p>چگونه سزاوار تخت و کلاه¹¹</p> <p>سبک تاختندش بنزد نیما¹²</p> <p>یکی شاد کن دل بایرج نگر¹⁴</p> <p>تو گفستی مگر ایرجش زنده شد</p> <p>نیایش همی کرد با کردگار¹⁵</p>	<p>[پیری چهره را بچه بود در نهان</p> <p>از آن خوبرخ شد دلش پر امید¹</p> <p>چو هنگامه زادن آمد پدید</p> <p>جهانی گرفتند پروردنش</p> <p>مرآن ماه رخ را⁷ زسرتا بیای</p> <p>چو برجست و آمدش هنگام شوی</p> <p>نیما نامزد کرد شویش پیشنگ</p> <p>یکی پور زاد آن هنرمند¹⁰ ماه</p> <p>چو از مادر مهربان شد جدا</p> <p>بدو گفت موبد که ای تاجور¹³</p> <p>جهان بخش را لب پر از خنده شد</p> <p>نهاد آن گرانه‌ایه را برکنار</p>
--	--

I-доб.:⁴ دختر آورد VI-³ بکین پسر بود دل نا شکیب L-² نهیب L-¹

شد امید کوتاه برشه دراز * بپروردش او را بشادی و نواز
VI-доб. вариант того же б.⁵ بیمار VI-⁶

بدو بد نیارا همه از و نواز * بمانده ببرد پسر با گداز
I, VI-доб.:⁹ قیر I, IV, VI-⁸ لاله رخ را I-⁷

پشنگ آنک پور برادرش بود * نژاد از گرانه‌ایه گوهرش بود
B-доб.: فزونها من ابن اخیه بشنج IV-доб.:

گوی بود از تخم جمشید شاه * سزاوار شاهی و تخت و کلاه
بدادش بدان نام برادر شوی * چو یکچند گاهی برآمد بروی
بسر بر شگفتی نگر چون نمود * چو یکچند برگشت چرخ کبود
I-доб. эти же три бб. после приведенного выше б.¹⁰ L-¹⁰ خردمند¹¹ I-¹¹ دیهیم و گاه¹² I, VI,
VI-¹³ چشم بگشای و ایرج I-¹⁴ برنده بدو گفت کای تاجور I, IV, VI-¹³ بر پادشا
نگر I-доб.:¹⁵

که ای کاشکی دیده بودی مرا * که یزدان رخ او نمودی مرا
VI-доб.:

که ای کاشکی دیده بودی مرا * که یزدان رخ او نمودی مرا
بدیدی یکی روی آن شاهزا * مگر کشتی این دل بیدار شا(؟)

همی گفت کین روز فرخنده باد
 همان¹ کز جهان آفرین کرد یاد
 فریدون چو روشن جهانرا بدید
 چنین گفت کز پاک مام و پدر
 منی روشن آمد ز³ پرمایه جام
 چنان پروریدش که باد هوا
 پرستنده کش بپر داشتی
 [بهای اندرش مشک سارا بدی
 چنین تا برآمد برو⁹ سالپان
 هنرها که آید شزنانرا¹¹ بکار
 چو چشم و دل¹² پادشا باز شد
 نیا تخت زرین و گرزگران
 سراپرده دیبه¹⁵ هفت رنگ
 چه اسبان تازی بزین ستام
 چه از جوشن وترگ و رومی زره

490
 495
 500

دل بدسگالان ما کننده باد
 ببخشود و دیده بدو باز داد
 بچهر نوآمد سبک² بنگرید
 یکی شاخ شایسته آمد بپر
 مرآن چهر دارد⁴ منوچهر نام
 برو برگنشتی⁵ نبودی⁶ روا
 زمین را به پی هیچ نگذاشتی
 روان بر سرش⁷ چتر دیبما بدی⁸
 نیامدش ز اختر زمانی زیان¹⁰
 بیاموختش نامور شهریار
 سبه¹³ نیز با او هم آواز شد
 بدو داد و پیروزه تاج سران¹⁴
 بدو اندرون خیمه های پلنگ
 چه شه شیر هندی بزین نیام
 گشادند مر بنده هارا گره

می روشن آورد و- I³ بچهر وی اندر یکی-Л I² زبس- I¹
 برگنشتن- I, IV⁵ همان چهر دارد- VI; منوچهر دارد- IV; مراورا نهادش- I⁴
 :доб. VI-⁸ از برش- IV⁷ نکردی- IV; ندیدی- I, VI⁶
 جهان آفرین را ستایش که یافت * به داد و به نیکی فزایش که یافت
 برین کودک آرام فرخنده کن * دل بدسگالان ما کننده کن
 هنرها که پادشاه را- I, IV, VI¹¹ نیامدش اختر برو بر نشان- IV¹⁰ برین- I, VI⁹
 :доб. Л-¹⁴ جهان- I¹³ چشم پر- IV¹²
 کلید در گنجهای کهن * بدو داد جمله زسر تا بین
 :доб. I
 کلید در گنج زرو گهر * همان تخت و طوق و کلاه و که-
 سراپرده دیبه- IV, VI; سراپرده از دیبه رنگ رنگ- I¹⁵ :доб. варианты б. рук. I, IV, VI
 از رنگ رنگ

- 505 کمانهای چاچی و تیر خدنگ
برین گونه آراسته گنجها
سراسر سزای منوچهر دید
کلیید در گنج آراسته
همه پهلوانان لشکرش را
بفرمود تا پیش او آمدند
بشاهی بروآفرین خواندند
510 [چو جشنی بد این روزگار بزرگ³
سپهدار چون قارن کاوگان⁵
چو شد ساخته کار لشکر همه
سپهرهای چین و ژوپین جنگ¹
که بودش بگرد آمده رنجها
دل خویش را زو پر از مهر دید
بگنجور او داد با خواسته²
همه نامداران کشورش را
همه با دلی کینه‌جو آمدند
زبرجد بتاجش برافشانند
شده در جهان میش پیدازگرگ⁴
سپهکش چو شیروی و چون آوگان⁶
برآمد سر شهریار از رمه⁷

۱۳

- 515 بسلم و بتور آمد این آگهی
دل هر دو بیدادگر⁹ پر نهیب
نشستند هر دو باندهیشگان¹⁰
یکایک بران رایشان شد درست
که سوی فریدون فرستند کس
که شد روشن آن تخت شاهنشاهی⁸
که اختر همی رفت سوی نشیب
شده تیره روز جفاییشگان¹¹
کزان روی شان چاره بایست جست
بپوزش کجا چاره این بود بس¹²

¹ IV— вместо бб. 504 и 505 доб.:

برین گونه آراسته گنجها * کشیده بگرد آمده رنجها
بجشنی به آئین و روزی بزرگ— I³ داد و این خواسته— VI²; داد و آن خواسته— I²
شود— IV⁴ بهشتی بد آیین و روز بزرگ— VI⁵; جشن نوآیین و روز بزرگ— IV⁴
آزرکان— IV⁶; اندیان— L⁶ کاویان— L⁵ همراز گرگ— VI⁵; بیش بیدار دژنده گرگ
L, IV, 512 стоит перед б. 511 текста. L— شهریار همه— VI⁷; شهریار رمه— L, IV⁷
⁸ L, I — доб.:

چو آگه شدند آن دو بیدادگر * زحال منوچهر و کار پدر
و بود— IV¹² I— б. оп.¹¹ براندهیشگان— VI¹⁰; در اندیشگان— L¹⁰ بیداد شد— I, IV, VI⁹
بس; VI— б. оп.

یکی پاک‌دل مرد چیره زبان¹
 بگفتند با لابه بسیار گرم²
 بدیدند هول نشیب از فراز³
 همی پشت پیلان بیماراستند
 چه دیبا و دینار و خز و حریر
 زخاور بایران نهادند روی
 یک‌ایک⁴ فرستادشان یادگار
 فرستاده آمد بر آراسته
 نخست از جهاندار بردند نام
 همه فدهی⁵ ایزد اورا سپرد
 منش بر گنشسته زچرخ بلند⁶
 پر از آب دیده زشرم پیر
 همی سوی پوزش نمایند⁷ راه⁸
 که هرکس که بد کرد کیفر برد
 چو ما مانده‌ایم ای شه راد مرد
 برسیم بوش اندر آمد روش

بجستند از آن انجمن هر دوان
 بدان مرد با هوش و بارای و شرم
 [در گنج خاور گشادند باز 520
 زگنج گهر⁴ تاج زر خواستند
 بگردونها برچه مشک و عبیر
 ابا پیل گردونکش و رنگ و بوی
 هر آنکس که بد بر در شهریار
 چو پردخته‌شان شد دل از خواسته 525
 بدادند⁶ نزد فریدون پیام
 که جاوید باد آفریدون گرد
 سرش سبز باد و تنش⁸ ارجمند
 بدان کان¹⁰ دو بدخواه بیدادگر
 پیشیمان شده داغ دل¹¹ برگناه 530
 [چه گفتند دانندگان خرد
 بماند بتیمار و دل پرز درد
 نوشتند چنین بودمان از بوش

IV-² خیره روان-IV-¹

بدان مرد با فرّ و باهوش و سنگ * بگفتند هم زآشتی هم زجنگ
 6 I, IV, زهریک-Л⁵ زگنج و گهر-VI; زگنج کهن⁷-IV⁴ نشیب و فراز-I, IV³
 I-دوب.:⁹ بادا دلش-IV⁸ که فرّ گئی- I, IV, VI⁷ چودادند-VI
 پیامی گزارم زهر دو رهی * بر آیین درگاه شاهنشاهی
 بجویند-I¹² بشاهی شدند این دوتن-VI¹¹ بگو کان-VI; بگوآن-IV¹⁰
 I-دوب.:¹³ نهادند-VI

ازیرا کجا چشم ایشان نبود * که گفتار شان کس نتواند شنود
 IV-دوب.:

پیامی گزارم زهر دو رهی * بدان برز درگاه بافرهی
 ازیرا که خود چشم ایشان نبود * که گفتار ایشان بپاید شنود
 VI-دوب. варианты бб. рукописи IV.

- [همژبیر جهانسوز و نیر اژدها
 535 [و دیگر که فرمان ناپاک دیو
 [بما بر چنین خیره شد رای بد
 همی چشم داریم از آن تاجور
 [اگرچه بزرگست مارا گناه
 [ودیگر بهانه سپهر بلند
 540 [سوم دیوکاندر میان چون نوند
 اگر پادشارا سر از کین ما
 منوچهر را با سپاه گران
 بدان تا چو بنده بپیمیشش³ بیای
 مگرکان درختی کزین⁵ کین برست
 545 [بپوییم تا آب و⁶ رنجش دهیم
 فرستاده آمد دلی⁷ پر سخن
 ابا پیل و با گنج و باخواستہ
 بشاه آفریدون¹⁰ رسید آگهی
 بدیبای چینی¹² بیماراستند¹³
 550 نشست از بر تخت پیروزه شاه
 ابا تاج و با طوق و با گونوار
- زدام قضا هم بینابد رها]
 ببرد دل از ترس کیهان خدیو]
 که مغز دو فرزند شد جای بد]
 که بخشایش آرد بما بر مگر¹
 به بی دانشی برنهد پیشگاه]
 که گاهی پناهست و گاهی گزند]
 میان بسته دارد زبهر گزند]
 شود پاک و روشن شود دین ما
 فرستد بنزدیک خواهشگران²
 بباشیم جاوید و⁴ اینست رای
 بآب دو دیده توانیم شست
 چو تازه شود تاج و گنجش دهیم]
 سخن را نه سر بود⁸ پیدا نه بن
 بدرگاه شاه آمد آراسته⁹
 بفرمود تا تخت¹¹ شاهنشاهی
 کلاه کیانی ببیراستند¹⁴
 چو سرو سهی بر سرش¹⁵ گرد ماه
 چنان چون بود در خورشهریار¹⁶

فانهضاً رسولا الی أفریدون وکتباً الیه: ¹ Б—послание передано следующими словами: 541 и 542 оп. VI—66. ² متنصلین عما جرى علی أیدیہما من القضاء المقذور والأمر المحتوم دید-⁸ I—³ سری VI—⁷ و I—⁶ که از-⁵ I, VI—⁴ و I, IV—³ زپیشش-³ I—⁹ Л—доб.:
 چو آمد فرستاده زی بارگاه * شدند آگه از نامدار سپاه
 VI—¹³ رومی-¹² ل—¹¹ کاخ-¹⁰ ل—¹⁰ بشاه فریدون-¹⁰ ل—¹⁰ доб. вариант того же б.
 * دست بر بسته شیر و پلنگ * بدست دگر ژنده پیلان جنگ
 IV—¹⁶ доб.:¹⁶ از برش-¹⁵ ل—¹⁴ IV—¹⁴ доб. بر آراستند

خجسته منوچهر بردست شاه
 [بزرین عمود و بزرین کمر
 دو رویه بزرگان کشیده رده
 555 [بیک دست بر بسته شیر و پلنگ
 برون شد ز درگاه³ شاپور گرد
 فرستاده چون دید درگاه شاه
 چو نزدیک شاه آفریدون رسید
 ز بالا فرو برد سر پیش اوی
 560 گرانمایه شاه جهان کدخدای
 فرستاده بر شاه کرد آفرین
 زمین گلشن از پایۀ تخت تست
 همه بنده خاک پای توایم
 پیام دو خونی بگفتن گرفت
 565 گشاده زبان مرد بسیار هوش

نشسته نهاده بسر بر کلاه¹
 زمین کرده خورشیدگون سربسر
 سرپای ای یکسر بزر آژده²
 بدست دگر ژنده پیلان جنگ
 فرستاده سلم را پیش برد
 پیاده دوان اندر آمد ز راه⁴
 سر و تخت و تاج⁵ بالندش بدید
 همی بر زمین بر بمالید روی
 بکرسی ز زمین را کرد جای⁶
 که ای نازش تاج و تخت و نگین
 زمان⁷ روشن از مایه بخت تست
 همه پاک زنده برای توایم⁸
 همه راستیها نهفتن گرفت
 بدو داده شاه جهاندار گوش⁹

¹ I, IV, VI— б. 553 оп. ² I, IV— زده: بطوق و بزنجیر ز زمین زده— IV, VI—6. 555 оп.;

IV— вместо б. 555 текста доб.:

بزرین عمود و بزرین کمر * زمین کرده خورشیدگون سربسر

VI— вместо б. 555 текста доб.:

بزرین عمود و بزرین کمر * زمین کرده خورشیدگون سربسر

بزرگان دیوان کشیده رده * بطوق و بزنجیر ز زمین زده

بیک دست بر بسته شیر و پلنگ * بدست دگر ژنده پیلان جنگ

سر تخت و تاج— IV; سرتاج و تخت— I⁵ بر راه— I⁴ برون آمد از کاخ— I, IV, VI³

بکرسی ز زمینش بر کرد جای— IV, VI; بفرمود او را سزاوار جای— I⁶

هو— VI⁸ I, IV, VI—доб.:

چو بر آفرین شاه بگشاد چهر * فرستاده پیشش بگسترد مهر

I⁹— доб.:

بگفتش بدان شاه کشته پسر * پیام دو فرزند بییدادگر

منوچهر را نزد خود خواستن
 سپردن بدو تاج و تخت مهی
 بدینار و دیببا و تاج و کمر
 مرآن بنند را پاسخ آمد کلید
 پیام دو فرزند ناپاک رای
 که خورشید را چون توانی نهفت¹
 زخورشید روشن تر آمد پدید
 نگه کن که پاسخ چه یابی زبن
 دو بیداد و بدمهر و ناپاک را²
 ازین در سخن خود نرانیم⁴ نیز
 تن ایرج نامورتان کجاست
 سرش را یکی تنگ تابوت جفت
 بکین منوچهر بر ساختید
 زیولاد بر سر نهاده کلاه
 زمین کرده از سم⁵ اسپان بنفش⁶
 چو شاپور و نستوه شمشیرزن
 چو شیروی شیر اوژن رهنمای
 بپیش سپاه اندرون رای زن
 بخون برگ و بارش بخواهیم شست

[زکردار بند پیوزش آراستن
 میان بستن اورا بسان رهی
 خریدن ازو باز خون پدر
 فرستاده گفت و سپهبد شنید
 چو بشنید شاه جهان کدخدای
 یکایک بمرد گرانمایه گفت
 نهان دل آن دو مرد پلیید
 شنیدم همه هرچه گفتی سخن
 بگو آن دو بی شرم ناپاک را
 که گفتار خیره³ نیرزد بچیز
 اگر بر منوچهرتان مهر خاست
 که کام دد و دام بودش نهفت
 کنون چون زایرج بپرداختید
 نبینید رویش مگر با سپاه
 [ابا گرز و با کاویانی درفش
 سپهدار چون قارن رزم زن
 بیک دست شیدوش جنگی بپای
 چو سام نریمان و سرو یمن
 درختی که ازکین ایرج برست

که ما بنده خاک پای تواییم * ستاده بتدبیر و رای تواییم
 после этих бб. рук. I доб. бб. 566, 568 и вариант б. 569 текста; Б—перевод бб. 566—569 отсутствует.

دو بیداد بدمهر بیبباک را² Л—
 زمین گشته از نعل⁵ I—
 چنند رانیم⁴ Л, IV که گفتارتان خود³ VI—
 I— вместо бб. 581—583 текста доб.:

سپهدار چون قارن رزم خواه * چو شاپور نستوه پشت سپاه
 چو شاه تلیمان و سرو یمن * بپیش سپاه اندرون رای زن
 IV—доб. варианты тех же бб.

989 از آن تا کنون کین اوکس نخواست
 نه خوب آمدی با دو فرزند خویش
 کنون زان درختی که دشمن بکنند
 بیایید کنون³ چون هژبر ژیان
 فرستاده آن هول گفتار دید
 590 بیژمرد و برخاست لرزان زجای
 همه بودنیها بروشن روان
 که با سلم و با تور گردان سپهر
 بیامد بکردار باد دمان
 زدیدار چون خاور آمد دیدید
 595 بیامد بدرگاه⁸ پسرده سرای
 یکی خیمه⁹ پرنیان ساخته
 دو شاه دو کشور نشسته برآز
 بیامد هم آنگاه سالار بار
 نشستن گهی نو بیاراستند
 600 بجستند هر گونه آگهی
 زشاه آفریدون و از لشکرش
 و دیگر زکردار گردان سپهر
 بزرگان کدامند و دستور کیست

که پیشت زمانه ندیدیم راست
 کجا¹ جنگ را کردمی دست پیش
 برومند شاخی² برآمد بلند
 بکین پدر⁴ تنگ بسته میان⁵
 نشست منوچهر سالار دید⁶
 هم آنگه بزین اندر آورد پای
 بدید آن گرانبایه مرد جوان
 نه بس دیر چنین اندر آرد بچهر
 سری پر زیاسخ دلی پر گمان⁷
 بهامون کشیده سراپرده دید
 پسرده درون بود خاور خدای
 ستاره زده¹⁰ جای پرداخته
 بگفتند کامد فرستاده باز
 فرستاده را برد زی شهریار
 زشاه نو آیین خیر خواستند
 زدیهیم وز تخت شاهنشهی¹¹
 زگردان جنگی و از ککشورش
 که دارد همی بر منوچهر مهر
 چه مایستشان گنج و گنجور کیست¹²

¹ I—که من ² یکی شاخ زیبا—I ³ همی—I ⁴ نیا—VI ⁵ Л, I, IV, VI—доб. отрывок — продолжение речи Фаридуна: Л, I, IV, VI—18 бб.; Б—перевод бб. отсутствует.
⁶ VI—б. оп. ⁷ VI—بدگمان—I; پر تور شد با دل بدگمان—VI ⁸ IV, VI—ببالای
⁹ IV— ¹⁰ ستاره زده—VI; ستاره رده—IV; خیمه بد—I ¹¹ IV—
 بجستند هر گونه ز آن آگهی * که جوید همی تاج شاهنشهی
¹² IV—доб.:
 عنان دارشان چنبد و سالار چنبد * زجنگ آوران نامبردار چنبد
 VI—доб. вариант того же б.

- 605 فرستاده گفت آنکه روشن بهار
بهاریست خرم در اردیبهشت³
سپهر برین کاخ و میدان اوست
ببالای ایوان او راغ نیست
[چو رفتم بنزدیک ایوان فراز
بیک دست پیل و بیک دست شیر
ابر پشت پیلانش بر تخت زر
تبیره زنان پیش پیلان بپای
تو گفستی که میدان بجوشد همی
خرامان شدم پیش آن ارجمند
نشسته برو شهریاری چو ماه
چو کافور موی و چو گلبرگ روی
جهانرا ازو دل به بیم⁷ و امید
منوچه رچون زاد سرو بلند
نشسته بر شاه بر دست راست
[بپیش اندرون¹⁰ قارن رزم زن
چو شاه یمن سرو دستورشان¹²
شمار در گنجها ناپدید
همه گرد ایوان¹³ دو رویه سپاه
سپهدار چون قارن کاوگان¹⁴
- 610
615
620
- بدید و ببیند¹ در² شهریار
همه خاک عنبر همه زرخشت
بهشت برین روی خندان اوست
بههنای میدان او باغ نیست
سرش باستاره همی گفت راز]
جهانرا⁴ بتخت اندر آورده زیر⁵
زگوهر همه طوق شیران نر
زهر سو خروشیدن کزهنای
زمین باسمان بر خروشد همی
یکی تخت پیروزه دیدم بلند
زیاقوت رخششان بسر برکلاه
دل آزرجموی و زبان چربگوی⁶
تو گفستی مگر زنده شد جمشید
بکردار طهمورث⁸ دیوبند
تو گوئی زبان و دل پادشاست⁹
بست چپش سرو شاه یمن¹¹
چو پیروز گرشاسپ گنجورشان¹²
کس اندر جهان آن بزرگی ندید]
بزرین عمود و بزرین کلاه
بپیش سباه اندرون آوگان¹⁵

جهانی-VI-4 در اندر بهشت-I, IV-3 چنان-I-2 ندید و نبیند-I, IV-1

ترس-I, IV, VI-7 گرم گوی-IV, VI-6 جهانای. بتخت آوریده بزیر-I, IV-5

دوب.: I, IV-9 نشسته چو طهمورث-VI, VI-8

ز آهننگران کاوه پر هنر * بپیشش یکی رزم دیده پسر

سپهدار بیدار لشکر شاه-I-12 شکن-I, IV-11 کجا نام او-I, IV-10

انديان-VI-15 کاویان-VI-14 میدان-VI-13; ایران-VI-13

625 [مبارز چو شیروی دژنده شیر
 چنو بست برکوهه پیل کوس
 گر آیند زی ما بجنگ آن گروه
 همه دل پراز کین و پرچین بروی
 بریشان همه بر شمرد آنچه دید
 دو مرد جفا پیشه را دل ز درد
 نشستند و جستند هر گونه رای
 630 بسلم بزرگ آنگهی تور گفت
 [نباید که آن بچه نره شیر
 چنان نامور بی هنر چون بود
 نبیره چو شد رای زن با نیا
 635 ببايد بسیچید مارا بجنگ
 ز لشکر سواران برون تاختند
 فتاد اندران بوم و بر گفت گوی
 سپاهی که آنرا کرانه نبود
 زخاور دو لشکر بایران کشید
 640 [ابا ژنده پیلان و با خواسته

چو شاپور ییل ژنده پیل [دلیر¹]
 هوا گردد از گرد چون آبنوس
 شود کوه هامون وهامون کوه
 بجز جنگشان نیست چیز آرزوی
 سخن نیز کز آفریمون شنید
 به پیچید و شد رویشان لاژورد
 سخن را نه سر بود پیدا نه پای
 که آرام و شادی ببايد نهفت
 شود تیز دندان و گردد دلیر²
 کشی آموزگار آفریمون بود
 ازان جایگه بر دمد کیمیا
 شتاب آوریدن بجای درنگ
 زچین و زخاور سپه³ ساختند
 جهانی⁴ بدیشان نهادند روی
 بدان بد که اختر⁵ جوانه نبود
 بخفتان و خود اندرون ناپدید⁶
 دو خونی بکینه دل آراسته⁷

وقد امه قارن وهو صاحب حربه: 619—624 переведены следующим образом: 1 Б—66. 619—624 переведены следующим образом: 2 I—б. оп. 3 IV—حشر
 كالهزبر الهصور و على يساره وزيره ملك اليمن كالدكاء الجسم والدهاء المصور
 و على رأسه سام بن نريمان حامل سيفه وهو كالسحاب المبرق المرعد وعلى بابيه شيرويه و سابور
 حشر—IV³ 1—б. оп.² كالثعبان الصائل و الغضنفر الهائل
 4 I—سپاهی 5 л—دولت 6 VI—بدان بد که دولت—⁵ 7 I, VI—б. оп.⁷ همانگه خبر بآفریدون رسید—VI⁶

همانگه خبیر بافریدون¹ رسید²
 زیهلو بهامون گذارد سپاه
 که مرد جوان چون بود³ نیک پی
 پلنگ از پس پشت و صیاد پیش
 هژبر از بیابان⁴ بدم آورد
 بفرجام روزی بپیچید تنش⁵
 که تفسیده آهن بتابیدمی
 برون برد آنجا بید روز هشت
 سخنها بدانش بدو گسترید⁶
 کی آید کسی پیش⁷ تو کینه خواه
 بجان و تن خود خورد زینهار
 ببندم که نگشایم از تن گره
 برآرم بخورشید گرد سپاه⁸
 کجا جست یارند با من نبرد
 زیهلو بدشت اندر آورد روی
 درفش همایون بهامون کشید
 چو دریا بجوشید هامون و کوه⁹
 تو گفستی که خورشید شد لاجورد
 همی کر شدی مردم تیز گوش

سپه چون بنزدیک ایران کشید
 بفرمود پس تا منوچهر شاه
 [یکی داستان زد جهان دیده کی
 بدم آیدش ناسگالیده میش
 645 [شکیبائی وهوش و رای و خرد
 ودیگر زبده⁵ مردم بدکنش
 ببادافره آنگه شتابیدمی
 چو لشکر منوچهر بر ساده دشت
 فریدونش هنگام رفتن بدید
 650 [منوچهر گفت ای سرافراز⁸ شاه
 مگر بد سگالد بدو روزگار
 [من اینک میانرا برومی زره
 بکین جستن از دشت آوردگاه
 [ازان انجمن کس ندارم بمرد
 655 بفرمود تا قارن رزم جوی
 سراپرده شاه بیرون کشید
 همی رفت لشکر گروهها گروه
 چندان تیره شد روز روشن زگرد
 [زکشور¹² برآمد سراسر خروش

۱ - I ۲ زی فریدون - IV ۱

همانگه خبیر بافریدون رسید * که لشکر بدینسوی چیچون رسید
 دگر کز بد - VI؛ ودیگر که بد - I ۵ ژیانرا - I, IV ۴ شود - L ۳ VI - 6. оп.
 جهاندار - IV؛ سزاوار - L ۸ 647. 648 و 649 есть только в Л и Б. ۷ I - 6. 647. 648 و 649
 ز لشکر - I ۱۲ VI - 6. оп. ۱۱ I - 6. 647. 648 و 649
 کی آید بنزدیک - I ۹ VI - 6. оп. ۱۰ I - 6. 647. 648 و 649

- 660 [خروشیدن تازی اسپان زدشت¹
[زلشکرگه پهلوان تا دو میل
[ازان شصت بر² پشتشان تخت زر
[چو سیصد بنه بر نهادند بار
[همه زیر برگستوان اندرون
665 [سراپرده شاه بیرون زدند
[سپهدار چون قارن کینه دار
[همه نامداران جوشنوران
[دلیران یکایک چو شیر زیان
[بپیش اندرون کاویانی درفش
670 [منوچهر با قارن پیالتن⁵
[بیامد بپیش سپه برگنشت
[چپ لشکرش را بگرشاسپ داد
[رده برکشیده زهر سو سپاه
[همی تافت چون مه میان گروه
675 [سپهکش چو قارن مبارز چو سام
[طلایه بپیش اندرون چون قباد
[یکی لشکر آراسته چون عروس
[بتور و بسام آگهی تاختند
- ز بانگ تبیره همی برگنشت
کشیده دو رویه رده ژنده پیل
بزر اندرون چند گونه گهر
چو سیصد همان از درکارزار³
نبدشان جز از چشم ز آهن برون
زتمیشه لشکر بهامون زدند
سواران جنگی چو سیصد هزار
برفتند با گرزهای گران⁴
همه بسته بر کین ایرج میان
بچنگ اندرون تیغهای بنفش
برون آمد از پیشه نارون
بیاراست لشکر بران پهن دشت⁶
ابر میمنه سام یل با قباد
منوچهر با سرو در قلب گاه
نبود ایچ پییدا زافراز کوه
سپه بر کشیده حسام از نیام
کمین ور چو گرد تلیمان نژاد
بشیران جنگی وآوی کوس
که ایرانیان⁷ جنگ را ساختند⁸

همه بسته برکین - VI-4⁴ 664-666 оп. I-3³ بیست از بر - IV, I-2² بدشت - VI-1¹
رزم زن - I-5⁵ IV-66. 672-677 доб.:
چپ لشکرش را بگرشاسپ داد * ابر میمنه سام یل با قباد
کمین ور چو گرگ نریمان نژاد * طلایه بپیش اندرون چون قباد
یکی لشکر آراسته چون عروس * بشیران جنگی وآوی کوس
جنگ بر ساختند - I-8⁸ که کین آوران - I, IV, VI-7⁷

- زخون جگر برآلب آورده کف
 برفتند آگنده از کین سران²
 الانان دژرا پس پیشت کرد
 چو تور آگهی یافت آمد چو باد
 بگویش که ای بی پدر شاه نو
 ترا تیغ و کوپال و جوشن که داد
 بدین سان که گفستی و بردی تو نام
 خرد با دل تو نشیند بران
 بترسی ازین خام گفتار³ خویش
 همی گریدی نیستی بس عجب
 سواران جنگند و مردان کین
 چو بینید با کاویانی درفش
 بلندی ندانید باز از نشیب
 بگفت آنچه بشنید ازان رزم خواه
 که چونین نگوید مگر⁵ اباهی
 شناسنده آشکار و نهان
 فریادون فرخ گوی منست
 شود آشکارا نژاد و گهر⁷
 که چندان نهانم را دستگاه⁹
 بریده¹¹ باشکر نمایمش سر¹²
 نشستنگه رود و می خواستند
- ز بیشه بهامون کشیدند صف
 دو خونی همان¹ با سپاهی گران 680
 [کشیدند لشکر بدشت نبرد
 یکایک طلایه پیامد قباد
 بدو گفت نزد منوچهر شو
 اگر دختر آمد ز ایرج نژاد
 بدو گفت آری گزارم پیام
 ولیکن گر اندیشه گردد دراز
 بدانی که کاریت هولست پیش
 اگر بر شما دام ودد روز و شب
 که از بیشه نارون تا بچین
 درفشیدن⁴ تیغهای بنفش 685
 بدرد دل و مغزتان از نهیب
 قباد آمد آنگه بنزدیک شاه
 منوچهر خندید و گفت آنگهی
 سپاس از جهاندار⁶ هر دو جهان
 که داند که ایرج نیای منست 690
 کنون گر بجنگ اندر آریم سر
 بزور⁸ خداوند خورشید و ماه
 که برهم زند چشم¹⁰ زیر و زبر
 بفرمود تا خوان بیاراستند 695

سخن- I-⁵ درخشیدن- VI-⁴ زشت کردار- I-³ I-6. 681 op. ² همه- VI-¹ همی- I-¹

ابی تن- I, IV-¹¹ مژه- I-¹⁰ I-6. op. ⁹ بفر- VI-⁸ هنر- I-⁷ خداوند- I-⁶

¹² I, IV, VI-доб.:

بخواهم ازو کین فرخ پدر * کنم پادشاهییش زیر و زبر

- 700 [بدان گه که روشن جهان تیره گشت
[بپیشش سپه قارن رزم زن
[خروشی برآمد زپیش سپاه
[بکوشید کین جنگ آهرمنست
[میان بسته دارید و بیدار بید
705 [کسی کو شود کشته زین رزمگاه
[هرآن کس که از لشکر چین و روم³
[همه نیکنامند تا جاودان
[هم از شاه یابند دیهیم و تخت
[چو پیدا شود پاک⁷ روز سپید
710 [ببندید یکسر میان یلی
[بدارید یکسر همه جای خویش
[سران سپه مهتران دلیر
[بسالر گفتند ما بنده ایم
[چو فرمان دهد ما همیون کنیم
715 [سوی خیمه خویش باز آمدند
- طلایه پراگنده برگرد دشت]
ابا رایزن سرو شاه یمن]
که ای نامداران و مردان¹ شاه]
همان درد و کین است و خون خستنت²
همه در پناه جهاندار بید]
بهشتی بود شسته پاک از گناه]
بریزند خون و بگریزند بوم⁴
بمانند با⁵ فرۀ موبدان]
زسالارز⁶ وز دادار بست]
دو بهره بپیماید از چرخ⁸ شید]
ابا گرز و با خنجر کا بلی]
یکی از دگر پای منهد پیش]
کشیدند صف پیش سالار⁹ شیر]¹⁰
خود اندر جهان شاهرا زنده ایم]
زمین را زخون رود جیحون کنیم]
همه با سری¹¹ کینه ساز آمدند]

سپیده چو از تیره شب¹² بردمید میان شب تیره اندر خمید

روم و چین - I³ خواستن - вместо² شیران - IV, VI; گردان - I¹
روز - I, VI⁸ چاک - I, IV, VI⁷ زور - Л⁶ بماند بدو - Л⁵ اندرین دشت کین - I⁴
از جای خود - I, IV¹² دلی - I¹¹ I-66. 713 و 714 оп.¹⁰ از آنجا برفتند برسان - I⁹
از باختتر - VI

منوچهر برخاست از قلبگاه¹ [سپه یکسره نعره برداشتند
 پر از خشم سر ابروان پر زچین 720
 چپ و راست و قلب و جناح سپاه
 زمین شد بکردار کشتی برآب
 بزد مهره برکوهه ژنده پیل
 همان پیش پیلان تبیره زنان
 یکی بزمگاهست گفتمی بجای
 برفتند از جای⁶ یکسر چوکوه 725
 بیابان چو دریای خون شد درست
 پی ژنده پیلان بخون⁸ اندرون
 همه چیرگی با منوچهر بود
 چنین تا شب تیره سر بر¹⁰ کشید
 [زمانه بیک سان ندارد درنگ 730
 دل تور و سلم اندر آمد¹¹ بجوش
 چو شب روز شد کس نیامد بجنگ

چو از روز رخشنده نیمه برفت
 بتدبیر یک با دگر ساختند
 دل هر دو جنگی زکینه بتفت
 همه رای بیهوده انداختند

۱۷

از آرامگاه-۱¹ ۲ IV-доб.

زمین شد بکردار کشتی برآب * تو گفتمی سوی جنگ دارد شتاب
 زروی-۱, IV⁷ از ان دشت-IV⁶ و-VI⁵ گشت-IV⁴ I, ۱-6. 721 sp.³
 سلم و تور از غم آمد-IV, VI, I¹¹ درس-IV¹⁰ برپا-۱⁹ بخاک-۱⁸ بروی-VI

- 735 که چون شب شود¹ ما شبی-خون کنیم
 چو کار آگهان آگهی یافتنند
 رسیدند پیش³ منوچهر شاه
 منوچهر بشنید و بگشاد گوش
 سپه را سراسر بقارن سپرد
 740 ببرد از سران⁵ نامور سی هزار
 [کمین گاه را جای شایسته دید
 چو شب تیره شد تور با صد هزار
 شبی-خون سگالیده و ساخته
 چو آمد سپه دید بر جای خویش
 745 جز از جنگ و پیکار چاره ندید
 زگرد سواران هوا بست می-غ
 هوا را تو گفستی همی بر فروخت
 به-غز اندرون بانگ پولاد خاست
 برآورد شاه از کمین گاه سر
 750 عنانرا بپیچید و¹⁸ برگاشت روی
- همه دشت و همامون پراز خون کنیم²
 دوان زی منوچهر بشتافتند
 بگفتند تا برنشاند سپاه
 سوی چاره شد مرد بسیار هوش
 کمین گاه بگزید⁴ سالار گرد
 دلیران و گردان⁶ خنجرگزار⁷
 سواران جنگی و بایسته دید⁸
 بیامد کمر بسته⁹ کارزار⁹
 بپیوسته تیر و کمان آخته¹⁰
 درفش فروزنده بر پای پیش¹¹
 خروش از میان سپه برکشید
 چو برق درخشنده پولاد تیغ¹²
 چو الماس روی زمین را بسوخت
 بابر اندرون آتش و باد خاست
 نبرد تور را از دو رویه گنر
 برآمد زلشگر یکی های هوی

1, IV—доб.; در و دشت هامون جو چی چون کنیم—Л; بود—IV¹

چو آمد شب و روز شد در نهان * سیاهی گرفتته سراسر جهان
 دو بیدادگر لشکر آراستند * شبی-خون هدی بارزو خواستند
 یلان—I⁵ بگرفت—VI⁴ شنیده بپیش—I, VI³ 735 — 733 — 66. VI
 بیامد کمر—VI; همه شیر مردان کار—I⁷ مردان—IV⁶ (см. след. разночтения);
 بیامد همه شیر مردان کار—I⁹ 6. I—оп. 8 (см. след. разночтения). بسته کارزار
 سنانها بابر اندر آخته—Л¹⁰ بیامد کمر بسته کارزار—VI (сп. в выше);
 12 IV—доб.: 11 VI—خویش سران سربابر اندر انداخته—IV, VI
 چو شب تیره شد هم-چنان جنگجوی * دولشگر بروی اندر آورد روی
 18 Л—(؟) سچید

755 دمان از پس ایدر¹ منوچهر شاه
 یکی نیزه انداخت بر پشت او
 ز زین برگرفتش بکردار باد
 سرش را هم آنگه ز تن دور کرد³
 بپیامد بلشکرگه خویش باز
 رسید اندر آن نامور کینه خواه²
 نگونسار شد خنجر از مشیت او
 بزد بر زمین داد مردی بداد
 دد و دام را از تنش سوز کرد⁴
 بدیدار آن لشکر سرفراز⁵

۱۸

760 بشاه آفریدون یکی نامه کرد
 [نخست از جهان آفرین کرد یاد
]سپاس از جهاندار فریاد رس
 [دگر آفرین برفریدون برز
]همش داد وهم دین¹⁰ وهم فرهی
 [همه راستی راست از بخت اوست
]ز مشک و ز عنبر⁶ سر خامه کرد⁷
 خداوند خوبی و پاکی و داد⁸
 نگیرد بسختی جز او دست کس⁹
 خداوند تاج و خداوند گرز
 همش تاج وهم تخت¹¹ شاهنشاهی
 همه فرّ و زیبایی از تخت اوست¹²

از پس اندر—VI¹; از پس او—I, VI² VI—دوب.:

یکی بانگ برزد به بیدادگر * که باش ای ستمگار بر خویش سر
 منم داغ دل پور آن بیگناه * که اورا بخیره بکردی تباه
 ببری سربسی گناهی چنین * نخواهی بخواهد جهان از توکین
 I, IV, VI—⁵ بمرگش دد و دام را ساز کرد—VI⁴; ساز کرد—L⁴ باز کرد—VI, L³
 که نیک آمدم—VI⁶; ز نیک و بد—I, IV⁶ بدید آن نشان نشیب و فراز
 I, IV, VI—⁸ روزگار نبرد—I, IV, VI⁷

نخست آفرین بر جهاندار کرد * که بختی چنان خفته بیدار کرد
 I—دوب.:

که او رهنمایست وهم دلگشای * که جاوید باشد همیشه بجای
 VI—دوب.:

جهان شد ز دادت پر از آفرین * بفرمان یزدان داد آفرین
 I—دینست¹⁰ نام وهم گنج—I¹¹ VI—دوب.:

[رسیدم به خوبی بتوران زمین
 [سه جنگ گران کرده شد در سه روز
 [از ایشان شبیخون و از ما که-مین
 [شمنیدم که ساز شبیخون گرفت 765
 [کمین ساختم از⁴ پس پشت اوی
 [یکایک جو از جنگ برگاشت روی
 [بخفتانش بر نیزه بگذاشتم
 [بینداختم⁷ چون یکی ازدها
 [فرستادم اینک بنزد نیا 770
 چنانچون سر ایرج شهریار
 بنامه درون این سخن کرد یاد¹⁰
 فرستاده آمد رخی پر ز شرم
 که چون برد خواهد سر شاه چین
 سپه برکشیدیم وجستیم کین¹
 چه در شب چه در هور گیتی فروز
 کشیدیم وجستیم هرگونه کین
 ز بیچارگی بند² افسون گرفت³
 نهاندم بجز باد در مشیت اوی⁵
 پی اندر گرفتم رسیدم بدوی
 بنیرو از ان⁶ زینش برداشتم
 بریدم سرش از⁸ تن بی بها
 بسازم کنون سالم را کیمیا
 بتابوت زر اندر افگند خوار⁹
 هیونی برافگند برسان باد¹¹
 دو چشم از فریبون پر از آب گرم
 بریده بر شاه ایران زمین

¹ I, IV, VI—66. 763 и 764 оп. ² I—ساز; IV—راه; VI—کار ³ IV—доб.:

از ایشان شبیخون و از ما که-مین * کشیدیم وجستیم هر گونه کین
 سه جنگ گران کرده شد در سه روز * چه در شب چه با هور گیتی فروز

I—6. 767 оп. پی اندر گرفتم رسیدم بدوی—⁵ I در—⁴ I, VI

زان—⁸ I بیفگندمش—⁷ I بنیرو من از—⁶ VI چو باد از بر—⁹ IV بیباد اندر از—¹⁰ I

⁹ I, IV—доб.:

برو برنبخشود و شرمش نداشت * جهان آفرینم برو بر گماشت
 بریدم سرش هه-چنان کان او * چو ویران کنم بوم و بر خوان او

VI—доб.:

برو بر نبخشود و حرمت نداشت * جهان آفرینم برو بر گماشت
 سر او به نیزه فرستادمت * زدل بند اندوه بگشادمت

چون—¹⁰ IV برسان گرد—¹¹ I سر بسر کرد یاد—¹¹ VI چو همه یاد کرد—¹⁰ I

تند باد

775 گنه فدرزند گرسر پیچد¹ زدین
 گنه بس گران بود و پوزش نبرد
 پیامد فرستاده شوخ روی
 فریدون همی⁴ بر منوچهر بر
 پدر را بدو مهر افزون زکین²
 و دیگر که کین خواه او بود گرد³
 سر تور بنهاد در پیش او
 یکی آفرین خواست⁵ از دادگر

۱۹

780 بسلم آگهی رفت ازین رزمگاه⁶
 پس پشتش اندر یکی حصن بود
 چندان ساخت کاید بدان حصن باز
 هم این یک سخن قارن اندیشه کرد
 کالانی¹¹ دژش باشد آرامگاه
 که گر حصن دریا شود جای او
 یکی جای¹² دارد سر اندر سحاب
 نهاده زهرچیز گنجی بجای
 مرا رفت باید بدین چاره¹⁴ زود
 وزان تیرگی کاندر آمد بمه⁷
 برآورده سر تا بچرخ کبود
 که دارد⁸ زمانه نشیب و فراز
 که بر گاشتش⁹ سلم روی از نبرد¹⁰
 سزد گر برو بر بگیریم راه
 کسی نگسلاند زبن پای او
 بچاره¹³ بر آورده از قعر آب
 فکنده برو سایه پتر همای
 رکاب و عنان را باید بسود¹⁵

بسوزد بمرگش پدر- I, IV-² اگر چند پیچد- VI- هر چند پیچد- I, IV-¹
 همی- IV- بسی آفرین خواند- I, IV-⁵ یکی- IV-⁴ نو بود و گرد- I, IV-³ همچنین
 برگاشت چون- VI-⁹ کنار- II-⁸ بگاه- VI-⁷ کینه خواه- IV-⁶ آفرین خواست
 I-¹⁰

پس آنگه منوچهر از آن یاد کرد * که گر سلم پیچید روی از نبرد
 IV-

همان این سخن شاه اندیشه کرد * که پدرازد از سلم روز نبرد
 بخارا- VI- زخارا- IV- برمرز (метр нарушен)- I-¹³ حصن- II-¹² الانی- I, IV, VI-¹¹
 I, IV-¹⁵ دوب.: کار- VI-¹⁴

چو اندیشه کرد آن بقارن بگفت * کجا بود آن رازها در نهفت
 چو قارن شنید آن سخنهای شاه * چنین گفت کای مهتر نیکخواه

790 اگر شاه بیند ز جنگ آوران
همان با² درفش همایون شاه
بباید³ کنون چاره ساختن
من و گرد گرشاسپ و این تیره شب
چو روی هوا گشت چون آبنوس
هیه نامداران پر خاشا جوی
سپه را بشیروی بسپرد و گفنت
795 شوم سوی دژبان بپیغمبری
چو در⁷ دژ شوم بر فرازم درفش
شما روی یکسر سوی دژ نهید
سپه را بنزدیک دریا بماند
بیامد چو نزدیکی دژ رسید
800 جنین گفت کز نزد تور آمدم
مرا گفت شو پیش¹¹ دژبان بگوی
کز ایدر¹³ درفش منوچهر شاه
تو با او بنیک و ببد یار باش
چو دژبان چنین گفت هارا¹⁷ شنید
805 هممان گه در دژ گشادند باز

بکھتر سپارد سپاهی گران¹
هم انگشتر تور با من براه
سپه را بحصن اندر انداختن
برین⁴ راز بر باد⁵ مگشای لب
نهادند بر کوهه پیل کوس
زخشکی بدریا نهادند روی
که من خویشتن را بخوام نهفت
نمایم بدو مهر انگشتری⁶
درفشان کنم تیغهای بنفش
چنانک⁸ اندر آید⁹ دمید¹⁰ و دهید
بشیروی شیراوژن و خود براند
سخن گفت و دژدار مهرش بدید
بفرمود تا یک زمان دم زد
که روز و شب آرام و خوردن¹² مجوی
سوی دژ فرستد همی¹⁴ با سپاه
نگهبان دژ باش و بیدار¹⁵ باش¹⁶
همان مهر انگشتری را بدید
بدید آشکارا ندانست راز¹⁸

¹ I—доб.:

در چاره او بگیرم بدست * کنون راه جنگست وهم راه جست
IV, VI—доб. варианты того же б. ² I, IV, VI—بباید ³ I, IV, VI—بخوام ⁴ IV—ازین
چو پیش⁸ IV—بر⁷ I, IV, VI—هیچ ⁶ IV—مهر و انگشتری ⁵ I, IV, VI—پیش
شونزد VI—رو پیش¹¹ I, IV—خورید¹⁰ Л—چومن برخوردارم⁹ I—که پیش⁸ VI—
کسی¹⁴ I—که آید¹³ VI—گر آید¹³ I, IV—نیکی¹³ VI—خوبی¹² I, IV—
هشیار ¹⁶ I, IV, VI—б.802 идет после б. 803; I, IV—доб.:

شما یار باشید و نیرو کنید * مگر کان سپاه ورا بشکنید
ندانست هیچ آشکارا ز راز¹⁸ I—سخن را سراسر¹⁷ I—

[نگر تا سخننگوی دهقان چه گفت
 [مرا و ترا بندگان پییشه باد
 [بنییک و ببید هر چه شاید بدن
 [چو دژدار و چون³ قارن رزمجوی
 [یکی بد سگال و یکی ساده دل 810
 [همی جست آن روز تا شب زمان
 [ببببگانه بر مهر خویشی نهاد
 [چو شب روز شد قارن رزمخواه
 [خروشید و بنمود یکییک نشان
 [چو شیروی دید آن درفش یلی⁷ 815
 [در حصن بگرفت و اندر نهاد⁹
 [بیک دست قارن بیک دست شیر
 [چو خورشید بر تیغ گنبد رسید
 [نه دژ بود گفستی¹⁴ نه کشتی بر آب
 [درخشیدن¹⁵ آتش و باد خاست 820
 [چو خورشید تابان زبالا بگشت
 [بکشتند ازیشان فزون از شمار¹⁸
 [همه روی دریا شده قیرگون
 [که راز دل آن دید کو دل نهفت
 [ابا¹ پییشه مان² نیز اندیشه باد
 [بباید همی داستانهها زدن
 [یکایک بروی⁴ اندر آورده روی⁵
 [سپهبد بهر چاره آماده دل
 [نه آگاه دژدار از آن بدگمان
 [بداد از گزافه سر و دژ بباد
 [درفشی برافراخت چون گرد ماه⁶
 [بشیروی و گردان گردنکشان
 [بکیین روی بنهاد با پردلی
 [سران را ز خون برسر افسر نهاد¹⁰
 [بسر گرز و تیغ¹¹ آتش و آب زیر¹²
 [نه آیین دژ بد¹³ نه دژبان پدید
 [یکی دود دیدی سر اندر سحاب
 [خروش سواران¹⁶ و فریاد خاست
 [چه آن¹⁷ دژ نمود و چه آن¹⁷ پهن دشت
 [همی دود از آتش برآمد چو قار¹⁹
 [همه روی صحرا شده جوی خون²⁰

یکایک—I-⁵ بدژ—IV-⁴ دژدار با—I, IV, VI-³ پییشه هم—VI-² مران—I-¹
 VI—برافراخت بر در چو ماه—I-⁶ 810 и 811 оп. I, IV—66. بببالا نهادند روی
 بپی روی بنمود مرد پیئی—I-⁸ کیان—IV-⁷ گئی—I, VI-⁷ برآورد پیکرش ماه
 سر در نهاد—I-⁹ سبک روی بنهاد بر بدخوئی—VI-⁹ بیی روی بنهاد زی پهلوان—IV-
 همیکشت ازیشان—VI-¹² بسر بر ز تیغ—I, IV-¹¹ تاج برسر نهاد—VI-¹⁰
 پیدا—I, VI-¹⁴ نه دژ مانند پیدا—VI-¹³ نه دژ بود پیدا—¹³ وافگند زیر
 بکشتند—I-¹⁸ оба раза. همان—I, IV, VI-¹⁷ اسیران—I, VI-¹⁶ درخشندگی—I-¹⁵
 زکشتی و زورق ده و دو هزار—IV, VI-¹⁷ زیششان ده و دو هزار
 20 Л, I, IV, VI—доб. эпизод — битва Минучихра
 с Кākūйе: Б—эпизод не переведен.; Л, IV—41 бб., I—35 бб., VI—40 бб.

تهی شد ز کینه سر کینه دار
 پس اندر سباه منوچهر شاه 825
 [چو شد سالم تا پیش دریا کنار
 چنان شد ز بس کشته و خسته دشت
 پر از خشم و پر کینه سالار نو
 بیفگند² برگستوان و بتاخت
 رسید آنگهی تنگ در³ شاه روم 830
 بکشتی برادر ز بهر کلاه
 کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت
 ز تاج بزرگی گریزان مشو
 [درختی که پروردی آمد بهار
 اگر⁸ بار خارست خود کشته⁷ 835
 همی تاخت اسپ اندرین گفت گوی
 یکی تیغ زد زود بر¹⁰ گردنش
 بفرمود تا سرش برداشتند
 [بماندند لشکر شگفت اندر اوی
 همه لشکر سالم همه چون رمه 840
 برفتند یکسر¹¹ گروهها گروه
 یکی پر خرد¹³ مرد پاکیزه¹⁴ مغز

گریزان همی رفت سوی حصار
 دمان و دنان بر گرفتند راه
 ندید آنچه کشتی بر آن رهگذار¹
 که پیونده را راه دشوار گشت
 نشست از بر چرمه⁴ تیزرو
 بگرد سپه چرمه اندر نشاخت
 خروشید کای مرد بیداد شوم⁴
 کله یافتی چندی پیویی براه
 بیبار آمد آن خسروانی درخت
 فریدونت گاهی بیاراست نو
 بیابی⁵ هم اکنون برش⁶ در کنار⁷
 وگر پرنیانست خود رشته⁷
 یکایک⁹ بتنگی رسید اندر اوی
 بدو نیمه شد خسروانی تنش
 بنیزه بابر اندر افراشتند
 ازان زور و آن بازوی جنگجوی
 که پیراگند روزگار دمه
 پراگنده در دشت و دریا¹² و کوه
 که بودش زبان پر ز گفتار نغز

و شوم⁴ Л- 4 بر-³ Л- 3 برافگند-² Л- 2
¹ Л, I, IV - б. оп.; Б-б. переведен.
⁵ IV- 5 بیبیمی سرش هم کنون-⁶ I- 6 بیبیم-^{VI} VI- 6 بیبیمی-^{IV} IV- 5
 چو در گور تنگ استوارت کنند * همه نیک و بد در کنارت کنند
⁸ I, VI- 8 گوش-⁹ IV- 9 که ناگه-¹⁰ I- 10 تیز بر-^{VI} VI- 11 لشکر-^{IV} IV- 11
¹² I- 12 صحرای-^{VI} VI- 13 هامون-^{IV} IV- 13 هنر-^{IV} IV- 14 بیدار-^{IV} IV- 14

شود گرم وباشد زبان سپاه¹ بگفتند تا زی منوچهر شاه
 زمین جز بفرمان او² نسپریم بگویند که گفتند ما کهتریم
 گروهی خداوند کشت و سرای گروهی خداوند بر چارپای 845
 نه بر آرزو کینه خواه آمدیم³ سپاهی بدین رزمگاه آمدیم
 دل و جان بمهر وی آگنده ایم کنون سربس شاه را بنده ایم
 نداریم نیروی آویختن گرش رای جنگ است و خون ریختن
 براو سر⁵ بیگناه آوریم سران یکسره⁴ پیش شاه آوریم
 برین بیگنه جان ما⁷ پادشاست برانده⁶ هر آن کام کورا هواست 850
 سپهدار خیره⁸ بدو داد گوش بگفت این سخن مرد بسیار هوش
 بخاک افکنم برکشم نام خویش چنین داد پاسخ که من کام خویش
 از آهر منی گر⁹ زدست بدیست¹⁰ هر آن چیز کان نزره ایزدیست
 بدی را تن دیو رنجور باد سراسر ز دیدار من دور باد
 وگر دوستدارید و یار منید¹² شما گر همه کینه دار¹¹ منید 855
 گنه کار پیدا شد از بی گناه¹³ چو پیروزگر دادمان دستگاه
 سرانرا سر از کشتن آزاد شد کنون روز دادست بیبیداد شد
 زتن آلت جنگ بیرون کنید¹⁴ [همه مهر جوئید و افسون کنید]

سران را همه— I-4 I-6. on. 3 I-6. on. 2 I-تو- 1 شود زود و گوید پیام سپاه— I-1
 چیره— I-8 ازیرا که برجان ما— I-7 برآید— IV-6 همانا همه— I, IV, VI-5
 کینه خواه— IV, VI-11 همه راه اهریمنست و بدیست— I-10 یا— IV, VI-9
 I-دوب.:¹⁴ گنه کار شد رسته با بیگناه— I, IV, VI-13 وگر دشمنید— IV, VI-12
 خردمند باشید و پاکیزه تن * همه شادمانی کنید انجمن
 بجائی که تن هست آباد بوم * اگر تور اگر چین اگر مرز روم
 بروشن روان بادتن جایگاه * همه نیکوئی بادتن دستگاه
 IV—دوب.:
 بدان را ز بد دست کوتاه کنید * همه موبدان برخرد ره کنید
 после этого б. в рук. IV следуют варианты трех приведенных выше бб. рук. I; VI—доб.
 варианты четырех бб. рук. IV.

860 خروشی برآمد ز پرده سرای¹ ازین پس بخیره² مریزید خون همه آلت لشکر و ساز جنگ سپهبد منوچهر بنواختشان سوی دژ فرستاده⁶ شیروی را بفرمود کان خواسته برگرای
865 بیپیلان گردونکش⁸ آن خواسته بفرمود تا کوس رویین ونای¹⁰ سپه را زدیا بهامون کشید چو آمد بنزدیک تمیشه باز برآمد زدر ناله^{کژنای} همه پشت پیلان ز پیروزه تخت
870 چه با¹⁴ مهد زرین بدیبای چین چه با گونه گونه درفشان درفش¹⁵

که ای پهلوانان فرخنده رای که بخت جفاپیشگان شد نگون³ ببردند نزدیک پور پشننگ⁴ براندازه بر پایگه ساختشان⁵ جهان دیده مرد جهانجوی را نگه کن همه هرچه یابی بجای⁷ بدرگاه شاه آور آراسته⁹ زدند وفرو هشت¹¹ پرده سرای زهامون سوی آفریدون¹² کشید نیارا بدیدار او بد نیاز سراسر بجنبید لشکر ز جای بیاراست سالار پیروز¹³ بخت بگوهر بیاراسته ههچنین جهانی شده سرخ و زرد و بنفش

¹ I—درب. دران پهن جای—² I—کسی را—³ Л—доб.:

ازان پس همه جنگجویان چین * یکایک نهادند سر بر زمین IV, VI—доб. варианты того же б. ⁴ I—доб.:

ببردند پیشش گروهها گروه * یکی توده کردند برسان کوه همه جوشن و ترگ و برگستوان * چه کوپال و چه خنجر هندیوان IV, VI—доб. варианты тех же двух бб. ⁵ Л, I, IV, VI—доб. рассказ с том, как Минучихр

послал Фаридуну письмо и голову Салма: Л, I—10 бб.; IV, VI—11 бб.; Б—перевод бб. отсутствует. ⁶ IV—پس آنگه بفرمود ⁷ I—نگه کن دران تا چه آید برای—⁸ Л—گردنکش

بپارند بر پیش—¹¹ I—کوس و روئینه نای—¹⁰ VI—ببر تا در شاه ناکاسته—⁹ همان—¹⁴ I—بیدار—¹³ I—زچین سوی شاه آفریدون—¹² I—برآمد زدهلیز—¹⁵ I—درفشان زهر گونه گونه درفش—¹⁵

دُمادُم بَساری¹ رَسَیید آن سَپاه²
 فَرییدون پَنیِرِه بیامد بَراه]
 ابا طوق زَرین و مَشکین کله
 دایران و هر یک چو شیر ژیان
 پس ژنده پییلان یلان دلییر
 سپاه منوچهر⁴ صف برکشید
 درخت نو آیین پر از بار نو⁶
 بران تاج و تخت و کلاه و نگین
 بموسید و بسترد رویش⁷ بدست⁸
 که ای دادگر داور راست گوی
 بسختی سستم دیده را یاورم

زدریای گیلان چو ابر سپاه
 [چو آمد بنزدیک شاه آن سپاه
 همه گیل مردان چو شیر یله
 پس پیشت شاه اندر ایرانیان
 بمپیش سپاه اندرون پییل و شیر
 درفش درفشان³ چو آمد پدید
 پیاده شد از باره⁵ سالار نو
 زمین را بموسید و کرد آفرین
 فرییدونش فرمود تا بر نشست
 پس آنگه سوی آسمان کرد روی
 تو گفتی که من دادگر داورم

875

880

1 I—بشادی 2 I— вместо б. 874 доб.:

بزرین ستام و بزرین کمر * بزرین رکاب و بزرین سپر
 ابا گنج و پییلان و با خواسته * پَنیِرِه شدن را بیاراسته
 چو آمد بنزدیک شاه و سپاه * فَرییدون پیاده بیامد بَراه
 IV—دوب.:

بزرین لگام و بزرین سپر * بزرین رکاب و بزرین کمر
 ابا گنج و پییلان و با خواسته * پَنیِرِه شدن را بیاراسته
 اسپ⁵ I, IV, VI— منوچهر آنگاه⁴ I, IV— فرییدون³ VI—دوب. варианты двух бб. рук. IV.
 دستش⁷ IV— درخت نو آیین بد و بار نو⁶ VI—درختی نو آیین بد از بار نو⁶ I—
 8 I—دوب.:

بیامد بگناه و فرستاد کس * برسام نییرم که زود آی بس
 که سام آمده بد ز هندوستان * بفریاد آن رزم جادوستان
 بیارود چندان زر و خواسته * ابی آنک ازو شاه بد خواسته
 که آنرا مهنس نداند شمار * چو اورا ندیدش جهان شهریار
 سپردم بگفت این نبیره بتو * کو من رفتنی گشتم ای شاه خو
 تو اورا بهرکار شو یارور * چنان کن که از تو نماید هنر
 VI—دوب. варианты этих же шести бб.

فریدون شد و¹ نام ازو² مانند باز
 [همان⁴ نیک‌نامی به و راستی
 منوچهر بنهاد تاج کیان
 برآیین⁷ شاهان یکی دخمه کرد
 نهادند زیر اندرش تخت عاج
 بپدرود کردنش رفتند پیش
 در دخمه بستند بر شهریار
 جهانان¹⁴ سراسر فسوسی و باد
 برآمد چن‌یین روزگاری دراز³
 که کرد ای پسر سود برکاستی⁵
 بزَنار خونین ببستش⁶ میان
 چه از زر⁸ سرخ و چه از لاژورد
 بیاویختند⁹ از بر عاج تاج¹⁰
 چنان چون بود رسم¹¹ آیین وکیش¹²
 شد آن ارجمند از جهان زار و خوار¹³
 بتو نیست مرد خردمند شاد¹⁵

برآمد چن‌یین روزگاری دراز³ I- نام او- VI² بشد- I¹
 بآیین- VI, I⁷ ببسته- VI⁶ که کردار بد بردهد کاستی- I⁵ همه- I, IV, VI⁴
 رسم و- VI, IV¹¹ I-б. оп.¹⁰ برآویختند- VI, IV⁹ چه یافوت- VI⁸
 I-обратный; جهاندار خوار- VI; شاد و خوار- IV; خوار و زار- I¹³ I-б. оп.¹²
 порядк мисра; VI-доб.:

بیک هفته با سوگ شد شهریار * ازو شهر و بازارها سوگوار
 سپاهش همه جامه کرده سیاه * نوان گشته شاه و غریوان سپاه
 I-об. (после б. 897); I-доб.¹⁵ جهانرا- VI, IV¹⁴

یکایک همی پروردشان بنواز * چه کوتاه عمر و چه آن دراز
 چو مر داده را باز خواهد ستد * چه غم گر بود خاک آن گر برسد (?)
 اگر شهریاری وگر زیر دست * چو از تو جهان این نفس را گسست
 همه درد و خوشی ازو شد جوآب * بجاوید مانند دلّت را متاب
 خنک آنک ازو نیکوی یادگار * بماند اگر بنده گر شهریار
 VI-доб. (после б. 898):

بکردارهای تو چون بنگرم * فسوست ببازی نم‌ایید برم
 после этого б. следуют бб. 1, 2, 3^и 5 рук. I.

منوچهر

۱

منوچهر یک هفته با درد بود
بهشتم پیامد منوچهر شاه
همه پهلووانان روی زمین
[چو دیهیم شاهی بسر بر نهاد
[بداد و بآیین و مردانگی⁴ 5
[منم گفت بره⁶ تخت گردان سپهر
[زمین بنده و چرخ یار منست
[همم دین وهم فوره⁸ ایزدیست⁸
[شب تار جوینده کین منم
دو چشمهش پرآب و رخس زرد بود¹
بسر بر نهاد آن کیانی کلاه²
برو یکسره خواندند آفرین
جهانرا سراسر همه مزده³ داد
بنیکی و پاکی و فرزاندگی⁵
همم خشم و⁷ جنگست وهم داد و مهر
سر تاجداران لشکرار منست
همم بخت نیکی و هم بخردیست⁹
همان آتش¹⁰ تیز بر زین منم]

¹ I-

پس آنگه یکی هفته بگذاشتند * همه ماتم وسوک او داشتند
VI-б. оп. ² Л, I, VI-доб.:

همه جادویها بافسون بست * بر او سالیان انجمن شد دو شست
بداد و بآیین IV-; بداد و بدین و مردانگی-I⁴ همه داد-VI-; همی مزده-IV³
L-доб.⁵ بداد و دهش هم مردانگی-VI-; مردانگی

چنین گفت پس راد پیروز شاه * که یزدان مرا داد این تاج و گاه
IV-доб.:

چنین گفت با سر بسر لشکرش * که و مه که بودند در کشورش
ایزدی-I, VI⁸ همم سر-IV⁷ منم گفت بر چرخ-IV-; منم بر سر تخت-IV⁶

بروز آتش-IV¹⁰ دست بدی-I-; وهم بخردی-VI-; دست بدیست-⁹ T

فرازنده کواویانی درفش بچنگ ² اندرون جان ندارم دریغ دم آتش از برنشست منست ⁴ زمین را بکین ⁵ رنگ دیبه کنم فروزنده ملک ⁶ بر تخت عاج جهان آفرین را پرستنده ⁸ ام همه داستانهها یزدان زنیهم ¹⁰ ازویم سیاس و بدویم پناه ¹² نیامان کهن بود گر ما نویم بگرد ز راه و بتابد ¹⁴ ز دین زبون داشتند مردم خویش را برنجور ¹⁷ مردم نماینده رنج وز آهرمن بدکنش بدترند یزدان واز منش نفرین بود کنم سر بسر کشور و مرز ¹⁹ پست منوچهر را خواندند آفرین ترا داد شاهی ²³ و تخت و کلاه ²⁴	۱۷ [خداوند شمشیر و زرینه کفش [فروزنده میخ ¹ و برنده تیغ [گه بزم ³ دریا دودست منست [بدان را زبد دست کوتاه کنم [گراینده گرز و نماینده تاج 15 [ابا این هنرها ⁷ یکی بنده ام [همه دست بر روی گریان ⁹ زنیهم [کز و تاج و تختت ازویم ¹¹ سپاه [براه فریدون فرخ رویم [هر آنکس که در ¹³ هفت کشور زمین 20 [نماینده رنج درویش را برافراختن ¹⁵ سر بیهیسی و ¹⁶ گنج [همه نزد من سربس کافرند هر آن کس که او جز برین دین ¹⁸ بود [وزان پس بشه شیر یازیم دست 25 [همه پهلوانان ²⁰ روی زمین ²¹ که فرخ نیای تو ای نیکخواه ²²
---	---

13. б. 6. стоит после л-б. 4 که برتر ز-л 3 بکین-л, IV, VI 2 فروزنده گاه-1
 ابا این همه هم-VI 7 فزاینده ملک-IV, VI; فروزنده داد-л 6 زکین-IV 5
 11 IV- 10 л, IV, VI- бб. 16 и 17 стоят после б. 18. خندان-IV, VI 9 ستاینده-IV 8
 13 IV- 12 л (метр нарушен); زویم پناه-л 12 کزویست تاج وازویم
 18 I- 17 л, IV- 15 برافراختن-1 برافراختن-л, IV- 17 سرزبیشی به-VI; سر بیهیسی ز-1; سر بیهیسی-1
 هر آن دینور-VI; هر آنکه نه با من برین دین-IV; هر آن دینور کو نه بر دین
 21 IV, VI- نامداران-1 20 کشورش پاک-IV; کشور از کینه-1 19 کو برین دین
 24 I- доб.: آیین-1, IV, VI 23 این داد راه-IV; این دیدراه-1, VI 22 پاکیزه دین
 ترا باد جاوید تخت و کلاه * که شایسته تاجی و فرّ و گاه

تـرا بـاد جـاویـد تـخـت رـدان
 دل ما یکـایـک بـفـرمان تست
 جـهان پـهلـوان سـام بـر پـای خـاست
 ز شـاهان مـرا دـیـده بـر دـیدنـست 30
 پـدر بـر پـدر شـاه اـیران تـوئـی
 تـرا پـاک یـزدان⁹ نـگه دار بـاد
 تـواز بـاسـتان¹⁰ یـادگـار مـنی
 [بـرزم انـدرون شـیـر پـایـنده ای
 [زمین وزمان خاک پای تو، باد 35
 [تو شستی بشمشیر هندی زمین
 ازین پس همه نوبت ماست رزم¹⁴
 شوم گرد گیتی برآیم یکی
 مرا پهلوانی نییای تو داد
 برو آفرین کرد بس¹⁷ شهریار 40
 چو¹⁹ از پیش تختش گزاید²⁰ سام
 خرامید و شد سوی آرامگاه

همان تاج¹ و هم فتره موبدان²
 همان جان ما زیر پیمان³ تست
 چنین⁴ گفت کای خسرو⁵ داد⁶ راست
 زتو داد وز ما⁷ پسندیدنست
 گزین سواران⁸ و شیران توئی
 دلت شادمان بخت بیدار باد
 بتخت کئی¹¹ بر بهار¹² منی
 بزم اندرون شیب تابنده ای
 همان تخت پیروزه جای تو باد
 آرام بنشین و رامش گزین¹³
 ترا جای تخت است و شادی و بزم¹⁵
 زدشمن ببینند آورم اندکی
 دلم را خرد مهر¹⁶ و رای تو داد
 بسی دادش از گوهـر¹⁸ شاهوار
 پیش پهلوانان نهادند گام
 همی کرد²¹ گیتی بآیین²² و راه

۲

کنون پرشگفتی یکی داستان
 نکه کن که مر سام را روزگار
 بپیوندم²³ از گفته داستان
 چه بازی نمود ای پسر گوش دار²⁴

1 همان هوش - I
 2 خورده بخردان - VI
 3 همان پنهان - IV
 4 بدو - I
 5 داور - I
 6 مهتر - IV
 7 داد و - II
 8 دلیران - I
 9 تن و جانیت یزدان - I
 10 روشنی - I
 11 کیان - VI
 12 مهی - IV
 13 کفار - VI
 14 جنگ - IV
 15 بزم - I
 16 هوش - IV
 17 آفرین - I, IV, VI
 18 هدیه - I, IV, VI
 19 پس - I, IV, VI
 20 گزاید - IV
 21 گشت - I, IV
 22 بآیین - IV
 23 بزنو - VI
 24 مر سام را روزگار - VI
 25 27 steht после 6. 29 текста. IV-6.

45 نبود ایچ فرزند مر سامرا
نگاری بد اندر شبستان اوی
از آن ماهش امید فرزند بود
[زسام نریمان همو بار داشت
ز مادر جدا شد بران⁴ چند روز
بچه‌ره چنان بود تابنده شید⁵ 50
پسر چون ز مادر بران⁶ گونه زاد
[شبستان آن نامور پهلوان
کسی سام⁷ یل را نیارست گفت
یکی دایه بودش بکردار شیر
که بر سام یل روز فرخنده باد 55
پس پرده تو در ای¹⁰ نامجوی
تنش نقره سپم¹² و رخ چون بهشت
از آهو همان کش سپیدست موی

دلش بود جوینده کامرا¹
ز گلبرگ رخ داشت² وز مشک موی
که خورشید چه‌رو برومند بود
ز بارگران تنش آزار داشت³
نگاری چو خورشید گیتی فروز
ولیکن همه موی بودش سپید
نکردند یک هفته برسام یاد
همه پیش آن خرد کودک نوان
که فرزند پیرآمد از خوب جفت
بر پهلوان اندر آمد دلیر⁸
دل بدسگالان او کننده باد⁹
یکی پور پاک آمد از ماه روی¹¹
برو بر نبینی یک اندام زشت¹³
چنین بود بخش تو ای نامجوی¹⁴

¹ I, IV-؛ جویا دلارام را- VI؛ یاد دلارام را- I ² چو گلبرگ رخ هردو- I ³ IV-б. оп.

I, IV-؛ بر خسارگان بود ماننده شید VI-⁵ در آن IV, VI-؛ بدان I-⁴
L, I-доб.:⁸ نام I, L,⁷ بدان IV-؛ بدین I-⁶ بچه‌ره چنان بود برسان شید
چو آمد بر پهلوان مزده داد * زبان برگ‌شاد آفرین کرد یاد
⁹ I-доб.:

بداد آنچه از ایزد همی خواستی * کجا جان بدین خواهش آراستی
یکی پاک پور آمده ماه روی- I, IV-¹¹ پس پرده اندرت ای- VI؛ پس پرده تو ای- I-¹⁰
I, VI-доб.:

یکی پهلوان بچه شیردل * نماید بدین خردگی چیردل
I, IV-доб.:

I, IV-؛ پاک I, IV-¹² I-¹³ 6.57 стоит после б. 58. I, IV-доб.:

بدین بخششست کرد باید پسند * مکن جاننت نسیاس و دل را نژند

60 فرود آمد از تخت سام سوار
 چو فرزند را دید مویش سپید
 سوی آسمان سر برآورد راست
 که ای برتر از کژی⁶ و کاستی
 اگر من گناهی گران کرده ام
 بیوزش مگر کردگار جهان
 65 به پیچد همی تیره جانم ز شرم
 چو آیند و پرسند¹¹ گردنکشان
 چه گویم که این بچه¹² دیو چیست¹³
 ازین ننگ بگذارم ایران زمین
 بفرمود پس تاش¹⁸ برداشتند
 بی‌پرده درآمد سوی نو بهار¹
 بمبود از جهان سر بسر² نا امید³
 ز دادآور⁴ آنگاه فریاد خواست⁵
 بهی زان فزاید که تو خواستی
 وگر کیش⁷ آهرمن آورده ام
 بمن بر ببخشاید اندر نهان⁸
 بجوشد همی در دلم⁹ خون گرم¹⁰
 چه گویم¹² ازین بچه¹² بدنشان
 پلنگ و دورنگست و گر نه¹⁴ پریست¹⁵
 نخواهم¹⁶ برین بوم و بر آفرین¹⁷
 از آن بوم و بر دور بگذاشتند¹⁹

¹ VI—دوب.:

یکی پییر سر پور پر مایه دید * که چون او نه دید ونه از کس شنید
 همه موی اندام او بد چو برف * ولیکن برخ سرخ بود و شگرف
 یکی باره سرخیش اسیر نمود * سیاهی بسرخی همی برفزود
² I—یکسره ³ I, VI—دوب.:

بترسید سخت از پی سرزنش * شد از راه دانش بدیگر منش
 دین⁷ I—⁷ کوی⁶ VI— ابا کردگار او و بیپیکار خاست⁵ I— ز دادار⁴ IV, VI—
 برتنم^{VI}—⁹ I—درتنم ⁹ IV—دوب. отрывок в 14 бб. — продолжение речи Сама.
¹⁰ II, IV—دوب.:

ازین بچه چون بچه¹² اهرمن * سیه پیکر و موی سر چون سمن
¹³ I, VI—¹³ چه پرسند^{IV}; بترسند^{I, VI} ¹¹ VI—بینند ¹² I, VI—
 دوب. вариант того же б. پلنگ دورویست و غول^{VI}—¹⁵ I—دوب. پلنگ دورنگست یا خود^{I, IV}—¹⁴ I, IV—
 کیست
 بخندند برمن مهان جهان * بمن بر ببخشند اندر نهان
¹⁷ I—دوب. ¹⁶ I, VI—¹⁶ بخوانم ¹⁷ I—دوب. ¹⁶ I, VI—
 دوب. вариант того же б. بگفت و بخشم او بتابید روی * همی کرد با بخت خود گفت و گوی
¹⁹ I, IV—¹⁹ تا زود^{VI}—¹⁸ VI—¹⁸ دوب. вариант того же б. یکی کوه بد نامش البرز کوه * بخورشید نزدیک و دور از گروه

- 70 بجائیکه¹ سیمرغ را خانه بود نهادند برکوه³ وگشتند باز [چنان⁴ پهلوان زاده بیگناه [پدر مهر و پیوند بفرگند خوار [یکی داستان زد برین نژده شیر⁸
- 75 [که گر من ترا خون دل دادمی [که تو خود¹⁰ مرا دیده و هم¹¹ دلی چو سیمرغ را بچه شد گرسنه یکی شیر خواره خروشنده دید [زخاراش گهواره و دایه خاک¹⁶
- 80 بگرد اندرش تیره خاک نژند [پلنگش بدی کاشکی مام و باب فرود آمد از ابر سیمرغ وچنگ ببردش دمان تا بالبرز کوه [سوی بچگان برد تا بشکرنند

نهادندش—VI³ بدن خرد آن خرد—VI; بدن خانه از خلق—I² بدانجای—I, IV¹
 آنجا—IV, VI⁴ سپید و—VI⁵ با—VI⁶ VI—دوب. отрывок в 7 бб.—блезнь⁷
 کجا کرده بد بچه را—I⁹ شیر پیر—Л⁸ Сāma — наказание, ниспосланное ему Йизадом.
 تو خود مر—I¹⁰ کجا داده بد شیر بر بچه—VI; کجا کرده بد بچه شیر—IV; شیر
 دد و دام بر بچه از آدمی * بسی مهربان تر بروی زمی
 همان خرد کودک بدانجایگاه * شباروی افکنده بد بی سپاه
 زمانی سرانگشت را می مزید * زمانی خروشنده برکشید
 دایه ز خاک—I¹⁶ زمین همچو—VI, II¹⁵ برآمد از آن کوه سر یک تنه—I¹⁴
 I, VI¹¹—دوب.: VI¹³ دلت—IV¹² مرا زنده جان و—IV; مرا زنده همچون—VI, I¹¹
 که تا—I¹⁷ I, IV—دوب.:¹⁸
 خداوند مهـری بسیمـرغ داد * نکرد او بخوردن از آن خرد یاد
 I—б. оп.²¹ کنام گروه—I²⁰ از آن نرم—I¹⁹

- 85 ببخشود یزدان نیکی دهش
 نگه کرد سیمرخ با بچگان
 شگفتی برو بر فگنند مهر
 [شکاری که نازکتر آن برگزید
 بدین گونه تا روزگاری دراز
 90 [چو آن کودک خرد پرمایه گشت
 یکی مرد شد چون یکی زاد سرو
 [نشانش پراگنده شد در جهان
 [سام نریمان رسید آگهی
 شبی از شبان داغ دل¹⁰ خفته بود
 95 چنان دید در خواب کز هندوان¹¹
 ورا مژده دادی بسفرزند او
 چو بیدار شد موبدانرا بخواند
 چه گویند گفت اندرین داستان
 هر آنکس که بودند¹⁶ پیر و جوان
- کجا¹ بودنی داشت اندر بوش²
 بران خرد خون از دو دیده چکان
 بماندند خیره بدان خوب چهر
 که بی شیر مهمان همی خون مزید³
 برآورد داننده⁴ بگشاد راز
 برآن کوه بر روزگاری⁵ گنشت
 برش کوه سیمین⁶ میانش چو غرو
 بدونیک هرگز نماند⁷ نهان
 از آن نیک پی پور⁸ با فرهی⁹
 زکار زمانه برآشفته بود
 یکی مرد بر تازی اسپ دوان
 بران برز شاخ¹² برومند او
 ازین¹³ در سخن چند گونه براند¹⁴
 خردتان برین هست همداستان¹⁵
 زبان برگشادند¹⁷ بر یهالوان¹⁸

¹ I, VI-یکی; IV-همی ² VI-رهش; ³ I-б. оп; VI-доб.:

بمردار خونش همی پرورید * ابا بچگانش همی برگزید
 مدار این تو از کار یزدان شگفت * فگنده نشد هرکه او بر گرفت
 از آن IV-⁸ نگردد VI-⁷ کوه سیم و VI-⁶ I, ⁵ کاروانها- I ⁴ I, VI-دارنده

نامور بز VI-⁹ доб.:

ببیل چوون درآورد رای سهره * شد آن ناخوشی از تنش یکسره
 [بدان شادشاخ- I¹² کز کشور هندوان- VI, I¹¹ شبی سام پر داغ دل- IV¹⁰
 و زین- I, IV¹³ ل, IV-¹⁴ доб.:

بدیشان بگفت آنچه در خواب دید * جز آن هرجه از کاردانان شنید
 VI-¹⁵ доб. вариант того же б. I, VI-¹⁵ доб.:

که زندست آن خرد کودک هنوز * وگردد ز سرمای مهر و تموز
 I, IV-¹⁸ доб.:

برگشاید- IV¹⁷ هستید- IV¹⁶

که هر کو بیزدان شود نا سپاس * نباشد بهرکار نیکی شناس

- 100 که بر سنگ¹ و بر خاک شیر و پلنگ
همه بچه را پروراننده⁴ اند
تو پیمان نیکی دهش بشکنی
بیزدان کنون سوی پوزش⁷ گرای
چو شب تیره شد رای خواب آمدش¹⁰
- 105 چنان دید در خواب کز کوه هند
جوانی¹⁴ پدید آمدی خوب روی
بدست چپش بر یکی موبدی
یکی پیش¹⁶ سام آمدی زان دو مرد
که ای مرد بیپاک¹⁷ ناپاک رای
ترا دایه گر مرغ شاید همی
- 110 گر آهوست بر مرد موی سپید
پس از آفریننده بیزار²² شو
چه² ماهی بدریا درون³ با نهنگ
ستایش بیزدان رساننده⁵ اند
چنان بی گنه بچه را بگونی⁶
که اویست بر نیکی⁸ وئی⁸ رهنمای⁹
از اندیشه¹¹ دل¹¹ شتاب آمدش¹²
درفشی برافراشتندی بلند¹³
سپاهی گران از پس پشت او
سوی راستش نامور¹⁵ بخردی
زبان برگشادی بگفتار سرد
دل و دیده شسته ز¹⁸ شرم خدای
پس این پهلوانی چه باید ههی
ترا ریش و سر¹⁹ گشت چون خنگ²⁰ بید²¹
که در تننت هر روز رنگیست نو

1 Л, I, VI- در آب اندرون-IV; بآب اندرون-I³ چو-VI² کوه-Л¹
پرورنیده⁵ Л, I, VI- رسانیده⁶ I, VI-доб.:
زموی سپیدش دل آری بچنگ * تن روشن و پاک ازان نیست ننگ
نگر تا نگوئی که او زنده نیست * بیارای و بر جستنش بر بایست
که یزدان کسی را که دارد نگاه * زگرما و سرمما نگردد تباه
7 VI-доб.:⁹ برنیک و بد-IV, I⁸ سوی نیکی-VI⁷
ترا این درستی از آن شد کنون * که نیکی برای تو بر شد فزون
برآن بد که روز دگر پهلوان * سوی کوه البرز پیوید نوان
بجوید مگر باز یابد ورا * بدان شادکامی فزاید ورا
آورید-IV¹² گران شد سرش در-I¹¹ آورید-IV¹⁰ I-доб. второй б. рук. VI.
ناباک-Л, IV¹⁷ سوی-VI¹⁶ هم بدی-VI¹⁵ غلامی-Л, I, IV¹⁴ پرنده-I¹³
هم آن و هم این ایزد هدیه داد * همی گم کنی تو بچیداد داد
21 I, VI-доб.:²⁰ مشک-IV, VI²⁰ ترا موی سر-I, VI¹⁹ ز دیده بشستی تو-I¹⁸
22 IV-بیدار

- پسر گر بنزدیک تو¹ بود خوار
 کزو مهر بانتر و را² دایه نیست
 بخواب اندرون بر خروشید سام 115
 چو بیدار شد بخردانرا⁵ بخواند
 بیامد دمان سوی آن کوهسار
 سر اندر ثرپا یکی کوه دید
 نشیمی ازو برکشیده بلند
 فرو برده از شیز و صندل¹⁰ عمود 120
 [بدان سنگ خارا نگه کرد سام
 [یکی کاخ بد تارک اندر سماک
 ره برشدن جست و کی بود راه
 ابر آفریننده کرد آفرین
 همی گفت کدای برتر از جایگاه 125
 گرین کودک از پاک پشت منست
- کنون هست پرووده کردگار
 ترا خود بمهر اندرون مایه³ نیست
 چو شیر ژیان کاندر آید بدام⁴
 سران⁶ سپه را همه بر نشانند
 که افگندگانرا⁷ کند خواستار
 که⁸ گفستی ستاره بخواهد کشید
 که ناید زکیوان برو⁹ برگزند
 یک اندر دگر ساخته¹¹ چوب عود¹²
 بدان هیبت مرغ وهول کنام]¹³
 نه از دست رنج و نه از آب و خاک]¹⁴
 دد و دام را بر چنان¹⁵ جایگاه¹⁶
 بمالید رخسارگان بر زمین¹⁷
 ز روشن روان¹⁸ وزخورشید و ماه¹⁹
 نه از تخم بدگوهر آهرمنست]

اندرت پایه VI-³ برو VI-; بدو I-; ترا LI-² پسر کو بنزد پدر I-¹

⁴ I-доб.:

بترسید زان خواب کز روزگار * نیاید که بیند بد آموزگار
 بکیوان همی VI-⁹ تو I-⁸ که افگنده خود I-⁷ سراسر IV- LI,⁶ موبدانرا VI-⁵
 : I-доб.; VI-б. оп.;¹³ همچو عود I-¹² یافته I, VI-¹¹ شاخ صندل VI-; چوب صندل I-¹⁰

کزیمن سان بران کوه و مرغ آفرید * زخارا سراندر ثرپا کشید
 بدانست کو دادگر داورست * توانا و بر برتران برترست
¹⁴ I- б. оп.; VI- доб.:

نشسته جوانی بتن همچو سام * بدیدش که گشت (?) بگردد بنام
¹⁵ VI- I-б. оп.; LI, IV, VI-доб. два бб
¹⁷ I-б. оп.; LI, IV, VI-б. оп. (см разночтение 17).

рук. I (см. разночтение 13) и после него б. 123 текста (см. разночтение 16).¹⁸ LI- مکان
 I-доб.; I, VI- б. 126 оп.;

بپوزش بر تو سر افگنده ام * ز ترس تو جانرا پراگنده ام

<p>میرین پرگنه را تو اندر پذیر¹ که ای دیده رنج نشییم وکنام² سرافرازتر کس³ میان مهان ترا نزد او آب روی آمدست بی آزار نزدیک او⁵ آرمست که سیرآمدستی همانا زجفت دو پتر تو فتر کلاه منست ببینی و رسم کیانی کلاه یکی آزمایش کن از روزگار⁶</p>	<p>ازین برشدن بنده را دست گیر چنین گفت سیمرغ با پور سام پدر سام یل پهلووان جهان بدین کوه⁴ فرزند جوی آمدست روا باشد اکنون که بردارمت [سیمرغ بنگر که دستان چه گفت]نشییم تو رخشنده گاه منست [چنین داد پاسخ که گر تاج وگاه]مگر کاین نشییمت نیاید بکار</p>	<p>120</p> <p>135</p>
--	--	-----------------------

VI—доб. б. рук. I, после него.

برحمت برافراز این بنده را * بمن باز ده پور افگنده را
 и после этого бейта — б. 126 текста.

¹ I—доб. б. разночтения 19 на стр. 143 и после него:

چو با داور این رازها گفته شد * نیایش همان گه پذیرفته شد
 نگه کرد سیمرغ زافراز کوه * بدانست چون دید سام و گروه
 که آن آمدنش از پی بچه بود * نه از بهر سیمرغ او رنجه بود

² I, VI—доб :

ترا پیرونده یکی دایه ام * همت دایه هم نیک سرمایه ام
 نهادم ترا نام دستان زند * که باتو پدر کرد دستان و بند
 بدین نام چون باز گردی بجای * بگو تات خواند یل رهنمای
 IV—сам⁶ ⁵ I—доб.: 132—135 ⁶ Вместо бб. ⁴ IV, VI, ³ IV—доб.: ³ نیست

جوان چون زسیمرغ بشنید این * پراز آب چشم ودل اندوهگین
 اگر چند مردم ندیده بد اوی * زسیمرغ آموخته بد گفت وگوی
 براواز سیمرغ گفستی سخن * فراوان خرد بود و دانش کهن
 после этих бб. рук. I доб. бб. 132—133, затем б.:

سپاس از تو دارم پس از کردگار * که آسان شدم از تو دشوار کار
 и бб. 134—135 и за ними еще два следующих бб.:

ابا خویشتن بر یکی پتر من
گرت هیچ سختی بروی آورند
بر آتش برافگن یکی پتر من
که در زیر پترت بیرورده ام
[همان گه بیایم چو ابر سیاه 140
[فرامش مکن مهر دایه زد
دلش کرد پیرام و برداشتش
زیروازش آورد نزد پسر⁷
تنش پیلوار⁹ و برخ¹⁰ چون بهار
فرو برد سر پیش سیمرغ¹¹ زود 145

خجسته بود¹ سایه فتر من²
ور از نیک و بد³ گنت و گوی آورند⁴
ببینی هم اندر زمان فتر من
ابا بچگاننت بر آورده ام⁵
بی آزارت آرم بدین جایگاه
که در دل مرا مهر تو دلگسل⁶
گرازان بابر اندر افراشتش
رسیده بزیر برش⁸ موی سر
پدر چون بدیدش بنالید زار
نیایش همی بافرین¹² بر فزود¹³

نه از دشمنی دور دارم ترا * سوی پادشاهی گذارم ترا
ترا بودن ایدر مرا در خورست * ولیکن ترا آن ازین بهتر ست
IV—доб. 7 бб.: бб. 4, 5, 6, 7, 8, 9 и 10 рук. I; VI — доб. 11 бб.: бб. 1, 2, 3, 4, 5, 6, 7, 8, 9
и 10 рук. I; после третьего из этих бб. доб. еще следующий б.:

زبان و خرد بود ورایش درست * بتن تیز یاری زیزدان بجست
B—даёт краткое изложение этого отрывка, где упоминается о том, что мальчик научился от
Сймурга языку птиц.

¹ I, IV, VI—همی باش در
² VI—переписчик по невниманию соединил в один бб. 136 и 138
текста, имеющие одну и ту же рифму, упустив второе мисра б. 136, первое мисра б. 138 и весь б. 137,
³ I, IV—زنیک وز بد
⁴ IV—бб. 137 и 138 стоят после б. 139 текста.
⁵ IV—обратный
порядок мисра.
⁶ I—б. оп., начало лакуны; конец лакуны — б. 187 текста (см.).
⁷ VI—
⁸ VI—تنش
⁹ L—پیلوار
¹⁰ IV, VI—رخش
¹¹ IV—
¹² VI—ز آفرین
¹³ B рук. Л. порядок бб. 145, 148, 147, 146, 152; IV—доб.:
که ای شاه مرغان ترا دادگر * بدان داد نیروی و ارج و هنر
بفریاد بیچارگان یآوری * بنیکی بهر داوران داوری
زتو بدسگالان همیشه نژند * بمان شادمان همچنین ارجمنند
VI—доб. вариант тех же бб.

همی تاج و تخت کنی را سزید
 دل پهلوان دست شه‌شیر جوی
 چو بسدلب و رخ به‌انند خون²
 بران پاک فرزندی کرد آفرین
 گنشسته مکن یاد و دل گرم کن³
 ازان پس که آوردت باز دست
 که دل بر تو هرگز ندارم سترگ
 ازین پس چه خواهی تو چونان سزد
 بپوشید و از کوه بگزارد پای
 همان جامه خسرو آرای خواست
 گشاده دل و شاد کام آمدند
 برآمد یکی گرد ماننده نیل⁶
 همان زنگ زرین وهندی درای
 بدان خرمی راه بگذاشتند⁷
 شد آن روی رومیش زنگی نژاد
 بخفتند و یکبار دم برزدند
 یکی خیمه زد از حریر سپید
 ابا پهلووانی فزون آمدند

سرایای کودک همی بنگرید¹
 بر و بازوی شیر و خورشید روی
 سپیش مژه دیدگان قیرگون
 دل سام شد چون بهشت برین
 بمن ای پسر گفت دل نرم کن
 منم کمترین بنده یزدان پرست
 پندیرفته ام از خدای بزرگ
 بجویم هوای⁴ تو از نیک و بد
 تنش را یکی پهلووانی قبای
 فرود آمد از کوه و بالای خواست
 سپه یکسره پیش سام آمدند
 تبیره زنان پیش بردند نیل
 خروشین کوس با کزنای
 سواران همه نعره برداشتند
 [چو اندر هوا شب علم برگشاد
 155] بران دشت هامون فرود آمدند
 [چو بر چرخ گردان درفشیده شید
 بشادی بشهر اندرون آمدند
 160]

۳

که سام آمد از کوه با فرهی
 بسی از جهان آفرین کرد یاد

یک‌ایک⁸ بشاه آمد این آگهی
 165 بدان⁹ آگهی شد منوچهر شاد

¹ IV, VI— بدید- I, VI— б. оп.; IV, VI— доб.:

جز از سوی بروی نکوهش نبود * بدی دیگرش را پژوهش نبود

³ Л—бб. 149, 150, 151 и 152 текста оп. ⁴ IV— رضای ⁵ IV— چون گرد- VI— چون کوه

⁶ VI—б. 157 стоит после б. 158 текста. ⁷ I, IV, VI— след. три бб. оп. ⁸ IV— زابل;

⁹ IV— ازان; VI— بدین

شود تازیان پیش¹ سام سوار²
 بدان شادمانی که بگشاد روی
 شود تا سخنها کند خواستار³
 بدیدار ایشان شود شادکام⁵
 برایین خسرو پرستان شود⁸
 یکی نوجوهان⁹ پهلوانرا بدید
 گرفتند مریک دگر را کنار
 ازیشان بدو داد نوذر پیام
 زمین را ببوسید سام سترگ
 چنانک کش بفرمود دیهیم جوی
 سپهبد پذیره شدش از کنار
 پیاده شد از باره بگنارد گام
 مر آن پاک دل گرد خسرو پرست
 چه دیهیم دار و چه دیهیم جوی¹²

بفرمود تا نوذر نامدار
 کند آفرین کیانی بر روی
 بفرمایدش تا سوی شهریار
 [ببیند یکی⁴ روی دستان سام
 170 [وزین جا سوی زابلستان⁶ شود⁷
 چو نوذر بر سام نیرم رسید
 فرود آمد از باره¹⁰ سام سوار
 ز شاه وزگردان بپرسید سام
 چو بشنید پیغام شاه بزرگ
 175 دوان¹¹ سوی درگاه بنهاد روی
 چو آمد بنزدیکی شهریار
 [درفش منوچهر چون دید سام
 [منوچهر فرمود تا برنشست
 [سوی تخت و ایوان نهادند روی

1 VI—نزد 2 В рук. IV порядок бб. 166, 169, 167, 168, 170. 3 IV—доб.:

چو آگهی آمد بشاه جهان * که مر سام را بچه آمد نهان
 مراورا بیفگند و از کردگار * بترسید نز هول روز شمار
 مرین کوده را چاره نشناخت نیز * گمان برد کورا برآمد قفیز
 دگر باره چون مژده آمد یکی * که برجاست دستان فرخنده پی
 سپاس از جهاندار دانست نیز * بدرویش بخشید بسیار چیز
 بهر کشور این مژده دلفروز * رسید و شبی انده آمد بروز
 همی خواهد اکنون که بار از نخست * به بیند تن پهلوان را درست
 4 IV—см. прим 2. که بد پرورانیده اندر کنام 5 I, IV, VI همان جهره خوب—IV

که نوخط جوان—VI یکی نامور—IV 9 شدند—VI 8 شدند—L 7 بسوی سیستان—L 6
 10 IV, VI—اسپ 11 IV, VI—دمان 12 I, IV, VI—бб. 176—179 оп.; VI—доб.:

فراز یکی پییل بر زال زر * نشانند و براندش سپه سوی در
 после этого б. рук. VI—доб. бб. 1, 2 и 3 рук. Л, три других бб. и б. 4 рук. Л.

[برفتتم¹ بفرمان گیهان خدای
 [یککی کوه دیدم سر اندر سحاب
 [برو بر نشیمی چوکاخ بلند
 [بلو اندرون بچئه مرغ و زال 195
 همی بوی مهر آمد از باد⁵ اوی
 [ابا داور راست⁸ گفتتم براز
 [رسیده بهر جای برهان تو
 [یکی بنده ام با تنی¹⁰ پرگناه
 200 [امیدم ببخشایش تست بس
 [تو این بنده مرغ پرورده را
 [همی پتر¹² پوشد¹³ بجای حریر
 [ببدمهری من روانم مسوز
 [بفرمان یزدان چو این گفته شد
 205 [بزد پر¹⁶ سیه مرغ و برشد بابر
 [زکوه اندر¹⁷ آمد چو ابر بهار

یاد-IV-5 سه-IV-4 جهانرا-I-3 صعب-I, IV, VI-2 چو رفتتم-VI-1
 6 I, IV-آورد-7 VI-6. 196 стоит после б. 206 текста; I, IV, VI-доб.:
 نسیب راه بر کوه از هیچ روی * دویدم بسی گردد او پیوی پیوی
 مرا بویئه پورگم بوده خاست * بدلسوزگی جان همی رفت خواست
 بنده ام-I, IV-10 ای چاره خلق و خود-VI; ای داور پاک وهم-I-9 داور پاک-I-8
 سوزد-VI; سایید-IV-13 چرم-I, IV, VI-12 بنزد-I-11 بنده ام بادل-VI; من دلی
 14 I-доб.:

رسان باز بامن (من با (рук.: مرا راه کن * بمن برهمه رنج کوتاه کن
 VI-доб. вариант того же б. 15 VI-мисра испорчено. 16 I-بپرید-17 VI-من
 18 I, IV, VI-در-19 VI-доб. б. 196 текста (см. разночтение 7); I, VI-доб.:
 زبویش جهانی پراز مشک شد * دو دیده مرا با دولب خشک شد
 VI-после этого б. доб.:

زسهام وی و بویئه پور خویش * خرد در سرم جای بگرفت پیش

[بپیش من آورد¹ چون دایه ای
 [من آورد من⁴ نزد شاه جهان
 بفرمود پس شاه با⁵ موبدان
 210 که جویند⁷ تا اختر زال چیست
 چو⁹ گیرد بلندی چه خواهد بدن
 ستاره شناسان هم اندر¹² زمان
 [بگفتند باشاه دیهیم دار
 که او¹⁵ پهلووانی بود نامدار
 215 چو بشنید شاه¹⁶ این سخن شاد شد
 یکی خلعتی ساخت¹⁷ شاه زمین
 از اسپان تازی بزین ستام
 زدینار و خز و یاقوت و زر
 غلامان رومی بدیوبای روم
 220 زبرجد طبقها و پیروزه جام
 پر از مشک و کافور و پر زعفران
 همان جوشن و ترگ و برگستوان
 همان تخت پیروزه و تاج زر

1 VI-آمد 2 VI-از 3 I, VI-доб.:

زبانم برو بر ستایش گرفت * بسیمرخ بر دم نماز ای شگفت
 بمن مانند فرزند و خود باز گشت * زفرمان یزدان نشاید گذشت
 بجویند⁷ I- 6 VI-доб. два бб., текст которых искажен. 5 I-تا 4 VI-بیاوردمش
 همان¹⁰ I, VI- 9 IV-چه 8 I-از تخت- 7 VI-ازرم (так!) 6 VI-بخت- 5 VI-بجستیم-
 14 I, IV, VI-6. оп. 13 I-گرفتند پیدا از اختر نشان- 12 I-همه هم- 11 I-برچه-
 19 VI-بران VI- 18 IV-برو- 17 I, VI-آراست- 16 VI-سام 15 VI-همه-
 از زر- 22 Л, IV-وزر- 21 Л, IV-همه پیکر از گوهر و زر- 20 VI-66. 218-219 текста оп. 23 VI-از زر- 24 I-همان نیزه و تیغ و تیر و کمان-
 همان نیزه و گرز- VI- 25 IV-مهر زرین- و تیر و کمان

- وزان پس¹ منوچهر عهدی نوشت² 225 همه کابل و زابل و مای و هند⁴ زابلستان تا بدان روی بست [چو این عهد و خلعت بیاراستند چو این کرده شد سام بر پای خاست زماهی براندیشه⁹ تا چرخ ماه¹⁰ 230 بمهر و باد و بخوی¹¹ و خرد همه گنج گیتی بچشم تو خوار فرود آمد و تخت را داد بوس سوی زابلستان نهادند روی چو آمد بنزدیکی نیمروز 235 بیاراسته سیستان¹⁶ چون بهشت [بسی¹⁹ مشک و دینار برریختند²⁰ یکی شادمانی بد اندر جهان هر آنجا که بد مهتری نامجوی که فرخنده بادا پیء این جوان²³
- سراسر ستایش بسان بهشت³ 3 زدنیای چین⁵ تا بدریای سند⁶ بنوی نوشتند عهدی درست پس اسپ جهان پهلوان خواستند⁷ که ای مهربان مهتر داد و راست⁸ چو تو شاه نهاد بر سر کلاه زمانه همی از تو رامش برد مبادا ز تو نام تو¹² یادگار ببستند بر¹³ کوهه پیل کوس نظاره برو بر¹⁴ همه شهر و کوی خبر شد ز سالار¹⁵ گیتی فروز گلش مشک سارا بد¹⁷ وزر خشت¹⁸ بسی²¹ زعفران و درم بیختند [سراسر میان کهان و مهان²² زگیتی سوی سام نهاد روی برین پاک دل²⁴ نامور پهلوان²⁵

¹ IV-بهر; VI-بمهری; ² IV-ببست (без рифмы); ³ VI-переписчик по невниманию соединил в один бб. 224 и 226, упустив второе мисра б. 224, первое мисра б. 226 и весь б. 225 текста. روارو چین⁵ I- همه کابلستان و کشمیر و هند-IV; همه کابل و دنبر و مای هند-I⁴ 6 В рук. IV порядок бб.: 225, 227, 226, 228. ⁷ IV-см. прим. 6. ⁸ I- ای گزین- 9 I, VI- باندیشه; IV- براندیش; که ای مهربان مهتر داد راست-VI; مهتر داد راست-بیست از بر-VI, Л, ¹³ از تو نام ترا-I¹² بخوی و بروی-I¹¹ چرخ و ماه-VI¹⁰ بیاراستند-Л; شبستان بیاراسته-I, VI¹⁶ بسالار-Л, IV, VI¹⁵ برایشان-IV¹⁴ بسر-Л¹⁹ گلش مشک شد نیز وزرگشت خشت-I¹⁸ خارا شد-IV, VI¹⁷ سیستان میان مهان و میان کهان-IV²² می و-VI; زبر-Л, IV²¹ بیختند-I²⁰ همی-IV که فرخنده-VI; که فرخنده باد این نو آیین جوان-IV²³ . VI-обратный порядок мисра. مهربان-IV, VI²⁵ تازه دل-I²⁴ بادای این نو جوان

- 240 چو بر پهلوان آفرین خواندند¹
 [نشست آنگهی سام با زیب و جام
 کسی کو بخلعت سزاوار بود
] براندازه شان خلعت آراستند
 جهاندیدگانرا زکشور بخواند
 245 چنین گفت با نامور بخردان
 چنین است فرمان هشیار⁸ شاه
 سوی گرگساران و مازندران
] بماند بنزد شما این پسر
 دل و جانم ای در بماند همی
 250 بگاه جوانسی و کنند آوری
 پسر داد یزدان بیبانداختم
 گرانمایه سیمرغ برداشتش
 بپرورد اورا¹⁴ چو سرو بلند
 چو هنگام بخشایش آمد¹⁶ فراز
 255 بدانید کین زینهار¹⁸ منست
- ابر زال زر گوهر افشانند
 همی داد چیز و همی راند کام²
 خردمند بود و³ جهاندار بود
 همه⁴ پایة برتری⁵ خواستند⁶
 سخنهای بایسته چندی براند
 که ای پاک و بیدار دل⁷ موبدان
 که لشکر همی راند بایده بر راه
 همی راند خواهم⁹ سپاهی گران
 که همتای جانست و جفت جگر¹⁰
 مژده خون دل برفشانند همی¹¹
 یکی بیهوده ساختم داوری¹²
 زبی دانشی ارج نشناختم
 همان آفریننده بگماشتش¹³
 مرا خوار بد مرغ را ارجمند¹⁵
 جهاندار یزدان بمن داد باز¹⁷
 بنزد شما¹⁹ یادگار²⁰ منست²¹

ببرترین—Л⁵ همی—IV⁴ و کرد—IV³ I, IV, VI — б. оп.² راندند—VI¹

VI—مهوری⁶ I, VI—доб.:

پس آنگاه سام ازپی پور خویش * هنرهای شاهان بیاورد پیش
 IV — доб.:

برفتند شادان بر نامدار * چو چندی برآمد برین روزگار
 باید—VI⁹ بیدار—I, VI⁸ پاک دل باخرد—VI⁷; پاک هشیار دل—I, Л⁷

10 I, IV, VI — б. оп. 11 VI—б. 249 стоит после б. 250 текста; после б. 249 доб. б.:

کنون پییری آمد جوانی گنشست * مرا باز بایده سوی رزم گشت
 15 I — обратный 14 I, VI—تا شد 13 I—بگذاشتش 12 VI—همی ساختم گونه گون یآوری—VI¹²
 порядок мира. 16 IV—درآمد 17 I, VI—доб.:

شمارا سپردم باموختن * روان ازخردهاش افروختن
 18 I, VI—یادگار 19 VI—شهان 20 I, VI—زینهار 21 I—б. 255 стоит после б. 256 текста

- گرامییش دارید و پندش دهید
سوی زال کرد آنگهی سام روی
چنان دان که زابلستان خان تست
[ترا خان و مان باید آبادتر
260 [کلید در گنجها پیش تست
[سام آنگهی گفت زال جوان
[جدا پیشتر زین کجا داشتی
[کسی کوز مادر گنه کار زاد⁶
[گهی زیر چنگال مرغ اندرون
265 [کنون دور ماندم¹¹ ز پروردگار
[زگل بهره من بجز¹⁴ خار نیست
[بدو گفت پرداختن دل سزاست
[ستاره شمر مرد اخترگرای
[که ایدر ترا باشد آرامگاه
270 [گنر نیست بر حکم گردان سپهر
- همه راه و رای بلندش دهید¹
که داد و دهش گیر و آرام جوی²
جهان سربس زیر فرمان تست
دل دوستداران تو³ شادتر
دلش شاد و غمگین بکم پیش تست⁴
که چون زیست خواهم من ایدر نوان
مدارم که آمد گنه آشتی⁵
من آنم سزد گر بنالم⁷ ز داد⁸
چمیدن بخاک⁹ و چریدن ز خون¹⁰
چنین پروراند مرا¹² روزگار¹³
بدین با جهاندار¹⁵ پیگار نیست
بپرداز و برگوی هرچت هوست¹⁶
چنین زد ترا¹⁷ ز اختر نیک رای
هم ایدر سپاه و هم ایدر¹⁸ کلاه
هم ایدر بگسترد بایست¹⁹ مهر²⁰

¹ I, VI—доб.:

که من رفت خواهم بفرمان شاه * سوی دشمنان با سران سپاه
دوستان هر VI—دوستداران بتو—³ I, IV
جهان یکسره سربس خویش تست—⁴ VI زمان
دل روشنت هرچه باید بکار * بجای آر از بزم و از کارزار
با گنه گر—⁶ I, VI به پیری مرا خوار بگناشتی—^{VI} VI
I—б. 261 стоит после б. 262 текста;
کنامم نشست آمد و مرغ یار * بدان گنه که بودم ز مرغان شمار
I, IV—доб.:¹⁰ Л, VI بخون—¹⁰ Л, VI ز خاک—⁹ IV بداد—⁸ I نمانم—⁷ IV, VI ز مادر بزاد
خداوند—¹⁵ VI جز از—¹⁴ IV, VI کرد گار—¹³ Л همی—¹² Л, IV, VI گشتم—¹¹ I
هم ایدر بسیچی سپاه و—¹⁸ Л چنین رای زد—¹⁷ I; IV—б. оп. رواست—¹⁶ VI
VI—доб.:²⁰ VI بایست گسترد—¹⁹ I هم ایدر بکین و هم ایدر—^{VI} VI
وگر تنگدل گردی ای نامدار * سوی کابلستان یکی کن گنار
به نخچیر برگرد و باز آی زود * بدان تا نباید بسدی آزمود

سواران و مردان دانشش پیژوه
 که یابیی¹ زهر دانشی رامشی
 همه دانشش و داد دادن بسیج
 هوا قییرگون شد زمین آبنوس²
 برآمد زدهلیز پیرده سرای
 یکی لشکری ساخته³ جنگجوی⁴
 بدان تا پدر چون گذارد سپاه
 شگفتی خروشیدن اندر گرفت⁶
 شود شادمان⁸ سوی تخت وکلاه
 که تا خون زید تا بود نیک نام⁹
 بسر بر نهاد آن فروزنده¹⁰ تاج
 ابا طوق زرین و زرین کمر¹¹
 پژوهید هرکار¹³ و هرچیز راند¹⁴
 سواران جنگی¹⁵ و کین آوران¹⁶
 زدندی همی رای بر بیش و کم
 تو¹⁷ گفستی ستاره ست از افروختن
 که چون خویشتن در جهان¹⁸ کس ندید¹⁹

کنون گرد خویش اندر آور گروه
 بیاموز و بشنو زهر دانشی
 زخورد و زبخشش میاسای هیج
 بگفت این و بر خاست آوای کوس
 خروشیدن زنگ و هندی درای 275
 سپهبد سوی جنگ بنهاد روی
 بشد زال با او دو منزل برراه
 پدر زال را تنگ⁵ در بر گرفت
 بفرمود تا باز گردد ز راه⁷
 بیامد پر اندیشه دستان سام 280
 نشست از بر نامور تخت عاج
 ابا یاره و گرزۀ گاووسر
 زهر کشوری موبدانرا¹² بخواند
 ستاره شناسان و دین آوران
 شب و روز بودند با او بهم 285
 چنان گشت زال از بس آموختن
 برای و بدانش بجایی رسید

ساخته لشکر - Л³ زمین آهنین شد هوا آبنوس - I² بیابی - I, VI¹
 I-6. оп.⁴ Л-زود⁵; زار - VI⁶; I, VI-доб.:
 همی زال را دیده در خون نشانند * برخ بر همی خون دل برفشانند
 نهاد آن دلفروز - Л¹⁰ بی پدر شادکام - I⁹ شاددل - I, IV, VI⁸ برآه - IV⁷
 I-переписчик разбил б. 282 на два бб.:¹¹ نهادش دلاری - VI
 ابا یاره و گرزۀ گاوروی * همی بود آن گرد پرخاشجوی
 ابا طوق زرین و زرین کمر * کمر نیز کرده بند و گهر
 دین - IV¹⁶ و گردان - VI¹⁵ خواند - VI¹⁴ کیش - VI¹³; دین - I, IV, VI¹³ موبدیرا - I¹²
 زمان - VI¹⁸ که - I, IV, VI¹⁷ آوران¹⁹ VI-б. 287 стоит после б. 288 текста; I-доб.:
 سواریش چونان بدی در جهان * کزوداستانها زدندی مهان
 ز خوبیش خیره شده مرد و زن * چو دیدی شدنیدی بروانجمن
 هران کش ز نزدیک و از دور بود * گمان مشک بردند و کافور بود
 VI-доб. первый б. рук. I.

بدین سان همی¹ گشت گردان سپهر ابر سام و بر زال گسترده مهر²

۴

چنان بد که روزی چنان کرد³ رای
 برون رفت با ویژه گردان خویش 290
 [سوی کشور هندوان کرد رای
]بهر جایگاهی بیاراستی⁷
 [گشاده در گنج و افکنده رنج
 ز زابل بکابل رسید آن زمان
 یکی پادشا بود مهراب نام 295
]بببالا بکردار آزاده سرو
 [دل بخردان داشتت و مغزردان
 زضحاک تازی گهر داشتی
 همی داد¹³ هر سال مر¹⁴ سام ساو
 چو آگه شد از کار داستان سام 300
 ابابا گنج و اسپان آراسته

که در پادشاهی بچنبید زجای
 که با او یکی بودشان رای و کیش⁴
 سوی کابل و⁵ دنبر و مرغ و مای⁶
 می و رود و رامشگران خواستی⁸
 برآیین و رسم سرای سپنج
 گرازان و خندان و دلشادمان⁹
 زبردست باگنج و گسترده کام
 برخ چون بهار و برفتن تنرو
 دوکتف یلان و هاش¹⁰ موبدان
 بکابل همه بوم¹¹ و برداشتی¹²
 که با او برزمش نبود ایچ تاو¹⁵
 زکابل بیامد بهنگام بام¹⁶
 غلامان و هر گونه خواسته

2 VI-доб.: چنین هم بهم VI-; چنین هم می- LI-¹

زخوبیش خیره شدی مردوزن * چودیدی شدنیدی برو انجمن
 خطش چون زگلبرگ برگرد سر * شگفتی بدین کار او در نگر
 هر آنکس که نزدیک یا دور بود * گمان مشگ بردند و کافور بود
 همی رست کافور برجای مشک * زجگرک بهرموی و کافور خشک
 دنبل- I-⁶ وز انجا سوی VI-⁵ کم و پیش- I-⁴ چنان کرد روزی بدان زال- VI-³
 VI-доб.: که در کابل و شهر کشمیر و مای- IV, LI, و مرغ و موی
 بگردد به بیند شگفت جهان * براند بچوید ز داد از مهان
 VI-⁹ خواستند- LI-⁸ بیاراستند- LI-⁷ и второй б., текст которого искажен.
 یکایک همان بوم- I-¹¹ دانش- VI-; منش- IV-¹⁰ و شادان و خندان زبان
 باد- VI-¹³ VI-обратный порядок мисра. LI, IV-б. оп.;¹² زکابل همه شهر- VI-
 بهنگام شام- LI-¹⁶ LI, IV-б. оп.¹⁵ و با- VI-¹⁴

زدینار¹ و یاقوت و مشک و عبیر
 یکی تاج با³ گوهر شاهوار
 چو آمد بدستان سام آگهی
 پندیره شدش زال و بنواختش 305
 سوی تخت پیروزه باز آمدند
 یکی پهلووانی نهادند خوان
 گسارنده می می آورد و جام
 خوش آمد هماناش دیدار او
 چو مهراب برخاست ازخوان زال 310
 [چنین گفت با مهتران زال زر
 که زیبنده تر زین که بنسندکهر¹⁶]

1 J, IV-بدینار 2 I, IV-و خز و حریر 3 I, IV, VI-پر 4 I, VI-دوب.:

سران هر که بودند و کابل سپاه * بیاورد باخویشتن سوی راه
 که آید شه زی تو با VI-؛ که زیبا مهی آمد اندر مهی IV-؛ که زیبا مهی آمد اندر مهی I-⁵
 فرهی (метр нарушен); VI-دوب.:

بدین کشور کابل اندر سرست * نثار تو باوی زر و گوهرست
 بدان تاستایش کند مر ترا * بنو بر بمانی همه کشورا
 IV-دوب.: ازان انجمن سر برافراختش IV-⁸ خوابگه VI-⁷ نو آیین I-⁶

بپرسید کز من چه خواهی بخواه * زتخت وز تیغ وز مهر و کلاه
 VI-دوب.:

فرود آمدن زال اورا بهشت * که در دل زمهراب او مهر کشت
 VI-دوب.:⁹

بلشکرگه زال آمد فرود * فرستاد اورا نثار و درود
 بزال اوبسی آفرینها بخواند * همی این ازان آن ازین خیره مانند
 بتن مرد بودند نیکی نمای * به نیرو و دانش هنرها فزای
 VI-دوب.:¹⁴ بر IV-¹³ خیره VI-¹² او I, VI-¹¹ که بنشست IV-¹⁰ J,

ازان دانش ورای مهراب گرد * بگفت ارکش این زاد هرگز نبرد
 I, VI-دوب.:¹⁶ بر VI-¹⁵ کتف I-¹⁵

بچهر و ببالای او مرد نیست * کسی گویی اورا هم آورد نیست

یکی نامدار از میان مهان
 پس پرده او یکی دخترست
 ز سر تا پایش بکردار عاج
 بران سفت سیمینش مشکین⁵ کمند 315
 رخانش⁶ چو گلنار و لب ناردان
 دو چشمش بسان دو نرگس بباغ
 دو ابرو بسان کمان طراز
 بهشتیست سر تا سر آراسته
 برآورد مر زال را دل بجوش 320
 شب آمد پر اندیشه بنشست¹³ زال
 [چو زد بر سر کوه بر تیغ شید
 در بار بگشاد دستان سام
 در پهلوانرا بیاراستنند
 [برون رفت مهرباب کابل خدای 325
 [چو آمد بنزدیکی بارگاه
 [بر¹⁹ پهلوان اندرون رفت گو

چنین¹ گفت کای² پهلوان جهان
 که رویش زخورشید روشن³ ترست
 برخ چون بهشت و ببالا⁴ چو⁴ ساج
 سرش گشته چون حلقه پای بند
 زسیمین برش رسته دو ناروان
 مژه تیرگی پرده از پرت زاغ
 برتوز⁷ پوشیده از مشک ناز
 پرآرایش⁸ و رامش⁹ و خواسته¹⁰
 چنان شد کزو رفت آرام و¹¹ هوش¹²
 بنادیده برگشت بی خورد و هال¹⁴
 چو یاقوت¹⁵ شد روی گیتی سپید¹⁶
 برفتند گردان بزین نیام¹⁷
 چو بالای پرمایگان خواستند
 سوی خیمه¹⁸ زال زابل خدای
 خروش آمد از درکه بگشای راه
 بسان درختی پر از بار نو²⁰

سیمین I-⁵ ببالای IV, VI-⁴ تابان IV-³ نیکو I, VI-³ با I-² بدو VI-¹
 Так в T; ⁹ پر از دانش VI-⁸ مژه I-⁷ دهانش I-⁶ سیمین زمشکین IV-⁵ دومشکین
 VI-¹⁰ доб.: دانش I, IV, VI-¹⁰

به پیش پدر خفته بد چند بار * فرستاده بودم زسام سوار
 یکایک بود رسم نو در جهان * که از مرد وزن هیچ نباید نهان
 I, VI-¹² доб.: یکباره I-¹¹

که از نیکوی مرد ایدون بود * ببیننی که زین زاده خود چون بود
 بنادیده برگشت بی خواب IV-¹³; بنادیده برشد چنان در خیال I-¹⁴ از اندیشه ناسود I-¹³
 VI-¹⁵ доб.: بنادیده برگشت خواب و خیال VI-¹⁵; و مال

برآورد از آتش همی باد سرد * که دودش بکیوان همی ار خورد(?)
 زین VI-¹⁶; همه شاد کام L-¹⁷ جهان شد بسان پلور سپید I-¹⁶ کافور VI-¹⁵
 VI-²⁰ доб. б. (текст искажен). سوی I-¹⁹ خانه L, IV-¹⁸ بزین ستام VI-¹⁹; ستام

- [دل زال شد شاد و بنواختش
 [بپرسید کز من² چه خواهی³ بخواه
 330 [بدوگفت مهراب کای پادشا
 [مرا آرزو در زمانه یکیست
 [که آیی بشادی سوی خان من
 [چنین داد پاسخ که این رای نیست
 [نباشد بدین سام همداستان
 335 [که ما می گساریم و مستان شویم
 [جزان هرچه گویی تو پاسخ دهم⁵
 [چو بشنید مهراب کرد آفرین
 [خرامان برفت از بر تخت اوی
 [چو دستان سام از پشش بنگرید
 340 [ازان¹¹ کو نه هم دین وهم راه بود
 [برو هیچکس چشم¹² نگماشتند
 [چو روشن دل پهلووان را بدوی¹⁴
 [مر اورا ستودند یک یک مهان
 [زبالا و دیدار و آهستگی
 345 [دل زال یکباره دیوانه گشت¹⁸
 [سپهدار تازی سرراستان
 [که تازنده ام چرمه جفت منست
- [ازان¹ انجمن سر برافراختش
 [ز تخت و زمهر و زتیغ و کلاه
 [سرافراز و پیروز و فرمان روا
 [که آن آرزو بر تو دشوار نیست
 [چو خورشید روشن کنی جان من
 [بخان تو اندر⁴ مرا جای نیست
 [همان شاه چون بشنود داستان
 [سوی خانۀ بت پرستان شویم
 [بدیدار تو⁶ رای فرخ نهم⁷
 [بدل زال را خواند⁸ ناپاک دین
 [همی آفرین خواند بر بخت اوی⁹
 [ستودش فراوان چنانچون سزید¹⁰
 [زبان از ستودنش کوتاه بود
 [مر اورا زد دیوانگان داشتند¹³
 [چنان گرم دیدند با¹⁵ گفت و گوی¹⁶
 [همان کز پس پرده بودش نهان¹⁷
 [زبایستگی هم زشایستگی
 [خرد دور شد عشق فرزانه گشت¹⁹
 [بگوید برین بر یکی داستان
 [خم چرخ گردان نهفت منست

ایدر-IV⁴ باید-Л³ به مهراب گفتا-VI; دگرگفت کزمن-IV² وزان-I¹
 به من نامور-VI; نهیم-IV, VI⁷ آن-I⁶ گویم فرمان تراست-VI; دهیم-IV, VI⁵
 VI¹⁰ -VI⁹ доб. два поврежденных бб. گفت-IV⁸ تخت گاهت رواست
 چو مهراب شد زالش از پس بدید * ستودش فراوان چنانش بدید
 جست-VI¹⁶ ازان-IV¹⁵ بروی-Л¹⁴ ب. оп. VI¹³ دیده-IV¹² کزان-VI¹¹
 شد-VI¹⁹ -VI¹⁸ -мисра искажено. بزرگان و نام آوران جهان-I¹⁷ وجوی

[عروسم نباید که رعنا شوم¹ از اندیشگان زال شد خسته دل
 350 [همی بود پیچان دل از گفت و گوی
 [همی گشت یک چند برسر سپهر
 بنزد خردمند رسوا² شوم³
 بران کار بنهاد پیوسته دل
 مگر تیره گردد ازین آبروی
 دل زال آگنده یکسر به-هر]

۵

چنان بد که مهراب روزی پیگاه
 گذر کرد سوی شبستان خویش
 دو خورشید بود اندر⁷ ایوان او
 355 بیاراسته همچو⁹ باغ بهار
 شگفتی برودابه اندر بماند
 یکی سرو دید از برش گرد ماه
 بدیبا¹³ و گوهر بیاراسته¹⁴
 بپرسید سیندخت مهرابرا
 360 که چون رفتی امروز و چون آمدی
 چه مردست این پیرسر پور سام
 خوی مردمی هیچ دارد همی
 برفت و بیامد ازان⁴ بارگاه⁵
 همی گشت برگرد بستان خویش⁶
 چو سیندخت و رودابه⁸ ماه روی⁸
 سراپای پر¹⁰ بوی و رنگ و نگار
 همی نام یزدان¹¹ برو بر بخواند
 نهاده زعنبر بر کلاه¹²
 بسان بهشتی پر از خواسته¹⁵
 زخوشاب بگشاد عناب را
 که کوتاه باد از تو دست بدی
 همی تخت یاد¹⁶ آیدش گر¹⁷ کنام
 پی نامداران سپارد همی¹⁸

بود- VI؛ شود- IV، L³ دانای- IV، VI؛ کانا- L² بود- VI؛ شود- IV، L¹

I-б. оп.; VI-доб.: جایگاه- VI⁵ بران- L⁴

ستایش همی کرد باخود بزال * زمردی و گردی و از فز و یال
 I-⁸ روید در- VI⁷ دو خورشید دید اندر ایوان خویش- I⁶

یکی همچو رودابه خوب چهر * یکی همچو سیندخت با رای و مهر
 همی آفرین را- I¹¹ سراسر پراز- IV؛ سرای از همه- I¹⁰ رخ چو- VI⁹

نهاده به عنبر ز گوهر- VI؛ نهاده به بر زعنبر کلاه- IV¹² جهان آفرین را- IV
 بهشتی ز حوران بیاراسته- VI¹⁵ بر آراسته- VI¹⁴ بدینار- I، IV¹³ کلاه

I، IV، VI-یا¹⁸ I، IV، VI-کام¹⁶ I، IV، VI-یا¹⁷ VI-доб.:¹⁸

بدان پیرسر چون سر افرازد وی(؟) * شنیدم که نازد بدان روی و موی

- چنین داد مهرباب پاسخ بدوی¹ 365
 بگیتی در از پهلووانان گرد
 چو دست و عنانش بر ایوان نگار
 [دل شیر نر دارد وزور پیل
 [چو برگاه باشد دژافشان⁸ بود
 رخش پژمراننده¹⁰ ارغوان
 [بکین اندرون چون نهنگ¹² بلاست
 370 [نشاننده خاک در کین بخون
 از آهو همان کش سپیدست موی
 سپیدی مویش بزیند همی
 چو بشنید رودابه آن گفت گوی
 دلش گشت پرآتش از مهر¹⁵ زال
 چو بگرفت جای خرد¹⁷ آرزوی 375

سیمه-مین-VI; سیمین بر خوب روی-IV, 1² چنان داد پاسخ بدان سروبن-VI-1
 VI-دوب: پی زال را کس نشاید شمرد-I⁴ نشاید-IV³ پاکیزه‌تن
 نه گرشپ چون او نه سام دلیر * برزمش گراینده را نیست چیر
 نبینی خود اندر زمین-VI; نبینی تو بر زمین چنو-IV; نبیند چو بر زمین بود-I⁵
 VI-دوب. (так!):⁷ VI-б. 365 стоит после б. 366 текста. VI-б. 365; نامدار-IV; بر سوار-I⁶
 زبختش نیاساید و نه زخورد * بکوشش نماید اندر نبرد
 VI-1¹¹ Так в T; J, I, IV, سرخ مانیده-I¹⁰ رزم-I⁹ چو در رزم باشد زرافشان-VI⁸
 I, IV, VI-1¹⁵ I, IV, VI-1¹⁵ مهر-1¹⁵ I, IV, VI-1¹⁵ I, IV, VI-1¹⁵ مهر-1¹⁵ I, IV, VI-1¹⁵
 IV-б. оп.¹⁴ نجوید-IV, I¹³ پلنگ-IV¹² دولت-VI
 VI-دوب.: رامش و خورد و حال-IV, VI¹⁶
 چه نیکو سخن گفت آن رای زن * ز مردان مکن یاد در پیش زن
 دل زن همان دیورا هست جای * زگفتار باشند جوینده رای
 بدین و بخوی-IV¹⁹ دگر گونه تر شد-I¹⁸ خردش-VI; خورش-IV, J¹⁷
 VI-دوب. два бб. рук. VI (см. разночтение 16). I-дوب. I-дوب. I-дوب. I-дوب.

395 کسه پرورده مرغ باشد بکوه
 کس از مادران¹ پیر هرگز نژاد
 [چنین سرخ دو بسد شیر بوی
 جهانانی سراسر پیر از مهر تست
 ترا بنا چنین روی و بالای و موی
 چو رودابه گفستار¹⁰ ایشان شنید
 بریشان یکی بانگ بر زد بخشم
 400 وزان پس¹³ بچشم¹⁴ و بروی دژم
 چنین گفت کین¹⁷ خام پیکارتان¹⁸
 نه قیصر بخوادم نه فغفور چین²⁰
 بببالای من پور سامست زال

نشانی شده در میان گروه
 نه ز آنکس² که زاید³ بباشد⁴ نژاد
 شگفتی بود گر شود پیرجوی⁵
 بایوانها⁶ صورت چهارتست
 زچرخ چهارم خور⁷ آیت⁸ شوی⁹
 چو از باد آتش دلش بردمید
 بتابید روی و بخوابید¹¹ چشم¹²
 بابرو زخشم¹⁵ اندر آورد خم¹⁶
 شنیدن نیرزید گفستارتان¹⁹
 نه از²¹ تاجداران ایران زمین²²
 ابا بازوی شیر و با برز²³ و یال

نباشد- I-⁴ زاد- VI-³ وزانکس- I, IV-² از مادر(؟)- I, IV-¹ از مادرش- VI-¹
 فرو آردت (так)- VI-⁸ خود- L, IV-⁷ بر ایوانها- IV, VI-⁶ نیابد- IV, VI-⁵
 VI-⁹dob.:

چرا پیرسر جویی ای مشکس * بر پیر مردم نگیری بپر (؟)
 399 стоит после б. 400 текста. I-¹² ب. 400. دژم کرد- VI-¹¹ آواز- IV-¹⁰
 I-¹³ آنگه- I-¹³ افگند خم- VI-¹⁶ بخشم- IV, VI-¹⁵ بخشم- L, IV-¹⁴
 I-¹⁶dob.:

وزان پس بکینه بتابید روی * ندید اندر آن گفتهارنگ و بوی
 IV-¹⁹ پیکارتان- I-¹⁹ گفستارتان- I-¹⁸ کای- VI-¹⁷ после этого б. в рук. I стоит б. 399 текста.
 چنین گفت کین سخت پیکارتان * نیرزد بدین خام گفستارتان
 I-¹⁹dob.:

دل من چو شد برستاره تباه * چگونه توان شاد بودن بماه
 بگل ننگرد آنکه او گل خورست * اگر چه گل از گل ستوده ترست
 کرا سر که دارو بود برجگر * شود ز انگبین درد او بیشتر
 نه فغفور خوانم نه خاقان چین- VI-²⁰; نه فغفور خواهم نه قیصر نه چین- L, IV-²⁰
 I, VI-²¹ نه آن- I, VI-²¹ VI-²²dob. (так):

نه خورشید خواهم نه از ماه جفت * مراجعت باید اندر نهفت
 VI-²³ کتف- I-²³ گفت- VI-²³ کتف- I-²³

- گورش پیر خوانی همی گر جوان¹ 405
 [مرا مهر او دل ندیده گزید
 [برو مهر بانم نه بر روی و موی
 پرستنده آگه شد از راز او
 باواز گفتند ما بنده ایم
 نگه کن کنون تاجه فرمان دهی
 [یکدی گفت زیشان که ای سروبن 410
 اگر جادویی بسایند آموختن
 پیژیم با مرغ و جادو⁷ شویم
 [مگر شاه را نزد ماه آوریم
 لب سرخ¹² رودابه پر خنده کرد
 که این گفته را گر شوی¹⁴ کار بند 415
 که هر روز یاقوت بار آورد
- مرا او بجای تنست و روان²
 همان دوستی از شنیده گزید
 بسوی هنر گشتمش مهرجوی³
 چو بشنید دل خسته آواز او
 بدل مهربان و پرستنده⁴ ایم
 نیاید ز فرمان تو جز بهی⁵
 نگر تا نداند کسی این سخن⁶
 ببند و فسون چشمها دوختن
 بپوئیم⁸ و در چاره⁹ آهو¹⁰ شویم
 بنزدیک او پایگاه آوریم¹¹
 رخان معصفر سوی بنده کرد¹³
 درختی برومند کاری¹⁵ بلند
 برش تازیان برکنار¹⁶ آورد

۷

- پرستنده برخاست از پیش او
 بدیبای رومی¹⁸ بیاراستند
 بدان چاره بی چاره¹⁷ بنهاد روی
 سر زلف برگل بپیراستند¹⁹

¹ I—خوانندیا نو جوان—² I—مرا هست آرام جان و روان—³ Л, IV, VI—66. 405—406 оп.

⁴ IV—پراگنده—⁵ I—مهی; VI—کهی; I, VI—доб.:

چو ما صد هزاران فدای تو باد * خرد ز آفرینش روای تو باد

⁶ Л—доб.:

سیه نرگسانت پر از شرم باد * رخانت پراز رنگ و آزرم باد

⁷ VI—آهو—⁸ I—بتازیم—⁹ IV—در دشت—¹⁰ VI—جادو—¹¹ VI—6. оп.

¹² I, VI—لعل—¹³ Л—доб.:

پرستندگانرا چنین گفت شاه * که اینست روی وهم اینست راه

برش—¹⁶ I—گردد—¹⁵ VI—که این گفتهها گر شود—VI—که این بند را گر بوی—¹⁴ I—

ناچار—¹⁷ VI—برش تازیان در کنار—VI—; برو تازان در کنار—IV—; باران در کنار

¹⁸ VI—بتانرا—¹⁹ Л—66. 418 и 419 текста оп.

که این شیر بازو گو¹ پیلاتن
 که بگشاد زین گونه تیر از کمان
 ندیدیم زیبنده تر زین سوار 435
 پیری روی⁴ دندان بلب بر نهاد⁵
 شه نیمروزست فرزند سام
 بگرد جهان گر بگردد سوار⁷
 پرستنده با کودک ماه روی⁹
 که ماهیست مهرباب را در سرای 440
 ببالای ساج است و هم رنگ عاج
 دو نرگس دژم و¹¹ دوا برو بخم
 دهانش بتنگی دل مستمند
 [دو جادوش پر خواب و پر آب روی
 نفس را مگر بر لبش راه نیست 445
 پرستندگان هر یکی آشکار
 بدین چاره تا آن لب لعل فام
 چنین گفت بابندگان خوب چهر

چه مردست و شاه کدام انجمن
 چه سنجید بپیش اندرش² بدگمان
 بتیر و کمان بر چنین کامگار³
 مکن گفت ازین گونه از⁶ شاه یاد
 که دستانش خوانند شاهان بنام
 ازین سان نبیند یکی نامدار⁸
 بخندید و گفتش که چندین¹⁰ مگوی
 بیک سر ز شاه تو برتر بپای
 یکی ایزدی بر سر از مشک تاج
 ستون دو ابرو¹² چو سیمین¹³ قلم¹⁴
 سر زلف چون حلقه پای بند
 پراز لاله رخسار و پر¹⁵ مشک موی
 چنو در جهان نیز یک ماه نیست¹⁶
 همی کرد وصف رخ آن نگار¹⁷
 کند آشنا بالب پور سام¹⁸
 که با ماه خوبست رخشنده مهر¹⁹

بسی- VI; سبک بنده- I⁴ نامدار- IV³ اندرون- VI² گر بازی- VI¹
 بگرد جهان در- I⁷ بر- I, IV⁶ لب را بدنندان نهاد- I⁵ روی
 زمانه نبیند- I⁸ نگردد فلک بر چنین یک سوار- IV, VI; چنو یک سوار
 ریدک- I⁹ زمانه نبیند چنان نامدار- VI; زمانه نبیند چنو نامدار- IV; دگر نامدار
 زسیمین- VI¹³ بینی- I¹² هر- I¹¹ چونین- I¹⁰ کودک نامجوی- VI; ماه روی
 رخسار وز- VI; رخسار و چون- IV; روی و پراز- I¹⁶ چوتیغ دژم- IV, VI¹⁴
 I-دوب.:¹⁶

خرامان ز کابلسستان آمدیم * بر شاه زابلسستان آمدیم
 I, IV, VI- 6. оп. I- 18 دوب.:

بپیوستگی چون جهان رای کرد * دل هر کسی مهرباب جای کرد
 I, IV, VI- 6. оп.¹⁹

[ولیکن بگفتن مگر روی نیست
 450 [دلاور که پرهیز جوید زجفت
 [بدان تاش دختر نباشد زین
 [چنین گفت مرجفت را باز نر
 [کزین خایه گرمایه بیرون کنم
 ازیشان چو برگشت خندان غلام
 455 که با تو چه گفت آن که⁷ خندان شدی
 بگفت آنچه بشنید با پهلوان
 چنین گفت با ریدک ماه روی
 که از گلستان یک زمان مگنرید
 درم خواست و دینار¹² و گوهر ز گنج
 460 بفرمود کین نزد ایشان¹³ برید
 نباید¹⁴ شدنشان¹⁵ سوی کاخ باز
 برفتند زی¹⁶ ماه رخسار پنج
 بدیشان سپردند زر و گهر¹⁷
 پرستنده با ماه دیدار گنت
 465 مگر آنکه باشد میان دوتن
 بگوی ای خردمند پاکیزه رای

بود کاب را ره بدین جوی نیست¹
 بماند² باسانی اندر نهفت³
 نباید شنیدنش ننگ سخن⁴
 چو برخایه بنشست و گسترد پر
 ز پشت پدر خایه بیرون کنم⁵
 بپرسید ازو نامور پور سام⁶
 گشاده لب و⁸ سیم دندان شدی
 زشادی دل پهلوان شد جوان
 که رو مر⁹ پرستنده گانرا بگوی
 مگر با گل¹⁰ از باغ گوهر برید¹¹
 گر انمایه دیبای زبفت پنج
 کسی را مگوئید و پنهان برید
 بدان تا پیامی فرستم برراز
 ابا گرم گفتار و دینار و گنج
 پیام¹⁸ جهان پهلوان زال زر
 که هرگز¹⁹ نماند سخن در نهفت
 سه تن نانهانست و چار انجمن²⁰
 سخن گر بر راست باما سرای²¹

1 I, IV, VI— б. оп. 2 Так в T; Л— باید 3 I— б. оп.; VI— доб.:

چو خواهد گسستن نبایدش گفت * ببرد سبک جفت را اوز جفت
 گسستنش پیدا و بستن نهان * به این و به آن باد خوی جهان

4 I— б. оп. 5 Б— перевод бб. 446—453 отсутствует. 6 Л—доб.:

که بود اینک با تو همی راز گفت * بپایدت با من همه باز گفت

که رو آن I— کزایدن— L⁹ شگفته لب و— IV; شگفته رخ و— L⁸ که از گفت او شادو— L⁷

بگفتا که— VI¹³ با دژ— I¹² 11 I—порядок бб.: 458, 461, 459, 460, 462... 10 VI—چک

برفتند— I, VI; برفتند تا— L; Так в T; 16 شدن تا— I¹⁵ باید— VI, L¹⁴ این را بریشان

17 L, IV— گنجی گهر— IV, L¹⁷ بفرمود تا— IV; آن

کنون باز رو پیش آن پهلوان * بگو ای خردمند روشن روان

21 VI— برای

که آمد بدام اندرون شیر نر
 بجای آمد و این بود نیک فال¹
 که بود اندر آن کار دستور شاه
 همی گفت پیش سپهبد برآز²
 برآمید خورشید³ کابلستان
 برفتند و بردند پیشش نماز
 زبالا و دیدار آن سرو بن⁴
 بدان تا بخوی وی⁵ اندر خورد
 بکژی نگر نه گنید ایچ بن
 بنزدیک من تان بود آبروی
 بزیر پی پیلستان بسپرم
 پیش¹⁰ سپهبد زمین داد بوس
 نزیدکس اندر¹² میان مهنان
 بیپاکسی دل و دانش و رای او
 بدین برز بالا و بازوی شیر
 عبیرست گوئی مگر بوی تو¹⁵
 یکی سرو سیه مست¹⁷ با رنگ و بوی
 بسرو¹⁸ سهی بر سهیل ایمن
 فرو هشته بر گل کهنند از کمین¹⁹

پرستنده گفتند یک با دگر
 [کنون کار رودابه و کام زال
 بیامد سیه چشم گنجور شاه
 سخن هرچه بشنید از آن دلنواز 470
 سپهبد خرامید تا گلستان
 پری روی گلرخ⁴ بتان طراز
 سپهبد بپرسید ازیشان سخن
 [زگفتار و دیدار و رای و خرد
 بگوئید با من⁷ یکایک سخن 475
]اگر راستی تان بود گفت و گوی
 و گر هیچ کژی گمانی⁸ برم
 رخ لاله رخ⁹ گشت چون سندروس
 چنین گفت کز مادر اندر جهان¹¹
 بدیدار سام و ببالای او 480
 دگر چون تو ای پهلووان دلیر
 همی می¹³ چکد گوئی از روی تو¹⁴
 سه دیگر چو رودابه ماه روی¹⁶
 زسر تا بپایش گلست و سمن
 از آن گنبد سیم سر بر زمین 485

¹ IV, VI — 6. оп. ² Л—доб.:

چواز ترک بشنید زاول خدای * بیآمد سوی باغ کابل خدای
³ I—порядок 66.: 473, 476, 475, 474, 477; VI—порядок 66.: 473, 476, 475, 474, 477. ⁴ چک رخ—VI ⁵ IV—порядок 66.: 473, 476, 475, 474, 477. ⁶ I—بدان تا که با او کی—VI ⁷ VI—با او—IV ⁸ IV—نماید—VI
⁹ IV—کسی در—I, IV, VI ¹⁰ I, VI—مادران جهان—VI ¹¹ I, VI—بنزد—I ¹² I, IV, VI—لاله گون—IV ¹³ IV—
 عبیرست یکسر همه موی او—I ¹⁴ I—او—I, IV ¹⁵ I—خون
 از گل کهنند گزین—I ¹⁶ I—چو سرو—I ¹⁷ I—سیه من—I ¹⁸ I—خوب روی—L ¹⁹ IV, VI—از گل کهنند کمین—VI

- [بم‌مشک و بعم‌نبر سرش بافته¹
 [سر زلف و جمش³ چو مشک‌کین زره
 [ده انگشت برسان سیمین قلم
 بت آرای چون او نبیند بچین
 سپه‌بد پرستنده را گفت گرم 490
 که اکنون چه چارست با من بگویی
 که مارا دل و جان پر از مهر اوست
 پرستنده گفتا چو فرمان دهی
 [زفرخنده رای جهان پهلوان
 فریبیم و گوئیم هر گونه⁹ 495
 سر مشک‌بویش¹¹ بدام آوریم
 خرامد مگر پهلوان با کمند
 کند حلقه در گردن کنگره
 برفتند خوبان¹⁴ و برگشت زال

۸

- رسیدند خوبان بدرگاه¹⁷ کاخ 500
 نگه کرد دربان بر آراست جنگ¹⁸
 که بی گه ز درگاه بی‌رون شوید²⁰
 بدست اندرون هر یک از گل دوشاخ
 زبان کرد گستاخ¹⁹ و دل کرد تنگ
 شگفت آیدم تا شما چون شوید

برون-IV-5 کمندست-VI-4 جمش زلفش-IV-3 بافته-I, IV-2 تافته-I, IV-1

8 VI-

وزان پس چنان خواهم از کردگار * که با من شود همسر و نیک کار

8 I - 6. оп. گذاریم تا کاخ شاهنشاهی-VI; گزاییم تا گاه شاهنشاهی-I-7

دیوار-VI; ایوان و کاخ-I-12 مویش-IV-11 وارونه نیز-I-10 هر گونه چیز-I-9

شاخ I-13-доб.:

ببین آنگهی تا خوش آید ترا * بدین گفت و گویش فزاید ترا

شبی دید یازان-I, VI-16 باناز-IV-16 ایشان-I-14 VI-доб. вариант того же б.

روید-IV-20 گویا-VI-19 چنگ-IV-18 بنزدیک-IV-17 ببالای سال

بتان پاسخش را بیاراستند
 که امروز روزی دگرگونه نیست
 505 بهار آمد از گلستان گل چنیم
 نگهبان در گفت کامروز کار
 که زال سپهبد بکابل³ نبود⁴
 نه بینید کز کاخ کابل⁶ خدای
 اگر تان ببینند چنین گل بدست
 510 شدند اندر ایوان بتان طراز
 نهادند دینار و گوهر پیش
 که چون بود تان کار با پورسام
 پری چهره هر پنج¹⁰ بشتافتند
 که مردیست برسان سرو سهی
 515 [همش رنگ و بوی و همش قد¹² و شاخ
 دو چشمش چو دوزگس قیرگون¹³
 [کف و ساعدش چون کف شیرنر
 سراسر سپیدست مویش برنگ¹⁷
 19 سر] جعد آن پهلوان جهان

نبد- IV, VI-درست- I⁴ بزابل- IV³ برای- I, IV, VI² بدل تنگی- I¹
 I-ب. оп.; VI-доб.:⁷ زابل- IV⁶ زمین پر ز خرگاه و پراشکرست- I⁵
 همه روزش آمدشدن پیش اوست * که هستند با یکدگر سخت دوست
 VI-доб.:⁸

برافروخت رودابه را دل زمهر * با امید آن تا ببینندش چهر
 I-доб.:¹¹ چند- VI¹⁰ I-бб. 511 и 512 текста оп.⁹
 نهادند دینار و گوهرش پیش * بپرسید رودابه از کم و بیش
 لبانش عقیق و- IV¹⁴ آبگون- I¹³ رنگ و هم قد و هم بوی و- VI¹²; فتر- II, IV¹²
 IV¹⁹ و اینست فتر- I¹⁸ بسر- I¹⁷ هیون ران چو برناتن- IV¹⁶ زبانش- VI¹⁵
 سر و- VI¹¹

- 520 که گوئی همی خود چنان¹ بایدی بدیدار تو داده ایمش نوید کنون چاره کار مهمان بساز چنین⁵ گفت با بنندگان سروبن همان زال کو مرغ پرورده بود
- 525 بدیدار شد⁶ چون گل ارغوان [رخ من بپیشش بیاراستی⁷ همی گفت ولب را¹¹ پر از خنده داشت پرستنده با بانوی¹³ ماه روی که یزدان هر آنچه هوا بود¹⁵ داد
- 530 یکی خانه بودش چو خرم بهار بدیبای چینی بیاراستند عقیق وزبرجد²⁰ برو²¹ ریختند همه زرو پیروزه بد جامشان
- وگر² نیستی مهر نفزایندی⁸ زما بازگشتست دل پر امید⁴ بفرمای تا برچه گردیم باز که دیگر شدستی برای و سخن چنان پیوسر بود وپژمرده بود سهی قد و زیبا رخ و پهلووان بگفتار⁸ وزان پس⁹ بها خواستی¹⁰ [رخان هم چو گلنار¹² آگنده داشت چنین گفت کاکنون ره چاره جوی¹⁴ سر انجام این کار فرخنده باد¹⁶ زچهر بزرگان برو بر نگار¹⁷ طبقه‌های زرین¹⁸ بپیراستند¹⁹ می و²² مشک و عنبر بر آمیختند بروشن گلاب اندر آشامشان²³

3 VI—доб.: 2 IV—وزین 1 I—چنان; 4 I—امید; 5 VI—سخن; 6 I—کنون; 7 I, IV, VI—ویک لب; 8 I—بها; 9 I—آنگه; 10 I, IV, VI—خواستند; 11 I—لب; 12 IV—سرخ; 13 I—(؟); 14 VI—доб.: با نامور—IV; باموی با—I; 15 IV—دولب; 16 I—доб.: مرادست—IV; 17 VI—доб. тот же б., но с обратным порядком мисра.

سخن گفتن سخت شیرین و خوش * زیباییجاده دادیش گوئی درفش
برخ شد کنون—I⁶ سخن—VI⁵ که بازگشتن دلش پر امید—I⁴
خواستند—I, IV, VI¹⁰ و آنگه—I⁹ بگفتند—I⁸ بیاراستند
VI—доб.:¹⁴ با نامور—IV; باموی با—I¹³ چوگل سرخ—IV¹² و دولب—VI
بگفت از شما یک کس اورا شوید * بگویید وگفتار او بشنوید
که کامت برآمد برآرای کار * مهی را بنبینی گرفتته کنار
I—доб.:¹⁶ مرادست—IV¹⁵

همی کار سازید رودابه زود * نهانی زخویشان او هرکه بود
بگفتار—VI¹⁹ سیمین—IV¹⁸ فرو—I²¹ زمرد—IV, L²⁰ (ср. б. 526 текста).
خواستند
همی—IV²² Так в T; L, I, IV, VI—آرامشان; I—обратный порядок мисра.²³

بنفشه گل و نرگس و ارغوان 535
از آن خانه دخت خورشیدروی
سهن شاخ و سنبل¹ بدیگر کران²
برآمد هه‌ی تا بخورشید بوی

۹

چو خورشید تابنده شد ناپدید
پرستنده شد سوی دستان سام
سپهبد سوی کناخ بنهاد روی
برآمد سیمه چشم گلرخ ببام
چو از دور دستان سام سوار
540 دو بیجاده بگشاد و آواز داد
[درود جهان آفرین برتو باد
پیماده بدین سان⁵ زپرده سرای
سپهبد کن ان گونه⁷ آوا شنید
545 [شده بام از آن گوهر⁸ تابناک
چنین داد پاسخ که ای ماه چهر¹⁰
چه مایه شبان دیده اندر سماک
همی خواستم تا خدای جهان
کنون شاد گشتم با آواز¹⁴ تو
550 [یک‌کی چاره راه دیدار جوی

در حجره بستند و گم شد کالید
که شد ساخته کار بگذار گام
چنان چون بود مردم جفت جوی
چو سرو سهی بر سرش ماه تام
پدید آمد آن دختر نام دار³
که شاد آمدی ای جوانه‌رد شاد
خم چرخ گردان زمین تو باد⁴
برنجیدت این خسروانی دو پای⁶
نگه کرد و خورشید رخ را بدید
بجای گل⁹ سرخ یا قوت خاک
درودت زمین آفرین از سپهر
خروشان بدم¹¹ پیش یزدان پاک
نماید مرا¹² رویت¹³ اندر نهان
بدین خوب گفتار با ناز¹⁵ تو
چه پرسی¹⁶ تو بز باره و من بکوی¹⁷

¹ I—سنبل همان سرخ سنبل—² I, VI—б. 534 стоит перед б. 533.

³ I—б. оп. ⁴ I, VI—б. оп. IV, VI—доб. б.:

پرستنده خرم دل و شاد باد * چنانی سراپای کنو کرد یاد

سپهبد—VI; سپهبد چو از باره—⁷ I—⁶ I—обратный порядок мисра. که آمد بدینجا—⁵ I

رخش—VI; لبش—⁹ I—⁸ VI—گوهرش—⁸ VI—سپهدار از آن گونه—⁸ IV; کزان باره

بدیدار—¹⁴ IV—¹³ ل—چهرت—¹³ ل—¹² I—¹¹ IV—شدم—¹¹ IV—¹⁰ IV—خوب چهر—¹⁰ IV

IV—доб.: ¹⁷ IV—¹⁶ I—باشی—¹⁶ I—¹⁵ IV—رخسار و گفتار—¹⁵ IV

در دوستی می بباید گشاد * که انجام این کار فرخنده باد

<p>[سر³ شعر گلنار بگشاد زود⁴ کس⁶ از مشک زان سان نیچد کمند بران غبغبش نار بر نار بر⁷ بر شیر بگشای و چنگ کیان زبهر تو باید همی گیسوم] شگفتی بماند اندران روی و موی¹⁰ چنین¹¹ روز خورشید روشن مباد برین¹⁴ خسته دل تیزپیگان زخم بیفگند خوار و نزد ایچ¹⁵ دم برآمد زبن تا بسر یکسره برآمد¹⁷ پری روی و بردش نماز¹⁸ برفتند هر دو بکردار مست²⁰ بدست اندرون دست شاخ بلند²¹ بران²² مجلس شاهوار آمدند پرستنده بر پای و بر پیش²³ حور</p>	<p>[پری روی¹ گفت سپهبد شنود² کمندی گشاد او ز سرو⁵ بلند خم اندر خم و مار بر مار بر بدو گفت⁸ بر تاز و برکش میان [بگیر این سیه⁹ گیسو از یک سوم 555 نگه کرد زال اندران ماه روی چنین داد پاسخ که این نیست داد که من دست را¹² خیره بر¹³ جان زخم کمند از رهی بستد و داد خم بحلقه در آمد سر کنگره 560 چو بر بام آن باره بنشست باز¹⁶ گرفت آن زمان دست دستان بدست¹⁹ فرود آمد از بام کاخ بلند سوی خانۀ زرنگار آمدند بهشتی بد آراسته پر ز نور 565</p>
--	--

زسر - I, IV, VI-³ سپهبد بگفت و پری رو شنود - IV-² چهره - I-¹
 گیسو - VI-⁵ (лист оборван и конец мисра не сохранился). شعر گلنار گون برگشت... - I-⁴
 I, IV-⁷ که - I, VI-⁶ :دوب.
 فروهشت گیسو ازان کنره گره * بدل زال گفت این کمندی سره
 پس از باره رودابه آواز داد * که ای پهلووان بیچۀ گرد زاد
 I, IV, VI-¹⁰ دوب. I, IV, VI-⁸ کنون زود - I, IV, VI-⁹ سر - VI-⁹
 بسایید مش-کین کمندش ببوس * که بشنید آواز بوسش عروس
 نیز - I, IV-¹⁶ درین - VI-¹⁴ در - I, VI-¹³ دست خود - VI-¹² بدین - I, IV-¹¹
 روشن نماز - VI-¹⁸ بیامد - I, IV-¹⁷ بارۀ شصت ناز - VI- شد زال نیرنگ ساز - IV-¹⁶
 I, IV, VI-²² خم کمند - VI-²¹ بجای نشست - VI- بدل شادکام - I-²⁰ سام - I-¹⁹
 برپای در پیش - VI- برپای و در پیش - IV-²³ بدان - VI-

شگفت اندرو¹ مانده بد² زال زر
 ابسا یاره و طوق و با گوشوار
 [دورخساره چون لاله اندر سمن⁶
 همان⁷ زال بافتر شاهنشاهی
 570 حمایل یکی دشمنه اندر برش
 [همی بود بوس وکنار و نبید
 سپهبد چننین گفت با ماه روی
 [منوچهر اگر¹¹ بشنود داستان
 [همان سام نیرم برآرد خروش
 575 [ولیکن نه¹⁴ پرمایه¹⁵ جانست و تن
 [پنذیرفتم از دادگر¹⁷ داورم
 [شوم پیش یزدان ستایش¹⁸ کنم
 [مگر کو دل سام و شاه زمین
 [جهان آفرین بشنود گفت من
 580 [بدو گفت رودابه من همچنین
 [که برمن نباشد کسی پادشا
 [جز از پهلوان جهان زال زر

بدان روی و موی و بدان-I³ شگفتی بماند اندرو-VI² اندر آن-I, IV¹
 زیاقوت-Л, IV⁸ همی-IV⁷ چمن-IV⁶ شاخ-I⁵ دیبا-IV, VI⁴ زیب و فتر
 زیاقوت رخشان بسرافسرش-VI; زیاقوت سر و افسرش I-доб.:
 زدیدنش رودابه می نارمید * بدز دیده در وی همی بنگرید
 فروغ رخش را که جان بر فروخت * درو پیش دیدی دلش پیش سوخت
 доб. четыре искажен-
 ных бб. سیمین پراز رنگ و بوی-IV; سیمین برمشکبوی-I, VI¹⁰ تو-VI⁹
 کف اندازد و برمن آید-I, IV, VI¹³ نیز-I, IV¹² چون-I, IV, VI¹¹
 نیامیش-IV¹⁸ داور-IV¹⁷ همه-Л¹⁶ سرمایه-Л, IV, VI¹⁵ چو-I¹⁴
 یزدان-IV, VI¹⁹ I-бб. 577 и 5/8 оп. VI-обратный порядок мисра.²¹
 обратный порядок мисра.²² که باتاج و گنجست و با نام و فتر-I, IV²³

همی مهرشان هرزمان بیش بود
 چنین تا سپیده برآمد زجای
 پس آن ماه را شید² پدروود کرد
 زبالا کمند اندر افگند زال
 خرد دور بود آرزو پیش بود¹
 تبیره برآمد زپرده سرای
 بر³ خویش تار و برش پود کرد⁴
 فرود آمد از کاخ فرخ همال⁵

۱۰

چو خورشید تابان برآمد زکوه
 بدیدند مر پهلووان را پگاه
 سپهبد فرستاد خواننده را⁶
 چو دستور فرزانه باموبدان
 پشادی بر پهلووان آمدند
 زبان تیز بگشاد دستان سام
 نخست آفرین جهاندار⁸ کرد
 چنین گفت کز داورراد و پاک¹⁰
 [ببخشایش امید و ترس ازگناه
 ستودن مر اورا چنان چون توان
 خداوند گردنده خورشید و ماه
 برفتند گردان همه همگروه
 وزانجایگه برگرفتند راه
 که خواند بزرگان داننده را⁷
 سرافراز گردان و فرخ ردان
 خردمند و روشن روان آمدند
 لبی پرز خنده دلی شاد کام
 دل موبد از خواب⁹ بیدار کرد
 دل ما پر امید و ترس است و پاک¹¹
 بفرمانها ژرف کردن نگاه
 شب و روز بودن پیشش نوان¹²
 روانرا بنیکی نماینده راه

¹ VI—обратный порядок мисра. ² I, IV, VI—شاه ³ I, VI—تن ⁴ VI—обратный порядок мисра; I—доб.:

سر مژه کردند هر دو برآب * زبان برکشیدند برآفتاب
 که ای فر گیتی یکی لخت نیز * یکایک نبایست آمد هنیز
 مگرکین دو مهر آز مای نژند * گسستندی از دل غم درد و بند
 IV—доб. первый б. рук. I; VI—доб. 2 первых бб. рук. I и вариант 3-го б. ⁵ Л—доб.:

بیامد همانگه بجای نشست * زمی مانده مخمور وز بوسه مست
 که اورا—IV⁹ بر جهاندار—I⁸ که چوید بزرگان گوینده را—I⁷ جوینده را—I⁶
 دل ما پر از ترس و امید باد—I, IV¹¹ داد و پاک—VI; پاک داد—I, IV¹⁰ بهر کار
 VI—доб. 12 I—66.595—596 оп. دل ما پر از ترس و امید پاک—VI

- 615 [که¹ از من رمیدست صبر و خرد² [نگفتم من این تا نگشتم غمی
[همه کاخ مهراب مهر منست
دلگشت بادخت سیندخت⁶ رام
شود رام⁹ گوئی منوچهر شاه
[چه مهتر چه کهتر چو شد¹⁰ جفت جوی
620 [بدین در خردمند را جنگ نیست
[چه گوید کنون موبد پیش بین
[ببستند لب موبدان وردان
[که ضحاک مهراب را بد نیا
[گشاده سخن کس نیارست گفت
625 [چو نشنید از ایشان سپهبد سخن
[که دانم که چون این¹⁵ پژوهش کنید¹⁶
[ولیکن هر آنکو بود پر¹⁹ منش
[مرا اندرین گر²² نمایش کنید
[بجای شما آن کنم در جهان²⁴
630 [زخوبی و از نیکی و²⁶ راستی
همه موبدان پاسخ آراستند
که ما سر ترا یک بیک²⁹ بنده ایم
- بگویند³ کین را چه اندر خورد⁴
بمغز و خرد در نیامد کمی
زمینش چو گردان سپهر منست⁸
چه⁷ گوینده باشد⁸ بدین رام سام
جووانی گمانی برد یا گناه
سوی دین و آیین نهادست روی
که هم راه دینست وهم ننگ نیست
چه دانید¹¹ فرزندگان اندرین
سخن بسته شد بر لب¹² بخردان
دل شاه ازیشان پراز¹³ کیمیا
که نشنید کس نوش با نیش¹⁴ جفت
بجوشید و رای نو افگند بن
بدین رای¹⁷ برمن نکوهش کنید¹⁸
بباید شنیدن بسی²⁰ سرزنش²¹
وزین بند راه²³ گشایش کنید
که با کهتران کس نکرد از مهان²⁵
زبد ناورم بر²⁷ شما کاستی²⁸
همه کام و آرام او خواستند
نه از³⁰ بس شگفتی سر افگنده ایم³¹

درمان—VI; درمان خورد—I⁴ چه گویند—VI³ و برده خرد—I² دل—I¹
برد I, IV, 8 چو—Л⁷ مهر رودابه—VI⁶ 614, 615 и 616 текста оп. IV—66.⁵ 614, 615 и 616 текста оп. IV—66.⁵
گویند—I¹¹ که شد—IV; چو بود—I¹⁰ نیز—Л, IV, VI⁹ گوئید باشد—VI
کنند—VI¹⁶ کزین چون—VI¹⁵ زهر—I, IV, VI¹⁴ وزیشان دل شاه پر—I¹³ دل—Л¹²
ازو—IV²⁰ گزینند—VI¹⁹ 21 VI—б. оп. 20 IV—б. оп. 19 VI—б. оп. 17 IV—б. оп. 18 VI—б. оп. 17 IV—б. оп.
کز جهان—VI; در نهان—IV²⁴ مرین بند را هم—IV²³ گر بدین ره—I, IV, VI²²
سر برسر—I²⁹ 28 IV—б. оп. 27 I, VI—б. оп. 26 VI—б. оп. 25 VI—б. оп.
I, IV—доб.: 31 I, IV, VI—بفرودمانده ایم—31 I, IV, VI—بفرودمانده ایم—31 I, IV, VI—
که باشد ازین کمتر و پیشتر * بزنی پادشا را نکاهد هنر

بزرگست و گرد و سبک مایه نیست
 وگر چند برتازیمان پادشاست¹
 نباشد ازوننگ بر دودمان
 چنان چون تو دانی² بروشن روان
 روان و گمانت به اندیشتتر
 فرستد³ کنند رای او را نگاه
 نه پردازد از ره بدین مایه کار
 دل آگنده بودش همه برفشانند
 سراسر نویسد و درود و خرام⁴
 بدان⁵ دادگر کو جهان آفرید⁶
 خداوند کیوان و ناهید⁸ و هور⁹
 همه بندگانیم وایزد یکیست
 خداوند کوپال و شمشیر و خود
 چراننده کرگس اندر نبرد¹⁰
 فشاننده خون¹¹ زابر سیاه
 نشاننده زال¹² برتخت زر
 خرد از¹⁴ هنرها برافراخته¹⁵
 بمهرش روان و دل آگنده ام
 زگردون بمن بر ستمها رسید
 مرا برده سیمرغ بر¹⁷ کوه هند

ایا آنکه مهرباب ازین پایه نیست
 [بدانست کز گوهر اژدهاست
 635 [اگر شاه را بد نگردد گمان
 یکی نامه باید سوی پهلوان
 ترا خود خرد زان ما بیشتتر
 مگر کو یکی نامه نزدیک شاه
 منوچهر هم رای سام سوار
 سپهبد نویسنده را پیش خواند
 640 یکی نامه فرمود نزدیک سام
 زخط نخست⁵ آفرین گسترید
 [ازویست شادی ازویستت زور
 خداوند هست و خداوند نیست
 645 ازو باد بر سام نیرم درود
 چماننده دیزه هنگام گرد
 [فزاننده باد آوردگاه
 گراینده تاج وزین کمر
 [بمردی هنر در هنر¹³ ساخته
 650 من او را بسان یکی بنده ام
 [زمادر بزادم بران¹⁶ سان که دید
 پدر بود در ناز و خژ و پرند

چون توانی— I, IV—² 6. 634, 6. 635 оп.; I— обратный порядок мисра б. 634, 6. 635 оп.

بران— I, IV—⁶ بخط از نخست— I—⁵ و خرام— VI—; وپیام— IV—⁴ نویسد— I—³

گردنده بهرام— IV—; ناهید و بهرام— I—⁸ کافرین آفرید— IV—; زمین گسترید— I, VI—⁷

شاه— I, IV—¹² تیغ— I—¹¹ VI—66. 646—649 текста оп. VI—66. 643 и 644 текста оп.⁹

خرد زین— IV—; سرش از— I—¹⁴ I—доб.:¹⁵ گهر— IV—¹³

حو سام نریمان گه کارزار * بمردی نه هست و نباشد سوار

در— I, IV—¹⁷ VI—66. 651—659 текста оп.; بدان— I, IV—¹⁶

<p>ابسا بچه ام² در شمهـار آورد] زمان تا زمان خاک چشم بدوخت] باورنگ بر³ سام و من در کنام⁴ بران بود چرخ روانرا روش⁵ وگر چه بپژد برآید بهمیغ⁸ بدژد زآواز او چرم شـیر] وگر چند دندانش سندان بود] که نتوان ستودنش⁹ بر انجمن اگر بشنود راز¹⁰ بنده¹¹ رواست¹² چو برآتش تیز بریان شدم من آنم که دریا کنار منست که برمن بگریید همه¹⁴ انجهن¹⁵ نیارم¹⁶ زدن جز بفرمانت¹⁷ دم] گشایم¹⁸ ازین رنج¹⁹ و سختی روان²⁰ بدین کار دستور باشد مگر²² کنم راستی را بآیین وکیش²³ چو باز آوریدم زالبرز کوه</p>	<p>[نیازم بُد آنکو شکار¹ آورد [همی پوست از باد برمن بسوخت [همی خواندندی مرا پور سام [چو یزدان چنین راند اندر بوش [کس از داد⁶ یزدان نیابد⁷ گریغ [سنان گر بدنجان بخاید دلیر [گرفتار فرمان یزدان بود یکی کار پیش آمدم دل شکن [پدر گر دلیرست و نر ازدهاست من از دخت مهرباب گریان شدم ستاره شب تیره¹³ یار منست [برنجی رسیدستم از خویشستن [اگر چه دلم دید چندین ستم چه فرماید اکنون جهان پهلوان زپییمان نگردد سپهبد²¹ پدر که من دخت مهرباب را جفت خویش به²⁴ پییمان چنین رفت²⁵ پیش گروه</p>	<p>655 660 665</p>
---	---	----------------------------

مرا نام بر-IV; براورنگ بد-I, VI;³ بچگان-IV² بدو کو شوار(?)-IV¹
 حکم-I⁶ برسم بوش اندر آید روش-I⁵ و جانم کنام-IV; و من برکنام-I⁴
 نه سوزنده آتش نه بارنده میغ-IV; اگر داستانرا برآید بهمیغ-I⁸ نشاید-I⁷
 شب تار-I¹³ VI-б. оп.¹² گهتر-I¹¹ گفت-IV, I¹⁰ گشادنش-VI⁹
 Л, IV-¹⁷ نخواهم-IV; نخواهد-I¹⁶ سرمن-VI; بخشیدن-IV¹⁵ همی-IV, I¹⁴
 Л-доб.²⁰ درد-I¹⁹ کشادم-VI; رهانم-I¹⁸ بفرمانش
 سپهبد شنیدم آنچ موبد بگفت * که گوهر گشاده کند از نهفت
 دشوار بامن مگر-I²² دل من نگردد زگفت-IV, VI²¹ IV, VI-доб. варианты того же б.
 I, VI-доб.²³
 پدر یاد دارد که چون مر مرا * بدو باز داد ایزد داورا
 گفت-I, IV, VI²⁵ که-IV²⁴

670 که هیچ آرزو بردلت¹ نگسلم
 سواری بکردار آذر گشسپ
 [بفرمود وگفت ار بماند یکی
 بدیگر توپای⁶ اندر آور برو⁷
 فرستاده در پیش او باد⁹ گشت
 675 چو نزدیکی گرگساران رسید
 همی گشت گرد یکی کوهسار
 چننین گفت با غمگساران خویش
 که آمد سواری دمان¹³ کابلی
 [فرستاده زال باشد درست
 680 زدستان و ایران و از شهریار
 هم اندر زمان پیش او شد سوار
 فرود آمد و خاکرا بوس داد
 بپرسید و بستد ازو نامه سام
 سپهدار بگشاد از¹⁸ نامه بنند
 685 سخنهای دستان سراسر²⁰ بخواند
 پسندش نیامد چنان آرزوی
 چننین داد پاسخ که آمد پدید
 چو مرغ ژیان باشد آموزگار

1 IV-دلت 2 -VI доб.:

نیشست و بدو مهر بنهاد زال * روان در گمان و دل اندر سگال
 دوپای-IV⁶ دم کشید-IV, VI⁵ زمین بر-VI; برسه-I, LI⁴ برسام-I³
 از پیش او باز-IV, LI⁹ شتابان-IV⁸; VI-мисра искажено; سبک برنشین و برو-I⁷
 بزیر-I¹⁴ فرستاده ای-I¹³ بود-IV, VI¹² جهاننده-IV¹¹ هم آنگه-IV¹⁰
 زان-I, IV¹⁸ I-б. оп.¹⁷ فراوان برو-IV¹⁶ همه-LI¹⁵ اندرش چرمه ای
 گوهر او-I²² بپرسید-VI²¹ یکایک-I, IV²⁰ از پیش-IV¹⁹

690 زنج‌چیر کامد سوی خانه باز
 [همی² گفت اگر گویم این نیست رای³
 سوی شهریاران سر⁴ انجمن
 [وگر گویم آری و کامت رواست
 ازین مرغ پرورده وان⁷ دیوزاد
 سرش گشت از اندیشه دل گران
 سخن هرچه بر بنده دشوارتر
 695 گشاده تر آن باشد اندر نهان¹¹
 بدلیش اندر اندیشه آمد دراز¹
 مکن داوری سوی دانش گرای
 شوم⁵ خام گفتار و⁶ پیمان شکن
 بپرداز دل را بدانچت هواسست
 چه گوئی⁸ چگونه برآید نژاد
 بخفت و نیاسوده⁹ گشت اندران
 دلش خسته تر زان وتن زارتر¹⁰
 چو فرمان دهد کردگار جهان

۱۱

700 چو برخاست از خواب باموبدان¹²
 گشاد آن¹⁴ سخن برستاره شمر
 [دو گوهر چو آب و چو¹⁶ آتش بهم
 [همانا که باشد بروز شمار
 از اختر بجوئید و پاسخ¹⁸ دهید
 ستاره شناسان بروز دراز
 بدیدند و با خنده پیش آمدند
 یکی انجمن کرد با¹³ بخردان
 که فرجام این برچه باشد گذر¹⁵
 برآمیخته باشد ازبن¹⁷ ستم
 فرییدن و ضحاک را کارزار
 همه کار و کردار¹⁹ فرخ نهید
 همی زآسمان باز جستنند راز
 که دو دشمن از بخت²⁰ خویش آمدند

VI-доб.: اندیشه آمد فراز-VI; اندیشه های دراز-I¹

دل سام ازان نامم زال تفت * باندیشه دل سوی آرام رفت
 2 VI-چنین 3 VI-راست; VI-соединяет в один б. 1-е мисра б. 690 и 2-е мисра б. 692, текст между ними пропускает. 4 I, VI-بر و نیز 5 VI-شود 6 I-نباشد
 7 IV-پسندیده 8 IV-ندانم; VI-توگوئی-VI 9 I, IV, پرورده زان-VI; پرورده⁷ IV-پسندیده
 گشاده شود هرچه باشد نهان-IV¹¹ زان تن آزارتر-IV¹⁰ برآسوده-VI
 این-VI, I¹⁴ انجمن کرد از-IV; انجمن ساخت از-¹³ Л ازموبدان-IV¹²
 ازمن-IV¹⁷ کجا گوهر آب و-IV¹⁶ آید ببر-VI; دارد گذر-IV; آید بسر-I¹⁵
 بفرجام و بخش(?) چه-IV; سرخامه بر بخش-I, VI¹⁹ فرمان-¹⁸ I ازتن-VI
 که دو دشمن از بخش-IV, VI; چو شادان دل از بخت-I²⁰

705 بسام نریمان ستاره شمر
 ترا مژده ازدخت مهراب وزال
 ازین دو هنرمند پیلی ژیان
 جهان زیر پای⁴ اندر آرد بتیغ
 بیژد پی بدسگالان زخاک
 [نه سگسار ماند نه مازندران
 710 [بخواب اندر آرد سر دردمند
 بدو باشد ایرانیانرا امید
 [پی باره ای کو چماند¹¹ بچنگ
 خنک پادشاهی که هنگام¹² او
 جو بشنید گفتار اختر شناس
 715 [ببخشیدشان پی کران زرو سیم¹⁴
 فرستاده زال را پیش¹⁷ خواند
 بگفتش که¹⁸ با او بخوبی¹⁹ بگوی
 ولیکن چو پییمان چنین²⁰ بد نخست
 من اینک بشبگیر ازین رزمگاه

کمر بر- VI-³ این هر دو فترخ- IV- هر دو دو فترخ- I-² بودند- VI- کردند- IV-¹
 بتیغ- VI-⁷ جهانرا- IV-⁶ برز- IV-⁵ تند- I-⁵ جهانی زیای- VI- جهانی بیای- I-⁴
 : I, VI-доб.: پتران

ازو بیشتر بد بتوران رسد * همه نیکوئی زو بایران رسد
 وزو خسروی را هزاران- IV-¹⁰ وزو پهلووانان- I- پهلووان با- L-⁹ در گنج- IV-⁸
 : I, VI-доб.:¹³ بهنگام- T-¹² یکی چرمه کو جهانند- IV-¹¹
 جو زاید بچهههه ترا مانده او * شود زنده نام تو زان نامجو
 جو اندامش آمد- VI- چو آرایش آمد- IV- چو سور آمد اورا- I-¹⁵ سیم و زر- L-¹⁴
 بچربی- IV-¹⁹ بدو گفت- L-¹⁸ فرستاده را زود در پیش- VI-¹⁷ شر- L-¹⁶
 : I, VI-доб.:²³ برانم- I-²² نماید بدین کار- VI-²¹ بدین- I-²⁰
 بدان تا چه فرمان دهد شهریار * چه آردش ازین کام تو کامگار

- 720 فرستاده را داد چندی درم گسی کردش و خود براه ایستاد
 بیستند از آن گرگساران هزار دو بهره چو از تیره شب در گذشت
 همان ناله کوس با کژنه‌ای سپهبد سوی شهر³ ایران کشید
 725 فرستاده آمد دوان سوی⁵ زال [گرفت آفرین زال بر کردگار⁷
 درم داد و دیوار درویش را بدوگفت خیره مزن هیچ دم
 سپاه و سپهبد از آن کار شاد¹ پیاده بزاری کشیدند خوار
 خروش سواران برآمد زدشت² برآمد زدهایز پورده ساری
 سپه را بنزد دلیران⁴ کشید ابابخت پیروز و فرخنده فال⁶
 بران بخشش گردش روزگار⁸ نوازنده شد مردم خویش را]

۱۲

- 730 میان سپهدار و آن⁹ سروبن پیغام آوریدی سوی پهلوان
 سپهدار دستان مر اورا بخواند بدو گفت نزدیک رودابه رو¹²
 سخن چون ز تنگی بسختی¹³ رسید فرستاده باز آمد از پیش سام
 735 [بسی گفت و بشنید وزد داستان زنی بود گوینده¹⁰ شیرین سخن
 هم از پهلوان سوی سرو¹¹ روان سخن هرچه بشنید با او براند
 بگویش که ای نیک دل ماه نو فراخیش را زود بینی کالید
 ابابشادمانی و¹⁴ فرخ پیغام سر انجام اوگشت همدستان¹⁵]

بندیک-1³ خروشان و چوشان بید کوه ودشت-2 Л, IV-6. оп. دمان سوی-VI; دوان نزد-IV; بندیک-5 I دهستان-4 I سوی مرز-IV
 I-доб.:
 چو آمد بدو داد پیغام سام * همه حالها گفت با او تمام VI-доб.:
 بگفت آن کجا سام یل گفته بود * از اول ابر زال آشفته بود
 چو پیغامها زال را باز گفت * زشادی رخ زال زر برشگفت
 ازان شادمان-IV; ازان گشت برشادمان روزگار-8 I چوبشنید داستان سام سوار-7 I
 گویا و-IV¹⁰ با-Л, VI⁹ بران بخشش و شادمان روزگار-VI; بخشش روزگار
 زبانی-IV¹⁴ بسختی و تنگی-IV; زسختی بتنگی-13 I شو-12 I, VI روشن-11 I
 پر از خوب 15 I - 6. оп.

زن از پیش او بازگشت و ببرد¹
 بدین² شادمانی و را مژده داد
 بکرسی³ زرپیکرش برنشاند⁴
 شده⁶ تار و پود اندرو⁷ ناپدید
 شده زر همه ناپدید از گهر
 فروزنده چون برفلک مشتتری
 بسی داد با آن⁹ درود و پیام
 نگه کرد سیندخت او را بدید¹¹
 بترسید و روی زمین داد بوس¹³
 باواز گفت از کجائی بگوی¹⁵
 بحجره در آئی بمن ننگری
 بگوئی¹⁷ مرا تا زهی گر¹⁸ که مان
 همی نان فراز آرم از چند روی²⁰
 بدو دادم اکنون همی نیست راست²¹
 یکی حلقه پر گوهر شاهوار²²
 دل²⁵ بسته ز اندیشه بگشائیم²⁶

سبک پاسخ نامه زن را سپرد
 بنزدیک رودابه آمد چو باد
 پری روی بر زن³ درم برفشانند
 یکی شماره⁵ سربند پیش آورد
 همه پیکرش سرخ یاقوت و زر⁸ 740
 یکی جفت پرمایه انگشتتری
 فرستاد نزدیک دستبان سام
 زن از حجره آنگه بایوان¹⁰ رسید
 زن از بیم بر¹² گشت چون سندروس
 پر اندیشه شد جان سیندخت ازوی¹⁴ 745
 زمان تا زمان پیش من بگری
 دل روشنم بر تو شد¹⁶ بد گمان
 بدو گفت زن من یکی¹⁹ چاره جوی
 بدین حجره رودابه پیرایه خواست
 [بیاوردمش افسر پر ننگار 750
 بدو²³ گفت سیندخت بنمائیم²⁴

I-доб.: 4 بر وی-IV 3 ازین-I 2 رفت و پاسخ ببرد-I 1

پس آنگه بداد او بدان چاره گر * یکی دست جامه بدان مژده بر
 سرخ و -IV 8 بود از گهر-VI; پیودش بزر-IV 7 بشد-IV 6 شاه-VI 5
 از حجره-IV; زن از حجره رفت و بایوان-I 10 با او-VI, I; با این-Л 9 یاقوت زر
 از حجره خود بایوان-VI; چون نزد ایوان
 I-порядок бб.. 743, 745, 744, 746. 11
 I-доб.: 13 او-VI 12

بدو گفت سیندخت کای زن بگوی * سخن هر چه پرسم تو کژی مجوی
 IV, 17 شد بتو-I 16; I-обратный порядок мисра. تو همان-IV 15 از آن-IV 14
 I, VI-доб.: 20 زن-IV 19 از-IV; یا-VI, I 18 نگوئی-VI

بهایی ز جامه ز پیرایها * فروشم ز مردم بود مایه ها
 بزن-I 23 I-б. оп. 22 همان گوهران گرانه مایه خواست-Л, IV, VI 21
 بگشای زود-IV 26 در-I 25 بنمای زود-IV 24

- سپردم برودابه گفت¹ این دو چیز
 بهها گفت بگنار بر چشم من
 [درم گفت فردا دهد⁴ ماه روی
]همی⁵ کژ دانست گفتار او 755
 [بیامد بجستش برو آستی
]بخشم اندرون شد ازان زن غمی
 چو آن جامهای گرانمایه دید
 در کاخ بر خویشتن بر بستم
 بفرمود تا دخترش رفت پیش
 دوگل را بدو نرگس خوابدار⁸ 760
 برودابه گفت ای سرافراز¹⁰ ماه
 چه مانند از نکوداشتی در جهان
 ستمگر چرا گشتی ای ماهروی
 که این زن زپیش که آید همی 765
 سخن بر چه سانس و آن¹³ مرد کیست
 ز گنج بزرگ افسر تازیان
 بدین نام بد¹⁴ داد خواهی بباد
 زمین دید رودابه و پشت پای
 فرو ریخت¹⁷ از دیدگان آب مهر 770
 بمادر چننین گفت کای پر خرد
 مرا مام فرخ نژادی ز بن

یکی—Л³ کاکنون بیارم بنیز—I² بدو دایه گفت—VI; بدو گفت زن—I¹
 همه—IV, VI⁵ دهم—I⁴ یکی آب زن بر سر—IV, VI; بر زن آتش برین
 بدید اندر آن پیرزن کاستی—VI⁶ I, IV, VI—6. оп.; VI—6. 757 стоят после 6. 759.
 تا شد گلش آبدار—VI; پژمرده آن لاله زار—IV; تا شد گلان چون نگار—I⁹ آبدار—I, IV⁸
 بر—T, IV, VI¹⁴ این—I, IV, VI¹³ بنزدت—I, IV¹² حالها—I¹¹ گر انمایه—I¹⁰
 بیالود—IV¹⁸ فروراند—VI¹⁷ شرم—I, IV, VI¹⁶ I—6. оп.; که زاد—VI¹⁵

چنین مهر اویم² بر آتش نشانند
 که گریان شدم آشکار و نهان³
 جهانم نیرزد بیک موی او
 بپیمان گرفتم⁴ دستش بدست⁵
 فرستاده پاسخ بزال سترگ⁶
 سخنهای بایسته⁸ گفت و شنود
 شنیدم همه پاسخ سام⁹ نیز
 زدی بر زمین و¹⁰ کشیدی بروی¹¹
 مرا¹³ پاسخ نامه این جامه بود¹⁴
 پسند آمدش زال را¹⁶ جفت اوی
 چو دستان ز پرمایگان گرد نیست
 همش نام و هم رای¹⁷ روشن روان
 که گردد هنر پیش او اندکی¹⁸
 ز کابل برآرد²⁰ بخورشید خاک
 کسی²¹ پای خوار اندر آرد بزین
 چنان کرد پیدا که نشناختش

سپهدار دستان¹ بکابل بماند
 [چنان تنگ شد بر دل بر جهان
 نخواهم بدن زنده بی روی او
 775 بدان مو مرا دید و بامن نشست
 فرستاده شد نزد سام بزرگ⁶
 زمانی به پیچید و دستور بود
 [فرستاده را داد بسیار چیز
 780 بدست همین زن که کنیدی موی
 فرستاده¹² آورده نامه بود
 فروماند سیندخت زان¹⁵ گفت گوی
 چنین داد پاسخ که این خرد نیست
 بزرگست پور جهان پهلوان
 785 هنرها همه هست و آهو یکی
 شود شاه گیتی بدین¹⁹ خشمناک
 نخواهد که از تخم ما بر زمین
 رها کرد زن را و بنواختش

گرفتم بپیمان دو—VI⁴ I, VI—6. оп. مرا مهر آن یل—IV² زابل—I¹

⁵ I, VI—доб.:

جز از دیدنی چیز دیگر نرفت * میان من و او خود آتش بتفت
 IV—доб.:

بگفتم چیز که بایست گفت * نباشد مرا جز مگر زال جفت

آهسته—VI؛ شایسته—IV⁸ بر نامدار—VI؛ بزال بزرگ—IV⁷ سوار—VI؛ سترگ—IV⁶

بدان—VI¹² I—6. 730 стоит после 6. 731 текста. زمینش—I¹⁰ پاسخ نامه—IV⁹

کین زن همان—I¹⁸ I—доб.:

بدست همین زن که کنیدی موی * زدی بر زمینش کشیدی بروی

رای و همراه—VI¹⁷ زال زر—IV¹⁶ ازین—IV¹⁵ VI—текст 6. искажен.

یکی—VI²¹ برآمد—IV²⁰ بر او—VI؛ ازین—IV¹⁹

چنان دید رودابه را¹ در نهان
بنیامد ز تیمار³ گریبان بخفت
790

۱۳

چو آمد⁵ ز درگاه مهراب شاد
گرانمایه سیندخت را خفته دید
بپرسید و گشت⁸ چه بودت بگوی
چنین داد پاسخ بمهراب¹¹ باز
795 ازین کاخ¹² آباد و این خواسته
وزین بندگان¹⁴ سپهبد پرست
وزین چهره و سرو بالای¹⁷ ما
بدین آبداری و این راستی
بناکام باید بدشمن سپرد
800 یکی تنگ تابوت²¹ ازین بهر ماست
بکشستیم و دادیم آبش برنج
همی کرد از زال⁶ بسیاری یاد
رخش پژمریده دل آشفته دید⁷
چرا پژمرید آن چو گلبرگ⁹ روی¹⁰
که اندیشه اندر دلش شد دراز
وزین تازی اسپان آراسته¹³
ازین تاج¹⁵ و این خسروانی¹⁶ نشست
وزین نام و این دانش و رای¹⁸ ما¹⁹
زمان تا زمان آورد²⁰ کاستی
همه رنج ما باد باید شمرد
درختی که تریاک او زهر ماست
بیاویختیم²² از برش تاج و گنج

2 IV- دخترش را- I, VI 1

بدان تا ببد نامشان در جهان * کسی نشنود آشکار و نهان
بیامد- I, IV, VI 5 از آن نیک و بد چیز با کس نگفت- IV 4 و : I-дoб.

7 VI-дoб.: کزو کرده بر زال- VI; از و کرده بد زال- I, IV 6

نشست او زمانی ببالین زن * ورا کرد بیدار پس رای زن
10 VI-дoб.: چرا پژمریدت چو گلنار- I 9 گفتش- I, IV 8

بترسید کورا ز دختر بوی (?) * بگوید ندارد مر اورا بروی
13 I-дoб.: گنج- I 12 داد پاسخ سیندخت- I, IV, VI 11

ازین کاخ آباد و این بوستان * ازین کامگاری دل دوستان
دانش و نام و- IV 18 من- VI 17 تختهای- VI 16 باغ- I, IV, VI 15 دیدگان- I 14

بر آویختیم- I 22 صندوق- I, VI 21 آیدش- I, IV, VI 20 من- VI 19 این رای

805 چو بر شد بخورشید و شد سایه‌دار¹
 برینست³ فرجام و انجام ما
 بسیندخت مهراب گفت این سخن
 سرای سپنجی بدین⁶ سان بود
 یکی اندر آید دگر⁷ بگنرد
 بشادی و انده¹⁰ نگردد دگر
 بدو گفت سیندخت این¹³ داستان
 خردیافته موبد¹⁵ نیک‌بخت
 810 زدم داستان تاز¹⁶ راه خرد
 [فرو برد¹⁷ سرو سهی داد خم
] که گردون بسر بر¹⁸ چنان نگنرد
 چنان دان که رودابه را پور سام
 ببردست روشن دلش را¹⁹ ز راه

ندانم- I, IV, VI-⁴ بران است- IV- I³ سایه دار- I-² مایه دار- I-¹

VI-دوب.: اندر دلت یا کهن- VI⁵

نه اینست راز دلت برگشای * بگو تا چرا شد دلت غم زدای
 نه هر روز این باغ بیینی و کاخ * هم‌مین تاج و این دستگاه فراخ
 جز امروز ناوردی اندیشه زو * کزو رفت باید سخن باز گو
 که مارا همی- IV؛ بشکرد- I⁹ بین- I⁸ یکی- IV⁷ از این- IV؛ بر این- I⁶
 بتنگی دل و غم- VI؛ بتنگی دل غم- IV؛ بتنگی دلم غم- I¹⁰ یابد ای پر خرد
 VI-دوب.:¹² بیداد- I¹¹

بگو این غم از چیست وز بهر کیست * به بی‌غم کزین غم سر انجام چیست
 چنین- I¹⁴ کز- IV؛ کین- I, VI-¹³ 807, 811, 808, 809, 812, 810, 813, 814. VI-порядок бб.:
 بروی دگر برنهد- VI؛ بروی دگر برنه از باستان- IV؛ دان و این کارهای چنان
 VI-دوب.: راستان

چگونگی توان کردن از تو نهان * چنین کار و این رازهای نهان
 دل او- I, IV, VI-¹⁹ نه بر ما چنان- I¹⁸ و I, IV-دوب.¹⁷ داستانی- IV¹⁶ مردم- IV¹⁵
 کنون- IV²⁶

<p>دانش خیره² بینم همی روی³ زرد⁴ نهاد از بردست شمشیر⁵ دست پر از خون جگر دل⁶ پر از باد سرد⁷ بروی زمین بر کنم هم کنون¹⁰ کمر کرد بر گردگاهش دو دست سخن بشنو و گوش دار اندکی روان و خرد¹⁴ ره‌نمای آیدت خروشی بر آورد چون پیل مست ببایستش اندر¹⁹ زمان سر برید کنون ساخت برمن چنین کیه‌یا دلیرش ز پشت پدر نشمرد²¹</p>	<p>بسی دادمش پند و سودش¹ نکرد چو بشنید مهرباب بر پای جست [تنش گشت لرزان و رخ لاجورد همی گفت رودابه را⁸ رود خون⁹ چو این¹¹ دید سیندخت بر پای جست چنین¹² گنت کز کهتر اکنون یکی ازان پس همان¹³ کن که رای آیدت به پیچید و بنداخت اورا¹⁵ بدست¹⁶ مرا¹⁷ گفت چون دختر آمد¹⁸ پدید نکشتم بگشتم ز راه²⁰ نیا پسر کوز راه پدر بگنرد</p>	<p>815 820 825</p>
---	--	----------------------------

1 I, IV, VI-سودی 2 VI-تیره 3 I-دو رخساره 4 VI-доб.:

ندیدم بدین گونه تا زادمش * تو گوئی که با شیر غم دادمش
همان به که این غم نهانی بود * مگر کین غم آسمانی بود
ز رودابه-IV 8 I-б. оп. 7 I-لب 6 IV, VI-از بر دسته بر تیغ-VI; از بر قبضه تیغ-I 5
بروی زمین بر-IV; بریزم بروی زمین هم کنون-I 10 (метр нарушен). هم اکنون-VI 9 گنتا یکی
ورا-IV 12 آن-IV, VI, VII 11 بروی زمین بر کنم رود خون-VI; برانم کنون
زن را-VI 15 روان را خرد-VI; بران رو که دل-I 14 و زان پس چنان-VI 13
20 I, IV, ببایستش در-I 19 آید-VI 18 ورا-IV; همی-I 17 زدست-I, VI 16
VI-доб. 21 I-доб. نرفتم براه

نشان پدر بایید اندر پسر * روا باشد از کمتتر آید هنر
I-доб.:

نشان پدر بایید اندر پسر * روا باشد از کمتتر آید هنر
یکی داستان زد برین بر پلنگ * بدآنگه که در جنگ شد تیزچنگ
مرا کارزارست گنت آرزوی * پدرم از نیا ام همین داشت خوی
IV-доб.:

یکی داستان زد برین بر پلنگ * بدآنگه که در جنگ شد تیزچنگ
VI-доб.:

نشان پدر بایید اندر پسر * روا باشد از کمتتر آید هنر

چرا باز داری سرم را ز جنگ³
 بیابند بر ما یکی⁴ دستگاه
 نه آباد ماند نه⁵ کشت و درود
 کزین⁷ در مگردان بخیره زبان
 بدل ترس و تیمار و سختی⁸ مدار
 گشاده شدست این سخن نیست راز¹⁰
 سخن هیچ با من بکژی¹¹ مگوی
 که مر خاک را باد فرمان برد¹²
 اگر ایمنی یابم¹³ از گزند¹⁴
 نخواهد ز اهواز¹⁵ تا قندهار
 بگفتار کژی مبادم¹⁶ نیاز
 دل دردمند تو بنند منست
 همین بد گمانی مرا از¹⁸ نخست¹⁹
 که چندین بد اندیشه²¹ باید گرفت

همم¹ بیم جانست و هم جای² ننگ
 اگر سام یل با منوچهر شاه
 ز کابل بر آید بخورشید دود
 چنین گفت سیندخت با مرزبان⁶
 کزین آگهی یافت سام سوار
 وی از گرگساران بدین⁹ گشت باز
 چنین گفت مهرباب کای ماهروی
 [چنین خود کی اندر خورد با خرد
 مرا دل بدین نیستی دردمند
 که باشد که پیوند سام سوار
 بدو گفت سیندخت کای سر فراز
 گزند تو پیدا گزند منست
 چنین است و این بردلم¹⁷ شد درست
 اگر باشد این نیست²⁰ کاری شگفت

830

835

پس اکنون که دختر خود ازین نژاد * ببایدش سر از تن او نهاد
 یکی داستان زد برین بر پلنگ * بدانگه که در جنگ شد تیزچنگ
 مرا کارزارست گفت آرزو * پدر با نیا همچنین داشت خو
 بر این⁴ باز دارد سرم را بجنگ³ بیم² مرا¹ IV-
 I, IV-⁸ ازین⁷ کین مرزبان⁶ VI-; کای پهلوان⁵ I-⁶ مانند برین بوم⁵ I-
 I-¹⁰ VI-⁹ بدن⁹ I-¹⁰ VI-¹⁰ تیمار تنگی⁹ VI-; تیمار چندین
 ز رودابه آن گوهر نابسود * بلندست و اورا زیانی نبود
 نبد چیز جز بند و پییمان دست * بدانگه کشان بود با هم نشست
 I-¹⁴ ناری از⁶ VI-; یابم ازین⁴ IV-; یافتی از¹³ I-¹³ I-¹² ب. op. ¹² I-¹¹ VI-¹¹ ز کژی¹¹ VI-
 ز زال گرانمایه داماد به * نباشد همی از کهان و ز مه
 مر مرا⁴ IV-; نزد من¹⁷ L-¹⁷ مبادت¹⁶ VI-¹⁶ تاتار¹⁵ IV-¹⁵ I-¹⁵ VI-¹⁵ доб. вариант того же б.
 I-¹⁹ доб. ¹⁹ I-¹⁹ همین یک گمانی مرا بد¹⁸ VI-¹⁸
 کزین گونه دیدی مرا دردناک * بغم خفته شادی ز دل رفته باک
 چندین بر اندیشه⁶ VI-; چندین اندیشه²¹ IV-²¹ اگر نیستی باز²⁰ I-²⁰ VI-²⁰ доб. вариант того же б.

- 840 فریدون بسرو یمن گشت شاه
هر انگه که بیگانه شد خویش تو
بسیندخت فرمود پس⁶ نامدار
بترسید سیندخت ازان تیر⁹ مرد
بدو گفت پیمانت خواهم نخست
845 زبان داد سیندخت را نامجوی
بدو گفت بنگر¹² که شاه زمین
[نه مانند بر و بوم و نه مام و¹⁴ باب
چو بشنید سیندخت سر پیش اوی
بر دختر آمد پر از خنده لب
850 همی مژده دادش که جنگی پلنگ
کنون زود پیرایه بگشای و رو¹⁹
- 2 جهانبجوی دستان همین دید¹ راه²
شود تیره³ رای⁴ بداندیش تو⁵
که رودابه را خیز⁷ پیش⁸ من آر
که او را ز درد¹⁰ اندر آرد بگرد
بچاره دلش را ز کینه بشست¹¹
که رودابه را بد نیارد بروی
دل¹³ از ما کند زین سخن پر ز کین
شود پست رودابه با¹⁵ رود آب¹⁶]
فرو برد و برخاک بنهاد روی¹⁷
گشاده رخ روزگون¹⁸ زیر شب
ز گور زیان کرد کوتاه چنگ
بپیش²⁰ پدر شو بزاری بنو²¹

1 I—доб.: همین جست—VI; همینست—I

که از آتش و باد و از آب و خاک * نشد تیره روی زمین زیر خاک
IV, VI—доб. варианты этого же б.; после варианта этого б. рук. IV доб.:

بیاورد آن پاسخ نامه پیش * ورا گفت خوش کن بدین رای خویش
I—доб.:⁵ بود تیزروی—I⁴ خیره—VI³

بسیندخت مهرباب بسپرد گوش * دلی پر ز کینه سری پر ز جوش
I—⁸ زود—VI⁷ چنین گفت سیندخت را—IV⁶ IV, VI—доб. варианты того же б.
I—⁹ تیز—IV⁹ باد—I¹⁰ تیره—VI; تیز—IV⁹ I, IV, VI—разбивают этот б. на три бб. (VI—дает только первые два):

بدو گفت پیمانت خواهم نخست * که او را سپاری بمن تن درست
وزان چون بهشت برین گلستان * نگرده تهی روی کابالستان
یکی سخت پیمان ستد زو نخست * بچاره دلش را ز کینه بشست
و—IV¹⁵ برین بوم نه مام و نه—IV¹⁴ سر—I, IV, VI¹³ بدل گفت ترسم—IV¹²
VI—¹⁶ تا VI—¹⁷ I—б. оп.; VI—доб.:

که اسپهبد از بد کند دل تهی * نباشد جز از نیکی و فرهی
بچاره دلش را ز کینه بشست * یکی سخت پیمان ستد زو نخست
چو بشنید دلشاد زی شوی تفت * و دستش ببوسید و ز آنجا بررفت
بگوی—IV²¹ ز پیش—I²⁰ روی—IV¹⁹ و روزگم—IV¹⁸

بدو گفت رودابه پیرایه چیست
 روان مرا پور سامست جفت
 به پیش پدر شد چو خورشید شرق
 [بهشتی بد آراسته پر نگار 855
 پدر چون ورا دید خیره بماند⁷
 بدو گفت ای شسته مغز از خرد
 که با اهرمن جفت گردد پری
 [چو بشنید رودابه آن گفت وگوی
 [سویه مژه بر نرگسان دژم 860
 پدر دل پر از خشم و سر پر ز جنگ
 سوی خانه شد دختر¹⁶ دل شده
 بیزدان گرفتند هر دو¹⁸ پناه
 بجای سرمایه¹ بی مایه چیست²
 چرا آشکارا نباید³ نهفت⁴
 بیافوت و زر اندرون گشته غرق
 چو خورشید تابان بخرم⁵ بهار⁶
 جهان آفرین را نهانی⁸ بخواند
 ز⁹ پرگوهان این کی¹⁰ اندر خورد
 که مه تاج بادت مه¹¹ انگشتی¹²
 دژم گشت و چون زعفران کرد روی¹³
 فرو خوابنید و نزد هیچ دم¹⁴
 همی رفت غرآن بسان¹⁵ پلنگ
 رخان معصفر بزر¹⁷ آژده
 هم این دل شده ماه¹⁹ و هم پیشگاه²⁰

4 VI-доб.: 4 مرا آشکارا نباید- I³ کیست- I, VI² گرانمایه- VI¹

سه شب تا بهر شب یکی آفتاب * نماید مرا پاک یزدان بخواب
 کز آن آفتاب آفتاب دگر * پدید آمدی بر فرازنده سر
 که شاهان ایران در افراز اوی * بدیدی به پیروزی این جنگ اوی
 چو خور جنگ جوید چو پیش آیش * ز بیگانگان گر ز خویش آیش
 که این بخش ماهست از آسمان * گزینش نباید ز گشت زمان
 بدیش درو خیره ماند- VI⁷ 854, 856, 855, 857, 858. I, VI-порядок бб.:⁶ بوقت- IV⁵
 که مه تاج بادا مه- I, II¹¹ چه- VI¹⁰ زب- IV; بید- I, VI⁹ فراوان- I, VI⁸
 VI-доб.: I, IV, VI¹² خود تاج بادت نه- VI¹³

گر از دشت قحطان یکی مار گیر * شود مغ بپایندش کشتن بتیر
 I, VI-¹³

چو بشنید رودابه پاسخ بدوخت * ز شرم پدر روی را بر فروخت
 سوی خانه خویش شد- VI¹⁶ از آن جای غرآن بشد چون- VI¹⁵ I-б. оп.¹⁴ IV-б. оп.
 همان دل شده نام- I¹⁹ هر یک- VI¹⁸ بخوان- I¹⁷ VI-доб.:²⁰

شد اندر جهان فاش این آگهی * نمودی همی ز اندرون بر تهی

- پس آگاهی آمد بـشـاه بـزرگ
 زپـیـوند مـهـراب و ز مـهـر زال 865
 سـخـن رـفـت³ هـر گـونـه بـا مـوبـدان
 چـنـین گـفـت بـا بـخـردان⁴ شـهـریـار
 چـو⁵ ایـران زچـنـگـال شـیـر و پـلـنگ⁶
 فـریـدون زضـحـاک گـیـتی بـشـست
 نـبـاید کـه بـر خـیـره از⁷ عـشـق زال 870
 [چـو از دـخـت مـهـراب و از پـور سـام
 اگـر¹¹ تـاب گـیـرد¹² سـوی مـادـرش
 کـنـد شـهـر¹⁵ ایـران پـرآشـوب و رنـج
 هـمـه مـوبـدان آفـریـن خـوانـدند
 بـگـفـتند کـز مـا تـو دـانـاتـری 875
 هـمـان کـن کـجا¹⁸ بـا¹⁹ خـرد در خـورد
 بـفـرمـود تـا نـوذر آـمـش پـیـش²⁰
 بـدو گـفـت رـو پـیـش سـام سـوار

و زان نا همالیده با آن همال- I, VI² ز دستان و مهراب و سام سترگ-- I, IV¹

IV-доб.:

منوچهر ازین کار شد پر ز درد * ز مهراب و دستان بدل درد خورد

نهنگ- VI⁶ که- VI⁵ موبدان- IV⁴ گفت- VI³ VI-доб. вариант того же б.

نو- VI; کین- IV⁹ درخت سرافگنده گردد نهال- VI⁸ در- IV, VI⁷; ل-⁷

¹⁰ Л-б. оп.; I, VI-доб.:

بیک سو نه از گوهر ما بود * چو تریاک با زهر همتا بود

VI-доб.:¹⁴ ز گفت بد آگنده- I, IV¹³ باز گردد- IV¹² وگر-¹¹ Л

بسان نیما ازدهای ضحاک * ز تخم کیانی کند بوم پاک

همانا سخن-¹⁸ Л موبد-¹⁷ I اگر باز گردد بدو-¹⁶ I بوم-¹⁵ VI

VI-доб.:²¹ آمد پیش- I, IV, VI²⁰ از-¹⁹ I

براه دوراهه مر اورا بیاب * ازان پیش کو بگنرد با شتاب

<p>ز نزدیک ما کن سوی خانه رای¹ ابا ویژگان سر نهاده برآه² ابا ژنده پیلان پرخاشجوی³ پنیره سوی پور کی شاه شد³ بیامد بنزدیک سام سوار⁴ ابا⁶ ژنده پیل و تبیره شدند بزرگان وکی⁸ نوذر نامدار⁹ بدیدار او سام یل گشت شاد ز دیدار او رامش جان کنم¹² نخست از منوچهر بردند نام¹⁴ گرفتند شادی زهر کشوری¹⁶ چو خورشید رخشنده بگشاد راز هیون دلاور¹⁹ بر آورد پر²⁰</p>	<p>چو دیدی بگویی کزین سوگرای [هم آنگاه برخاست فرزند شاه 880 [سوی سام نیرم نهادند روی [چو زین کار سام یل آگاه شد ز پیشش پدر نوذر نامدار [همه نامداران⁵ پنیره شدند [رسیدند پس پیش⁷ سام سوار 885 پیام پدر شاه نوذر¹⁰ بداد چنین داد پاسخ که فرمان¹¹ کنم نهادند خوان و گرفتند جام¹³ پس از نوذر و سام¹⁵ و هر مهتری بشادی در¹⁷ آمد شب¹⁸ دیریا [خروش تبیره برآمد ز در 890</p>
---	---

بدیدار ما کن یکی تازه رای-VI؛ بنزدیک ما کن تو از خانه جای-IV¹

2), IV, VI-б. оп.; I-доб.:

چو نوذر برون شد ز پیش پدر * بر پهلووان زود بنهاد سر
VI-доб.:

که در دل مرا هست با تو سخن * ز کاری که جز تو نیاری ببن
چو گشت این سخن را بو شهریار * بشد نوذر و لشکر نامدار
نزدیک-IV⁷ چه با-IV⁶ پهلووانان-I⁵ I, IV, VI-б. оп. ⁴ ابا-I⁸ در پیش-VI³

بپرسش که چو آمدند از کارزار-IV؛ شهریار-VI⁹ ابا-I⁸ در پیش-VI
(метр нарушен). بدیدارش آرامش جان-Л¹² ایدون-IV¹¹ پیام منوچهر موبد-IV¹⁰
I, VI-доб.؛ ز دیدار و آرامشش چون کنم-IV؛ کنم

بدند اندر آن روز مهمان سام * بدیدار سام آن گره شادکام
و زال-VI¹⁵ نخستین پیام منوچهر و کی-VI¹⁴ گرفتند می-VI¹³
IV-б. оп.؛
Л-доб.:

چو بگشاد زیور بگیتی سپهر * بپوشید رخشنده دیدار مهر
شکاور-VI¹⁹ شب تیره تا-IV¹⁸ برامش بر-VI¹⁷
I-б. оп. ²⁰

<p>بفرمان او بر گرفتند راه¹ بیاراست دیهیم³ شاهنشاهی چو دریای سبز اندر آمد⁴ بجوش برفتند با⁶ خشتهای گران سپر در سپر ساخته⁷ سرخ و زرد⁸ ابا تازی اسپان و پیلان و گنج بسی⁹ با درفش و تبیره¹⁰ شدند¹¹ پیاده شد و راه بگشاد شاه¹³ زمین را ببوسید و شد پیش¹⁵ اوی زیاقوت رخشنده بر سرش¹⁶ تاج چندان چون سزا بود بنواختش¹⁷</p>	<p>سوی بارگاه منوچهر شاه [منوچهر چون یافت زو² آگهی] ز ساری و آمد بر آمد خروش [ببستند آئین⁵ ژوپینوران 895] سپاهی که از کوه تا کوه مرد [ابا کوس و بانای روئین و سنج] ازین گونه لشکر پذیره شدند [چو آمد بنزدیکی¹² بارگاه] چو شاه جهاندار بگشاد¹⁴ روی 900 [منوچهر برخاست از تخت عاج] بر خویش بر تخت بنشاختش</p>
---	--

جوشان- I, IV-⁴ ایوان- I-³ زان- I-² که سام نریمان آمد ز راه- VI-¹
 گرفتند با- IV- ابا جوش و با- I-⁶ برفتند آنگاه- I-⁵ عمان برآمد- VI- برآمد
 I-¹¹ ز مرد و سپه خلق تیره- VI-¹⁰ همه- IV-⁹ I, VI-6. оп. I-⁸ یافته- IV-⁷
 سپه یکسر اندر پذیره شدند * مهان با درفش و تبیره شدند
 VI-دوب.:

تو گفستی سپاه و سپهر برین * همه لشکر آمد بروی زمین
 منوچهر از آنروی و زین روی سام * رسیدند زی یکدگر با خرام
 فراز یکی پیل شاه جهان * نشسته به پیروز تخت مهان
 VI-¹³ بنزدیک آن- IV-¹²

چو سام آمد از پیش و از پیل گاه * پیاده شد و راه بگشاد شاه
 после этого б. рук. VI-دوب.:

جهان پهلوان سام بردش نماز * و زانجا سوی شهر گشتند باز
 شب آمد جهان پهلوان رنجه بود * بیآسود کان شب بسی رفته بود
 ز کان شنبه زرگون آسیا * بکشستی بر آمد ز روی هوا
 بشد پهلوان سام با سرکشان * بدیدار خسرو غم از دل فشان
 VI-دوب. I-¹⁷ برفرق- VI-¹⁶ سوی- IV-¹⁵ بنمود- I, IV, VI-¹⁴

ز مهراب و زال او سخن راست کرد * نخستین ازان چنگ آغاز کرد

905 [وزان گرگساران¹ جنگ آوران
 [بپرسید و بسیار³ تیمار خورد
 [که نوشه⁶ زی ای شاه تا جاودان
 [برفتم بران شهر دیوان نر
 [که از تازی اسپان تکاورترند¹⁰
 [سپاهی که سگسار خوانندشان
 [زمن چون بدیشان رسید آگهی
 910 [بشهر اندرون نعره¹³ بر داشتند
 [همه پیش من¹⁴ جنگجوی آمدند
 [سپه جنب جنبان شد و روز تار¹⁵
 [وزان نره دیوان مازندران²
 [سپهبد سخن⁴ یک بیک یاد کرد⁵
 [زجان تو کوته بد بدگمان⁷
 [نه⁸ دیوان که شیران جنگی بپر⁹
 [زگردان ایران دلاورترند
 [پلنگان¹¹ جنگی نمایند شان¹²
 [از آواز من مغزشان شد تهی
 [ازان پس همه شهر بگذاشتند
 [چنان خیره و پوی پوی آمدند
 [پس اندر فرار¹⁶ آمد و پیش غار¹⁷

1 I, IV—доб. و 2 VI—доб.:

بگوی آگهی تا سپهر کبود * چگونه برو تخم ایشان ربود
 دل و بازوی تو همیشه ست چیر * بماناد جاوید سام دلیر
 3 I— و 4 I— همه 5 IV—
 فراوان بپرسید و بنواختش * مراو چون سزا بود بنشاختش
 VI—

دل غم ز بهر تو بسیار خورد * سپهبد سخن یک بیک یاد کرد
 نه دیوان که—⁹ I، IV—چه⁸ I، IV—ب. оп. VI—؛ شادان دل بخردان—⁷ IV، شادان—⁶ I
 نه دیوان که شیران جنگی بتر—^{VI}؛ نه دیوان جنگی که شیران نر—^{IV}؛ شیران پرخاشخز
 بانگ—¹³ VI، شمارند شان—^{IV}؛ گمانند شان—^I 12، نهنگان—^{VI} 11، دلاورترند—^{IV} 10
 14 I—доб.؛ 15 IV—کوهسار 16 IV—پدید 17 I—доб.:

در افتاد ترس اندرین لشکر * ندیدم که تیمار آن چون خورم
 دو سیصد منی گرز برداشتم * سپاهم بدان مرز بگذاشتم
 همی رفتم و کوفتم مغزشان * تهی کردم آن بنگ بر مغزشان
 IV—доб. вариант первого б. рук. I؛ VI—доб. варианты тех же бб. и еще два других бб.: один
 после первого б. рук. I (его текст искажен) и второй после третьего б.:

چو آهو بره از بره نره شیر * رمیدند ازان نامجوی دلیر

- 915 [نهبیره جهاندار سلم بزرگ¹
[سپاهی³ بکردار مور و ملخ
[چو بر خاست زان لشکر گشن گرد⁵
[من این⁷ گرز یک زخم برداشتم
[خروشی خروشیدم⁸ از پیشت زین
[دل آمد سپه راهمه¹⁰ باز جای
[چو بشنید کاکوی آواز من
[بیامد بنزدیک من جنگ¹¹ ساز
[مرا خواست کارد بزم کمند
[کمان کیانی گرفتم بچنگ
[عقاب تکاور بر انگیختم
[گمانم چنان بد که سندان سرش
[نگه کردم از گرد چون پیل مست
925 [چنان آمدم شهریارا گمان
[وی اندر شتاب و من اندر درنگ
[چو آمد بنزدیک من سر فراز¹⁹
[گرفتم کمربند مرد²⁰ دلیر
- به پیش سپاه اندر آمد جو گرگ²
نبد دشت پیدا نه کوه⁴ ونه شخ
رخ نامداران ما گشت زرد⁶
سپه را هم آنجای بگذاشتم
که چون آسیا⁹ شد بریشان زمین
سراسر سوی رزم کردند رای
چنان زخم سرباز کوپال من
چو پیل ژیان¹² با کمند دراز
چو دیدم خمیدم¹³ ز راه گزند¹⁴
به پیکان پولاد و تیر خدنگ
چو آتش بدو بر تبر¹⁵ ریختم
که شد دوخته¹⁶ مغز تا¹⁷ مغزیش
بر آمد¹⁸ یکی تیغ هندی بدست
کزو کوه زنهار خواهد بجان
همی جستمش تا کی آید بچنگ
من از چرمه چنگال کردم دراز
ز زین بر گسستم²¹ بکردار شیر

1 I, IV, VI—سترگ 2 I—گردد اندر آمد بکردار گرگ I, IV, VI—доб.:

جهانجوی را نام بکرکوی بود * یکی سرو بالا نیکو روی بود
بمادر هم از تخم ضحاک بود * سر سروران پیش او خاک بود
لشکرش کسی نبرد VI—⁵ خاک IV, VI—⁴ ریگ I—³ سپاهش I, IV, VI—
خروشی VI—⁶ چنان بر خروشیدم I—⁸ و گر VI—⁷ 6 VI—⁶ обратный порядок мира.
چریدم IV—¹³ دمان I, VI—¹² رزم I—¹¹ ازان I—¹⁰ کجا آسمان VI—⁹ بر آوردم
شود دوخته IV, VI—¹⁶ برو بر همی IV, VI—¹⁵ بدو بر عنان L—¹⁵ 14 I—66. 921—928 оп.
بمن مرد جنگی VI—¹⁹ بنزدیک من رزم ساز IV—¹⁹ بیامد IV, VI—¹⁸ ترگ با IV—¹⁷
بر گرفتم I, VI—²¹ گرد I—²⁰ فراز

- 930 [زدم بر زمین بر چو پیل ژیان¹
 [چو افگنده شد شاه زمین گونه خوار³
 [نشیب و فراز بیابان و کوه
 سوار و پیاده ده و دو هزار
 چو بشنید گفتار سالار شاه
 چو روز از شب آمد بکوشش ستوه
 می و مجلس¹¹ آراست¹² و شد نهادمان
 بیگماز¹⁴ کوتاه کردند شب¹⁵
 چو شب روز شد پرده بارگاه
 پیامد سپهدار سام سترگ
 چنین گفت با سام شاه جهان
 940 بهندوستان آتش اندر فروز¹⁹
 نباید که او یابد از بد²¹ رها
 زمان تا زمان زو برآید خروش
 هر آنکس که پیوسته او بود

زدم بر زمین بر چو شیر ژیان-IV: بخاکش فگندم چو پیل دمان-I-1
 زار-VI-3 پر آهن برو دست و پای و میان-IV: زدم تیغ هندی ورا بر میان-VI-1, 2
 برآمد در-I-7 شدند انجمن هر گروه-IV, VI-6 زهر-VI-5 931 و 932 op. I-66-4
 آنجا: I, IV-8

سپاهی و جنگی و شهری سوار * همانا که بودند سیصد هزار
 چه سنجید بداندیش با بخت تو * بپیش پرستنده تخت تو
 رامش-IV-11 I, IV, VI - 6. op. 10 بر ماه-I-9 VI-دوب. второй б. рукописей I и IV.
 بشستند دست-I-16 دست-I-15 بیکبار-VI: بگفتار-IV-14 ماند-IV-13 آورد-VI-12
 I, VI-دوب.: 17

بشاه آفرین کرد آن بی همال * همی خواست گفتن ز مهرباب و زال
 که شاه جهان پیشتر بر گرفت * سخن را بر وی دژم برگرفت
 و-I, IV-20 آتشی بر فروز-IV-19 جهان پاک ماند از بددگمان-IV-18
 کجا بسته-VI: که در بسته-I, IV-23 از تخم آن-IV-22 تو-VI-21

945 سر از تن جدا کن زمین را بشوی
چنین داد پاسخ که ایمن کنم
ببوسید تخت و بمالید روی
سوی خانه بنهاد سر^۳ با سپاه

ز پییوند^۱ ضحاک و خویشان اوی^۲
که کین از دل شاه بیرون کنم
بران نامور مهر انگشت اوی
بدان بادپایان جوینده^۴ راه

۱۵

950 بههراب و دستان رسید این سخن
خروشان ز کابل همی رفت^۵ زال
[همی گفت اگر ازدهای دژم
چو کابلستان را بخواهد بسود
بپیش پدر شد پر از خون جگر
چو^۶ آگاهی آمد بسام دلیر
همه لشکر از جای بر خاستند
955 [پندیره شدن را تبیره زدند^{۱۱}
همه پشت پیلان برنگین درفش
چو روی پدر دید دستان سام^{۱۳}

که شاه و سپهبد فگنند بن^۵
فرو هشته لَفَج و بر آورده یال
بیاید که گیتی بسوزد بدم^۷
نخستین سر من بیاید درود^۸
پر اندیشه دل پرز گفتار سر^۸
که آمد ز ره بپه نره شیر
درفش فریدون بیاراستند^{۱۰}
سپاه و سپهبد پندیره شدند
بیاراسته سرخ و زردو بنفش^{۱۲}
پیاده شد از اسپ و^{۱۴} بگنارد گام^{۱۵}

^۱ IV—مردان ^۲ I, IV, VI—دوب.

بدو شاه چون خشم و تیزی نمود * نیاراست آنگه سخن بر فزود

^۳ IV—رخ ^۴ IV, VI—کوبنده ^۵ I, IV, VI—دوب.:

برآمد همه شهر کابل بجوش * وز ایوان مهراب برشد خروش

چو سیندخت و مهراب و رودابه نیز * بنومید گشتند از جان و چیز

^۶ IV—تاخت ^۷ I—66. 951, 952, 953 оп. ^۸ VI—66. 953 и 954 оп. ^۹ VI—پس ^{۱۰} VI—

ابا نای و کوس—IV: پندیره شدن با تبیره شدند—^{۱۱} I—درفش همایون به پیراستند

و تبیره شدند ^{۱۲} I, VI—دوب.:

چو دستان پدید آمد از دور سام * بر انگیخت بالای زرین لگام

همان نامداران—IV^{۱۵} از باره—^{۱۴} Л—چو دستان پدید آمد از دور سام—IV^{۱۳} Л,

بزرین نیام .

- بزرگان پیاده شدند از دوروی
 960 زمین را ببوسید زال دلیر
 نشست از بر تازی اسپ² سمند
 بزرگان همه پیش او آمدند
 که آزرده گشتست بر⁵ تو پدر
 [چنین داد پاسخ کزین⁷ باک نیست
 965 [پدرگر بمغز اندر آرد خرد
 [وگر بر گشاید زبان را بخشم⁹
 چنین تا بدرگاه سام آمدند¹³
 فرود آمد از باره¹⁴ سام سوار
 چو زال اندر آمد پیش پدر
 970 یکی آفرین کرد بر سام گرد
 که بیدار دل پهلوان شاد باد
 [ز تیغ تو الماس بریان¹⁸ شود
 [کجا دیزه²¹ تو چمد روز جنگ
 [سپهری کجا باد گرز تو دید
 975 زمین نسپرد شیر²⁴ با داد²⁵ تو

پدر نیز با او سخن راند دیر-IV; سخن گفت با او ز مهراب شیر-I¹
 VI-6. оп. ⁴ VI-6. оп. ³ I-اسپی ² I-زمانی همی بود برپای دیر-VI
 مرا نیز هم جای جز-I⁸ که این-Л⁷ ره پوزش آرومکش-IV⁶ از-IV, VI⁵
 وگر برگشاید-IV; نگر تا زبان را گشایم بمهر-I⁹ مرا جای فرجام جز-IV, VI
 شرم-I, VI¹¹ من-IV, VI¹⁰ پدر برگشاید زبان را ز خشم-VI; زبان را بمهر
 12 I, IV-بچهر ¹³ IV-переписчик опустил два мисра и соединил 66. 967 и 968:
 چنین تا بدرگاه سام سوار * هم اندر زمان زال را داد بار
 پورستنده-I¹⁷ دیده-VI¹⁶ گسترد سر-VI; برداشت سر-IV¹⁵ اسپ-I, IV, VI¹⁴
 چرمه-IV²¹ بریان-VI²⁰ جنگ تو-I, IV, VI¹⁹ گریان-I, VI¹⁸ گشاینده-IV
 بهماند-IV, VI²³ اندر آید بمغز-IV; اندر آرد سپاه-I²² دیده-کو-VI; تو
 گشت-I, IV²⁷ و-VI²⁶ یاد-VI²⁵ ز چه نسپرد شاه-IV; زمین سر بسر-سبز-I²⁴
 28 VI- (метр нарушен) ز بنیاد

<p>ز تو داد یابد¹ زمین و زمان² وگر چه به پیوند تو⁴ شهره ام⁵ به گیتی⁶ مرا نیست با کس نبرد⁷ که بر من کسی را بران هست راه⁸ وگر هست با این نژادم هنر⁹ بکوه اندرم جایگه ساختی¹⁰ بآتش سپردی¹¹ فزاینده را¹³ که از چه سیاه و سپیدست رنگ¹⁵ بچشم خدایی بمن بنگرید¹⁶ ابا رای و با تاج و تخت و¹⁸ سران¹⁹</p>	<p>همه مردم از داد تو شادمان مگر من که از داد³ بی بهره ام یکی مرغ پرورده ام خاکخورد ندانم همی خویشستن را گناه مگر آنکه سام⁹ یلسستم پدر [ز مادر بزادم بینداختی فگندی¹⁰ بتیمار زاینده را¹¹ ترا با جهان آفرین نیست¹⁴ جنگ کنون کم جهان آفرین پرورید ابا گنج و با تخت¹⁷ و گرز گران</p>	<p>980</p> <p>985</p>
--	---	-----------------------

شگفتی ز داد تو-IV; مگر من ز داد تو-I³; IV-б. оп.² باشد-VI¹
وگر چند فرزند تو-VI; اگر چه ز پیوند تو-I; وگر چه به پیمان تو-Л⁴
IV-доб.:⁵

ز انصافی و دادت جهان بهره مند * ستم را ز دست تو بر پای بند
زال-IV⁹; I, IV, VI-б. оп.⁸ کسی نیستم هم نبرد-I⁷ ز گیتی-VI, T⁶
بتیمار و غم بنده را-IV; بتیمار پاینده را-Так в T; Л¹¹ سپردی-IV¹⁰
بر آتش فگندی-IV¹² بتیمار تابنده را-VI; I-б. оп.; I-доб.:¹³
نه گهواره دیدم نه پستان شیر * نه از هیچ خوشی مرا بود ویر
ببردی بکوهی بیفگندیم * دل از ناز و آرام بر کنندیم
I-доб.:
I, IV, VI-б. оп.; I-доб.:¹⁶ I-доб. два сильно поврежденных бб.¹⁵ بود-IV, VI, T¹⁴

هنرهای مردی و تیغ یلی * یکی یار چون مهتر کابلی
IV, VI-доб. вариант того же б.; IV — после этого б. доб.:

و گر نه بچهر از کسی کم نیم * سزای غم و رنج و ماتم نیم
با تاجداران-I¹⁸ ابا تخت و با تاج-IV; ابا تاج و با تخت-I¹⁷
IV-порядок бб.: 987, 988, VI¹⁹ (метр нарушен). با تاج و کشور-VI; با داد و هوش-IV;
989, 990, 985, 986, 992; IV-доб.:

نشسته بکابل بفرخنده روز * سپردی مرا کشور نیروز

[نشستم بکابل¹ بفرمان تو
 [که گر کینه جویی² نیازم³
 ز مازندران هدیه این ساختی
 که ویران کنی خان⁶ آباد من
 990 [من اینک بپیش⁷ تو استاده ام
 [باز⁹ میانم بدو نیم کن
 سپهبد چو بشنید گفتار زال
 بدو گفت آری همیمنت¹¹ راست
 همه کار من با تو¹³ بیداد بود
 995 ز من¹⁴ آرزو خود همیمن خواستی
 مشو تیز¹⁶ تا چاره کار تو
 یکی نامه فرمایم اکنون¹⁸ بشاه
 سخن هرچه باید²¹ بیاد آورم²²
 اگر یار باشد جهاندار ما
 1000 نویسنده را پیش بنشانند
 سر نامه کرد آفرین خدای
 ازویست نیک و بدو هست و نیست

نگه داشتیم رای و پیمان تو]
 درختی که کشتی⁴ بیمار آرم⁵
 هم از گرگساران بدین تاختی
 چنین داد خواهی همی داد من
 تن بنده⁸ خشمم ترا داده ام]
 ز کابل میپیمای با من¹⁰ سخن]
 بر افراخت گوش و فرو برد یال
 زبان تو بر راستی برگواست¹²
 دل دشمنان بر تو بر شاد بود
 بتنگی دل¹⁵ از جای بر خاستی
 بسازم کنون نییز¹⁷ بازار تو
 فرستم بدست توای¹⁹ نیک خواه²⁰
 روان و دلش سوی داد آورم²²
 بکام تو گردد همه کار ما²³
 ز هر در سخنها همی رانند
 کجا هست²⁴ و باشد همیشه بجای²⁵
 همه بندگانیم و ایزد یکیست²⁶

کاری-IV 4 بکار آیمت-IV 3 نگفتی که هرگز- I, VI 2 یکایک-I 1

IV-دوب.: 5

بوم پهلوان و غلام رهی * بکاری اگر هیچ فرمان دهی
 ازین- VI 10 هم اکنون- VI 9 دل و دیده- IV ; تن زنده- I 8 بنزد- I 7 کاخ- I 6
 بر تو- I, VI 13 زبانت بدین راستی پادشاست- I, VI 12 کاری چنینست- I 11 در
 خواهم نوشتن- VI 18 تیز- I, IV, VI 17 تند- I 16 بدل نیک- IV 15 زما- IV 14
 I, IV, VI 19 ل, IV, VI 20 I-دوب.: 20 یکی

چو بیند هنرها و دیدار تو * نجوید جهاندار آزار تو
 آوریم- I, VI 22-в обоих случаях 21 ل-دوب.: 23 باشد- I 21

ببازو کند شیر همواره کار * هر آنجایگه کو بیابد شکار
 I-دوب. вариант того же б. 24 کجا بود- I 25 VI-б. оп. 26 VI-б. оп.

<p>بران است² چرخ روان را روش وزو آفرین بر منوچهر شاه بیزم اندرون ماه³ گیتی فروز⁴ زشادی⁶ بهر کس رساننده⁷ بهر⁸ کشنده سرافراز جنگی پلنگ¹⁰ شود خاک نعل سرافشان سمند¹² بآبشخور آری¹⁵ همی گرگ و میش بمردی بهشت¹⁷ اندر آورده پای چنین کرد¹⁸ خورشید و ماه افسرم ابا جادوان ساختم کارزار چو من کس ندیدی²² بگیتی سوار چو من دست بردم بگرز گران بر آورده گردن ز گردن کشان²³ برون آمد و کرد گیتی چوکف²⁶ همان کوه تا کوه بالای²⁸ او همی داشتندی شب و روز پاس</p>	<p>هرآن چیز کو ساخت اندر¹ بوش خداوند کیوان و خورشید و ماه [بیزم اندرون زهر تریاک سوز 1005] گراینده⁵ گرز و گشاینده شهر] کشنده⁹ درفش فریدون بجنگ [ز باد عمود¹¹ تو کوه بلند] همان¹³ ازدل پاک¹⁴ و پاکیزه کیش 1010 یکی بنده ام من¹⁶ رسیده بجای همی گرد کافور گیرد سرم بهستم میان را یکی¹⁹ بنده وار²⁰ [عنان پیچ و اسپ افکن و گرزدار²¹] بشد آب گردان مازندان 1015 [ز من گر نبودى بگیتی نشان] چنان ازدها کو²⁴ ز رود²⁵ کشف [زمین شهر تا شهر پهنای²⁷ او] جهان را ازو بود دل پر هراس²⁹</p>
---	--

1- VI-6. оп. 4 هور-IV 3 همو داد-IV 2 بدان است- I 1 ساختست از- I 1
 کشیده-IV, VI 9 VI-6. оп. 8 رسانیده-IV 7 بشادی-Л 6 گرازنده- I 5
 1008 VI-6. 12 باد دبوس-VI 11 زخم عمود- I 11 گیتی نهنگ- I, VI 10
 ;آرد-Л, VI 15 از دل و داد-IV 14 همی-Л 13 1009 текста. 17 I-8
 ;میان یلی-Т 19 داد- I, IV, VI 18 بدو بار هشت- I 17 هستم-Л 16 آید-IV
 ;گرد افکن و گرزدار- I 21 مر دوار- VI 20 میان یکی- I, IV, VI
 - I-6. оп.; IV 23 نبیند- I, VI 22 گرزافکن و گرزدار- VI 23 اسپ افکن نیزه دار-IV
 بسی گاه تا شد ز گردنکشان * بگیتی منم در زمانه نشان
 IV-доб.:

نه هنگام کین داشت کس پای من * نه بگرفت کس در جهان جای من
 اگر رانم از مردی خود سخن * به عموری نیابد ز سرتا به بن
 بالای- I, IV, VI 27 بکف- VI 26 ز کوه- IV 25 برود- Л, VI 25 ازدهای- VI 24
 دل در هراس- IV, VI 29 پهنای- I, IV, VI 28

- [هوا پاک دیدم¹ ز پرنندگان
 1020 [ز تَغش همی پتر کرگس بسوخت
 [نهنگ دژم بر کشیدی ز آب
 [زمین گشت بی مردم و چارپای
 [چو دیدم که اندر جهان کس نبود
 [بزور جهاندار یزدان پاک
 1025 [میان را ببستم بنام بانند
 [بزیبن⁹ اندرون گرزۀ گاوسر
 [برفتم بسان نهنگ دژم
 [مرا کرد پدرود هرکو شنید¹¹
 [ز سر تا بدمش¹³ چو کوه بلند
 1030 [زباننش بسان درختی سیاه¹⁴
 [چو دو آبگیرش پر از خون دو چشم
 [گمانی چنان بردم ای شهریار
 [جهان پیش چشمم چو دریا نمود
 [ز بانگش بلرزید روی زمین
 1035 [برو بر زدم بانگ بر سان شیر
 [یکی تیر الماس پیکان²¹ خدنگ
- [همان روی گیتی² ز درندگان³
 [زمین زیر زهرش همی بر فروخت
 [بدم در کشیدی ز گردون⁴ عقاب
 [همه یکسر اورا⁵ سپردند جای
 [که با او همی دست یارست سود⁶
 [بیفگندم از دل همه⁷ ترس و باک
 [نشستم بران⁸ پیل پیکر سمند
 [ببازو کمان و¹⁰ بگردن سپر
 [مرا تیز چنگ و ورا تیز دم
 [که بر اژدها¹² گرز خواهم کشید
 [کشان موی سر بر زمین چون کمند
 [زفر باز کرده¹⁵ فگنده برآه
 [مرا دید¹⁶ غرید و¹⁷ آمد بخشم
 [که دارم مگر¹⁸ آتش¹⁹ اندر کنار
 [بابر سیه بر شده تیره دود
 [ز زهرش زمین²⁰ شد چو دریای چین
 [چنان چون بود کار مرد دلیر
 [بچرخ اندرون راندم بی درنگ²²

همان — I, VI — 4 پویندگان — IV — 3 همه روی کشور — VI — 2 کرده — T; دیدن — VI — 1
 یارد بسود — IV — 6 جهانی مر اورا — VI — 5 جهان جمله اورا — I — 5 از هوا تیز پتران
 کمندی — VI — 10 بچنگ — VI — 9 بر — I — 8 برون کردم از دل همی — IV — 7 یارد ستود — VI
 (метр нарушен) آتش — IV — 12 هر کس که دید — T; هر کین شنید — IV; هر کان شنید — I — 11
 درخت سیاه — VI — 14 بدیدم رسیدم — VI; رسیدم دیدم — IV; رسیدم و دیدم — I — 13
 Так в T, J, — 18 غرید — VI; غریده — I — 17 دید و — I, IV, VI — 16 باز کنده — VI — 15
 تیز — VI — 21 چنان — VI — 20 دوزخ — IV — 19 داری مرا — VI; دارد مگر — I; دارد مرا — IV
 I — 22 доб.: پیکان و تیر
 بسوری (так!) فرو کردم آن تیر رام * بدان تا بدوزم زبانش بکام
 VI — доб. вариант того же б.; IV — доб.:
 زدم بر یکی نیمه فوز اوی * بدان زخم تاریک شد روز اوی

- [چو شد دوخته یک کران از دهانش¹ هم اندر زمان دیگری همچنان
[سدیگر زدم بر میان زفرش
[چو تنگ اندر آورد با من زمین 1040
[بنیروی یزدان گیهان خدای
[زدم بر سرش گرزۀ گاوچهر
[شکستم سرش چون تن⁸ ژنده پیل
[بزخمی چنان شد که دیگر نخاست
[کشف رود پر خون و زرداب شد⁹ 1045
[همه کوهساران پر از مردو زن
[جهانی بران¹² جنگ نظاره بود
[مرا سام یک زخم ازان¹⁴ خواندند
[چو زو¹⁶ باز گشتم تن روشنم
[فرو ریخت از باره برگستوان 1050
[بران بوم تا سالیان بر نبود
[چنین و جزین هرچه بودیم²² رای
- بماند از شگفتی بپیرون زبانش²
زدم بر دهانش³ بپیچید⁴ ازان⁵
برآمد همی جوی خون از جگرش
بر آهختم این⁶ گاوسر گرز کین
برانگیختم پیالتن را ز جای
برو کوه بارید گفتم⁷ سپهر
فرو ریخت زو زهر چون رود نیل
ز مغزش زمین گشت با کوه راست
زمین جای آرامش و خواب شد¹⁰
همی آفرین خواندندی بمن¹¹
که آن ازدها زشت¹³ پتیاره بود
جهان زر و گوهر بر¹⁵ افشانند
برهنه شد از¹⁷ نامور جوشنم
وزین¹⁸ هست هر چند رانم زیان¹⁹
جز از سوخته خار²⁰ خاور نبود²¹
سران را²³ سر آوردمی زیر پای²⁴

سرون و میانش-IV² کران دهانش-VI³; کنار دهانش-IV¹, JI
 3 IV-سو 4 VI-دگر 5 VI-دوب.: بلرزید-
 یکی تیر دیگر بسوی دگر * زدم دوخته شد فرود و زبر
 پر خون و-IV⁹; چون رود زرداب شد-I⁸ سر-I, IV, VI⁷ گوئی-IV⁶ آن-I, VI⁵
 11 IV-б. оп.; پست-VI¹⁰; گشت-IV¹⁰ پر خون ز هراب است-VI¹⁰; زرداب گشت
 سخت-I¹³; زشت و-IV¹³ پراز-IV, VI¹² 1046 стоит после б. 1047 текста. VI-б.
 جهانی زر و-VI¹⁴; مهان زر و گوهر بر-IV¹⁴; جهانی بمن گوهر-I¹⁵ بدان-VI¹⁴
 شد از دود زهرش تنم-IV¹⁹ و زو-I¹⁸ بدو-VI¹⁷ کزو-IV, JI¹⁶ گوهر
 21 VI-б. خاک و-I²⁰ VI-б. оп. و زان زهر بد چندگاهم زیان-T²⁰; نساتوان
 оп.; VI-دوب.:

ازان جنگ دیوان بگویمت باز * ز پیکار او ناممه گردد دراز
 22 VI-کردیم 23 JI-سراسر 24 VI-первое мисра б. 1052 соединено со вторым мисра б. 1053.

1055 [کجا من چمانیدمی¹ بادپای² کنون چند سالست تاپشت زین هممه گرگساران و مازندران نکردم زمانی برو و بوم یاد کنون این بر افراخته یال من بدان⁸ هم که بودی⁹ نماند¹⁰ همی کمندی بینداخت از دست¹² شست سپردیم نوبت کنون¹⁴ زال را 1060 یکی آرزو دارد¹⁶ اندر نهان یکی آرزو کان بیزدان نکوست نکردیم بی رای شاه بزرگ

بپرداختی شیر دژنده جای³ مرا تختگاه است و اسپم زمین⁴ بتو⁵ راسته کردم بگرزگران ترا خواستم راد⁶ و پیروز⁷ و شاد همان زخم کوبنده کوپال من برو گردگاهم خماند¹¹ همی زمانه مرا بازگونه¹³ بیست که شاید کمربند و کوپال را¹⁵ بیایند بخواهد ز شاه چنان کجا نیکوئی¹⁷ زیر فرمان¹⁸ اوست¹⁹ که بنده نبایند که باشد سترگ²⁰

¹ IV—چرانیدمی ² I—چارپای ³ I—доб. вариант б. разночтения 21 на стр. 204.

⁴ I—доб.: خانم همین—I

چنین و جزین هر چه بودیم رای * بپرداختی شیر دژنده جای
سر. бб. 1052 и 1053 текста; IV—доб.:

در آباد ویران نماندست جای * که آنرا نه من باز کردم بپای
شاه پیروز—VI; شاه و پیروز—IV; نیز پیروز—I⁷ شاه—IV, VI⁶ ترا—IV; برو—L⁵

برو گردگاهم—L, I¹¹ نمانم—VI¹⁰ بودم—IV, VI; بود او—I⁹ بران—IV, I⁸
سپردم—IV¹⁴ باشگونه—I, IV¹³ سالی دو—VI¹² تک روزگار جهانم—IV; چماند
I—доб.:

چو من کردم او دشمنان کم کند * هنرهای او جای ختم کند
I—доб.:

ازین آرزو گر چه خیزد بداد * ره اصل و پیوند و نسل و نژاد
I—б. оп.²⁰

- همانا که با زال پیمان من
 1065 که از رای او سر نه پیجم بهیچ²
 [بپیش من آمد پر از خون رخان?⁷
 مرا گفت بردار آمل کنی
 چو پرورده مرغ باشد بکوه
 چنان ماه بیند بکابلستان
 1070 چو دیوانه گردد¹³ نباشد شگفت
 [کنون رنج¹⁴ مهرش بجایی رسید
 [زبس درد کسو دید¹⁶ بر بسی گناه
 گسی کردمش¹⁸ با دلی¹⁹ مستمند
 همان کن که با مهتری در خورد
- شنیدست شاه چران بان من¹
 درین³ روزها کردزی⁴ من⁵ بسیچ⁶
 همی چاک چاک آمدش زاستخوان⁸
 سزاتر⁹ که آهننگ کابل کنی¹⁰
 نمشانی شده در میان گروه¹¹
 چو سرو سهی بر سرش¹² گلستان
 ازو شاه را کین نباید گرفت
 که بخشایش آرد هر آن کش بدید¹⁵
 چنان رفت پیمان که بشنید شاه¹⁷
 چو آید بنزدیک تخت²⁰ بانند
 ترا خود نیاموخت باید خرد²¹

¹ I—доб.:

که با او بکردم میان گروه * چو باز آوردیم ز البرز کوه
 IV—доб.:

که هر آرزو کان گسو سرفراز * کند من ندارم ازو دست باز
 بر من سوی کرساران پیام * فرستاد از بهر این زیرکام
 ز مازندران من بدین کار باز * کشیدم بر شاه گردن فرار
 روز کردش سوی⁴ I—وزین³ VI—گر از رای او دل بتابیم هیچ² VI—
 همی آمدش زاستخوان چاک چاک⁸ I—خون و خاک⁷ I—ب. оп. ⁶ IV—ما⁵ Л—
⁹ IV—به آید¹⁰ I—б. оп.; VI—доб.:

که جفت من انجاست رودابه نام * که از مهر او چانم آمد بدام
 رنج و¹⁴ Л—باشد¹³ I—سرش در¹² VI—فکنده بدور از میان گروه¹¹ I, IV, VI—
 که بخشایش آرد هر آن^{VI}؛ که بخشایش آورد هر کس که دید¹⁵ IV—آنچه^{IV}—
 فرستادمش¹⁸ IV—مرا روز از اندوه او شد سیاه¹⁷ IV—خورد¹⁶ I, VI—کس که دید
²¹ I, IV—доб. چو آید بدان بارگاه²⁰ IV—دل شده¹⁹ I, VI—

بگیتی مرا خود همی نیست و بس * چه انده گسار و چه فریادرس
 после этого б. рук. IV и VI доб.:

ز سنام نریمان بشاه جهان * هزار آفرین باد و هم بر مهان

1075 چو نامه نوشتند و شد رای راست
 [چو خورشید سر سوی خاور نهاد
 چو آن جامه سوده بفرگند شب
 بیامد بزین اندر آورد پای
 بسوی شهنشاه بنهاد روی
 ستد زود¹ دستان و² بر پای خاست
 نخفت و نیاسود تا بامداد]
 سپیده بخندید و بگشاد لب³
 بر آمد خروشیدن کز نهی
 ابا نامه⁴ سام آزاده سوی⁴

۱۶

1080 چو در کابل⁵ این داستان فاش گشت
 بر آشفت و سیندخت را پیش خواند
 بدو⁶ گفت کانون جزین رای نیست
 که آرمت¹¹ با دخت ناپاک تن
 مگر شاه ایران ازین¹² خشم و کین
 [بکابل¹⁵ که با سام یارد چخید
 چو بشنید سیندخت بنشست پست
 یکی چاره آورد از¹⁷ دل بجای
 سر مرزبان پر⁶ ز پرخاش گشت.
 همه⁷ خشم رودابه بر وی⁸ براند
 که¹⁰ با شاه گیتی مرا پای نیست
 کشم زارتان بر سر انجمن
 برآساید¹³ و رام گردد زمین¹⁴
 ازان زخم گرز که یارد¹⁶ چشید]
 دل چارهجوی اندر اندیشه بست
 که بند ژرف بین و فزاینده رای¹⁸

1 I, VI — دست 2 IV — ستاینده نامه 3 I, IV, VI — 66. 1076 — 1077 оп. 4 I — 6. оп.;
 IV —

ز زابلستان رخ بایران نهاد * دلی پر ز انده سری پر ز باد
 مرزبانان بنه⁶ VI — یکایک چو⁵ IV — 66. 2 сильно поврежденных VI —
 ازان¹² I — بیآرمت¹¹ IV — جو¹⁰ IV, VI — چنین⁹ VI, I — با او⁸ I — همی⁷ I —
 که خواهد همی زخم¹⁶ I — ز کابل¹⁵ I — آرام گیرد بدین¹⁴ VI — بیآساید¹³ I —
 او بتدبیر و رای¹⁸ I, VI — ازان¹⁷ VI — چه آرد ازان گرز زخمش¹⁶ VI — گرز
 IV — 6. оп.

بیامد بر شاه ¹ خورشید فش ² چو دیگر یکی کامت آید بکن ³ ببخش و بدان ⁴ کین شب آبستنست برو تیرگی هم نماید دراز جهان ⁷ چون نگین بدخشان شود مزن در میان یلان داستان وگر چادر خون بتن بر ⁸ بپوش بود کت بخونم نیاید نیاز ⁹ زبان برگشایم چو تیغ ¹¹ از نیام خرد خام گفتارهارا پزد ¹² سپردن ¹⁴ بمن گنج آراسته غم گنج هرگز نباید کشید ¹⁶ بیارای ¹⁷ و با خویشتن بر راه ¹⁸	[وزان پس دوان دست کرده بکش بدو گفت بشنو زمن یک سخن ترا خواسته گر ز بهر تنست اگر چند باشد ⁵ شب دیر یاز شود روز چون چشمه روشن ⁶ شود بدو گفت مهرباب کز باستان بگو آنچه دانی و جانرا بکوش بدو گفت سیندخت کای سرفراز مرا رفت باید بنزدیک ¹⁰ سام [بگویم بدو آنچه گفتن سزد ز من رنج جان ¹³ وز تو خواسته بدو گفت مهرباب بستان ¹⁵ کلید پرستنده و اسپ و تخت و کلاه 1090 1095 1100]
---	---

جفت VI-1 2 IV-б. оп.; IV-доб.:

همه روز تا شب در اندیشه بود * دلش از بس اندیشه چون بیشه بود
 دگر روز چون خور بر آمد بلاند * جهان سر بسر گشت از او ارجمند
 بر گرد مهرباب شد چاره جوی * پر از چاره دل لب پر از گفت و گوی
 چنین گفت کای شاه خورشیدفش * همه شربت بی مرادی مچش

³ IV-

ز من بشنو از ابتدا یک سخن * وزان پس مرا بخت بیاید (так!) بکن

VI-

بمهرباب گفتا شنو یک سخن * وزان پس کجا کام تست آن بکن

رخشان- I, IV, VI⁶ باشی- I, VI⁵ بدار و بده- VI; ببین و بدان- L⁴

نیاید بچیزی نیاز- I⁹ خاک و خون را بتن در- IV⁸ زمین- IV, VI⁷

کشیدن مرین تیغ را- I, IV, VI¹¹ همی سوی- VI; همی پیش- I, IV¹⁰ بخونم نیاید دراز- VI

سپرده- IV, VI¹⁴ جان و رنج- IV, VI¹³ گفتار اورا پزد- I¹²

بر آرای- IV; بیفروز- L¹⁷ چشید- IV¹⁶ کازک (так!)- IV; کینت- I, VI¹⁵

ببر آنچه خواهی و بر ساز راه- VI¹⁸

- مگر شهر کابل نسوزد بما
 چنين گفت سيندخت کاي² نامدار
 [نبايد که چون من شوم⁵ چاره جوي
 مرا در⁶ جهان انده⁷ جان اوست⁸
 1105 [ندارم همي انده¹⁰ خويشستن
 يکي سخت پيمان ستند زو نخست
 بياراست تن را بديبا و زر¹³
 پس از گنج زرش ز بهر نثار¹⁶
 [بزرين ستام آوريدند سي
 1110 ابا طوق زرين پرستنده²⁰ شست
 پر از مشک و کافور و ياقوت و زر
 چهل جامه ديباي پيکر بزر
 [بزرين و سيمين دوصد تيغ هند
 [صد اشتر همه ماده سرخموي
 1115 يکي تاج پر گوهر شاهوار
- چو پژمرده شد بر فروزد بما¹
 بجاي روان³ خواسته خوار دار⁴
 تو رودابه را سختي آري بروي
 کنون با تو⁹ روز پيمان اوست⁹
 ازويست اين درد و اندوه من¹¹
 پس آنگه بمردی ره¹² چاره جست
 بدر¹⁴ و بيافوت پرمایه سر¹⁵
 برون کرد¹⁷ دينار چون سی هزار¹⁸
 از اسپان تازی و از پارسی¹⁹
 يکي جام زر²¹ هريکي را بدست
 ز پيروزه چند چندی گهر²²
 طرازش همه گونه گونه گهر²³
 جزان سی بزهراب داده پرند²⁴
 صد استر همه بارکش راهجوي²⁵
 ابا طوق و با ياره و²⁶ گوشوار

IV- بخواهی روان-1³ با-1² VI-6. оп.; I-6. 1101 стоит после б. 1102 текста. 1
 تست-8⁸ چاره-1⁷ از-7⁶ بوم-7⁵; شوی-6⁵ VI-6. оп. 4
 بجان و روان
 کنون با تو امروز پیمان-IV, I; يکي سخت پیمانست خوانم درست-VI, I; 9
 تن-VI; بدانش ره-IV¹² VI-6. оп. 11
 که آرم همي انده از-VI¹⁰ اوست
 و پرمایه زر-VI; پرمایه تر-IV, I¹⁵ بزر-IV, VI¹⁴ بدیبای زر-7¹³ خويش را
 از گنج-VI; از خانه گنج بهر نثار-IV; از گنج مهرباب بهر نثار-16¹⁶
 سیصد هزار-18¹⁸ برو ریخت-7¹⁷ مهرباب چون سی هزار
 VI-6. оп.; I, IV, VI — доб.:
 صد(دو-1; ده-IV, VI) اسپ گرانمایه با ساز زر * پرستنده پنجه بزرين کمر
 يکي پر شراب و يکي پر گهر-1²² مر-IV; می-7²¹ پرستار-VI²⁰ IV-6. оп. 19
 IV, VI-6. оп. 23
 همه یک ز ديگر به و خوب تر-VI; طرازش همه گونه گونه گهر-IV
 ابا ياره و طوق و با-IV, I²⁶ I-6. оп. 25
 I-6. оп. 24

بسان سپهری یکی تخت زر¹ برو ساخته² چند گونه گهر³
برش⁴ خسروی بیست⁵ پهنای او
وزان⁶ زنده پیلان هندی چهار⁷
همه جامه و فرش کردند بار

۱۷

جو شد ساخته کار خود برنشست¹⁰ 1120
[یکی ترگ رومی بسر بر نهاد
بیامد گرازان¹³ بدرگاه سام
بکار آگهان گفت تا¹⁴ ناگهان
که آمد فرستاده کابلی
زمهراب گرد آوریده پیام
1125 بیامد بر سام ییل پرده دار
فرود آمد از اسپ سیندخت و رفت
زمین را ببوسید و کرد آفرین
نثار و پرستنده و اسپ و ییل
یکایک همه پیش سام آورید

چو گردی بمردی میانرا بیست¹¹
یکی باره زیر اندرش همچو باد¹²
نه آواز داد و نه بر گفت نام
بگویند با سرفراز¹⁵ جهان
بنزد سپهبد ییل¹⁶ زابلی
بنزد سپهبد جهانگیر¹⁷ سام
بگفت و بفرمود تا داد بار¹⁸
پیش سپهبد خرامید¹⁹ تفت
ابر شاه و بر پهلوان زمین
رده بر کشیده ز در²⁰ تا دو میل
سر پهلوان خیره شد کان بدید

برو کرده-IV³ درو بافته-VI²; نشانده درو-I² بساط بسان سپهر بزر-VI¹
به سیصد فزونتر ز-VI⁶ برش پهلوی شست-VI⁵ رش-I⁴ ترکیب بی مر گهر
7 IV-

که صد گز فزون بود بالای اوی * مگر شصت گز بود پهنای اوی
چو پردخت گنج-I¹⁰ پیلان هندی هزار-VI⁹; پیلان جنگی چهار-IV⁹ ازین-VI⁸
چو شد ساخته کار او بر-VI⁷; چو بر ساخت کار اندر آمد باسپ-IV⁷; اندر آمد باسپ
چو گردان بکردار آذر گشسب-IV⁷; چو گردی بکردار آذر گشسب-I¹¹ گذشت
VI⁶; از-I¹⁴ چنین تا-VI¹³ 6. оп. I, IV, VI¹² بیامد بکردار آذر گشسب-VI¹¹
-IV¹⁷ چمان چرمه زیر او-IV¹⁶ بگوئید با پهلوان-I, IV, VI¹⁵ کز
زره-IV²⁰ خرامید و-VI, L¹⁹ 18 VI-обратный порядок мисра. جهانگیر فرخنده

- 1130 پیر¹ اندیشه بنشست بر سان مست
 که جائی کجا مایه چندین بود
 گراین خواسته³ زو پذیرم همه
 وگر باز گردانم از پیش زال
 [برآورد سر گشت کین خواسته
 برید این⁶ بگنجور دستان دهید
 1135 پری روی¹⁰ سیندخت بر پیش¹¹ سام
 [چو آن هدیه هارا پذیرفته دید
 سه پتروی با او¹³ بیگجا بدند
 گرفته یکی جام هر یک بدست¹⁵
 1140 بپیش¹⁷ سهبهد فرو ریختند
 چو با پهلوان کار بر ساختند
 چنین گفت سیندخت با پهلوان
 بزرگان ز تو دانش آموختند
 بمهر²¹ تو شد بسته دست بدی
 1145 گنه کار گر بود²² مهراب بود
 سر بی گناهان کابل چه کرد
 همه شهر²⁴ زنده برای تو اند
 از آن ترس کو هوش و زور آفرید

یال- I, 4 J, اگر خواسته- I³ فرستاده زن خود- VI² از- VI¹
 نهید- I⁹ بت- IV, VI⁸ پیام- IV, VI⁷ شوید و- I, IV, VI⁶ 5 J, I, VI-б. оп.
 سمن سایه- VI¹⁴ باری- IV¹³ 12 IV-б. оп. در پیش- I, VI¹¹ پری چهره- I, IV¹⁰
 پیر از لعیل و یافوت و دژ و گهر- IV¹⁶ بکف- I, VI¹⁵; ز زر- IV¹⁵
 بنزد- I¹⁷ پیر از سرخ یافوت و دژ و صدق- VI¹⁷; پیر از سرخ یاقوت در پیش صف- I
 اگر باب- IV²² بداد- VI²¹ تیره گیتی- I²⁰ با فتر- IV¹⁹ خیمه- VI¹⁸
 25 J, IV, VI - 24 IV-ساله 23 I, VI-بود- I, VI²³ مژده سیراب بود- IV²⁴; مژده پیراب بود- I, VI²³
 обратный порядок мисра.

- نمایید چنین کارش از تو پسند
 1150 بدو سام یل گفت با من بگویی
 تو مهراب را کهنتری گر³ همال
 بروی و بموی و بخوی و خرد
 ز بالا و دیدار و فرهنگ اوی
 بدو گفت سیندخت کای پهلوان
 1155 یکی سخت پیمانانت خواهم نخست
 که از تو نیاید بجانم گزند
 مرا کاخ و ایوان آباد هست
 چو ایمن شوم هر چه گوئی⁹ بگویی
 نهفته همه گنج کابلستان
 1160 [جزین نیز هر چیز کاندر خورد
 گرفت آنزمان سام دستش بدست
 چو بشنید سیندخت سوگند¹⁴ او
 زمین را ببوسید و بر پای خاست
 که من خویش ضحاکم ای پهلوان
- میانرا بخون ریختن در میند¹
 ازان کت² بیپرسم بهانه مجوی
 مرآن⁴ دخت اورا کجا دید زال
 بمن گوی تا با کی اندر خورد
 برانسان که دیدی یکایک بگویی
 سر پهلوانان و پشت گوان
 که لرزان شود⁵ زو برو بوم⁶ رست
 نه آنکس که بر من⁷ بود ارجمنند
 همان گنج و خویشان و بنیاد هست⁸
 بگویم بجویم بدین¹⁰ آب روی
 بکوشم رسانم بزابلستان¹¹
 بیابد ز من مهتر پر خرد¹²
 ورا نیک بنواخت¹³ و پیمان بست
 همان راست گفتار و پیوند او¹⁵
 بگفت آنچه اندر نهان بود راست¹⁶
 زن گرد مهراب روشن روان

VI-доб.: بخون برهنه میند-IV, I¹

خدای شما آن ما خود یکمست * بیزدان ما هیچ پیکار نیست
 گذشته ازو فبانه ما بت است * چه در چین و کابل چه در تپتست
 شمارا خورد آتشش پر فروغ * تو دانی کزین در نگفتم دروغ
 پرستیدن هر دو داری بدست * ازیرا که هر دو از (так!) پی ایزدست
 تو دانی نه نیکست خون ریختن * ابا بسی گناه اندر آویختن
 و-IV, VI⁶ بود-I⁵ همان-IV⁴ یا-I, IV, VI³ هر آنچت-I, IV, VI²
 بدو داستان-VI¹¹ بتو-VI¹⁰ گفتی-I⁹ با زور دست-I⁸ ما-IV⁷
 پییمان او-VI¹⁵ پیمان-VI¹⁴ همان عهد و سوگند-I, IV¹³ ب. оп. I, IV, VI¹²
 ب. оп. IV--ب. оп. IV-ب. оп.

- 1165 همان¹ مام رودابه^۱ ماهرویی
 [همه دودمان پیش یزدان پاک
 [همی بر تو بر خواندیم آفرین
 کنون آمدم تا هوای تو چیست
 اگر^۳ ما گنه کار و بدگوهریم
 1170 من اینک بپیش تو ام مستمند
 دل بیگناهان کابل مسوز
 سخنها چو بشنید ازو پهلووان
 [برخ چون بهار و بهالا چو^۸ سرو
 چنین داد پاسخ که پیمان من
 1175 تو با کابل و^{۱۱} هر که پیوند تست
 بدین^{۱۲} نیز همداستانم که زال
 شما گر چه از گوهر^{۱۵} دیگرید
 چنین است گیتی وزین ننگ نیست
 [چنان آفریند که آیدش رای
 1180 یکی بر^{۱۸} فراز و یکی در^{۱۹} نشیب
- که دستان همی جان فشاند بروی
 شب تیره تا بر کشد روز چاک
 همان بر جهاندار شاه زمین^۲
 ز کابل ترا دشمن و دوست کیست
 بدین پادشاهی نه اندر خوریم
 بکش گر کشتی ور ببندی ببند^۴
 کجا تیره روز^۵ اندر آید بروز^۶
 زنی دید با رای و^۷ روشن روان
 میانش^۹ چو غرو^{۱۰} و برفتن ترو
 درست است اگر بگسلد جان من
 بمانید شادان دل و تن درست
 ز گیتی^{۱۳} چو رودابه جوید^{۱۴} همال
 همان تاج و اورنگ را در خورید
 ابا^{۱۶} کردگار جهان جنگ نیست
 نمائیم و ماندیم با های های^{۱۷}
 یکی بافزونی یکی با نهیب

1 IV-منم 2 IV-б. оп.: VI-доб.:

نکردی شتاب آنچه فرمود شاه * بصبر اندرون باز دیدی گناه
 چو دیدی که ما را گناهی نبود * سوی سرکشی رای آئی نبود
 فرستاده زال شد سوی شاه * بدان تا نکرده نگیرد گناه
 بکش کشتی را و بندی ببند- VI; بکش کشتی بستنی را ببند- I, IV⁴ و گر- VI³
 که تیر شب آنگه برآید بروز- VI⁶ که بس زود روز- IV; کزین تیرگی -
 با کابلی- I^{۱۱} گرم- IV^{۱۰} میانی- I, IV^۹ بهبالای- IV^۸ و- I, IV^۵
 گوهری- I, I^{۱۵} خواهد- IV^{۱۴} به گیتی- I, IV^{۱۳} بدان- VI; برین- I^{۱۲}
 بر- IV, VI^{۱۹} در- I, I^{۱۸} و- I, IV, VI-б. оп^{۱۷} که با- IV^{۱۶}

نـوـنـدی دلاور بـکـردار بـاد
 کز 1 اندیشه بد 2 مکن یاد هیچ 3
 1195 من اینک پس نامه اندر دمان
 دوم 5 روز چون چشمه آفتاب
 گرانمایه سیندخت بنهاد روی
 روا رو برآمد ز درگاه سام
 بیامد برسام و بردش نماز
 1200 بدستوری باز گشتن بجای 8
 دگر ساختن کار مهمان نو 11
 ورا سام یل گشت بر گرد و رو
 سزاوار او خلعت آراستند
 بکابل دگر 14 سام را 15 هرجه بود
 1205 دگر چارپایان دوشیدنی
 به سیندخت بخشید و 17 دستش بدست
 پذیرفت مر دخت اورا بزال 19
 سر افراز گردی و مردی 21 دویست

22 на (ср. второе мисра первого б. разночтения 22 на I—که IV—1
 стр. 208 по рук. I). 3 I, VI—هیچ یاد 4 I—دلالت شاد گردان بدین روز شاد—4
 درخشید VI—بخندید I—6 دگر IV, VI—5 سر انجام این کار فرخنده باد VI—
 پیمان I—11 پیش I, IV, VI—10 تازیان VI—9 جای (так!) IV, VI—8 بنزدیک I, IV—7
 13 I, VI—доб.: 12 I—تو 11 بودن بنزدیک مهمان تو—12
 هم از بهر مهربان و سیندخت باز * هم از بهر رودابه مهرساز
 IV, VI—و فرمود و I—17 زباغ و زراغ IV—16 سام یل I—15 یکایک در (؟) I—14
 بزین اندر I, VI—20 مر دخت او زال را I, IV, VI—19 سخت VI—تازه IV—18
 سر افراز مردان چو مرد VI—21 بدین در فگندند کویال را IV—افگند کویال را
 اکنون I, IV, VI—23 I—گفتا—22

بکابل¹ بباش و بشادی بمان
 1210 شگفته شد آن روی² پژمرده ماه
 ازین پس مترس از بد بدگمان
 بنیک اختیری بر گرفتند راه³

۱۸

پس آگاهی آمد سوی شهریار⁴
 پزیره شدندش همه سرکشان
 چو آمد بنزدیکی بارگاه⁶
 چو نزدیک شاه اندر آمد زمین
 1215 زمانی همی داشت بر خاک روی
 [بفرمود تا رویش از خاک خشک
 بیامد بر تخت⁹ شاه ارچمنند
] که چون بودی ای پهلوان¹⁰ مرد
 بفر توگفتا همه بهتریست
 1220 ازو بستند آن نامه¹⁵ پهلوان
 چو بر خواند پاسخ چنین داد باز¹⁷
 ولیکن بدین نامه دلپذیر²⁰
 اگر چه مرا هست ازین دل دژم²²

که آمد ز ره زال سام سوار⁵
 که بودند در پادشاهی نشان
 سبک نزد شاهش گشادند راه
 ببوسید و بر شاه کرد آفرین
 بدو داد دل شاه آزره جوی⁷
 ستردند و بروی پراگند مشک⁸
 بپرسید ازو شهریار بلاند
 بدین¹¹ راه دشوار با باد و گرد¹²
 ابا تو همه رنج¹³ رامشگریست¹⁴
 بخندید و شد شاد و¹⁶ روشن روان
 که رنجی¹⁸ فزودی بدل بر¹⁹ دراز
 که بنوشته با درد دل سام پیر²¹
 برانم که نندیدش²³ از پیش و کم

ازنو—VI² یکایک—VI¹ Л—доб.:³

بشد مادر دختر پاکتن * خنک مادر دختر نیکزن
 کنون گوش کن رفتن کار زال * که شد زی منوچهر فرخنده فال
 7 IV—доб.: پادشاه—I⁶ و سپاه—VI⁵ وزین سو چو آگاهی آمد بشاه—VI⁴
 چو زانسان همی بود افتاده دیر * دلش از نیایش همی گشت سیر
 پهلوان زاده—I, IV, VI¹⁰ سوی گاه—VI⁹ پبردند شادان سوی گرد مشک—I, IV, VI⁸
 14 IV—б. оп. همه روزمان بزم و—Л¹³ با باد سرد—IV¹² درین—IV; ازان—I¹¹
 بزال آنزمان پاسخ آن داد باز—VI¹⁷ بخواند و بخندید—VI¹⁶ نامه را—VI¹⁵
 و روشن روان—IV²¹ پایۀ دلپذیر—VI; نامه پهلوان—IV²⁰ در—I¹⁸ رنج—I¹⁸
 دلم گشت ازین در دژم—VI; دلم هست ازین در دژم—IV; دلم گشت ازین بس دژم—I²²
 بر اندیشه—I²³

بسازم بر آرم¹ همه کام تو
 1225 [تو یکچند اندر بشادی بیای
 ببرند خوالیگران خوان زر
 بفرمود تا نامداران همه
 چو از خوان خسرو بپرداختند
 جو می خورده شدن نامور پورسام
 1230 برفت و بپیمود بالای شب
 بیامد بشیگگیر بسته کمر
 برو آفرین کرد شاه جهان

۱۹

ستاره شناسان و هم بخردان
 بکار¹² سپهری پژوهش کنند
 که تا با¹⁴ ستاره چه دارند¹⁵ راز
 برفتند بازیج رومی¹⁷ بچنگ
 که کردیم با چرخ گردان شمار
 بفرمود تا موبدان وردان
 کنند انجمن¹¹ پیش تخت بلند
 1235 برفتند و بردند رنج¹³ دراز
 سه روز اندران کارشان شد¹⁶ درنگ
 زبان برگشادند بر¹⁸ شهریار

که فرجام-IV؛ که اینست انجام و فرجام تو-I² بر آرم بسازم-I¹
 3 I, IV, VI-6. on که چونست فرجام و انجام تو-VI (так!); ازینست همه کام تو
 ببرند بالای-I, IV, VI⁷ بر ساختند-I⁶ شاه و رمه-IV⁵ با زیب و فر-I⁴
 Л-доб.⁹ دل اندیشه پر پرز-VI⁸ زرین ستام
 چو شننگرن بر پخته سیم خام * بگستر خورشید رخشنده دام
 VI-доб.; بازیب و فر-I¹⁰ J, VI-порядок 66.: 1230, 1232, 1231, 1233.
 نشاندش بر آنجای کارام بود * همی خواست مر زال را آزمود
 هم از دانش و بزم و رای نبرد * بدانند که چون سام گردست مرد
 نخستین بدانند ز نیک اخترش * زموبد که تا چون بود گوهرس
 یابند-IV¹⁵ مر-VI¹⁴ رنجی-IV, VI¹³ ز کار-I, VI¹² آفرین--IV¹¹
 چهارم برفتند زی-IV¹⁸ هندی-I¹⁷ بد-VI¹⁶

چنین آمد از داد اختر¹ پدید
 ازین⁸ دخت مهرباب و از پورسام⁴
 بود زندگانییش بسیار مر 1240
 همش برز⁷ باشد همش شاخ و یال⁸
 [کجا باره او کند موی تر
 عقاب از بر ترگ او نگردد
 یکی برز بالا بود فرمند⁹
 1245 هوارا بشمشیر گریان کند
 کمربسته شهریانان بود
 که این آب روشن بخواهد دوید²
 گوی پرمنش زاید⁵ و نیک نام
 همش زور باشد هم آیین و فر⁶
 برزم و ببزمش نباشد همال
 شود خشک هم رزم او را جگر
 سران جهانرا بکس نشمرد
 همه¹⁰ شیرگیرد بخم کند
 بر آتش یکی گور بریان کند¹¹
 بایران پناه سواران بود¹²

۲۰

چنین گفت پس¹³ شاه گردن فراز
 بخواند آن زمان زال را شهریار
 بدان تا بپرسند ازو چند چیز
 1250 نشستند بیداردل بخردان¹⁸
 بپرسید مر زال را²⁰ موبدی
 کزین هر چه گفتید دارید راز¹⁴
 کزو خواست کردن سخن¹⁵ خواستار¹⁶
 نهفته سخنهاى دیرینه نیز¹⁷
 همان زال با نامور موبدان¹⁹
 ازین تیز هوش²¹ راه بین²² بخردی

نباشد پلید- I² از چرخ گردان- VI; از چرخ و اختر- IV; از رای اختر- I¹
 همش- Л⁶ آید- IV⁵ داستان سام- VI⁴ که از- IV³ نگردد پلید- VI
 گرز- VI; زهره- I⁷ همش هوش و فر- VI; همش هور و فر- I; برز و فر
 I, VI, обратный порядок¹¹ همی- Л¹⁰ زورمند- IV, VI⁹ تیغ و یال- I, IV, VI⁸
 I-¹² мисра.

پرسنده تخت ایران بود * اگر چند با زور شیران بود
 I-б. оп.¹⁶ همی- VI¹⁵ گفتند گردند باز- IV-б. оп.; I¹⁴ گفته شان- VI¹³
 نهفته سخنهاى پوشیده در پرده نیز- IV; سخنهاى پاکیزه در پرده نیز- I¹⁷
 بخردان- IV; ازان تیز هوش نامور بخردان- I¹⁹ موبدان- I, IV¹⁸ در پرده نیز
 I - б.1249 стоит после б. 1250 текста; ср. разночтения 14 и 16.²⁰ I -²¹ VI -²² I -
 دور بین- VI; نامور- IV; راه بر- I²² پر منش

که از¹ ده و دو تنای سرو سهی² ازان برزده هر یکی شاخ سی دگر موبدی گفت کای سر فراز یکی زان⁶ بگردار دریای قار 1255 بجنبند و هر دو⁹ شتابنده اند¹⁰ سدیگر چنین گفت کمان سی سوار یکی کم شود باز چون بشماری¹³ چهارم چنین گفت کمان مرغزار یکی مرد با تیز داسی بزرگ 1260 [همی بدرود آن گیا خشک و تر دگر گفت کمان بر کشیده دو سرو¹⁹ یکی مرغ دارد بریشان²¹ کنام

که رستست شاداب³ با فرهی نگردد کم و بیش در⁴ پارسی دو اسپ گرانمایه و تیزتاز⁵ یکی⁷ چون بلور سپید آبدار⁸ همان¹¹ یکدگر را نیابنده اند¹² کجا بگردانند بر شهریار همان سی بود باز¹⁴ چون بنگری¹⁵ که بینی پر از سبزه و جویدار¹⁶ سوی مرغزار اندر آید سترگ¹⁷ نه بر دارد او هیچ ازان کار سر¹⁸] ز دریای با موج²⁰ برسان غرو نشیمش بشام آن بود این بیام²²

که شاداب رستند-IV³ که دیدم ده و دو درخت سهی-I² که ان-IV, VI¹
 IV-6. op. گرانمایه تیز تاز-IV, VI⁵ از-IV; بر-I, VI⁴ همه سال بارست-VI
 برنج اند و-Л⁹ اشتهر کالینار-Б⁸ دگر-IV⁷ یکی زو-Л, IV, VI⁶
 همی-Л¹¹ شتابنده باز-VI; شتابنده می-I¹⁰ برنج و بسختی-VI; هر دو
 IV-; نیابند باز-VI; نیابند می-I¹²
 شتابنده هر دو برنج اندر اند * همه ساله برضد یکدیگر اندر اند
 IV-доб.
 کجا رسته اند این چنین در چمن * بگو گر ازان آگهی همچو من
 دگر موبدی گفت سر بر فراز * دو اسپ گرانمایه تیزتاز
 شود-I¹⁴ بشمردند-IV, VI¹³ 1253 текста. по смыслу эти бб. должны стоять после б.
 VI-¹⁸ IV-6. op.¹⁷ پرنگار-VI¹⁶ بنگرند-VI; میسر-IV¹⁵ راست
 همه تر و خشکش همی بدرود * زکس زاری ولابه می نشنود
 همه تر و خشکش همی بدرود * اگر لابه سازی سخن نشنود
 IV-6. op.; I-
 بر و بر-I²¹ پر موج-IV, VI²⁰ چهارم همان گفت کمان هر دو سرو-IV¹⁸
 نشستن بیام-IV; نشیمن این بشامی بود آن بیام-I; نشیمن بیامین بود که بشام-Л, VI²²
 این بود آن بشام; в тексте восстановлено чтение Т.

ازین چون بی‌ترد شود برگ خشک
 1265 ازان¹ دو همیشه یکی آبدار²
 بی‌پرسید دیگر⁵ که بر کوهسار
 خرامند⁷ مردم ازان شارسستان⁸
 بناها کشیدند سر تا بـماه¹¹
 وزان¹³ شارسستان¹⁴ شان بدل نگنرد
 1270 یکی بو مهین¹⁵ خیزد از ناگهان
 بدان شارسستان شان¹⁷ نیاز آورد¹⁸
 بپرده درست این سخنها بجوی²⁰
 گر این رازها آشکارا کنی

۲۱

زمانی پر²¹ اندیشه شد زال زر
 1275 وزان پس بیاسخ زبان بر گشاد²⁴
 نخست ازده و دو درخت بلند
 بسالی ده و دو بود ماه نو

پنجم-IV-5 شود-IV, VI-4 دگر-VI-3 IV-میسرا испорчено-2 ازين-Л-1
 خرامید-VI-7 شارسان-I, IV-8 شارسان-Теория метрики требует чтения-6
 کشیده سرش را بـماه-VI-11 IV-б. оп.-10 گرفتند هامون-Л, I-9 شارسستان-В рукописях-8
 I, VI-16 نوحه-VI-مردی (?)-IV-15 شارسان-IV-14 ازان-I-13 IV-б. оп.-12
 آورند-VI-19 فراز آورند-VI-میسرا испорчено-18 شارسان شان-IV-17 بوستان
 IV-دوب.:

ششم گفت بر گوی کان مرغزار * کدامست پر بوی و رنگ و نگار
 گیاهها بدو اندرون تر و خشک * که آید ازان بوی کافور و مشک
 بیامد یکی مرد با داس تیز * تو گوئی که دارد بدل در ستیز
 زمانی نه آساید و نغنونود * همه تر و خشک آن گیا بدرود
 سخن باز جوی-I-20 (ср. выше): 1258 текста (ср. выше): 6. должны стоять после бб. по смыслу эти бб.
 زبان را بیاسخ گشاد-I-24 پتر-IV-23 سر-IV-22 در-IV-21

بسی روز مه را سر¹ آید شمار
 کنون³ آنکه گفتی ز کار دو اسپ
 سپید و سیاهست هر دو زمان⁵ 1280
 شب و روز باشد که میبگنرد⁷
 سدیگر⁹ که گفتی که آن¹⁰ سی سوار
 از آن سی سواران یکی کم شود
 نگفتی سخن جز ز نقصان¹³ ماه
 کنون از نیام این¹⁵ سخن برکشیم 1285
 ز برج بره تا ترازو جهان
 چنین تا ز گردش¹⁸ بماهی شود

برین سان بود گردش روزگار²
 فروزان⁴ بکردار آذر گشسپ
 پس یکدگر تیز هر دو دوان⁶
 دم چرخ برما همی بشمرد⁸
 کجا برگزشتند بر شهریار
 بگاه¹¹ شمردن همان سی بود¹²
 که یک¹⁴ شب کم آید همی گاه گاه
 دو بن سرو کان مرغ¹⁶ دارد نشیم¹⁷
 همی تیرگی دارد اندر نهان
 پراز¹⁹ تیرگی و سیاهی شود²⁰

1 VI—بر 2 Л—далее бб. 1279—1281 текста опущены, вместо них добавлены следующие 7 бб.:

دگر آنکه از اسپ دادی نشان * بییش شهنشاه گردنکشان
 دوان هر دو ان از پس یکدگر * همی این نیابد مرانرا نگر(؟)
 نیابد اگر چه شتابد همی * رخ از یکدگر برنتابد همی
 تو این داستان را شب و روز دان * همان شید را گیتی افروز دان
 که چون سر ز برج بره برزند * وگر گاو را پنجه بر سر زند
 جهان زو شود همچو دریای زرد * بیوشنندشان چادر لآورد
 شب و روز باشد بدین سان درست * که یکدیگرانرا بخوانند جست

IV—далее бб. 1279—1284 текста опущены; VI—доб. б. 1285 текста. 3 VI—دگر 4 VI—

I—доб.: 5 VI—دوان هر دو دوان 6 VI—سیاه اند هر دو دوان 7 VI—درفشان

برانسان که گفتند هر دو بهم * یکی در وجود و یکی در عدم

I—доб.: یکی در وجود و دگر در عدم 8 VI—باشند هر دو بهم 7 VI—

نیابند مر یکدگر را بتگ * دوان همچو نخچیر از پیش سگ

Л—доб.: 12 بوقت 11 VI—از آن 10 I—و دیگر 9 I—

شمار مه نو برین گونه دان * کزین کرد پیدا خدای جهان

IV—16 از نیام آن VI—زان نیام آن I—15 سی VI—14 بنقصان VI, I—13

VI—میسرا 18 I—چو زو باز گردد 18 I—VI—17 VI—этот б. стоит после б. 1278 текста. 17 VI—18 I—

VI—19 I, VI—بدان 20 IV—б. оп.

<p>1 کزو نیمه شاداب و نیمه می نژند 6 جهان را ازو⁴ بیم⁵ و امیدان 8 سرای درنگست و جای قرار 12 کزو¹² ناز و¹³ گنجست و هم درد ورنج 14 هم او بر فرازد¹⁴ هم او بشکرده¹⁵ 16 زگیتتی برآید¹⁶ خروش و خله¹⁷ 21 گذر کرد باید سوی شارسستان 23 نیاید²³ برونیز و هم بگنرد 24 همین²⁴ باشد و نو²⁵ نگرده کهن 26 روانها²⁶ بران²⁷ سرگرامی بود 29 پدید آید آنگه که بیجان شویم²⁹</p>	<p>دو سروان دو بازوی چرخ بلند 2 مرو² مرغ پتران چو³ خورشید دان 7 دگر شارسستان برسر⁷ کوهسار 9 همین⁹ خارستان¹⁰ چون¹¹ سرای سینج همی دم زدن بر تو بر بشمرد برآید یکی بساد با زلزله همه رنج ما ماند¹⁸ زی¹⁹ خارستان²⁰ 22 کسی دیگر از رنج ما²² بر خورد 23 چنین رفت از آغاز یکسر سخن اگر توشه مان نیکنمایی بود وگر آز ورزیم²⁸ و پیچان شویم</p>	<p>1290 1295</p>
---	--	-------------------------------

VI—мисра; کزوییم شاداب و زوییم (так!) گزند—IV; کزوییم شادی و بیم گزند—I¹ испорчено. 2 IV — доб.: 6 ترس—VI⁵ بدو—I⁴ همان مرغ پترنده—IV³ بدان—VI² 3 دگر آن دواسپ سیاه و سپید * کزیشان جهان راست بیم و امید شب و روز گیتیست کان می برد * یکی اندر آید یکی بگنرد همان سی سوارست سی روزه ماه * که نافع شود زان یکی گاه گاه چو اعداد دهرش معظّم شود * نه دوری فراید نه زان کم شود چو گردون بیمه بود گیتی فروز * چو حاصل شود سیصد و شصت روز по смыслу эти бб. должны стоять после б. 1278 текста. Далее текст рукописи IV сильно поврежден между бб. 1289 и 1304 нашего текста. Добавлено 13 бб., аналогичных двум последним из пяти, приведенных в этом примечании (5 бб. после б. 1295 текста, 2 бб. после б. 1302, 3 бб. после б. 1300 и 3 бб. после б. 1304 текста); бб. 1303 и 1302 стоят между бб. 1296 и 1297 текста. 7 I—B دارالقرار—8 شارسازی که بر—IV; شارسستان از بر—I⁷ 9 که—VI, I¹² این—IV, I¹¹ خارشان—IV; شارسان—I¹⁰ همان—VI, IV; بهین—I⁹ برآرد—IV¹⁶ بسترد—VI¹⁵ پروراند—VI; برفزاید—I¹⁴ آز—IV¹³ هم بدان شارسان—IV²¹ خارسان—IV²⁰ بر—VI; با—IV, I¹⁹ مانده—I¹⁸ ویله—IV¹⁷ 22 بدان—IV²⁷ روانرا—I²⁶ این—IV, I²⁵ چنین—IV²⁴ نمازد—I²³ رنج او—L²² 29 I—б. оп. • 28 L—برزیم 29

- 1300 گر¹ ایوان ما سر² بکیوان برست
 چو پوشند بر روی ماخون و خاک⁴
 بیابان و آن مرد با تیز داس
 ترو خشک یکسان⁹ همی بدرو
 دروگر¹⁰ زمانست¹¹ و ما چون گیا
 بپیر و جوان یک بیگ ننگرد¹²
 1305 جهان را چنیست ساز و نهاد
 ازین در درآید بدان¹⁴ بگنرد
 چو زال این سخنها بکرد آشکار
 بشادی¹⁸ یکی انجمن بر شگفت¹⁹
 یکی جشنگاهی بیاراست²⁰ شاه
 1310 کشیدند می تا جهان تیره گشت²²
 خروشییدن مرد بالای گاه²³
 24
- ازان³ بهره ما یکی چادرست
 همه جای بیمست⁵ و تیمار⁶ و باک
 کجا⁷ خشک و تر زو دل اندر هراس⁸
 وگر لابه سازی سخن نشنود
 همانش نبیره همانش نیا
 شکاری که پیش آیدش بشکرد¹³
 که جز مرگ را کس ز مادر نزا
 زمانه برو دم¹⁵ همی بشمرد¹⁶
 ازو شادمان شد دل شهریار¹⁷
 شهنشاه گیتی زهازه گرفت
 چنانچون شب چارده چرخ ماه²¹
 سر میگساران زمی خیره گشت²²
 یکایک بر آمد ز درگاه شاه²⁴

چو پوشند بر روی و بر سرش I-4 ازو I, IV-3 گر IV-2 که IV-1
 که پوشید بر روی و VI- (метр нарушен); که بر روی پوشند برنش بخاک IV-; خاک
 یکسر VI-9. оп. IV-6. 8 گیا I-7 اندوه IV-6 ترس است I-5 بر سرش خاک
 I-6. 13. мисра VI-12 جهانست I-11 بدان کان VI-; درو چون IV-10
 оп.; VI-دوب.:

جهان تا توانی بشیرین گذار * میازار کس را همین یاد دار
 VI-دوب. 16 دم ما I-15 ازان IV-; وزان I-14

جهان ای شهنشاه بهماند دراز * همه جای آزیست و بنمدار آز
 I, IV-6. оп.; VI-17

چو دستتان برانند این سخنها نیک * هم از شاخ و بر هم ز بنهای نیک
 Л-دوب.:

چو این گفته شد نامه سام خواند * نوشتنه نویسنده چون باز راند
 برو اندرون چنند گونه سخن * منوچهر بر خواند سر تا ببن
 VI-میسرا 21 بر آراست VI-20. мисра IV-19 زشادی VI-18
 испорчено. 22 I-в обоих случаях; VI-6. оп. 23 بالای خواه I-24 VI-6. оп.

برفتند گردان همه شاد و مست
 چو بر زد زبانه ز کوه² آفتاب
 بیامد کمربسته زال دلیر
 بدستوری بازگشتن ز در⁵ 1315
 بشاه جهان گفت کای نیکخوی
 ببوسیدم این پایه⁴ تخت عاج
 بدو گفت شاه ای جوانمرد گرد⁹
 ترا بویه¹¹ دخت مهرباب خاست
 بفرمود تا سنج¹⁴ و هندی درای 1320
 ابا نیزه و گرز و تیر و کمان¹⁶
 کمانها گرفتند¹⁹ و تیر خدنگ
 بپیچید²¹ هریک بچیزی عنان
 درختی گشن²³ بد بمیدان شاه
 کمان را بمالید دستان سام 1325
 بزد بر میان درخت سهی

گرفته یکی دست¹ دیگر بدست
 سر نامداران برآمد³ ز خواب
 بپیش شهنشاه⁴ چون نره شیر
 شدن نزد⁶ سالار فرخ پدر⁷
 مرا چهر سام آمدست آرزوی
 دلم گشت روشن بدین برزو تاج⁸
 یک امروز نيزت ببايد سپرد¹⁰
 دلت را هش سام زابل¹² کجاست¹³
 بمیدان گذارند¹⁵ با کوه نای
 برفتند گردان همه¹⁷ شادمان¹⁸
 نشانه نهادند چون روز جنگ²⁰
 بگرز و بتیغ و بتیر و سنان²²
 گذشته برو سال بسیار و ماه²⁴
 بر انگیخت اسپ و بر آورد نام²⁵
 گذاره شد آن تیر شاهنشاهی²⁶

منوچهر- VI-4 در آمد- I, IV-3 ز چرخ- IV-2 گرفتند یک دست- IV-1
 نور تاج- IV-5; فَرّ و تاج- I-8. испорчен. VI-6-7 پيش- IV-6; سوی- I-6 بدر- I-5
 تلبت عندن- B-; شمرد- IV, VI-; دیگر برم باش شاد- I-10 راد- I-9 ارج تاج- VI-
 دلت رامش سام نیرم- IV-; دلت خواهش سام نیرم- I-12 پایه- VI-11 هذا ایوم
 در آرنده- I, VI-15 صنج- I, IV-14 زسام وز زاول دل تو جداست- VI-13
 ایران دمان- VI-; обратный порядок мисра- IV-18 بدل- IV-17 تیر و گرز گران- IV-16
 بنیزه بتیر و کمان- IV-22 بتابید- IV-21 مردان جنگ- IV-20 کمان برگرفتند- IV-19
 VI-1; کمان- VI-1; доб.:

زمنظر همی دید شاه جهان * ز گردان سر آشکار و نهان
 زدستان سام آن سواری بدید * که هرگز ندید و نه از کس شنید
 بادش- VI-25 فراوان گذشته برو سال و ماه- IV-24 شجرة عظيمة- B-; کهن- IV-23
 بافرهی- I-26 لگام

- هم اندر تگ اسپ یک چوبه تیر
 سپر برگرفتند ژوپین-نوران²
 [سپر خواست از ریدک ترک زال⁴
]کمان را بینداخت⁶ و ژوپین گرفت 1330
 [بزد خشت برسه سپرگیلوار⁸
 بگردنکشان گفت شاه جهان
 یکی⁹ برگراییدش اندر نبرد
 همه برکشیدند¹⁰ گردان سلیح
 باورد رفتند پیچان عنان 1335
 چنان شد که مرد اندر آمد بمرد
 نگه کرد تا کیست زیشان سوار
 زگرد اندر آمد بسان نهنگ¹³
 چنان خوارش از پشت زین برگرفت
 باواز گفتند گردنکشان 1340
 هرآن کس که با او بجوید نبرد¹⁶
 زشیران¹⁸ نژاید چنین¹⁹ نیز گرد²⁰
 خنک سام یل کش²² چنین یادگار
- بینداخت و بگذاشت چون نژه شیر¹
 بگشتند با خشتهای³ گران
 بر انگیخت اسپ و بر آورد یال⁵
 بژوپین شکار⁷ نوآیین گرفت
 گشاده بدیگر سو افگند خوار
 که با او که جوید نبرد از مهان
 که از تیر و ژوپین بر آورد گرد
 بدل خشمناک و زبان پر مزیح
 ابا نسیزه و آبداده سنان
 برانگیخت زال اسپ و بر خاست گرد¹¹
 عنان پیچ و گردنکش و نامدار¹²
 گرفتش کمربند او را بچنگ
 که شاه و سپه ماند اندر شگفت¹⁴
 که مردم نبیند کسی زین نشان¹⁵
 کند جامه مادر برو¹⁷ لاور
 چه گرد از²¹ نهنگانش باید شمرد
 بماند بگیتی دلیر و سوار²³

ثم أتبعها بأخري راکضا فرسه فنغذت فیها کمثل الأولى ب— I—6. оп.;
 سپرخواست فی الحال آن ترک زال—VI⁴ برفتند باگرزهای—IV³ نیزهوران—VI²
 بزد بر سپر—VI; نامدار—I⁸ نگار—Л⁷ بیفگند—VI⁶ IV, Б—66. 1329—1331 оп.
 I, VI—¹¹ همه برگرفتند—IV; بخود راست کردند—I¹⁰ همی—I⁹ تا سپرگیلوار
 обратный порядок мисра. I—далее бб. 1338—1340 оп., вместо них доб.:
 سبک زال جنگی برو حمله برد * زپیشش گریزان شد آن مرد گرد
 منوچهر گفت این دلاور جوان * بمانند همواره روشن روان
 VI—6. 1340 стоит перед б. 1338 текста. I, IV, VI—¹⁵ ماند از و در شگفت—¹⁴ I, IV, VI—¹³ پلنگ
 بدو—I¹⁷ جوید زدستان نبرد—IV; جویند با او نبرد—Л¹⁶
 I, VI—²² نه گرد از—VI; ز تخم—I²¹ شیرگرد—VI²⁰ چو او—IV¹⁹
 IV—6. оп.²³

همان نامور مهتران¹ سترگ
 کمر بسته و با کلاه آمدند
 که گشتند از آن خیره یکسر² مهان
 چه از یاره و طوق و زرین کمر
 پرستنده و اسپ و هر گونه⁴ چیز
 همه چیزها از کران تا کران⁵]

بـرو آفرین کرد شاه بزرگ
 بزرگان سوی کاخ شاه آمدند
 یکی خلعت آراست شاه جهان
 چه از تاج پرمایه و تخت زر
 همان³ جامهای گرانمایه نیز
 [بزال سپهبد سپرد آن زمان

۲۲

شگفتی سخنهای فزّخ نوشت
 بهر کار پیروز برسان شیر⁷
 برزم و ببزم و برای و بچهر⁹
 کزو مانند اندر جهان یادگار¹⁰
 همان خواهش و رای و آرام او¹²
 همان زال را رای و آرام بود¹⁴
 بسی روز¹⁵ فزّخ شومردم بدوی
 چه زاید¹⁶ جزاز¹⁷ شیر شرز¹⁸ بجنگ¹⁹

پس آن نامهٔ سام پاسخ نوشت
 که ای نامور⁶ پهلووان دلیر
 نبیند چو تو⁸ نیز گردان سپهر
 همان پور فرخنده زال سوار
 رسید و بدانستم از کام او¹¹
 بر آمد هر آنچ آن ترا کام بود¹³
 همه آرزوها سپردم بدوی
 زشیری که باشد شکارش پلنگ

چنان چون ببايد سزای-IV; کزو خیره مانند یکسر-I² پهلووانان گرد و-I¹
 VI-ب. оп. I, IV, VI-⁵ بسیار-VI⁴ همه-IV; چه از-I³ که گشتند خیره کهان و-VI
 I-далее бб. 1353-1356 оп., вместо них доб.:
 I-далее бб. 1353-1356 оп., вместо них доб.:

چو آمد برم نامهٔ پهلووان * شنیدم من آنرا بروشن روان
 IV, VI-доб. б. 1354 текста. ⁸ IV-او چو; ⁹ IV, VI-доб. б. 1355
 текста. ¹⁰ I, IV, VI-б. оп. ¹¹ IV-روی کار; ¹² IV, VI-روزگار; ¹³ I-بود
 هرآن-IV; بیدادم هرآن چیزکت کام بود-¹³ I; اندر جهان یادگار
 IV, VI-б. оп. ¹⁴ IV, VI-б. оп. بکن هرچه زومر ترا کام بود-VI; چیز کو مر ترا کام بود
 I-доб. б. 1355 I-نهنگ-¹⁹ I; بچه-VI¹⁸ بجز-IV, VI¹⁷ آید-¹⁶ JI ¹⁵ VI-پند
 текста; порядок бб. 1353-1357 восстановлен по JI.

گسی کردمش با دلی شادمان
 برون رفت با فترخی¹ زال زر
 1360 نوندی برافگند نزدیک سام
 ابا خلعت خسروانی و تاج
 چنان شاد شد زان سخن پهلوان
 سواری بکابل برافگند⁴ زود
 نوازیدن شیرینار جهان
 1365 من اینک جو دستان بر من رسد⁷
 چنان شاد شد شاه¹⁰ کابلستان
 که گفستی همی¹³ جان برافشانند
 چو¹⁵ مهراب شد شاد و روشن روان
 گرانمایه سپندخت را پیش خواند
 1370 بدو گفت کای جغت¹⁸ فرخنده رای
 بشاخ زدی دست کاندل زمین²¹
 چنان هم کجا²² ساختی از نخست
 همه گنج پیش تو آراستست

VI-⁵ سوی کابل افگند-IV⁴ طوق با-IV³ بر بستم-VI² خرمی-I¹
 سزید-IV, VI⁹; I-ب. оп.; IV, VI⁸ رسید-IV, VI⁷ I-б. оп.⁶ کرده بود
 Л, IV, VI-доб.:

فرستاده تازان بکابل رسید * خسروشی برآمد چنان چون سزید
 I-доб.¹² (метр нарушен). شاه-VI¹¹; سالار-I¹¹ شهر-VI¹⁰

که بی جان شده باز یابد روان * و یاپیرسر مرد گردد جوان
 Л-доб.¹⁴ تو گفستی همه-I¹³

بشادی زدند آنگهی دست زود * کز اندوه غم هرکسی رسته بود
 IV-ماه-IV¹⁸ همه چرب-I¹⁷ I-б. оп.¹⁶ که-Л¹⁵

نک قد-Б²¹ برافروخت از جانان این تیره رای-VI¹; رای-Л²⁰ رای تو-IV¹⁹
 کجا همچین-IV¹; چنین هر کجا-Л²² أعلاقت یدک بشجرة من شجرات المجد

اگر-IV, VI¹; اگر تاج اگر تخت-I²⁴ . بپاید مر اورا-VI¹; بپاید مرا این-Л²³
 تخت و تاج است و گر

- 1375 چو بشنید سینه‌دخت ازوگشت باز¹ همی مژده دادش بدیدار² زال زن و مرد را⁴ از بلندی منش سوی کام دل⁶ تیز⁷ بشتافتی بدو گفست رودابه ای شاه‌زن من از خاک پای تو بالین کنم زتو¹² چشم آهرم‌نان دور باد 1380 چو بشنید سینه‌دخت گفتار اوی بیماراست ایوانها چون¹⁶ بهشت بساطی بیفگند¹⁸ پیکر بزر دگر پیکرش در خوشاب بود 1385 یک ایوان همه¹⁹ تخت²⁰ زرین نهاد [همه پیکرش گوهر آگنده بود زیافوت مر تخت را پایه بود [یک ایوان همه جامه رود و می
- بر دخت‌ر آمد سراینده راز که دیدی چنان چون بباید³ همال سزد گر فرزند سر⁵ از سرزنش کنون هرچه⁸ جستی همه یافتی سزای ستایش بهر انجمن بفرمانت⁹ آرایش دین¹⁰ کنم¹¹ دل و جان تو خانه سور باد¹³ بآرایش¹⁴ کاخ بنهاد روی¹⁵ گلاب و می و مشک و عنبر¹⁷ سرشت زبرجد برو بسافتنه سربسز که هر دانۀ قطره آب بود بآیین و²¹ آرایش چین نهاد میان گهر نقشها کنده بود²² که تخت کیان بود و پرمایه²³ بود بیاورده از پارس و اهواز وری²⁴

که چون IV؛ که چون یافتی تو که یابد I³ بپیوند VI² برگشت باز L¹ برافرازی I⁵ برین مرد را I⁴ چنان یافتی تو که یابد VI؛ خواستی یافتی زو زفرمانت L⁹ آنچه VI⁸ زود I⁷ خان خود VI⁶ برآرد VI؛ برآید IV؛ L¹¹ -доб.: جان IV¹⁰ سزاتر که IV؛ بکام تو گردد همه کار ما * سرآمد همان نییز بازارما L¹⁵ -доб.: بر آرایش L¹⁴ 1380 стоит перед б. 1378 текста. VI¹³ -б. I¹² زمین I؛ جهان بوستان کرد از خرمی * بهشت برین کرد روی زمی بهار نو آورد در بوستان * که شادی شدند ازو بوستان در ایوان I¹⁹ بگسترد IV¹⁸ می و مشک و عنبر بهم در I¹⁷ ایوان چوخم I¹⁶ IV²² -б. оп. سراسر هم VI²¹ پر از طوق VI²⁰ بایوانها IV؛ یکی VI²³ -ب. оп. I, IV, VI²⁴ -б. оп. پرمایه VI²³

- 1390 بیماراراست رودابه را چون نگار¹ همه کابلستان شد آراسته³ همه⁵ پشت پیلان بیماراراستند نشستند⁸ بر پیل رامشگران پندیره شدن را بیماراراستند
- پراز جامه و رنگ و بوی بهار² پراز رنگ و بوی و پر از خواسته⁴ زکابل⁶ پرستندگان خواستند⁷ نهاده⁹ بسر برز زر¹⁰ افسران نثارش همه مشک و زر خواستند¹¹

۲۳

- 1395 همی راند دستان¹² گرفتته شتاب کسی را نبد ز آمدنش¹⁵ آگهی خروشی برآمد ز پرده سرای
- چو پزنده مرغ و جو¹³ کشتی برآب¹⁴ پندیره نرفتند¹⁶ با¹⁷ فرهی که آمد ز ره زال فرخنده رای

بخورشید بر جادویها—IV, VI; برو بر بسی جادویا نوشت—² I, IV, VI—بهشت—¹ I, IV, VI—دوب.; I—دوب.:

نشاندش دران خانه ز رنگار * کسی را بر او ندادند بار
IV—دوب. вариант того же б. ⁴ VI—دوب. ³ ل—بیاراسته ⁵ ل—دوب.:

نشاندش بران خانه ز رنگار * کسی را بنزدش ندادند بار
VI—б. 1391 стоит после; بدیای رومی و می خوستند—⁷ Л, IV ⁶ I—یکایک ⁵ ل—همان ⁸ VI—دوب. 1389 текста. ⁹ IV, VI—نهادند ¹⁰ VI—بزر ¹¹ Л, VI—б. оп.;

IV—دوب. L—دوب.:

کجا برفشانند مشک و عبیر * همی گسترانند خز و حریر
فشاندند برسر همه مشک و زر * که شد از گلاب و زمی خاک تر
IV—دوب. варианты тех же бб.; VI—دوب.:

فشاندند برسر همه مشک و زر * که بد از گلاب این زمین خاکتر
بدیبا همه شهر آراسته * ازو بانگ رامشگران خواسته
چه کوس بزرگ و چه رویینه نای * زدندی شدندی باست وسای (?)
پس ان پهلووان زال سام سوار * چو برگشت شاد از در شهریار
L—دوب. ¹⁴ L—دوب. ¹³ I, IV—مرغان و ¹² VI—باره

همه ره چه آتش همی راند زال * نخورد و نه خواب و نه آرام و حال
بدیده برفتندش از—¹⁷ VI ¹⁶ I, IV—برفتند ¹⁵ I—دوب. که بد ز آمدن—

پنذیره شدش سام یل شادمان¹
 فرود آمد از باره² بوسید خاک
 نشست از بر تخت پرمایه سام
 سخنهاى سیندخت گزتن گرفت 1400
 چنین⁵ گفت کامد ز کابل پیام⁶
 زمن خواست پیمان و دادم زمان⁸
 ز هر چیز کز من بخوبی بخواست
 نخست آنکه با ماه کاباستان⁹
 دگر آنکه زی او بهمهمان شویم 1405
 فرستاده آمد از نزد اوی
 کنون چیست پاسخ فرستاده را
 زشادی چنان شد دل¹⁴ زال سام
 [چنین داد پاسخ که ای پهلوان
 1410 [سپه رانی و ما بکابل شویم
 بدستان نگه کرد فرخنده سام
 سخن هرچه از دخت مهراب نیست
 بفرمود تا زنگ و هندی درای

چو خندان شد I-⁴ آنک او I-³ چو شد زورها زال I, IV, VI-² پهلوان IV-¹
 کنون گزنت کامد بکابل خرام VI-⁶ همی IV-⁵ چو شد لبش خندان IV, VI-⁴ آنکه
 زمان خواست و پیمان و دادم زمان VI-⁶; زبان IV-⁸ پیاموز (так!) VI-⁶; سمنبر I, IV-⁷
 11 IV-6. on. خورشید کاباستان VI-⁶; هم ماه کاباستان I-¹⁰; شاه زابلستان I, VI-⁹
 کار فرزند اوی IV-⁴; کار را رنگ و بوی I-¹; که شد ساخته کار پیوندجوی VI-¹²
 13 VI-6. on. 14 I-¹⁴ شاد شد IV-¹⁴; تازه شد I-¹⁵ 15 I-¹⁵ بدانست کورا ازان چیست کام I-¹⁵
 VI-6. on. 16 I, VI-66. 1409 — 1410 on. 17 VI-¹⁷ ازو I-¹⁸ 18 I-6. on.; IV-¹⁸ دوب.
 ورا داد پاسخ بشیرین زبان * که ای نامور نیک پی پهلوان
 19 I, IV, VI-¹⁹ شب تیره مر زال را

هیونی بر افگند مرد دلیر¹ 1415
 بگویند که آمد سپهبد ز راه²
 [فرستاده تازان بکابل رسید
 چنان شاد شد شاه کابلستان
 که گفتمی همی جان برافشانند]

بدان تا شود نزد³ مهراب شیر
 ابا زال با پیل⁴ و چندی سپاه
 خروشی بر آمد چنان چون سزید
 ز پیوند خورشید زابلستان
 ز هر جای رامشگران خواندند⁵

۲۴

بزد نای مهراب⁶ و بر بست کوس
 ابا ژنده پیلان و رامشگران⁷ 1420
 ز بس گونه گون پرنیانی درفش
 [چه آوای نای و چه آوای چنگ
 تو گفتمی مگر روز انجامش است
 همی رفت ازین گونه¹¹ تا پیش¹² سام
 گرفتش جهان پهلوان در کنار 1425
 شه کابلستان گرفت¹³ آفرین
 نشست از بر باره تیروزو

بیاراست لشکر چو چشم خروس
 زمین شد بهشت از کران تا کران
 چه سرخ و سپید⁸ و چه زرد⁹ و بنفش
 خروشیدن بوق و آوای زنگ
 یکی رسته خیز است گر رامش است¹⁰
 فرود آمد از اسپ و بگنارد گام
 بپرسیدش از گردش روزگار
 چه بر سام و بر زال زر¹⁴ همچنین¹⁵
 چو از کوه¹⁶ سر بر کشد¹⁷ ماه نو

زال و پیلان - I, IV⁴ بر راه - I³ پیش - Л² گرد و دلیر - Л¹
 ژنده پیلان - VI⁵ I, IV, VI - 66. 1416-1418 оп.; I - доб.:

فرستاده آمد به مهراب زود * سراسر بگفت آنچه دید و شنود
 چو بشنید مهراب شد شادمان * رخس گشت چون لاله و ارغوان
 لعل - IV, VI⁹ چه سرخ و چه سپید - I⁸ چندی سران - VI⁷ روین - I⁶
 - IV¹⁴ بکرد - VI¹³ نزدیک - IV¹² مهراب - VI¹¹ 66. 1422-1423 оп. IV¹⁰
 I - доб.: و زال و چه شاه زمین - VI¹⁵ ابر سام و بر زال زر
 برایشان برافشانند مشک و عیبیر * همی گسترانید خز و حریر
 زند - I, IV¹⁷ چرخ - IV¹⁶

<p>نهاد از³ بر تارک زال زر⁴ سخنه‌های دیرینه کردند یاد ز نالیدن بربط و چنگ و نای⁵ زمانه بآرایشی⁹ دیگرسست¹⁰ برانوده پر مشک و پر زعفران¹² میان بسته سیصد¹³ پرستندگان¹⁴ بدست اندرون پر ز مشک و گهر¹⁶ پس از جام گوهر بر¹⁸ افشانند شد از خواسته یک بیک¹⁹ بی نیاز²⁰ که رودابه را چند خواهی نهفت اگر دیدن آفتابست هواپست</p>	<p>یکی تاج زرین نگارش¹ گهر² بکابل رسیدند خندان و شاد همه شهر ز آوای هندی درای 1430 تو گفستی⁶ ددودام⁷ رامشگرسست⁸ بش و یال اسپان¹¹ کران تا کران برون رفت سیندخت با بندگان مرآن¹⁵ هریکی را یکی جام زر همه سام را¹⁷ آفرین خواندند 1435 بدان جشن هرکس که آمد فراز بخندید و²¹ سیندخت را سام²² گفت بدو گفت سیندخت هدیه کجاست</p>
--	---

1 IV-ترگ دار-IV, VI-обратный порядок мира; IV-доб.: 2 گوه‌زنگار-IV 3 نهادند-I 4 بگردش-VI

کنجا اندرو بود خرم بهار * نگه کرد سام اندران شهریار
 بآرایش-IV, VI, I⁹ جادو شدست-IV⁸ درو بام-I⁷ توگوئی-VI⁶ I-ب. оп.⁵
 I, IV-¹² برو اسپ ویال(؟)-VI; بش و یال اسپ از-I¹¹ آهو شدست-IV; I-ب. оп.¹⁰
 I-доб.: از مشک و می زعفران-VI; مشک و می و زعفران

همه پشت پیلان پراز کوس و بوق * برانوده از مشک و عنبر حلوق
 IV-доб.:

همه روی پیلان پر از بوق و کوس * بر آراست لشکر چو چشم خروس
 VI-доб.:

همه روی پیلان پراز بوق و کوس * بیماراست مجلس چو چشم خروس
 همان روی پیلان و چون کوس و بوق * برانوده از مشک و عنبر حلوق
 بسام-VI¹⁷ معطر مرصع ز دژ و گهر-I¹⁶ بکف-I¹⁵ Л-б. оп.¹⁴ چندی-I¹³
 خواسته سر بسر-VI; خواسته جادوان-IV¹⁸ و زان جام‌ها گوهر-I¹⁸ و بزال
 VI-доб.²⁰:

بزیری در (так!) پیل واسپان گز * چو اختر همی تافت بر چرخ بر
 زدینار و از گوهر پر بها * نبودی درم را در آنجا روا
 پس آنگه سپهبد بسیندخت-I²² و-IV, VI, I²¹ Л.

چنین داد پاسخ بسیندخت سام
 برفتند تا³ خانه زرنگار 1440
 نگه کرد سام اندران ماهروی
 ندانست کش چون ستایید همی
 بفرمود تا رفت مهراب پیش
 بیک تختشان شاد بنشانند
 سر ماه با افسر نامدار¹⁰ 1445
 بیاورد پس دفتر¹² خنواسته
 برو خواند از¹⁴ گنجها هرچه بود
 برفتند از آنجا بجای نشست
 وز ایوان سوی باغ¹⁷ رفتند باز

که از من بخواه آنچه آیدت¹ کام²
 کجا اندرو بود خرم بهار⁴
 یکایک شگفتی بماند اندروی⁵
 برو چشم را چون گشاید همی⁶
 بستند عقدی⁷ برآیین⁸ و کیش⁹
 عقیق و زبرجد بر افشانند
 سر شاه با تاج گوهرنگار¹¹
 یکی نسخه¹³ گنج آراسته
 که گوش آن نیارست گفته¹⁶ شنود¹⁵
 ببودند یک هفته با می بدست
 سه هفته بشادی گرفتند ساز

I-доб.:² بایدت-IV; داری تو-I¹

زبند و ز تخت و ز تاج و ز شهر * مرا هر چه باشد شماراست بهر
 VI-доб.:⁴ زی-I³ VI-доб. вариант того же б.

بهاری که بارش گهر بود وزر * خود اندر میانش فرازنده سر
 I-доб.:⁵

نشانند بر پهلویش زال زر * چو خورشید رخشنده با زیب و فر
 I-б. оп.; VI-доб.:⁶

بزال آنگهی گنت کای نیکیخت * زیزدان ترا یآوری بود سخت
 که رویت گزید این خرد بر فروغ * گزنده گزیدی چه باید دروغ
 عقدوا العقد علی-Б; بآیین خویش-IV⁹ بآیین-I, VI⁸ کابین-IV; عهدی-I⁷
 گوهر-I¹¹ شاهوار-VI; زرنگار-I¹⁰ 1445 текст. 1443 б. I-б. عادتهم

یکی نسخه از-VI; همان نسخه-IV; همان نسخه-I¹³ و VI-доб. 12 ل. شاهوار
 I, IV, VI-آن¹⁵ که آنرا نیارست گفتن-IV¹⁶ VI-доб.:¹⁶

بمانند آنچه شه و ماه را * بیک مهربان دو نکوخواه را
 I, IV, VI-کاخ¹⁷

- 1450 [بزرگان ککشورش با¹ دست‌بند
سر ماه سام نیریمان بررفت
[ابا زال و بال‌شکر و پیل و کوس
عماری و بالای و هودج⁵ بساخت
چو سیندخت و مهرب و پیوند خویش
1455 بررفتند شادان دل و خوش‌منش⁹
رسیدند پیروز تا¹¹ نیم‌روز
[یکی بزم سام¹⁴ آنگهی ساز کرد
[پس آنگاه سیندخت آنجا بماند
سپرد آن زمان پادشاهی¹⁷ بزال
- ک‌شیدند بر² پیش کاخ بلند⁸
سوی سیستان روی بنهاد تفت
زمانه رکاب و داد بسوس⁴
یکی مهد تا ماه را در⁶ نشاخت
سوی سیستان روی⁷ کردند پیش⁸
پراز آفرین لب ز نیکی کنش¹⁰
چنان¹² شاد و خندان و گیتی فروز¹³
سه روز اندران بزم بگماز کرد¹⁵
خود و لشکرش سوی کابل براند¹⁶
برون برد لشکر بفرخنده فال

¹ VI—(так) لشکرش بدو ² IV—صف; VI—در ³ I—б. оп.; VI—доб.:

همه شهر بودی پراز نای و کوس * سرای سپهبد بهستی بجوش (?)
نه زال و نه آن ماه بیجاده لب * نخفتند یک هفته بر روز و شب
ابا یکدگر از پس آمیختن * شه آن گوهرش بست از آمیختن

⁴ I, VI—б. оп.; I—

از آن پس که او رفته بد زال باز * سه هفته بشادی گرفتند ساز
عماری بالای هودج—IV; عماری و پالان و هودج—I, VI—⁵ б. варианты того же б. IV, VI—доб.
IV—б. оп. ره سیستان بر گرفتند پیش—⁸ I—راه—⁷ VI—یکی مهد آن ماه را بر—⁶ VI—
1456 VI—б. لبان—VI; همه—¹² I—در—¹¹ I, IV—دهش—¹⁰ IV, VI—پر منش—⁹ IV—
стоит после б. 1458 текста. ¹⁴ VI—یکی سور پس (в тексте по T). ¹⁵ Л, I, IV—б. оп.;
VI—سور مهرب خورد—VI (в тексте по T). ¹⁶ Л, I, IV—б. оп.; Б—бб. 1451—1458
ثم عزم سام على الارتعال خارجا نحو سجستان فتوجه اليها
و أمر زال بإعداد العماريات و تهيئة المهود و الهوادج و اتبعه مستصحبها صاحبته
و مهرب و زوجته و ارتحلوا من سجستان جميعا قاصدين قصد نيمروز فقدموها و أقام
سام بضيفتهم ثلاثة أيام ثم استأذن مهرب و رحل راجعا الى كابل خطة ملكه و مقرّر
آن همه پادشاهی—VI; آنگهی سام شاهی—¹⁷ I—عزه و أقامت سیندخت عند ابنتها

- 1460 سوی گرگساران شد و باختتر¹ درفش² خجسته بر افراخت سر³
شوم گفت کان پادشاهی مراست⁴ دل و دیده با ما ندارند راست
[منوچهر منشور آن شهر بر⁵ مرا داد و گفتا همی دار و خور⁶]
بترسم ز آشوب بدگوهران بویژه زگردان⁷ مازندران⁸
بشد سام یکزخم و بنشست زال می و مجلس آراست و بفراخت یال⁹

۲۵

- 1465 بسی برنیامد برین¹⁰ روزگار که آزاده¹¹ سرو اندر آمد بهار¹²
[بهار دل افروز پژمرده شد دلش را غم و رنج بسپرده شد¹³]

درخت—VI² گرگساران سوی باختتر—IV, VI; گرگسار و سوی باختتر—I¹
IV, VI⁶ بوم و بر—I⁵ جداست—IV, VI⁴ بر آورد پتر—IV; بر افراخت بر—I³
VI—б. оп. دیوان—I, VI⁷ I—доб.:⁸

ترا دادم ای زال این تختگاه * همین پادشاهی و فرخ کلاه
می و مجلس آراست—IV; بیاراست مجلس فرخنده فال—I⁹ VI—доб. вариант того же б.
IV—доб.: فرخنده فال

نشست از بر تخت زابل بداد * بشاهنشاهی تاج بر سر نهاد
همه کابل و زابل و نیمروز * بشاهی دستان گیتی فروز
چو جلد برین خرم و تازه شد * ز دادش بعالم در آوازه شد
هنر پروران جهان سر بسر * بدرگاه دستان نهادند سر
ز دادش بنزدش فروزنده جاه * برش از هنر یافته پایگاه
گرانمایه دستان خسرونژاد * ز پیوند رودابه بد سخت شاد
چنان شیفته بود بر چهر او * که جاننش نبد تازه بی مهر او
که بر سرو—VI; بهار—I¹² که تاراد—IV; که بازاد (?)—I¹¹ درین—VI; بدین—IV¹⁰
VI—доб.: بسترده شد—VI; VI—б. оп.; سیهین برآمد بهار¹³

زبس بار کو داشتهی اندرون * همی راند رودابه چون رود خون
I—доб. вариант того же б.

شکم گشت¹ فربه² و تن³ شد گران
 بدو گفت مادر که ای جان مام⁶
 چننین داد پاسخ که من روز وشب
 [همانا زمان آمدستم فراز 1470
 تو گوئی بسنگستم¹² آگنده پوست
 چننین تا گه زادن آمد فراز
 چنان بد¹⁵ که یک روز ازو رفت هوش
 خروشید سیندخت¹⁷ و بشخود روی
 یکایک بدستان رسید آگهی 1475
 ببالین رودابه شد زال زر
 همان²¹ پتر سیمرغش آمد بیاد
 یکی مچمر آورد و آتش فروخت

شد آن⁴ ارغوانی رخس زعفران⁵
 چه بودت که گشتی چننین⁷ زرد فام⁸
 همی برگشایم بفریاد لب⁹
 وزین¹⁰ بار بردن نیابم جواز¹¹
 وگر آهنست آنکه نیز اندروست¹³
 بخواب و بآرام بودش نیاز¹⁴
 از ایوان دستان بر آمد خروش¹⁶
 بکنند آن سیه گیسوی مشکبوی
 که پژمرده شد برگ¹⁸ سرو سهی¹⁹
 پراز آب رخسار و خسته جگر²⁰
 بخنیدید و سیندخت را مژده داد
 وز آن پر سیمرغ لختی بسوخت

1 VI—доб.: 2 VI—بشد 3 VI—بتن 4 VI—تنش 5 I—فربی 6 IV—کرد 7 VI—

چو پرسیدی اورا کسی کت چه بود * نداراندهان کین عمانست سود (؟)

8 I—б. оп. 9 I—б. оп.; IV—доб.: 10 VI—نارفام 11 IV—که ایون شدی 12 VI—

چنان گشته بی زور و پژمرده ام * توگوئی که من زنده مرده ام
 و یا ز آهن است آنکه بوده¹³ I—تو گشتی بسنگستش¹² I—ب. оп. 11 ازین¹⁰ VI—
 وگر آهنست آنکه تمثال اوست VI—ویا آهنست این که در جوف اوست IV—دروست
 I—б. 1471 стоит после б. 1472 текста. 14 VI—доб.:

بی آرام شد (так!) دخت از درد او * گرسستی چو دیدی رخ زرد او
 چو آمد گه پاک پردختنی * که گردد تن آسان ازو خفتنی
 خبر شد بسیندخت I—17 1476, 1474, 1475. 18 VI—далее порядок бб. 19 I—شد 1, IV—

18 VI—شاخ 19 VI—доб.:

بدل زال آنگاه اندیشه کرد * وزانیدیشه آسانترش گشت درد
 20 VI—доб.:

همی کند موی و همی خست دست * ز درد غم او دست بردل بیست
 شبستان همه بندگان کنده موی * برهنه رخ و موی و در گرد اوی
 21 I, VI—ازان IV—چو از

هم اندر زمان تیره‌گون شد هوا
 چو ابری که بارانش مرجان بود 1480
 برو کرد زال آفرین³ دراز
 چنین گفت با زال⁵ کین غم چراست
 کزین⁶ سرو سیه‌ین بر ماهروی
 که خاک پی او ببوسد هژبر
 از⁹ آواز او چرم جنگی پلنگ 1485
 [هران گرد کاواز¹¹ کوپال اوی
 [ز آواز او¹³ اندر آید ز پای¹⁴
 [بجای خرد¹⁶ سام سنگی بود
 [ببالای¹⁸ سرو و بنیروی¹⁹ پیل
 [نیاید بگیتی²³ ز راه زهش²⁴ 1490
 بیاور یکی خنجر آگون
 نخستین بمی ماه را مست کن

پدید آمد آن مرغ فرمانروا
 چه مرجان² که آرایش جان بود
 ستودش فراوان و بردش نماز⁴
 بچشم هژبر اندرون نم چراست
 یکی نژده شیر آید و⁷ نامجوی
 نیارد گذشتن بسر برش⁸ ابر
 شود چاک چاک و بخاید دو چنگ¹⁰
 ببیند برو بازوی و یال¹² اوی
 دل مرد جنگی بر آید ز جای¹⁵
 بچشم¹⁷ اندرون شیر جنگی بود
 باورد²⁰ خشت²¹ افگند بر دو میل²²
 بفرمان دادار²⁵ نیکی دهش²⁶
 یکی مرد بی‌نادل²⁷ پر فسون
 ز دل بیم²⁸ و اندیشه را²⁹ پست کن³⁰

¹ I- بزیر ² IV- که برجان ³ I- آفرینی ⁴ Л, VI-обратный порядок мисра.
⁵ یکی شیر باشد گو-IV; یکی شیر باشد ترا-I, VI ⁶ I- ازان ⁷ I, VI- سیمرغ-I ⁸ I, VI-
 بخاید بچنگ-I ⁹ VI- وز ¹⁰ I- گذشتن ابر سرش-IV; بسر بر گذشتنش-I, VI ¹¹ VI-
 بال و هم یال-¹² VI ¹³ VI- باره زرکه-¹⁴ VI- باره دز که-¹⁵ IV ¹⁶ VI- بجاییند چنگ-¹⁷ VI-
 ز آواز بداندر زاید ز پای (так)-¹⁸ VI- زجای-I ¹⁹ I- هم اندر زمان-²⁰ IV- باواز او-I ²¹ I-
 ببالا چو-²² VI ²³ VI- برزم-²⁴ VI ²⁵ VI- برای و خرد-²⁶ VI ²⁷ VI- بماند بجای-²⁸ IV- پولااد خای-I ²⁹ I-
 1486-1490 B-66. ³⁰ Б-66. ³¹ Л- باواز اسپ-³² Л ³³ I- در آورد-³⁴ VI; بانگشت-I ³⁵ I- بنیرو چو-³⁶ VI ³⁷ VI-
 IV- دارای-³⁸ Л ³⁹ L- نتابد ز گیتی-⁴⁰ IV ⁴¹ IV- زهش-⁴² L ⁴³ IV, VI- (без рифмы). ⁴⁴ L- دارای-⁴⁵ L-
 یزدان ⁴⁶ I-доб.:

بدان تماش بیهشی بود خرمی * بدین آدمی از ره مردمی
 ترس-⁴⁷ IV ⁴⁸ VI- غم-⁴⁹ VI ⁵⁰ VI- بیدار دل-⁵¹ VI; بینادل و-⁵² Л ⁵³ L- доб. вариант того же б.
 تو بنگر که بی‌نادل افسون کند * بصندوق تا شیر بیرون کند
 IV, VI-доб. варианты того же б.

بکافند^۱ تهیگاه سرو سهی
 وزو بچه شیر بیرون کشد
 1495 وز آن پس بدوز آن^۳ کجا کرد چاک
 گیاهی که گویمت^۷ باشیر و مشک
 بساو بر آلا^۸ بر خستگیش^۹
 بدو^{۱۱} مال ازان پس یکی پتر من
 ترا زین سخن شاد باید بدن
 1500 که او دادت این خسروانی درخت
 بدین کار دل هیچ غمگین مدار
 بگفت و یکی^{۱۸} پر ز بازو^{۱۹} بکنند
 بشد زال و آن پتر او بر گرفت
 [بدان^{۲۲} کار نظاره شد^{۲۳} یک جهان
 1505 فرو ریخت از مژه^{۲۶} سیندخت خون

نباشد مر او را ز درد آگهی
 همه پهلوی ماه در خون کشد^۲
 ز دل^۴ دور کن^۵ ترس و تیمار^۶ و باک
 بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
 ببینی همان روز پیوستگیش^{۱۰}
 خجسته^{۱۲} بود سایه فتر من
 پیش^{۱۸} جهاندار باید شدن
 که هر روز نو^{۱۴} بشکفاندش^{۱۵} بخت^{۱۶}
 که شاخ برومندت آمد^{۱۷} ببار
 فگند و پیرواز برشد^{۲۰} بانند
 برفت و بکرد آنچه گفت ای شگفت^{۲۱}
 همه دیده پر^{۲۴} خون و خسته روان^{۲۵}
 که کودک ز پهلوی کی آید برون

۲۶

بیامد یکی موبدی چرب دست
 بکافید^{۲۷} بی رنج پهلوی ماه
 چنان بی گزندش برون آورید
 یکی بچه بد چون گوی شیرفش

مر آن ماهرخ را بی کرد مست
 بتابید مر^{۲۸} بچه را سر ز راه
 که کس در جهان این^{۲۹} شگفتی ندید
 بیالا بلند و بدیدار کش

خندارد-VI-^۵ ز تن-Л-^۴ بدوزد-VI-^۳ 2 Л, IV, VI-6. оп. 1 IV-(?) بکابد
 بسای و بیندای(?) -VI- بسای و بیالای-IV, I-^۸ گویم تو-I-^۷ اندوه-I, IV-^۶ برو
 ببین اندرون را-VI- ببینی هم اندر زمان بستگیش-I-^{۱۰} خستگی-VI-^۹
 IV-^{۱۵} گل-I-^{۱۴} بنزد-Л-^{۱۳} که فترخ-IV-^{۱۲} بران-I, IV-^{۱۱} پیوستگی
 این و یک-VI-^{۱۸} برومندی آرد-IV- برومندت آید-I, VI-^{۱۷} رخت-VI-^{۱۶} بشکافت
 IV-^{۲۱} (метр нарушен) بدو داد و بر شد با پر-IV-^{۲۰} این و از بال پری-IV-^{۱۹}
 دل پر از-Л-^{۲۴} بد-I, IV, VI-^{۲۳} بران-I-^{۲۲} کرد (так!) از شگفت-VI- گفت و شگفت(?)
 آن-IV, VI-^{۲۹} پس-IV-^{۲۸} شکافید-VI-^{۲۷} دیده-IV, VI-^{۲۶} نهان-VI-^{۲۵}

- 1510 شگفت اندرو مانده بد مرد وزن
[همان دردگاهش¹ فرو دوختند
شبانروز مادر زمی خفته بود
چو از خواب بیدار شد سروبن
بروز² و گوهر بر افشانند
1515 مر آن بچه را پیش او تاختند
بخندید ازان بچه سرو سهی³
[برستم بگفتا غم آمد بسر
یکی کودکی دوختند⁴ از حریر
درون وی آگنده⁵ موی سمور
1520 بسببازوش بر اژدهای دلیر
بزیرکش اندر گرفته ستان⁶
نشانندش آنگه بر اسپ سمند
[چو شد کار یکسر همه ساخته
هیون⁷ تکاور بر انگیختند⁸
1525 پس⁹ آن صورت رستم گرزدار¹⁰
- که نشنید کس بچه پیل تن
بدارو همه درد¹¹ بسپوختند¹²
زمی خفته و هس ازو¹³ رفته بود¹⁴
بسیندخت بگشاد لب بر¹⁵ سخن
ابر کردگار آفرین خوانند
بسان سپهبری بر افراختند
بدید اندرو فر شاهنشهی¹⁶
نهادند رستمش نام پسر¹⁷
ببالای آن¹⁸ شیر ناخورده شیر¹⁹
برخ برنگاریده ناهید و هور
بچنگ اندرش²⁰ داده چنگال شیر
بیک دست کوپال و دیگر عنان
بگرد اندرش چاکران نیز چند²¹
چنان چون ببايست پرداخته²²
بفرمان بران بر²³ دم ریختند²⁴
ببردند²⁵ نزدیک سام سوار

1 IV- درزگاهش 2 IV- درز 3 I, VI-6. оп.; IV- 6. 1511 стоят после б. 1512
текста. 4 I- خسته و دل زهش 5 IV, VI- بود و زهش رفته بود 6 I, VI-
10 Л- بگفتند ازان بچه چندی سخن 9 I- بچه سروبن 8 I- در- 7 Л- در
پدر چون بدیدار او کتام کرد * مر او را سبک رستمش نام کرد
I, IV-6. оп.; Б-الصبی رستم- VI-доб.:
ازو زال و سیندخت خرم شدند * بفرمود تا زیرکان آمدند
درونش بیاگنده- IV; درو اندر آگنده- 14 I- سیر- 13 IV, VI- او- 12 IV, VI- دوخته- 11 Л-
نشاننده ستان- IV; ننگاری ستان- 16 Л- اندرون- 15 I- درون اندر آگنده- VI
برون- 20 IV- هیونی- 19 IV, VI-6. оп. 18 I, IV, VI-6. оп. 17 IV-6. оп.; VI- تاختند-
12 IV-6. оп.; 21 I- بفرمان پزدان- 22 IV- تاختند (метр нарушен).
23 I, IV, VI- مر- 24 IV- نامدار- 25 VI- فرستاد-

یکی جشن کردند در گلستان
 همه دشت پر^۳ باده و نای بود
 بزاولستان^۵ از کران تا کران
 نمید کهتر از مهتران بر فرود^۸
 پس^{۱۱} آن پیکر رستم شیر خوار^{۱۲} 1530
 ابر سام یل موی بر پای خاست
 اگر نیم ازین پیکر آید تنش
 وزان پس فرستاده را پیش خواست^{۱۶}
 [بشادی برآمد ز درگاه کوس
 [می آورد و رامشگران را بخواند 1535
 بیاراست جشنی که^{۲۱} خورشید و ماه

ز زاولستان^۱ تا بکابلستان^۲
 بهر کنج صد مجلس آرای بود^۴
 نشسته بهر^۶ جای رامشگران^۷
 نشسته چنان چون بود^۹ تار و پود^{۱۰}
 ببرند^{۱۳} نزدیک^{۱۴} سام سوار
 مرا مانند این پرنیان گفت^{۱۵} راست
 سرش ابر سایید زمین دامنش
 درم ریخت تا بر^{۱۷} سرش گشت راست^{۱۸}
 بیاراست میدان^{۱۹} چو چشم خروس^{۲۰}
 بخواهندگان بر درم برفشانند
 نظاره شدند اندران بزمگاه^{۲۲}

با—^۳ I—^۲ VI—б. оп., между бб. 1525 и 1527 стоит б. 1528 текста. ^۱ I, IV—ز زابلستان

۴ I, VI—доб.:

بکابل درون گشت مهرباب شاد * بمژده بدرویش دینار داد
 VI—после б. 1525 доб.: ... و بلغ الخبر الی مهرباب فاستهز الطرب أعطافه...
 ср. Б—после б. 1525 доб.: ...
 приведенного в этом разночтении б. еще доб. три бб.:

ازان پیشتر بود در سیستان * زدندی ز رستم همی داستان
 چو بازارگه بد همه ره دراز * ز زابل بکابل پیاده سوار(?)
 فرستاده بنهاد در پیش سام * نگه کرد و خرم دل و شاد کام
 خیناگران—VI—б оп.; ^۷ IV—نشستند هر—^۶ I, VI—بکابلستان—VI—
^۵ I—بزابلستان—
 VI—б. 1528 стоит после б. 1525 текста. ^۸ IV—فرود ^۹ IV—بیکجای بر—^{۱۰} VI—б. оп.
 مرا گت—^{۱۵} IV—بدیدش جهانگیر—^{۱۴} I—چو بردند—^{۱۳} IV—^{۱۲} I—گرزدار—^{۱۱} I—چو—
 بخواهندگان بر درم برفشانند—^{۱۸} I—با—^{۱۷} VI—خواند—^{۱۶} I, IV—ماند سراپای
 IV—доб.: ^{۲۰} VI—^{۱۹} لشکر—^{۱۹} VI—درم بر سر او همی بر فشانند—

بفرمود آذین کران تا کران * دران شهر سگسار و مازندران
 ثم أمر بضرب البشائر و ركوب العساكر للتطارد
 جشنگاه—^{۲۲} I, VI—چو—^{۲۱} II—فی میدان و التلاعب بالسيف والسنان

پس آن نامه زال¹ پاسخ نوشت
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 ستودن گرفت آنگهی زال را
 پس آمد بدان² پیکر پرنیان 1540
 بفرمود⁵ کین را چنین⁶ ارجمند
 نیایش همی⁹ کردم اندر نهان
 که¹¹ زنده¹² ببینند¹³ جهانبین من
 کنون شد مرا و ترا¹⁷ پشت¹⁸ راست
 [فرستاده آمد چو باد دمان 1545
 چو بشنید²¹ زال این²² سخنهای نغز
 بشادایش بر شادمانی فرود²⁴
 همی گشت چندی برو بر²⁶ جهان
 برستم همی داد ده دایه شیر
 [چو از شیر آمد سوی خوردنی 1550
 بدی³¹ پنج مرده³² مراو را خورش
 چو رستم بپیمود بالای هشت

بیاراست چون مرغزار بهشت
 بران شادمان گردش روزگار
 خداوند شمشیر و کوپال را
 که یال یلان³ داشت و فر⁴ کینان⁴
 بدارید کز دم⁷ نیابد⁸ گزند
 شب و روز با¹⁰ کردگار جهان
 ز تخم تو گردی¹⁴ بآیین¹⁵ من¹⁶
 نباید جز از¹⁹ زندگانیش خواست
 بر زال روشن دل و شادمان²⁰
 که روشن روان اندر آید به مغز²³
 برافراخت گردن به چرخ کبود²⁵
 برهنه شد آن روزگار²⁷ نهان
 که نیروی مردست و سرمایه شیر²⁸
 شد از نان²⁹ و از گوشت افزودنی³⁰
 بمانند مردم از ان³³ پرورش³⁴
 بسان یکی سرو آزاد گشت

روز کینان-IV-4 کینان-VI-3 بدیدم همه-VI-2 نامه را سام-IV, VI-1
 بدیدار-VI-8 تا او-IV-7 کورا چنان-I-6 بگفتیم-VI-5
 چنان-VI-; ازین بخشش-IV-; همی جستم از-Л-10 بسی-VI-9 کرگس نیاید
 برآیین-IV-15 پوری-I-14 بیند-IV-13 دیده-I-12 یکی-IV-11 خواهیم از
 مراد من از بخت-I-18 مراد مرا-VI-17 VI-6. 1543 стоит после б. 1540 текста.
 آن-IV, VI-22 برخواند-IV-21 شاد کام-Л-20 بجز-IV-19
 نشاندش-IV-24 دلش گشت خرم گو پاک مغز-I-; بروشن روان اندر آورد مغز-Л-23
 از ان گونه برسر-I, VI-26 B-66. 1545-1547 отсутствуют.
 گهی آشکارا گهی در-IV-27 Л-66. 1549-1551 стоят после б. 1553 текста; B-66. 1550 и
 1551 отсутствуют.
 بدین-VI-31 پروردنی-T-; نابرتنی(؟)-I, IV, VI-30 مان(؟)-Л-29
 بدین گونه بودی ورا-I-33 پنج بره-I-32 IV-6. оп. 34

چنان شد¹ که رخشان ستاره شود² جهان بر ستاره نظاره شود³
 تو گفستی که سام یلستی بجای بهالا و دیدار و فرهنگ و رای⁴

۲۷

1555 چو آگاه هی⁵ آمد بسام دلیر [کس اندر جهان کبودک نارسید
 [بجنبید مر سام را دل ز جای [سپه را بسالار لشکر سپرد
 چو مهرش سوی پور دستان کشید چو زال آگهی یافت¹⁰ بر بست کوس
 1560 خود وگرد مهراب کابل خدای بزد مهره در¹³ جام و بر خاست غو
 [یکی لشکر از¹⁵ کوه تا کوه مرد [خروشیدن تازی¹⁷ اسبان و پیل
 که شد پور دستان همانند⁸ شیر بدین شیرمردی و گردی ندید⁷
 بدیدار آن کبودک آمدش رای [برفت و جهاندیدگان را ببرد⁸
 سپه را سوی زاولستان کشید⁹ ز لشکر زمین گشت چون آبنوس¹¹
 پذیره شدن را نهادند رای¹² برآمد زهر دو سپه¹⁴ دار ورو
 زمین قیرگون و هوا لاژورد¹⁶ [همی رفت آواز تا چند¹⁸ میل¹⁹

1 IV-بد 2 VI-بود 3 IV, VI-بود 4 VI-доб.:

جزاز پیل او را نه بر تافتی * گرانی او اسپ بشکافتی
 هنرها پدر بودش آموزگار * که چون بود یاری گرش روزگار
 جوزو-IV⁵ وکان لایحمله مرکوب غیر الغیل نضامة چخته و عبالة اکتافه B-доб.:
 (метр нарушен). 6 I-بکردار 7 IV-доб.:

بجز پیل او را نه بر تافتی * که اسپ از نشستش شکن یافتی
 چودستان-I¹⁰ 1559 стоит перед б. 1557 текста. 9 IV-б. 1556-1558 отсутствуют. 8 B-66.
 بر-IV¹³ پای-Л¹² بیاراست لشکر چو چشم خروس-IV, VI¹¹ شد آگاه
 سپر در سپر-I¹⁶ لشکری-IV, I¹⁵ سوده و-VI; سودم و-IV; چا دم و-I¹⁴
 :доб. Л; بافته سرخ وزرد

سوی سیستان سام بنهاد روی * ابا این چنین لشکر و رنگ و بوی
 چو این مژده بشنید زال دلیر * بزد نای رویین و ناسود دیر
 B-66. 1563 и 1564 отсутствуют. 19 B-برینج-1¹⁸ نای و-VI¹⁷

<p>برو تخت زرین بپیراستند¹ ابا³ بازوی شیر⁴ و با کتف و یال⁵ سپر⁷ پیش و در دست گرزگران⁸ سپه بر¹⁰ دورویه رده بر کشید بزرگان که بودند بسیار سال¹³ ابر سام یل خواندند¹⁴ آفرین چو¹⁶ بر پیل بر¹⁷ بچه شیر دید¹⁸ نگه کرد و با تاج و تختش بدید که تهما هژبرا بزی شاد دیر²¹ نیارا²³ یکی نو ستایش گرفت²⁴</p>	<p>یکسی ژنده پیل بیاراستند 1565 نشست از برتخت زر² پور زال بسر برش⁶ تاج و کمر بر میان چواز دور سام یل آمد بدید⁹ فرود آمد از باره¹¹ مهرباب و¹² زال یکایک نهادند سر بر زمین 1570 چو گل چهره سام یل بشکفید¹⁵ چنان همش بر پیل پیش¹⁹ آورد یکسی²⁰ آفرین کرد سام دلیر ببوسید رستمش تخت²² ای شگفت</p>
--	--

قامت سرو—IV, VI⁴ بدان—IV³ او—VI² بر—Л² پیروزه پیراستند—VI¹
تیر و کمان—I⁸ سپه—IV⁷ ابرسرش—I⁶ بزرگان که بودند بسیار سال—I⁵
Б—доб.; فی یده قوس و نشاب—
چو مهرباب و چون زال در پیش پیل * ز کرد جها (؟) این گشته هم زیل نیل (؟)
رخ رستم زال ازان کرد باز * همی تافت چون آفتاب از فراز
ابا قامت—I¹³ درحال—I¹² اسپ—I, IV, VI¹¹ سپه را—I¹⁰ اورا بدید—I⁹
I—доб.: سرو و با سفت و یال
جو از دور سام یل اورا بدید * فرو رفت و لب را بدنندان گزید
چو فرزند را—I¹⁸ نر—IV¹⁷ که—VI¹⁶ برشکفت—I¹⁵ گرفتند برسام یل—IV¹⁴
I—доб.: دید با یال و سفت
چو بر پیل بر بچه شیردید * بخندید و شادان دلش بردمید
VI—доб.: شاد و دیر—I, IV, VI²¹ برو—I²⁰ چنانش همی پیش پیل—I¹⁹
دلارا گوا پور زال شهها * سزاوار تاجا فروع کهها
ترا ان ستایش بس اندر جهان * نه چون ما برون آمدی از نهان
I—доб.:²⁴ نیایش—VI²³ رستم زتخت—VI²²
چنین گفت با پهلوان پور زال * چو دیدش ابر پیل با فر و یال

- 1575 که ای پهلوان جهان شاد باش
 [یکی بنده ام نامور³ سام را
]همی پشتت زین خواهم و درع و خود
 بچهر تو ماند همی چهره ام
 وزان⁹ پس فرود آمد از پیل مست
 1580 همی برسر و چشم او داد بوس
 سوی کاخ ازان¹¹ پس¹² نهادند روی
]همه کاخها تخت زرین نهاد
 برآمد برین بریکی¹⁵ ماهیان
 بخوردند¹⁷ باده¹⁸ باوای رود
 1585]بیک²⁰ گوشه تخت دستان نشست
]پیش اندرون سام گیهان گشای²³
 ز رستم²⁶ همی در²⁷ شگفتی بماند
]بدان بازوی و یال و آن پشت²⁸ و شاخ
- 1 ز شاخ توام من تو بنیاد باش²
 نشایم خور و⁴ خواب و آرام را]
 همی تیر⁵ ناوک⁶ فرستم درود⁷
 چو آن⁸ تو باشد مگر زهره ام
 سپهدار بگرفت دستش بدست
 فرو ماند پیلان و آوای¹⁰ کوس
 همی راه شادان و با¹³ گفت و گوی
 نشستند و خوردند و بودند شاد¹⁴
 برنجی نبستند هرگز¹⁶ میان
 همی گفت هر یک بنوبت¹⁹ سرود
 دگر گوشه رستمش گزی²¹ بدست²²
 فرو هشته از تاج پد²⁴ همای²⁵
 برو هر زمان نام یزدان بخواند
 میان چون قلم سیننه و بر فراخ]

1- I-چو; 2- VI-доб.; 3- IV, VI-که; 4- I-چو

زبنیاد دایم بود شاخ راست * بهاناد دایم که نیروی ماست
 1575-1576 Б-66. 7 بتیر و بناوک-IV 6 تیر و-Л 5 همی-VI 4 پهلوان- I 3
 отсутствуют; I-доб.:

سر دشمنان را سپارم بیای * بفرمان دادار برتر خدای
 ازین- VI; ازان- Л 9 چنان چون- IV, VI; چندان- I 8
 VI-доб. вариант того же б. توجهوا جميعا نحو- Б; بگورابه اندر- I 12 سیستان- IV 11
 برجای پیلان و- I, IV, VI 10 چو آمد بدین- IV 15 Б-б. отсутствует. 14 پر- I, VI 13
 سپه راندند و- IV; کورابند
 همی خورد هرکس- I, VI 18 همی خورد- IV 17 مردم- VI; روزی- IV 16 کارها
 تیغی- VI 21 یکی- VI 20 هرکس بنوبت- VI; هر یک کیانی- IV; هرکس بشادی- I 19
 پشت فز- VI 24 گیتی گشای- IV, VI 23 بدست دگر رستم شهپرست- IV; I-б. оп.;
 یال- I 28 نیز از- I 27 برستم- I, VI 26 I-б. оп.; Б-66. 1584-1585 отсутствуют.
 یال و آن سمت- VI; برز و بالا- IV; و آن قد

[دوران‌ش چو ران هیونان ستمبر
 1590 [بدین خوب روئی و این فرّ و یال
 [بدین شادمانی کنون می خوریم
 بزال آنگهی گفت تصاد نژاد
 که کودک ز پهلو برون آورند
 بسیمرخ باادا هزار آفرین
 1595 که گیتی سپنجست پر آی 14 ورو
 بمی دست بردند و مستان شدند
 همی خورد مهرباب چندان نبید
 همی گفت ننیدیشم از زال زر
 من و رستم و اسب 21 شب‌دیز و تیغ
 1600 کنم زنده 24 آیین ضحاک را
 پر از خنده گشته لب زال و سام
 سر ماه 28 نو هرمنز 29 مهر ماه 30
 دل شیر نر دارد و زور ببر 1
 ندارد کس از پهلووانان 2 همال 3
 بمی 4 جان 5 اندوه را 6 بشکریم 7
 بپرسی 8 کس این را ندارد 9 بیاد 10
 بدین نیکوئی 11 چاره چون آورند 12
 که ایزد ورا ره نمود اندرین 13
 کهن شد یکی دیگر آرنه نو 15
 ز رستم سوی یاد داستان شدند 16
 که چون خویشتن کس 17 بگیتی ندید 18
 نه از سام و نر 19 شاه با تاج و فر 20
 نیارد برو 22 سایه گسترد میخ 23
 بپی 25 مشک سارا کنم 26 خاک را 27
 ز گفتار مهرباب دل شاد کام
 بران تخت فرخنده بگزید راه 31

شیر و نیروی پیل و هژبر - VI - б. оп.; IV - б. оп.; شیر و نیروی ببر و هژبر - I -
 2 I, VI - б. оп.; VI - б. 1590 стоит после б. 1594 текста. 3 IV - б. оп.; VI - б. 1590 стоит после б. 1594 текста.
 4 I, VI - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 5 Л - б. оп. 6 VI - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 7 IV - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 8 I - б. оп. 9 IV - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 10 Л - б. оп.; I - б. 1592 стоит после б. 1594 текста; VI - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 11 IV - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 12 Л - б. оп. 13 Л, IV - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 14 I - б. оп. 15 I - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 16 VI - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 17 I - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 18 IV - б. оп. 19 I - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 20 IV - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 21 VI - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 22 I - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 23 Б - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 24 IV - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 25 Л - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 26 Л - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 27 I - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 28 I - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 29 Л - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 30 VI - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют. 31 VI - б. оп.; VI - б. 1591 стоит перед б. 1595 текста; Б-бб. 1588-1591 отсутствуют.

- [بسازید سام و برون شد بدر
 همی رفت بر پیل رستم دژم
 1605 چنین گفت مر زال را کانی پسر
 بفرمان شاهان دل آراسته
 همه ساله⁴ بر بسته دست⁵ از بدی
 [چنان دان که⁷ برکس نهانند جهان⁸
 [برین پند من باش و مگنر ازین
 1610 که من در دل آیدون¹¹ گمانم همی
 [دو فرزند را کرد پدرو و گفت
 [برآمد ز درگاه زخم درای
 سپهبد سوی باختر کرد روی
 برفتند با او¹⁷ دو فرزند او
 1615 دو¹⁸ منزل¹⁹ برفتند و گشتند باز
 وزان روی زال سپهبد براه
 شب و روز با رستم شیرمرد
- یکی منزلی زال شد با پدر¹
 پدرو کردن نیارا بهم²
 نگر تا نباشی جز از³ دادگر
 خرد را گزین کرده بر خواسته
 همه روز⁶ بسته ره آیزدی
 یکی بایدت آشکار و نهان⁹
 بجز بر ره راست مسپر زمین¹⁰
 که آمد¹² بتنگی زمانم همی
 که این پندها را¹³ نباید نهفت¹⁴
 زیلان خروشدن کنای¹⁵
 زبان گرم گوی¹⁶ و دل آرم جوی
 پر از آب رخ دل پر از پند او
 کشید آن سپهبد براه دراز²⁰
 سوی سیستان باز برد آن سپاه²¹
 همی کرد شادی²² و هم²³ باده خورد²⁴

ثم عزم سام علی الرحیل فارتحل و خرج فی-¹ Л, IV-б. оп. ² Л, IV-б. оп.; Б-
 رکابه رستم و أبوه برسم الوداع مرحلتین ³ IV, VI-بجز ⁴ VI-سال ⁵ I, VI-
 چنان-⁸ I-جهان دانک-⁷ I-سال ⁶ VI-بسته دو دست-^{IV} شسته دو دست
⁹ IV-б. оп.; VI-میسرا испорчено. ¹⁰ IV-б. оп.; VI-
¹¹ IV-ب. оп.; VI-اکنون-¹² IV, VI-آید-¹³ I-پند ما-¹⁴ Б-б. отсутствует.
¹⁵ VI -

برآمد ز دل هر دورا دود غم * برخسار دادند او ریزه (؟) نم
¹⁶ I- (описка) ¹⁹ VI-سه ¹⁸ I, IV- (метр нарушен). ¹⁷ VI-هران-
 چرب گوی-²¹ VI-б. оп. ²⁰ Б-سپهبد
²² IV- ²³ I-همی ²⁴ VI-б. оп.; Б, VI-далее опущен ряд эпизодов вплоть до
 последней главы царствования Минучихра (см. приложение X, где дан текст всего этого
 большого раздела по рук. Л, I, IV).

منوچهر را^۱ سال شد بر دو شست
 ستاره شناسان بر او شدند
 [ندیدند روزش کشیدن دراز 1620
 بدادند زان^۵ روز تلخ آگهی
 گه رفتن آمد بدیگر سرای
 [نگر تا چه باید کنون ساختن
 سخن چون ز داننده بشنید شاه
 همه موبدان و ردان را بخواند 1625
 بفرمود تا نوذر آمدش پیش^{۱۲}
 که این تخت شاهی فسونست و باد
 مرا برصد و بیست^{۱۴} شد سالیان
 بسی شادی و کام دل راندم
 بفر فریدون ببستم میان 1630
 بجستم ز سالم وز تور سترگ
 جهان ویژه^{۱۹} کردم ز پتیارها
 چنانم که گویی ندیدم جهان

ز گیتی همی بار رفتن ببست^۲
 همی ز آسمان داستانها زدند^۳
 ز گیتی همی گشت بایست باز^۴
 که شد تیره آن تخت^۶ شاهنشاهی
 مگر نزد^۷ یزدان به آیدت^۸ جای
 نباید که مرگ آورد^۹ تاختن^{۱۰}
 برسهم دگرگون بیاراست گاه
 همه راز دل^{۱۱} پیش ایشان براند
 ورا پندها داد ز اندازه پیش
 برو^{۱۳} جاودان دل نباید نهاد
 برنج و بسختی ببستم میان
 برزم اندرون دشمنان ماندم^{۱۵}
 بیندش مرا سود شد هر^{۱۶} زیان^{۱۷}
 همان کین ایرج نیای بزرگ^{۱۸}
 بسی شههر کردم بسی بارها^{۲۰}
 شمار گذشته شد^{۲۱} اندر نهان

1 I, VI—منوچهر چون—VI, I
 2 VI—باز بایست گشت—VI, I
 3 I—6. 1619 стоит перед 6. 1618
 текста; VI—6. оп.
 4 I, VI—6. оп., ср. разночтение 2.
 5 IV—آن (так!)—VI, I
 6 I—که—VI, I
 7 I—پیش—VI, I
 8 I—که شد تیره آیین—VI, I
 9 I—تیره شود تخت—IV, I
 10 I—تیره شود فر—IV, I
 11 I—آیدش—L, I
 12 I—دوب.:—L, I
 13 I—تو ناساخته کار رفتن کنی * بدستت ز برکل (?) نهفتن کنی
 بدو—I, 13
 14 I—نوذرش رفت پیش—IV, I
 15 I—نوذر آمد پیش—VI, I
 16 I—میشد—VI, 16
 17 I—دشمن افساندم (так!)—VI, I
 18 I—دشمنان خواندم—VI, I
 19 I—شصت—VI, 14
 20 I—پاک—VI, 19
 21 I—6. 1631 стоит перед 6. 1630 текста; IV—6. оп.
 22 I—6. оп.
 23 I—6. оп.; VI—دوب.:
 24 I—تن اسانی از درد و رنج منست * کجا آب خاکست و گنج منست
 شد آن کارها جمله—VI, 21

<p>درختی که زهر آورد³ بار و برگ⁴ سپردم ترا تخت شاهمی و گنج⁶ ترا دادم این تاج شاه آزمود⁸ بخوشتر¹⁰ زمان باز بایست گشت¹¹ بر آید برو روزگار دراز که پاکی نژاد آورد پاک دین که دین خدای آورد پاک رای¹⁵ چو موسی¹⁶ بیاید بیغمبری نگر تا نتابی بر او بکین¹⁹ نگه کن ز سر تا²² چه پیمان²³ بود²⁴ که نیکی ازویست وهم زو بدی²⁶ نهند از برتخت²⁹ ایران کلاه³⁰ گهی گرگ باید بدن گاه میش³² ز توران شود کارها بر تو³³ تنگ³⁴ ز سام و ز زال آنگهی یآوری³⁵</p>	<p>نیرزد همی¹ زندگانییش مرگ² ازان⁵ پس که بردم بسی درد ورنج چنانچون⁷ فریدون مرا داده بود چنان⁹ دان که خوردی و بر تو گذشت نشانی که ماند¹² همی از تو باز نباید که باشد جز از¹³ آفرین [نگر تا نتابی¹⁴ ز دین خدای کنون نو شود در جهان داوری پدید آید¹⁷ آنگه بخاور¹⁸ زمین بدو²⁰ بگرو آن²¹ دین یزدان بود تو مگذار هرگز²⁵ ره ایزدی ازان²⁷ پس بیاید ز ترکان²⁸ سپاه ترا کارهای درشتست³¹ پیش [گزند تو آید ز پور پیشنگ بجوی ای پسر چون رسد داوری</p>
--	--

زهرش بود—IV; تلخ آورد—I³ همه زندگانی بمرگ—IV, VI² همه—I¹
وزان—I⁵ B—б. отсутствует. بار آورد زهر برگ—VI; обратный порядок мисра; I—
و اینی مسلم إلیک التاج و التخت کما—B; IV, VI—б. оп.; چنان هم—I⁷ VI—б. оп.
11 Л—б. 1637 стоит перед б. 1636
10 I—جهان—I⁹ 12 I—بماند—I¹² 13 IV, VI—بجز—I¹⁴ 15 IV, VI, B—б. оп. 16 VI—
نیاری—I¹⁹ (метр нарушен). 17 Л—آمد—I¹⁷ 18 I—خاور—I¹⁸ 19 I—جهان—I⁹ 20 I—بران—VI; 21 IV, VI—
وستتجدد عن قلیل نبوة فیبعث—B; نیاری برو بر نگین—VI—б. оп.; 22 I—سر—I²² 23 IV—فرمان—I²³ 24 Л, VI—б. 1643 стоит перед б. 1642 текста. 25 IV,
VI—گاه—VI²⁹ بتوران—VI²⁸ وزان—I²⁷ B—б. отсутствует. 26 B—б. отсутствует. 27 I—وزان—VI²⁸ 28 VI—بتوران—VI²⁸ 29 VI—گاه—VI²⁹
30 IV—б. 1645 стоит перед б. 1644 текста. 31 I—درازست—I³¹ 32 B—فان—B³² 33 VI—تو—VI³³ 34 Л, IV—б. оп.; B—وستلقى—B
فاذا أناخ علیک الزمان—B; 35 Л, IV, VI—б. оп.; B—من ابن بشنک معضلة لا تبقي ولا تذر
بکلکله فاستعن (فاستغث) بسام و ولده

ملحقات

I

(Заххāk, после 6.274 текста)

رسیدند برر تازیان¹ نوند
پس آمد بران³ جای نیکان فرود
چو شب تیره تر گشت از ان جایگاه
فرو هشته از مشک تا پای موی
سوی مهتر آمد بسان پری
5 که تا بندهارا بدانند کلید
فریدون بدانست کان ایزدیست
شد از شادمانی رخش ارغوان
خورشها بیاراست⁹ خوالیگرش
چو شد نوش¹¹ خورده شتاب آمدش
10 چو آن ایزدی رفتن و¹³ کار¹⁴ او
برادرش پس¹⁶ هر دو برخاستند¹⁷

بجائی که یزدان پرستان بدند²
فرستاد نزدیک ایشان درود⁴
خرامان بیامد یکی نیکخواه⁵
بکردار حور بهشتیش روی⁶
نهانی بیامختش⁷ افسونگری
گشاده بافسون کنند ناپدید
نه از راه پییکار و دست⁸ بدیست
که تن را جوان دید و دولت جوان
یکی پاک خوان از در¹⁰ مهترش
گران شد سرش رای¹² خواب آمدش
بدیدند و¹⁵ آن بخت بیدار او
تبه کردنش را بیاراستند¹⁸

¹ I—تازیانی ² VI—б. оп. ³ I, IV—بدان ⁴ VI—б. оп. ⁵ VI—б. оп. ⁶ IV,
VI—доб.:

سروشی بدو آمده از بهشت * که تا باز گوید بدو خوب و زشت
نه—I⁸ نهانش بیاموخت—IV, VI; نهانی بیاموختش—⁷ Л I—доб. вариант того же б.
سوی—I¹² توشه—VI¹¹ بر—IV¹⁰ خورش نغز آراست—IV⁹ آهرمنی و نه کار
برادر—VI; برادرش را—I¹⁶ оп. و—IV¹⁵ رفتن و ایزدی کار—IV¹⁴ оп. و—VI¹³
بر آراستند—I¹⁸ برادرش هر دو برون خاستند—¹⁷ Л همی

<p>برادرش هر دو نهان از گروه شده يك زمان از شب ديرياز⁴ وزيشان⁵ نهد هيچكس را خبر⁶ ندیده مرآن كار⁸ بدرا گران بدان تا بكويد سرش بي درنگ¹⁰ مران خفته را مرده¹³ پنداشتند خروشيدن سنگ بيدار كرد ببست و نجنبيد آن سنگ بيش¹⁵ نکرد آن سخن را بديشان¹⁷ پديد¹⁸</p>	<p>يكي كوه¹ بود از برش² برز كوه بپايين كه³ شاه خفته بناز بكه بر شدند آن دو بيدادگر ز خارا بكنند لختي⁷ گران ازان كوه بالا بكنند⁹ سنگ ازان¹¹ كوه غلطان فرو گاشتند¹² بفرمان يزدان سر خفته مرد بافسون مران¹⁴ سنگ از جای خویش همانگه¹⁶ كه ربست و اندر كشييد</p>	<p>15 20</p>
--	---	------------------

II

(Заххāk, после б. 470 текста)

<p>بکوشش همه دست نيکی بریم¹⁹ همان به كه نيکی بود يادگار</p>	<p>بيا تا جهان را ببند نسپریم نباشد²⁰ همی نيک و بد يادگار</p>
--	--

VI—; ببالين كه— I, IV—³ ل—; بپايان كه—³ ل—; از بر— VI—; از بن— IV—² سنگ— IV, VI—¹ که
в тексте по Т⁴ Л, IV—б. 14 стоит перед б. 13 текста; IV— после б. 13 следуют бб.
17, 15 и 16 текста. ⁵ VI— كزيشان ⁶ ل—دوب.:

برفتند هر دو نهان از گروه * بران برز بالاي آن تيغ كوه
چو ايشان ازان— I, VI—⁹ ندیدند آن كار— IV, VI—; ندیدند مرکار— I—⁸ سنگی— I, IV, VI—⁷
I, ¹¹ ل—б. 17 steht перед б. 16 текста. ¹⁰ ل—; دويدند و از كوه كندند— IV—; كوه كندند
نخلطيد— I—¹⁵ همی— VI—; همان— I, IV—¹⁴ كشته— I, IV, VI—¹³ داشتند— VI—¹² وزان— IV—
ببست (без рифмы); نجنبيد از جای خویش— VI—; يکی گام نهاد بيش— IV—; يك ذره بيش
برادر بدانست كان ايزديست * نه از راه بيكار و دست بدیست
VI—دوب.:

فریدون همانم ازان جایگاه * براند و بدش كاوه پيش سپاه
بر افراخته كاويانی درفش * همان و همان تيغهای بنفش
I—دوب. : ¹⁸ I—; سخنها بریشان— IV, VI—¹⁷ فریدون— I—¹⁶

براند و بدش كاوه پيش سپاه * بر افراز راند او ازان جایگاه
بر افراشته كاويانی درفش * همایون همان خسروانی درفش
¹⁹ I—далее четыре бб. (2—5) срезаны. ²⁰ VI—ماند

همان گنج¹ دینار و کاخ² باشند
 سخن مانند از تو همی یادگار
 5 [سخن را سخن دان ز گوهر گزید
 [توئی آنکه گیتی بچوئی همی
 فریدون فرخ فرشته نبود
 بداد⁴ و دهش یافت آن⁵ نیکوئی
 فریدون ز کاری که کرد ایزدی
 10 یکی پیشتر بند ضحاک بود⁶
 دو دیگر⁷ که گیتی ز نا بخردان⁸
 سدیکر که کین پدر باز خواست
 جهاننا¹² چه بد مهر و بد گوهری
 نگه کن کجا آفریدون گرد
 15 ببید در جهان پانصد سال شاه
 جهان¹⁸ جهان دیگری را سپرد
 چندینیم یکسر که و مه همه

III

(Фаридун, после б. 78 текста)

که شیرین تر از جان و²⁰ فرزند و²¹ چیز²²
 چو پیوند فرزند پیوند نیست²⁵
 هم‌اندا که چیزی²³ نباشد بنمیز²⁴

¹ IV—доб. و ² ل—تاج ³ I, IV, VI—далее бб. 5 и 6 оп.

IV, VI—سدیکر⁷ یکی بند اول ضحاک بود⁶ IV—او⁵ VI—زداد⁴ IV—
 12 است¹¹ I—بدی¹⁰ IV—تهی کرد⁹ I—ببالود⁸ IV—و دیگر
 IV—شاه¹⁴ ل—که پرورده خویش را¹³ IV—جهانرا¹² IV—
 IV—¹⁷ شو¹⁶ I, VI—ملکت¹⁵ VI—

بد اندر جهان پنج و صد سال شاه * بفرجام رفت و بجا مانند گاه
 حسرت و درد^{VI}؛ نیکنامی ز گیتی^{IV}؛ حسرت از دهر چیزی^I—¹⁹ برفت و^{VI}—¹⁸
 هرگز^{VI}—²³ نیز^{VI}—²² (без рифмы). I, IV, VI—²¹ оп. و^{IV}—²⁰ оп. چیزی
 IV, VI—²⁵ б. оп. (метр нарушен). که نباشد به پیش تو نیز^{IV}—²⁴

- 5
10
- بسه دیده¹ اندر جهان گر کس است² [که گر نه بر امید فرزندی
[دگر گونه گوید همی رهنمای
گرامی تر از دیده آنرا شناس
چه گفت آن خردمند پاکیزه مغز
که پیوند کس را نیاراستم⁷
خرد یافتنه مرد نیکی سگال
چو⁸ خرم بمردم⁹ بود روزگار
- سه فرزند مارا سه³ دیده بس است⁴
بزن هیچ گونه نییوندمی]
ازین در بسی دانش آرد بجای]
که دیده بدیدنش⁵ دارد سپاس
کجا داستان زد ز پیوند⁶ نغز
مگر کس به از خویشستن خواستم
همی دوستی را بجوید هه-ال
نه نیکو بود بی سپه شهریار

IV

(Фарйдун, после б. 150 текста)

- 5
- سخن گوی و روشن دل و پاک تن
همش گنج بسیار¹¹ وهم لشکرست
نباید که یابد شمارا زبون
بروز نخستین یکی بزمگاه¹³
سه خورشیدرخرا چو باغ بهار¹⁶
نشاند بران تخت¹⁷ شاهنشاهی
ببالا و دیدار هر سه یکی
ازان²⁰ هر سه که تر بود پیشرو
نشیند کهین نزد مهتر پسر
- سزای ستودن بهر انجمن¹⁰
همش دانش و رای¹² وهم افسرست
بکار آورد مرد دانا فسون
بسازد شمارا دهد¹⁴ پیشگاه¹⁵
بیارد پراز بوی و رنگ و نگار
سه خورشیدرخرا چو سرو سهی¹⁸
که از مه ندانند باز اندکی¹⁹
مهین باز پس در میان²¹ ماه نو
مهین باز نزد²² کهین تاجور

سخن دانشی را—⁴ Л-1 مراهست و این هر سه —³ VI-1 کسیت —² Л-2 پسندیده —¹ Л-1
(؟) ازین درستیت IV-6. оп.; I, IV, VI — далее бб. 4 и 5 оп
بمردی —⁹ IV-1 که —⁸ IV, VI-4 نیارد ستم —⁷ VI-1 فرزند —⁶ I-1 زدیدنش —⁵ IV-1
بخت و بختست —¹² VI-1 گنج و دینار —¹¹ VI-1 I, IV-6. оп. بخت —¹³ IV-1
برخت —¹⁷ Л-1 بسان بهار —¹⁶ IV, VI-1 همی —¹⁵ VI-6. 4 стоит перед б. 3 текста. IV-14
که را یکی —¹⁹ I-1 سه پوشیده رخ را بسان رهی —^{VI} بسان رهی —¹⁸ IV-1
هم بنزد —^{VI} ماه نزد —^{IV} از پس اندر میان —²¹ Л-1 ازین —²⁰ I-1

- 10 میانه نشینند هم اندر میان
 بپرسد شمارا کزین سه همال
 میانه کدامست و کهتر کدام
 بگویند کان برترین⁴ کهترست
 میانه خود اندر میانست راست
 [بدین گونه رانید یکسر سخن
 15 [بباشید یک با دگر هم‌سرای
 [بدین گفتن‌های من ار بگروید
 پس آنگه¹ پسر بر گشاید زبان²
 کدامین شناسید مهتر بسال
 بپایید برین³ گونه‌تان برد نام
 برین را نشستن نه اندر خورست
 بر آمد ترا کام⁵ و پیکار کاست⁶
 ز خورشیدرویان چون سرو بن
 نباید که باشید از هم جدای
 بکار اندرون شاد و خرم بویید

V

(Фарйдун, после б. 162 текста)

- 7 همه سیم وزر اندر افگنده خشت
 چه مایه بدو اندرون خواسته⁸
 چو شب روز شد کرد گستاخشان
 سپهبد برون آورید از نهفت
 نشایست کردن بدیشان¹⁰ نگاه
 که گفتش فریدون بگردنکشان¹²
 کزین سه ستاره کدامست مه¹⁵
 بپایید برین گونه‌تان برد نام¹⁷
 سبک¹⁹ چشم نیرنگ بر دوختند
 همیدون دلیران آن انجمن²⁰
 [یکی کاخ آراسته چون بهشت
 [بدین‌های رومی بی‌آراسته
 فرود آورید اندران⁹ کاخشان
 سه دختر چنان چون فریدون بگفت
 5 بدیدار هر سه چو تابنده ماه
 [نشستند هر سه¹¹ بران هم نشان
 از آن¹³ سه گرانمایه پرسید شه¹⁴
 میانه کدامست و کهتر¹⁶ کدام
 بگفتند زان¹⁸ گونه کام‌وختند
 10 [شگفتی فرو ماند شاه یمن

زدانش نیاید—IV; ز دانش نیاید زبان—VI, I, 2 بدان تا—IV, VI; بدان کت—I
 خواست—IV⁶ بر آید ترا کار—IV, VI, I⁵ مهترین—IV⁴ بدین—IV³ نشان
 آوریدند بر—L⁹ ز پرمایه چیز اندرو کاسته—IV⁸ L—б. оп.
 4 L, VI, 14 ازین—L¹³ L—б. оп.¹² (метр нарушен). هران سه—VI¹¹ دریشان—VI¹⁰
 مباشد ازین گفته در کار خام—L¹⁷ مهتر—VI¹⁶ که—L, VI, I—б. срезан;¹⁵
 بییک—I¹⁹ ازان—IV, VI¹⁸ بگویند تا من شوم شاد کام—VI²⁰ I, IV,
 VI—б. оп.

بدانست شاه گرانمایه زود
 چنین گفت کآری همیمن است زه²
 بدانگه که پیوسته شد کارشان
 سه افسر بُد⁵ از پیش سه تاجور⁶
 سوی خانه رفتند باناز و شرم⁸ 15
 سر تازیان سرو شاه یمن
 برامش بیاراست و بگشاد لب
 سه پور فریدون سه داماد او
 بدانگه که می چیره شد بر خرد
 سبک بر سر آبگیر گلاب¹³ 20
 بیپالیز¹⁴ زیر¹⁵ گل افشان درخت
 سر تازیان شاه افسونگران
 برون آمد از گلشن خسروی
 بر آورد سرما و باد دمان
 چنان شد که بنسرد هامون و راغ 25
 سه فرزند آن شاه²¹ افسونگشای
 بدان²³ ایزدی فرّ و فرزاندگی
 بران بند جادو ببستند راه²⁴
 چو خورشید بر زد سر از تیره²⁶ کوه

کز آمیختن رنگ نایبش¹ سود
 مهین را بمه داد و کهر را بکه³
 بهم در کشیدند⁴ بازارشان
 رخان شان پر از خوی ز شرم پدر⁷
 پر از رنگ رخ لب پر آواز⁹ نرم
 می آورد و میخواره کرد انجمن
 همی خورد تا تیره تر¹⁰ گشت شب
 نخوردند می جز همه¹¹ یاد او
 کجا خواب و آسایش¹² اندر خورد
 بفرمودشان ساختن جای خواب
 بخفت این¹⁶ سه آزاده نیکبخت
 یکی چاره اندیشه کرد اندران
 بیاراست آرایش جادوی
 بدان¹⁷ تا سر آید¹⁸ بریشان¹⁹ زمان
 بر بر²⁰ نیارست پرید ز اغ
 بجستند زان²² سخت سرما ز جای
 بافسون شاهان و مردانگی
 نکرد ایچ سرما بدیشان²⁵ نگاه
 بیامد سبک مرد افسون پژوه²⁷

بر نشانند—IV⁴ کهن را بکه داد و مه را بکه—I² ره—T; Tak в рукописях;² آیدش—VI¹
 سه افسر وران پیش ان—IV⁶ سه دختر بد—VI⁵ سه افسرور—I⁵ بر شکستند—VI
 ز خلقان پر از شرم پیش پدر—IV⁷; رخانشان پر از رنگ و شرم پدر—I⁷ تا چور
 همی—IV, VI¹⁰ آوای—I⁹ بر گرم و شرم—I⁸ رخان شان پر از شرم پیش پدر—VI
 آبگیری گلاب—VI, I¹³ آرایش—I¹² که بر—VI, IV¹¹ بود تا تیره گون
 همی—IV, VI¹⁷ آن—I, IV¹⁶ پیش—IV¹⁵ بهالین—VI¹⁴ آبگیر و گلاب—I
 سه فرزند شاه آن سه—L²¹ بر—оп. (описка).²⁰ بدیشان—I¹⁹ سر آرد—VI, IV, I¹⁸
 بدان بند جادوی پیشینه—IV²⁴ بران—L²³ از ان—VI, IV, I²² I—до сих пор срезано.
 افزون پژوه—VI²⁶; دانش پژوه—I²⁷ تیغ—I²⁶ دریشان—VI²⁵ راه

30 بنزد سه داماد آزادمرد
فسرده ز سرما² و برگشته کار
چنین⁴ خواست کردن بدیشان نگاه
سه آزاده را⁵ دید چون ماه نو
بدانست کافسون⁶ نیامد⁷ بکار
که بهیند رخشان شده¹ لاژورد
بمانده³ سه دختر بدو یادگار
نه بر آرزو گشت خورشید و ماه
نشسته بران خسروی گاه نو
نباید برین⁸ برد خود روزگار

VI

(Фарйдун, после б. 177 текста)

5 چو از باز گردیدن آن سه شاه⁹
ز دلشان همی¹⁰ خواست کآگه شود
بپیامد بسان یکی ازدها
خروشان و جوشان¹² بجوش اندرون
چو هر سه پسر را¹⁴ بنزدیک دید
بر انگیخت گرد و بر آورد جوش¹⁶
بپیامد دمان نزد¹⁹ مهتر پسر
پسر گفت با ازدها روی²¹ جنگ
سبک پشت بنمود و²² بگریخت ازوی²³
10 میانه برادر چو او را بدید
مرا²⁴ گفت گر کارزار ست کار²⁵
شد آگه فریدون پیامد براه
ز بدها گمانیش کوتاه شود
کزو شیر گفستی¹¹ نیابد رها
همی از دهانش¹³ آتش آمد برون
بگرد اندرون کوه¹⁵ تار یک دید
جهان گشت از¹⁷ آواز او پر خروش¹⁸
که او بود پرمایه و تاجور²⁰
نسازد خرد یافتنه مرد سنگ
پدر زی برادرش بنهاد روی
کمان را بزه کرد و اندر کشید
چه شیر دمنده چه جنگی سوار²⁶

چنان—Л 4 بماند—I, VI 3 بسرما—I, IV 2 که رخشان بود—IV 1
درین—VI; بدین—I, IV 8 نباید—I, IV, VI 7 افسون—IV 6 داماد را—IV, VI 5
غران—VI 12 شیرکش خود—IV 11 I—میسرا سрезано. 10 I—до сих пор срезано. 9
روز—Л 15 I—до сих пор срезано. 14 همش از دهان—IV; همی از منش—Л 13
سوی—IV, VI 19 شد ز آواز او با خروش—Л 18 شد ز—IV, VI 17 برآمد بجوش—IV, VI 16
I—до сих пор срезано. 20 VI—(?) 21 روز—IV 22 I—до сих пор срезано.
23 VI—VI 24 I—میسرا سрезано. 25 I—میسرا سрезано. 26 Л—на полях другим
почерком доб.:

بر ازدها شه بر آشفت تند * فریدون گرد جنگ ... (дальше срезано).

<p>خروشید کان ازدهارا بدید نهنگی³ تو بر⁴ راه شیران مرو رسیدست هرگز بدین سان مکوش همه گرزداران پرخاشخ⁶ و گر نه نهمت افسر بد خوئی⁷ هنرها بدانست و شد ناپدید چنان چون سزاید¹⁰ بآیین خویش¹¹ همان گرز¹⁴ گاوپیکر بدست جهان آمده پاک در مشت او پیاده دوان¹⁴ بر گرفتند راه فرومانده بر جای پیلان و کوس باندازه¹⁶ بر پایگه¹⁷ ساختشان بپیش جهانداور آمد¹⁸ بران کزو دید نیک و بد²⁰ روزگار بتخت گرانمایگان²² بر نشانند کجا خواست گیتی بسوزد بدم²³ چو بشناخت²⁴ برگشت با خرّمی²⁵ چنان چون بپاید بپاکیزه مغز²⁶ بگیتی بر آگنده کام تو باد</p>	<p>چو کهتر پسر نزد ایشان رسید بدو گفت کز پیش ما دور¹ شو² گرت نام شاه آفریدون بگوش که فرزند اویم هر سه پسر⁵ گر از راه بسی راه یکسو شوی فریدون فرخ چو بشنید و دید⁸ برفت و بیامد پدروار⁹ پیش ابا کوس و بانای و پیلان¹² مست¹³ بزرگان لشکر پس پشت او چو دیدند پرمایگان روی شاه برفتند و بر خاک دادند بوس پرسیدشان شاه¹⁵ و بنواختشان چو آمد بکاخ گرانمایه باز همی¹⁹ آفرین کرد بر کردگار وزان پس جهاندیدگانرا²¹ بخواند چنین گفت کان ازدهای دژم پدر بد که جست از شما مردمی کنون نامتان ساختستیم نغز توئی مهترین²⁷ سام نام تو باد</p>	<p>15 20 25 30</p>
--	---	--------------------------------

1 IV— باز 2 I—мисра срезано. 3 VI— پلنگی 4 I, VI— در 5 I—мисра срезано.
6 Л— پرخاش خور 7 I, IV— افسر خسروی 8 I—мисра срезано.
9 Л, IV— بدروازه VI— بدروازه 10 IV— بیامد 11 VI— بآیین کیش 12 I, IV, VI— پیلان
بر اندازه 16 IV, VI— پدر دست بگرفت 15 I, IV, VI— دمان 14 IV, VI— دمان 13 I—мисра срезано.
نیک 20 Л— بسی 19 I— جهان آفرین شد 18 IV, VI— جایگه VI— بپایها I— نامها 17 Л—
که گیتی همی سوخت VI— گرانمایگی I— سه فرزند خود را I— 21 و بلند
(без рифмы). چو بگذشت برخاست بر مردمی I— 25 بشنید VI— 24 گفستی بدم
توی مهتر و I, IV— 27. ستاید سزاوار نغز IV, VI— 26. ستاید سزاوار مغز I—
تو چون مهتری VI—

که جستی سلامت ز چنگ¹ نهنگ
 دلاور که ننیدیشد از پیل و شیر⁴
 میانه کز آغاز تندی⁶ نمود
 ورا تور خوانیم⁸ شیر⁹ دلیر
 هنر خود دلیريست بر جایگاه 35
 دگر کهترین¹¹ مرد با سنگ و چنگ¹²
 ز خاک وز آتش میانه گزید
 دلیر و جوان و هشیوار¹⁴ بود
 کنون ایرج اندر¹⁶ خورد نام تو¹⁷
 بدانک او با آغاز تندی²⁰ نمود 40
 بنام پریچهرگان روز و شب²²
 زن سلم را کرد نام آرزوی
 زن ایرج نیک پی را سهی
 پس از اختر گرد گردان سپهر
 نوشته بیاورد و بنهاد پیش 45
 بسلم اندرون جست²⁴ ز اختر نشان
 دگر طالع تور²⁷ فرخنده شیر

تیر و شیر - IV; پیر و شیر - I⁴ فگندی - IV³ هزیمت - VI² کام - IV¹
 خداوند - I¹⁰ گرد - VI⁹ و. доб. - I⁸ ز آتش - I⁷ تیزی - I⁶ بدیوانه - I⁵
 جوان - VI¹⁴ هوشمندی - IV, VI¹³ فر و سنگ - IV, VI¹² کهتر آن - I, IV, VI¹¹
 ز گیتی جز او را نشاید - IV, VI; ز گیتی مر او را بیاید - I¹⁵ بود و هشیار
 او - I, IV, VI¹⁹ درین بهترین - IV¹⁸ او - I, IV, VI¹⁷ ایدر - IV¹⁶
 بود - I²⁴ توژا - VI²³ عرب - IV²² نمود - I, IV, VI²¹ (без рифмы). چربی - VI; شیری
 ستاره زحل دید طالع کمان - VI; نبودش مگر مشتری و کمان - I²⁶ شب - (так) - I²⁵
 شمشیر - IV²⁸ توژ - VI²⁷

چو کرد اختر فرخ ایرج نگباه کشف طالع آمد¹ خداوند ماه
از اختر برایشان² نشانی نمود که آشوبش و جنگ³ بایست بود⁴

VII

(Фарйдун, после б. 588 текста)

ابا نامداران لشکر⁵ بهم
سپاهی که از کوه تا کوه جای
و دیگر که گفتند باید⁹ که شاه
که بر ما چنین گشت گردان سپهر
شنیدم همه¹⁴ پوزش نابکار¹⁵ 5
که هر کس که تخم جفارا بکشت
گر¹⁷ آمرزش آید ز یزدان پاک
هر آنکس که دارد روانش خرد
ز روشن¹⁸ جهاندارتان¹⁹ نیست شرم²⁰
مکافات این بد بهر دو سرای²² 10
چو⁶ سام نریمان و گر شاسپ⁷ جم
بگیرند⁸ و کوبند گیتی بپای
ز کین دل¹⁰ بشوید ببخشید گناه
خرد خیره¹¹ شد تیره¹² شد¹³ جای مهر
چه گفت آن جهانجوی¹⁶ نابرد بار
نه خوش روز بیندند خرم بهشت
شمارا ز خون برادر چه پاک
گناه آن سگالد که پوزش برد
سیه دل زبان پر ز گفتار گرم²¹
بیابید از دادگر یک خدای²³

که آشوب—VI-⁴ که آشوب پیکار—Л-³ بدینسان—I-² دید طالع—I, IV, VI-¹
IV—доб.: بسیار خواهست (؟) بود

شد اندوهگین شاه چون این شنید * یکی باد سرد از جگر بر کشید
بر ایرج بر آشفته دیدش سپهر * نهد سازگاریش با او بمهر
بانندیشه تور روشن روان * نگردد دگرگون مرا این گمان
چو شاه آنچه آن دید کز کار چرخ * کزو ایرجش را نهد هیچ برخ
و; Л—доб. ⁷ چه—VI-⁶ دیگر—VI-⁵; ایران—1-⁵ VI—доб. варианты тех же бб.
I, VI-¹¹ دل از کین—I-¹⁰ (метр нарушен). ⁹ بپایند—VI-⁸ کریاس (؟)—VI-
چنین—I-¹⁴ (метр нарушен). خرد دور بود ببرید—IV-¹³ خیره—I, VI-¹⁴ تیره
جهان—IV-¹⁹ ز دشمن (؟)—VI-¹⁸ که—VI-¹⁷ جهاندار—IV-¹⁶ بودن روزگار—IV-¹⁵
جهان—I, IV, VI-²² بدل تان همی مهر و آزر نیست—I-²¹ شرم نیست—I-²⁰ تابان
بیابید و این هم نماید نهان—I, IV, VI-²³

سدیگر فرستادن تخت عاج
 بدین بدرهای گهر گونه گون²
 سرتاجداری³ فروشم بزر
 سربی بهارا ستانند بها
 که گوید که جان گرامی پسر
 15 بدین خواسته نیست مارا نیاز
 پدر تا بود زنده با پیر سر
 پیامت شنیدم تو پاسخ شنو
 برین¹ ژنده پیلان و پیروزه تاج
 نجوییم کین و بشوییم خون
 که مه تاج بادا مه تخت و مه فر⁴
 مگر ناسزا⁵ بچله⁶ ازدها⁶
 بهایی کند پیر گشته پدر
 سخن چند گوییم چندین⁷ دراز⁸
 ازین⁹ کین نخواهد گشادن کمر¹⁰
 یکایک بگوی¹¹ و بزودی برو

VIII

(Фарйдун, после б. 823 текста)

ازان¹² جایگه قارن رزمخواه¹³
 بشاه نو آیین بگفت آنچه کرد
 بروبر منوچهر کرد آفرین
 تو زایدر برفتی بیامد سپاه
 5 نبیره سپهدار¹⁶ ضحاک بود
 یکی تاختن کرد با صد¹⁸ هزار
 بیامد بنزد منوچهر شاه
 وزان¹⁴ گردش روزگار نبرد
 که بی تو مباد اسپ و کوپال و زین¹⁵
 نو آیین یکی نامور کینه خواه
 شنیدم که کاکوی¹⁷ ناپاک بود
 سواران¹⁹ گردنکش و²⁰ نامدار²¹

تاجداران— I, IV, VI⁸ ز هر گونه گون(?)— VI² دگر— VI; بدین— I¹
 که هم تاج بادا و هم تخت فر— VI; که نه تاج بادا و نه تخت و نه زر— IV⁴
 بدین— IV, VI⁹ براز— IV⁸ خواهییم گفتن— I⁷ VI—б. оп.⁶ بدتر از— I, IV⁵
 VI—доб.:¹⁰

منوچهر از بهر این کین خدای * پدید آورید بر آمد بیای(?)
 تیغ و— VI¹⁵ ازان— I¹⁴ کینه خواه— VI¹³ ازین— VI; وزان— I, IV¹² بگیر— I¹¹
 VI—доб.:¹⁰ کمین

تو اینججا یکی رزم کردی مجار(?) * من اینججا بنیرو یکی کارزار
 و— I, IV²⁰ زترکان— IV¹⁹ سی— IV, VI¹⁸ کرکوی— Л¹⁷ جهاندار— IV¹⁶
 VI—доб. б. 5 текста без изменений;²¹ کینه دار— VI

که بودند شیران روز نبرد ²	بکششت از دلیران ما ¹ چند مرد	
که ⁴ یارش ز ⁵ دژهوخت کنگ ⁶ آمدست ⁷	کنون سلم را رای ³ جنگ آمدست	
کند رزم ناباک ⁸ با زور دست	یکی دیو جنگیش گویند هست	
بگزر دلیران نپیمودمش ¹¹	هنوز ⁹ اندر آورد نپسودمش ¹⁰	10
ورا ¹⁴ بر گرایم ببینمش سنگ ¹⁵	چو این باره ¹² آید ¹³ سوی ما بجنگ	
که آید بپیش تو در کارزار	بدو گفت قارن که ای شهریار	
بدرد برو ¹⁶ پوست از یاد ¹⁷ جنگ ¹⁸	اگر همینبرد تو باشد پلنگ	
هم آورد تو در جهان مرد کیست ²¹	کدامست کاکوی و کاکوی ¹⁹ چیست ²⁰	
یکی چاره سازم برین ²² کار نغز ²³	من اکنون بهوش دل و پاک مغز	15
چو کاکوی سرکش ²⁵ نیاید بجنگ ²⁶	کزین پس سوی ما دژهوخت کنگ ²⁴	

من I, VI—¹ VI—доб.:²

من و چند کس از دلیران گرد * بررفتیم یکسر سپهرا ببرد
چو مارا بدید او سبک باز گشت * بگشتیم چندی و اندر گذشت
دژهوخت کنگ—IV; یارش بجنگ—VI, VI⁶ کاکوی—VI; کرکوی—L⁵ چو—L⁴ روز—IV³
هنر—VI⁹ گه رزم ناباک—VI; که با سهم پلاست و—I⁸ L, VI—без рифмы.⁷
چو این بار—L¹² بپیمودمش—VI; بگاه دلیری بپیمودمش—IV¹¹ بنمودمش—VI¹⁰
یکی—L¹⁴ (в тексте по T). چو انبار کاید (?)—IV¹³ چو زین بار—VI; که
هنگام—I¹⁷ بدو—IV¹⁶ (мисра искажено). مگر برامیش (?) ببینم بسنگ—VI—б. оп.;¹⁵ I—б. оп.;
L, VI—б. оп.; I—доб.:¹⁸

چو برخاست آوای شیپور و نای * بقلب اندرون شاه بگزید جای
همی گفت قارن بشاه جوان * چه بر آشکارا چه اندر نهان
نبردش بگاه نبرد تو—VI²¹ و او نیز کیست—VI²⁰ کرکوی و کرکوی—L¹⁹
16—20 VI—далее бб. 23 I, IV, VI—بدین 22 I, IV, VI—б. 14 стоит перед б. 13 текста. چیست; I, IV—б. 14
текста опущены, вместо них доб. следующие четыре бб.:

ازان پس که در سوخت آن کوه و سنگ * کجا بند کاکوی یابند بجنگ
دل سلم زان در شکسته شود * ازین پس در رزم بسته شود
بگفتند و آوای شیپور خاست * بر آمد ز هر دو سراپرده راست
دگر باره دشمن سپاهی بجنگ * در آورد ناگه همه تیز جنگ
I—далее опущены²⁶ کاکوی ماند—IV; کرکوی دیگر—L²⁵ بر ما ز دژهوخت کنگ—IV²⁴
бб. 17—19 текста.

چنین داد پاسخ بدو¹ شهریار
 تو خود رنجه گشتی بدین تاختن
 کنون گاه رزم³ من آمد فراز
 بیگفت این و⁴ آواز شیپور و⁵ نای
 20 خروش⁷ سواران و آوای کسوس
 تو گفستی که الهاس جان داری
 دهاده¹² خروش آمد و دار و گیر
 فسرده¹³ ز خون پنجه بر¹⁴ دست¹⁵ تیغ
 25 تو گفستی زمین موج خواهد زدن
 برون رفت کاکوی و بر زد¹⁹ غریو
 تو گفستی دو پیلند هر دو زیان
 یکی نیزه زد بر کمرگاه²³ شاه
 زره بر²⁵ کمر بند²⁶ او بر درید

بگفتند و-Л 4 جنگ-IV 3 ز کاکوی-IV 2 بدو گفت پس نامور-IV 1
 زمین-Л 8 ز جوش-VI 7 ز پرده بهر دو سرای-IV 6 و-Л 5
 روان-IV 11، VI هوا گرد تیره-IV همان گرد تیره-I 10 هوا-Л 9
 قطره-VI 16 و-Л، IV-доб 15 به پنجه درون-IV 14 فشرده-Л 13 ز لشکر-VI 12
 و-زو-I 17 قطره
 ل-доб: 18 شدن-VI 18
 بر آمیخته یک بدیگر سپاه * جهان گشته چون روی زنگی سپاه
 همانگه دمان گرد کاکوی شیر * بپیش سپاه اندر آمد دلیر
 چو شاه منوچهر اورا بدید * بکردار شیر دمان بردمید
 برون رفت کاکوی و بر شد غریو * بر آویخت با شاه چون نژه دیو
 IV-доб:
 بر آمیخته يك بدیگر سپاه * جهان گشت چون روی زنگی سپاه
 کمر بند-I، IV 23 I-б. оп. 22 تنگ بسته-IV 21 ل-б. оп. 20 بر شد-IV، VI، Л 19
 IV-доб: 24
 همانگه دمان گرد کاکوی شیر * بپیش سپاه اندر آمد دلیر
 تن پاکش-I، IV 27 کمرگاه-IV، VI 26 تا-I 25

30 یکی تیغ زرد شاه بر گردنش
 دو خونی² برین³ گونه تا نیمروز⁴
 همی چون پلنگان بر آویختند
 چو خورشید گردان⁷ ز گنبد بگشت
 دل شاه در¹¹ جنگ بر گشت تنگ
 کمر بند¹³ کاکوی¹⁴ بگرفت خوار
 35 بینداخت خسته بران گرم خاک
 شد آن مرد تازی بتیزی¹⁸ بباد¹⁹
 چون²² او کشته شد پشت خاور خدای

همه چاک شد جوشن¹ اندر تنش
 چو⁵ سرگشته شد هور⁶ گیتی فروز
 همه خاک با خون بر آمیختند
 بخون غرقه بد⁸ کوه و هامون⁹ ودشت¹⁰
 بیفشارد¹² ران و بیازید چنگ
 ز زین بر گرفت¹⁵ آن تن پیلوار
 بشمشیر کردش¹⁶ بر و سینه¹⁷ چاک
 جز آن روز بدر از مادر نژاد²¹
 شکسته شد و دیگر آمدش رای

IX

(Фарйдун, после б. 862 текста)

فرستادهای را²³ بر افگند²⁴ گرد
 یکی نامه بنوشت نزد نیا
 سر شاه خاور مر اورا سپرد
 پر از جنگ و پر چاره و کیمیا²⁵

تا چند روز- VI⁴ بدین- I, IV³ جنگی- VI; لشکر- I² جامه- I¹
 دریا- IV, VI⁹ شد- IV⁸ تابان- IV, VI⁷ که گشت از برش شاه- I⁶ که- VI⁵
¹⁰ I-вместо этого б.:

همی گشت پر خون در و کوه و دشت * از اندازه آویزش اندر گذشت
 IV-доб.:

همه گشته پر خون در و کوه و دشت * از اندازه آویزش اندر گذشت

برو- I, VI¹⁷ کرده- L¹⁶ برگست- I¹⁵ کمرگاه- IV¹³ بیفشرد- I¹² بر- I, VI¹¹

چو- VI²² بزاز- I²¹ چنان- I²⁰ چو باد- VI¹⁹ زتیزی- L¹⁸ سفت

چه از- IV: چه از چاره جنگ و از کیمیا- I²⁵ برون کرد- I, IV, VI²⁴ پس- I²³

چه از- IV: چه از چاره جنگ و از کیمیا- I²⁵ برون کرد- I, IV, VI²⁴ پس- I²³

یکی نامه بنوشت نزد نیا * پر از چاره و جنگ و پر کیمیا- VI-доб.:

یکی نامه بنوشت نزد نیا * پر از جادو و جنگ و پر کیمیا- VI-доб.:

دگر ییاد کرد از ششه نامدار
 کز ویست نپرو² و هم زو هنر³
 همه دردها⁵ زیر⁶ درمان اوست
 خردمند و بپدار شاه زمین
 همش رای و هم فرّ⁸ ایزدی
 که بودند خونی ز خون پدر¹¹
 بپولاد شستیم¹² روی زمین¹³
 بیایم کنم هر چه رفتست ییاد

نخست آفرین کرد بر کردگار
 سپاس از جهاندار¹ پیروزگر
 همه نیک و بد⁴ زیر فرمان اوست
 کنون بر⁷ فریدون ازو⁸ آفرین
 گشاینده بندهای بدی
 بنیروی شاه آن⁹ دو بیدادگر¹⁰
 سرانشان بریدم بشمشیر کین
 من اینک پس نامه برسان باد

X

(Минучихр, после б. 1617 текста)

همی باده خوردند در بوستان
 شده شادمان نامداران بهم
 بخوردند تا در سر افتاد شور
 که ای نامور پور خورشید فر
 کسی را که باشند¹⁶ گردنفران
 ز خوبان و¹⁸ اسپان آراسته
 بسی خواسته یافته تن بتمن
 بیامد بران سان که بُد رسم و کیش²⁰
 بیامد گرازان سوی جای²² خواب

چنان بد که يك روز با دوستان
 خروشنده گشته دل زیر و بم
 می لعل گون در¹⁴ بجام¹⁵ بلور
 چنین گفت فرزندان زال زر
 دلیرانت را خلعت و یاره ساز
 ببخشید رستم بسی¹⁷ خواسته
 وزان پس پراگنده شد¹⁹ انجمن
 سپهبد بسوی شبستان خویش
 تهمت تن همیدون سرش²¹ پر شتاب

نیکوئی—Л⁴ نیروی و فرّ و هنر—I, IV³ نیروی—VI² خداوند—IV, VI¹
 بنیروی—I⁹ برو—Л, IV⁸ از—Л, IV⁷ I, VI—دبها⁵ I, VI—
 :دوب. IV; گشادیم بردست افسون گران—I, IV, VI¹¹ بندگران—I, IV, VI¹⁰ آن هر
 بفرمان ایزد جهان آفرین * کشیدیم کینه ز توران زمین
 لعل گون را—I¹⁴ VI—б. оп.¹³ بشستم بپولاد—I¹² VI—доб. вариант того же б.
 بسی تازی—I¹⁸ زر و—I¹⁷ هستند—Л¹⁶ (метр нарушен). لعل گون بجام اندر—IV¹⁵
 جامه—I²² سری—IV²¹ آیین و کیش—I²⁰ بر—IV¹⁹

- 10 برخفت و بخواب اندر آمد سرش¹ که پیل سپید سپهبد زبند چو زان گونه گفتارش آمد بگوش دوان رفت² و گرز نیا بر گرفت کسانی که بودند بر درگهش که از بیم اسپهبد نامور 15 شب تیره و پیل جسته زبند تهمتین شد آشفته از گفتنش بران سان که شد سرش مانند گوی رمیدند ازان پهلو نامور 20 بزد گرز و بشکست زنجیر و بند برون آمد از در بکردار باد همی رفت تازان سوی ژنده پیل نگه کرد کوهی خروشنده دید رمان دید ازو نامداران خویش 25 تهمتین یکی نعره زد همچو شیر چو پیل دمنده مر او را بدید بر آورد خرطوم پیل ژیان تهمتین یکی گرز زد بر سرش بلرزید بر خود که بیستون 30 بیفتاد پیل دمنده ز پای

خروشین مردم آمد-IV; برآمد خروشین از کشورش-Л² آمدش سر-IV¹

زرد 3 IV-مردم کرده آمد ز مردم-Л-доб⁴

وزو کوی و برزن بجوش آمدست * ز مستی چنین سخت گوش آمدست

تهمتین ز خواب اندر آمد چو باد * ز مردم بپرسید و کردند یاد

دلیران (так!) IV-¹⁰ بر-Л⁹ آمد و راه-Л⁸ گشت-I⁷ بدو-IV⁶ تند-I⁵

11 I-б. оп. 15 برستم-I¹⁴ پاک-Л, IV¹³ داد-Т, I, IV-Л¹² بگردن برش-I¹¹

بخفت و چو خورشید از خاوران
 بزال آگهی شید که رستم چه کرد
 بیک گرز بشکست گردنش را
 سپهبد چو بشنید زایشان سخن
 35 بگفتا دریغا چنان ژنده پیل
 بسا ززمگها که آن پیل مست
 اگر چنند در رزم پیروزگر
 بفرمود تا رستم آمد برش
 بدو گفت کای بچه نره شیر⁶
 40 بدین کودکی نیست همتای تو
 کنون پیشتر ز آنکه آواز⁸ تو
 بخون نریمان میان را بیند
 یکی کوه بینی سر اندر سحاب
 چهارست فرسنگ بالای کوه¹⁰
 45 همیدون چهارست پهناش بر¹²
 درختان بسیار با کشتورز
 ز هر پیشه کار وز¹³ هر میوه دار
 یکی راه بروی¹⁴ دژی¹⁵ ساخته
 نریمان که گوی¹⁶ از دلیران ببرد
 50 بسوی حصار اندر¹⁷ آورد پای¹⁸
 شب و روز بودی برزم اندرون

زال زر-I⁴ ازو به بود-IV; بدی به ازو-I³ IV-6. on. ² IV-6. on. ¹ IV-6. on.

راز-IV; رای-I⁹ بالای-I⁸ گسترده بر-I⁷ شیر-ر-I⁶ تا-IV⁵

پیر از سبزه و آب و دینار و زر-I¹² همیدون چهارست پهنای او-I¹¹ او-I¹⁰

گو- Π ¹⁶ دری-I, IV¹⁵ یکی را برامین-IV¹⁴ کامروز- Π ¹³ بالای سر-IV

وزان راه ازو-IV; وزان رای او- Π ¹⁹ دژ آورد روی- Π ¹⁸ حصارش در-IV¹⁷

²⁰ Π -اوی ²¹ I-و گه ²² I-دوب.:

بماند اندران رزم سالی فزون * سپاه اندرون و سپهبد برون

جهان را ز پهلو بپرداختند
 هزیمت بر شاه گردن فراز
 که شیر دلاور شد از بی‌شبه سیر
 همی هر زمان ناله بر فرود
 سر هفته پهلو سپه گرد کرد
 بیابان و باره سپه گسترید
 سوی باره دژ ندانست راه
 نیامد برون و نشد³ اندرون
 اگر چند در بسته بد⁴ سال و ماه
 ز خون پدر نارسیده بکام
 که سازم یکی چاره پر فسون
 بران سان⁷ که نشناسدت دیدبان⁸
 بن⁹ و بیخ آن بدرگان بر کنی
 ز رفتن بر آید مگر کام تو
 مر این دردا زود درمان کنم
 سخن هرچه گویم هبه¹¹ در پذیر¹²
 شتر خواه از دشت یک¹³ کاروان
 چنان رو که نشناسدت هیچکس
 بقیمت ازان به ندارند چین
 بود بی نمک شان خور و پرورش
 پذیره شونت¹⁶ سراسر¹⁷ مهان
 چنان چون بود¹⁸ در خور کار زار

سر انجام سنگنی بینداختند
 سپه بی سپهدار گشتند باز
 چو آگاهی آمد بسام¹ دلیر
 خروشید بسیار و زاری نمود
 یکی هفته بودند² با سوگ و درد
 بسوی حصار دژ اندر کشید
 نشست اندران جابسی سال و ماه
 ز دروازه دژ یکی تن برون
 که حاجت نباشان بیک پتر کاه
 سر انجام نومید برگشت سام
 کنون⁵ ای پسر گناه آنست چون⁶
 روی شاد دل با یکی کاروان
 تن خود بکوه سپند افگنی
 که اکنون نداند کسی نام تو
 بدو گفت رستم که فرمان کنم
 بدو گفت زال ای پسر گوش گیر¹⁰
 بر آرای تن چون تن ساروان
 بار شتر در¹⁴ نمک دار و بس
 که بار نمک هست آنجا عزیز
 چو باشد حصاری¹⁵ گران بر درش
 چو بینند بار نمک ناگهان
 چو بشنید رستم بر آراست کار

ره بسته شد-I-⁴ همیون نرفت-I-³ بیک هفته می بود-I-² بشاه-I-¹
 8 Л, I, IV- بدان سان-I, IV-⁷ گاهت آمد کنون-IV-⁶ گاه آمد کنون-I-⁵ ترا-I-⁵
 هر آنچه بگویم ز من-I, IV-¹¹ هوش دار-I-¹⁰ بر-I-⁹ (в тексте по Т). ساروان
 دوندت-I-¹⁶ حصار-IV-¹⁵ بیشتر شتر بر-I-¹⁴ صد-I-¹³ گوش دار-I-¹²
 بران سان که بد-I, IV-¹⁸ کهان و-I, IV-¹⁷ برنت-IV-

<p>زمین بوس کرد آفرین گسترید همی آفرین خواند بر¹ هر کسی چو تابنده ماه و چو خورشید باش ایا نیک دل پور³ نیکی شناس⁴ بیاورد با خویشستن کاروان⁵ چه از کودک خرد و چه مرد و زن⁶ خریدند و بردند بی ترس و بیم بر آراست با نامداران جنگ پس او دلیران پرخاشجوی بر آویخت با رستم نامدار که زیر زمین شد سر و مغزش⁸ سوی رزم بدخواه بشتافتند⁹ زمین همچو لعل بدخشان شده تو گفستی شفق ز آسمان شد نگون سران دلیران سراسر بکنند جهان از ثری تا ثریا گرفت چه کشته چه از رزم گشته ستوه بکشتند مر هر کرا یافتند بر آورده دید اندران¹² جای تنگ مهندس بران گونه پرداخته پس آنگه سوی خانه بگذارد پای بدینار سر تا سر انباشته ز راه شگفتی لب اندر گزید¹⁴</p>	<p>چو رستم بنزدیک مهتر رسید ز بار نمک برد پیشش بسی بدو گفت مهتر که جاوید باش پذیرفتم و نیز² دارم سپاس در آمد بجزازار مرد جوان ز هر سو برو گرد شد انجمن یکی داد جامه یکی زرّ و سیم چو شب تیره شد رستم تیزچنگ چو مهتر بیمار در⁷ آورد روی چو آگاه شد کوتوال حصار تهمتین یکی گرز زد بر سرش همه مردم دژ خبر یافتند شب تیره و تیغ رخشان شده زبس داروگیر و زبس موج خون تهمتین بگرز و بتیغ و کمنند چو خورشید از¹⁰ پرده بالا گرفت ببش در¹¹ یکی تن نمید زان گروه دلیران بهر گوشه بشتافتند تهمتین یکی خانه از خار سنگ یکی در ز آهن برو ساخته بزد گرز و افگند¹³ دراز جای یکی گنبد از ماه بفراشته 115 فرو ماند رستم چو زان گونه دید</p>
---	---

ساروان-1⁵ Л-б. оп. 4 مرد-IV³ این را و-IV² خواندند-IV¹
چو-1⁷ کودکان و چه مرد و چه زن-IV⁴; خرد کودک چه از مرد و زن-1⁶
بکشتند مر هر کرا-1⁹ تو گفستی سرش-1⁸ سوی باره مهتر-IV⁴; مهتر سوی باره
مکید-IV¹⁴ بگند-1¹³ I, IV موید دران-IV¹² بر-1¹¹ رخ-IV¹⁰ یافتند

چنین گفت با نامور سرکشان
 همانا بکان اندرون زر نماند
 کزینسان همی زر¹ بر آورده اند
 یکی نامه بنوشست نزد پدر
 نخست آفرین بر خداوند هور
 خداوند ناهید و بهرام⁵ و مهر
 وزو⁶ آفرین بر سپهدار زال
 پناه گوان پیشت ایرانیان
 نشاننده شاه و ستاننده گاه
 بفرمان رسیدم بکوه سپند
 بیایان آن کوه فرود آمدم
 بفرمان مهتر بر آراستم
 شب تیره با¹³ نامداران جنگ
 چه کشته چه خسته چه بگریخته
 همانا ز¹⁵ خروار پانصد هزار
 ز پوشیدنی وز گسترده
 همانا ندانند شمارش کسی
 کنون تاچه فرمان دهد پهلوان
 فرستاده آمد چو باد دمان
 چو بر خواند نامه سپهدار¹⁸ گفت
 ز شادی چنان شد دل²⁰ پهلوان
 یکی پاسخ نامه افگند بن

کزین گونه هر گز که دارد نشان
 بدریا درون نیز گوهر نماند
 درین² جایگه در بگسترده اند
 زکار وز کردار خود سر بسر³
 خداوند مار⁴ و خداوند موز
 خداوند این بر کشیده سپهر
 یل زابلی⁷ پهلوی⁸ بی همال
 فرازنده⁹ اختر کاویان¹⁰
 روان گشته فرمانش چون هور¹¹ و ماه
 چه کوهی بسان سپهری بلند
 همان گه ز مهتر درود آمدم
 بر آمد برانسان که من خواستم¹²
 بدژ در یکی را ندادم درنگ¹⁴
 ز تن ساز کینه فرو ریخته
 بود نقره ناب و زر عیار
 ز هر چیز کان باشد آوردنی
 ز ماه وز روز ار شمارد بسی¹⁶
 که فرخنده تن باد و روشن روان¹⁷
 رسانید نامه بر پهلوان
 که با نامور آفرین باد جفت¹⁹
 تو گفتی که خواهد شد از سر جوان²¹
 بگفته درو²² در فراوان سخن

خورشید و ناهید - Л-⁵ ماه - I-⁴ دربر - Л-³ بدان - I-² رو - IV-¹ زو - I-¹
 فرمانت - IV-¹¹ I-¹⁰ б. оп. فروزنده - Л-⁹ مهتر - Л-⁸ پهلو - IV-⁷ ازو - Л-⁶
 برون رفتیم از جا نکردم درنگ - IV-¹⁴ آمد ابا - IV-¹³ I-¹² б. оп. بر مور
 سپهبد چو نامه فرو خواند - I-¹⁸ I-¹⁷ б. оп. (без рифмы). کسی - I-¹⁶ که - I-¹⁵
 پیشسته برو - IV-²² I-²¹ б. оп. شاد شد - Л-²⁰ IV-¹⁹ б. оп.

دگر گفت کان نامه دل‌گشای
 ز شادی برو جان بر افشاندم
 سزد ز آنکه هستی هشیوار⁴ مرد⁵
 چو دشم‌نش را جان و تن سوختی⁶
 که بی روی تو هستم اندوه‌گین
 بنزدت فرستادم از بهر بار⁷
 پس آنکه بدر برزن آتش بکین
 فرو خواند و زو شادمانی گزید
 ز مهر و ز تیغ و کلاه و کمر
 هم از دیبۀ چین سراسر نگار
 همی شد بر راه اندرون کاروان
 که دودش بر آمد بچرخ بلند
 نهاده سر خویش زی پهلوان⁹
 که آمد سپهدار گیتی‌فروز
 همه کوی و برزن بی‌پیراستند¹¹
 همان صنیع با بوق و هندی درای
 شتابان بدیدار فرخ پسر¹³
 فرود آمد و آفرین گسترید¹⁴
 گرفت و بفرمود کردن نثار¹⁵
 بیامد سپهدار جوینده کام
 بخدمت نهاد از بر خاک سر
 همی آفرین خواند بر پیکرش
 فرستاد نامه یل نامدار
 سر نامه بود¹ آفرین خدای
 بی‌پیروزی و خرمی² خواندم
 ز تو پور شایسته زین‌سیان³ نبرد
 روان نریمان بر افروختی
 چو نامه بخوانی سبک بر نشین
 از اشتر همانا هزاران هزار
 شتر بار کن ز آنکه⁸ باشد گزین
 چو نامه بنزد تهمت‌ن رسید
 ز هر چیز کان بود شایسته تر
 هم از لولو و گوهر شاهوار
 گزید و فرستاد زی پهلوان
 بکوه سپند آتش اندر فگند
 و زان جای برگشت دل شادمان
 چو آگاه شد پهلو نیمروز
 پذیره شدن را بیاراستند¹⁰
 بر¹² آمد خروشین کزنای
 همی شد بر راه اندرون زال زر
 تهمت‌ن چو روی سپهید بدید
 سپهدار فرزند را در کنار
 وزان جا بایوان دستان سام
 بنزدیک رودابه آمد پسر
 ببوسید مادر دو یال و برش
 بمژده بنزدیک سام سوار

سزاوار— I-4 چنین— I, IV-3 بی‌پیروز بختی فرو— I, IV-2 کرد— IV-1
 143 steht vor б. 144 I-б. 7 همه دشمنان را سوختی— I, IV-6 کرد— IV-5
 جو بر— Л-10 همی شد بره بر چو باد دمان— I-9 ز آنچه— IV-8 آنکه— I-8
 157 I-б. 14 I-б. оп. 14 I-б. оп. 13 I-б. оп. 12 جو— IV-12 بیاراستند— Л-11 خاستند
 steht nach б. 160 текста.

- بنامه درون سر بسر نیک و بد¹ فرستاده³ با نامه هدیه بسی
 چو نامه بر سام نیرم رسید 165
 بیاراست بزمی چو خرم بهار
 فرستاده را خلعت و یاره داد
 نوشت آنگهی پاسخ نامه باز
 بنامه درون گفت کز نره⁶ شیر
 همان بچه شیر ناخورده شیر
 مر اورا در آرد میان گروه 170
 ابی آنکه دیدست پستان مام
 عجب نیست از رستم نامور¹³
 که هنگام¹⁵ گردی و کنداوری¹⁶
 چو نامه بمهر اندر آورد گرد
 فرستاده آمد بر زال زر 175
 ازو²⁰ شادمان شد دل پهلوان
 جهان زو پر امید شد یکسره
- نموده بدان پهلو پر خرد² بنزد سپهدار کردش گسی
 ز شادی رخس همچو گل بشکفید⁴
 ز بس شادمانی گو نامدار
 ز رستم همی⁵ داستان کرد یاد
 بنزدیک فرزند گردن فراز
 نباشد شگفتی که⁷ باشد دلیر
 ستانده⁸ یکی⁹ موبدی¹⁰ تیز ویر¹¹
 چو دندان بر آرد شود زو¹² ستوه
 بخوی پدر باز گردد تمام
 که دارد دلیری چو دستان پدر¹⁴
 ازو شیر خواهد همی¹⁷ یاوری¹⁸
 فرستاده را خواند و اورا¹⁹ سپرد
 ابا خلعت و نامه نامور
 ز کردار آن²¹ نور رسیده جوان²²
 ز روی زمین تاب بجرج بره²³

ز کردار آن بچه شیر مرد-IV; بران پهلوان خرد-Л² یاد کرد-IV¹
 شزه-Л⁶ همه-IV; بسی-I⁵ رخانش ز شادی همی بشکفید-Л⁴ همی داد-Л³
 زان-IV¹² I-б. оп.¹¹ موبد-IV¹⁰ همی-I⁹ ستایید-IV⁸ چو-IV⁷
 کین آوری-IV¹⁶ بهنگام-I¹⁵ پدر همچو زال سوار-IV¹⁴ نامدار-IV¹³
 زفخ-IV²¹ وزو-Л²⁰ ویرا-IV¹⁹ داوری-IV¹⁸ همی شیر خواهد ازو-I¹⁷
 I-б. оп.²² I-доб.:²³

کنون از منوچهر گویم سخن * و زان شاه پر مهر گویم سخن
 چه اندرز کردش پسر را نگر * بهنگام رفتن سوی دادگر

غلطنامه

صحيح	غلط	سطر	صفحه	صحيح	غلط	سطر	صفحه
نترسيد	بترسيد	۱۷	۱۴۷	فردوسی	فردوسی	۲۵	۷
باز	بار	۲۲	۱۴۷	اثر	اثر	۱۶	۸
درافشان	درافشان	۵	۱۶۰	ستاره برو	ستاره برو	۱۰	۱۵
اوی	او	۱۴	۱۶۳	فر	فَرّ	۵	۲۴
فر	فَرّ	۱۵	۱۶۹	فر	فَرّ	۱۴	۳۷
کنگره	کنره گره	۱۹	۱۷۲	گوی	گوئی	۴	۴۵
فر	فَرّ	۱۷	۱۷۳	بدانش	بدنش	۱۷	۶۱
پر آب	بر آب	۱۸	۱۷۴	نگهبان	نکهبان	۱۳	۶۸
زمینش	زمین ش	۲۵	۱۸۵	مادر	مادرِ	۹	۸۲
پاک	پاک	۲۷	۱۸۹	فرخ	فَرّخ	۱	۸۸
نکوروی	نیکوروی	۱۹	۱۹۶	چیره دست	خیره دست	۲۲	۱۰۰
آوردیم	آوردیم	۱۳	۲۰۶	شاهرا	شاهزا	۲۹	۱۰۸
گرگساران	کرگساران	۱۶	۲۰۶	نیابد	بیابد	۱	۱۱۲
انجام	آنجام	۱۵	۲۲۷	گروه	گرو	۹	۱۲۲
بس	پس	۱۴	۲۳۴	هامون	همامون	۱	۱۲۳
خشک	خشگ	۴	۲۳۸	دُما دُم	دُما دُم	۱	۱۳۲
همه	همی	۷	۲۴۴	بگریستی	بگریستی	۱۷	۱۳۳
نپیره	نپیره	۱۳	۲۶۰	شایسته	شایسته	۲۷	۱۳۶
سگسار	سگسا	4	28	همی	ههی	۱۱	۱۴۲
				درفشنده	درفشیده	۱۷	۱۴۶

Т Е К С Т

منوچهر (Минучихр)

Фарйдун 492, 505, 542, 552, 566, 576, 578, 589, 602, 617, 642, 650, 673, 683, 693, 717, 728, 736, 737, 738, 751, 778, 802, 825, 843, 862, 878, 885, 887, 893; Минучихр 1, 2, 25, 165, 176, 177, 180, 224, 573, 618, 639, 827, 888, 892, 893, 901, 939, 1004, 1183, 1231, 1462, 1618.

موسى (Мусā), библейский пророк Моисей

Минучихр 1641.

مهراب (Михрāб)

Минучихр 295, 304, 308, 310, 325, 330, 337, 352, 359, 363, 423, 440, 616, 623, 633, 662, 668, 705, 791, 794, 804, 816, 832, 864, 865, 871, 941, 949, 1093, 1099, 1124, 1145, 1151, 1164, 1193, 1202, 1239, 1319, 1363, 1368, 1407, 1412, 1414, 1419, 1443, 1454, 1561, 1569, 1597, 1601.

ن

نارون (Нāраван), بيشه نارون

Фарйдун 670, 689.

ناصر الدين (Нāсир ад-Дйн), Сабуктегйн, отец

Маҳмуда Ғазнави

Введение 219.

نريمان (Нарймāн)

Минучихр 704, 1451. См. نيرم.

نستوه (Настӯх)

Фарйдун 581.

نوذر (Нау́зар)

Минучихр 166, 171, 173, 877, 883, 885, 886, 889, 1626, 1651.

نيرم (Найрам)

Минучихр 574, 645, 881. См. نريمان.

نيل (Нйл)

Введение 212; Фарйдун 722; Минучихр 1043.

نيمروز (Нймруз)

Минучихр 234, 437, 1456. См. سيستان.

ه

همای (Хумāй), легендарная птица

Фарйдун 786; Минучихр 1586.

هند (Хинд)

Введение 196; کوه هند Минучихр 105, 652; دريای هند Минучихр 225; هندوستان Ҷаҳҳāk 136, 338; Минучихр 388, 941.

هندوستان (Хиндустāн) — см. هند.

هوشنگ (Хӯшанг)

Кайӯмарс 53, 56, 66; Хӯшанг 1, 12, 22, 37,

ی

يزدان (Йиздāн)

Введение 36, 114, 222; Кайӯмарс 50; Хӯшанг 5; Джамшид 62, 70, 73, 111; Ҷаҳҳāk 42, 176, 231, 252, 449; Фарйдун 34, 40, 232, 233, 279, 284, 410; Минучихр 16, 23, 32, 85, 101, 103, 151, 204, 251, 254, 356, 529, 547, 577, 656, 657, 659, 863, 1024, 1041, 1062, 1166, 1587, 1622, 1643. См. ايزد.

يمن (Йамав), Йемен

Фарйдун 67, 71, 74, 77, 90, 124, 139, 150, 160, 163, 168, 207, 619, 620, 701; Минучихр 443, 484, 840.

آفريدون (Фарйдун), افريدون, فريدون
 Ҷаҳҳақ 90, 104, 107, 111, 117, 121,
 122, 147, 149, 172, 183, 184, 232, 236,
 247, 254, 257, 261, 269, 282, 285, 294,
 304, 307, 316, 322, 330, 334, 360, 367,
 407, 410, 414, 423, 428, 433, 446; Фарй-
 дун 1, 43, 54, 66, 68, 75, 76, 89, 100,
 112, 136, 152, 168, 177, 178, 192, 228,
 247, 256, 259, 268, 301, 423, 432, 435,
 448, 490, 517, 526, 527, 548, 558, 601,
 628, 633, 641, 649, 695, 756, 759, 773,
 778, 833, 867, 874, 881, 891; Минучихр
 18, 700, 840, 869, 955, 1007, 1630, 1636.

ق

قارن (Қаран)
 Фарйдун 511, 581, 619, 623, 655, 666, 670, 675,
 701, 739, 782, 809, 813, 817; Минучихр 181.
 قباد (Қубад)
 Фарйдун 672, 676, 682, 692.
 قندهار (Қандаҳар)
 Минучихр 835.
 قنوج (Қаннудж), Қаннаудж
 Введение 196; Минучихр 390.

ک

کابل (Кабул)
 Минучихр 225, 291, 294, 298, 300, 325, 507,
 508, 671, 773, 786, 828, 941, 950, 986,
 991, 1067, 1080, 1085, 1101, 1146,
 1168, 1171, 1175, 1191, 1200, 1204, 1209,
 1363, 1391, 1401, 1410, 1416, 1429, 1458,
 1561; Каблестан Минучихр 424, 471,
 952, 1069, 1135, 1159, 1366, 1390, 1404,
 1417, 1426, 1526.
 کاکوی (Какуй), в рук. Л. کاکوی
 Минучихр 919.
 کاوه (Каве)
 Ҷаҳҳақ 203, 212, 213, 221, 224, 227, 230,
 241; Минучихр 10.

کشف رود (Кашаф-руд)
 Минучихр 1016, 1045.
 کندرو (Кундрау)
 Ҷаҳҳақ 351, 352, 363, 385.
 کنگ دژ هودج (Қанг-диж-и худидж), в рук. I
 کنگ دژ هوخت
 Ҷаҳҳақ 291. См. بیت المقدس.
 کیانوش (Кайануш)
 Ҷаҳҳақ 256, 273.
 کیومرث (Кайумарс)
 Кайумарс 6, 9, 18, 27, 62, 69.

گ

گرشاسپ (Гаршасп)
 Фарйдун 620, 672, 791.
 گرگساران (Гургсаран)
 Минучихр 247, 675, 722, 903, 988,
 1055, 1460.
 گرمائل (Гарма'ил), в рук. Л. گرمانک
 Ҷаҳҳақ 16.
 گوش (Гуш)
 Фарйдун 48.

م

مازندران (Мазандаран)
 Минучихр 247, 709, 903, 988, 1014, 1055,
 1463.
 ماه آفريد (Маҳафарид)
 Фарйдун 474, 478.
 مای (Май)—в сочетаниях ومرغ و مای, ومرغ
 مای و هند
 Минучихр 207, 225, 291. См. مرغ.
 محمد (Муҳаммад), пророк, основатель ислама
 Введение 104.
 محمود (Маҳмуд), султан Маҳмуд Ғазнавӣ
 Введение 199, 201. См. ابو القاسم.
 مرداس (Мирдас)
 Джамишд 77.
 مرغ (Марғ)
 Минучихр 291. См. مای.

- سروش (Сурӯш)
Кайӯмарс 28, 46; Ҷаҳҳақ 461; Фарӣ-
дун 141.
- سگسا (Сагсәр)
Минӯчихр 709, 908.
- سلم (Салм)
Фарӣдун 180, 195, 226, 302, 368, 372,
513, 556, 592, 631, 678, 731, 770, 779,
782, 826, 840; Минӯчихр 913, 1631.
- سيامک (Сийамак)
Кайӯмарс 18, 24, 30, 34, 37, 51, 52.
- سيستان (Систан)
Минӯчихр 235, 1451, 1454, 1616. См.
زابليستان.
- سيمرغ (Симург)
Минӯчихр 70, 77, 82, 86, 128, 132, 145, 188,
191, 205, 252, 652, 1133, 1477, 1478, 1594.
- سيندخت (Синдхт)
Минӯчихр 354, 359, 617, 743, 745, 751,
782, 804, 808, 819, 829, 836, 842, 843, 845,
848, 1081, 1086, 1095, 1102, 1126, 1136,
1142, 1154, 1162, 1189, 1192, 1197, 1206,
1369, 1374, 1381, 1400, 1401, 1433, 1437,
1438, 1439, 1454, 1458, 1474, 1477. 1505,
1513.

ش

- شاپور (Шāпӯр), витязь, военачальник Фарӣдун
Фарӣдун 556, 581, 624.
- شبدیز (Шабдиз)
Минӯчихр 1599.
- شهرسپ (Шухрасп), в изданиях *Шāх-нāме*
شيدسپ
Тахмӯрас 21.
- شهرناز (Шахрнāз)
Ҷаҳҳақ 8, 354, 388, 423; Фарӣдун
52.
- شيدوش (Шидӯш)
Фарӣдун 582.
- شيرخوان (Ширх^ван)
Ҷаҳҳақ 357, 359.

- شيوه (Шйрӯйе), витязь, военачальник Фа-
рӣдун
Фарӣдун 511, 582, 624, 794, 798, 814, 815,
863, 886.

ض

- ضحاک (Ҷаҳҳақ)
Джамшид 83, 98, 118, 126, 128, 144, 150, 159,
172, 182; Ҷаҳҳақ 1, 9, 38, 47, 49,
52, 84, 96, 101, 116, 120, 132, 144,
158, 161, 176, 178, 183. 232, 247,
292, 306, 310, 323, 324, 330, 349, 369,
380, 384, 392, 402, 410, 414, 417, 420,
424, 456, 459, 464, 469; Фарӣдун 15,
18, 108; Минӯчихр 298, 623, 700, 869,
945, 1164, 1600. См. *بيوراسپ*.

ع

- عثمان ('Усмāн), третий «праведный» халиф
Введение 94.
- علي ('Али), четвертый «праведный» халиф
Введение 95, 98, 104, 110.
- عمر ('Умар), второй «праведный» халиф
Введение 93.

ط

- طراز (Тарāз)
Минӯчихр 318, 472, 510.
- طوس (Тус) город
Введение 220.
- طهمورث (Тахмӯрас)
Тахмӯрас 1, 31, 35; Ҷаҳҳақ 156; Фарӣ-
дун 617.

ف

- فارس (Фāрс)—см. *پارس*.
- فرانک (Фирāнак)
Ҷаҳҳақ 122, 140, 153; Фарӣдун 14.

Джамшїд 75; Фарїдун 97, 124, 179, 188, 207.
 دشت سواران (Дашт-и гурдāн) — см. دشت گردان.
 دشت نيزه وران (Дашт-и найзаварāн) — см. دشت سواران.
 دشت سواران (Дашт-и йалāн) — см. دشت سواران.
 دماوند (Дамāванд)
 Заҳҳāk 48, 462, 464.
 دنبر (Данбар)
 Минучихр 291.

ر

رستم (Рустам)
 Минучихр 1517, 1525, 1530, 1549, 1552, 1574, 1585, 1587, 1596, 1599, 1617.
 رودابه (Рудāбе)
 Минучихр 354, 356, 373, 398, 414, 468, 483, 511, 580, 732, 737, 749, 752, 758, 762, 769, 789, 813, 818, 842, 845, 847, 852, 859, 1081, 1103, 1165, 1176, 1378, 1389, 1437, 1476.
 روم (Рум)
 Введение 196; Заҳҳāk 239; Фарїдун 179, 180, 207, 222, 243, 422, 706, 830.
 ری (Рай), город Рей
 Минучихр 1388.

ز

زابليستان (Зāбулистāн), زابل; вар. زاولستان (Зāвулистāн), زاول
 زابلستان Минучихр 170, 226, 233, 258, 1159, 1366, 1404, 1417, 1526, 1528, 1559;
 زابل Минучихр 225, 294, 325, 507 1319.
 زال (Зāl), زال زر (Зāl-и Зар)
 زال Минучихр 182, 190, 191, 195, 206, 210, 257, 261, 277, 278, 286, 288, 305, 310, 320, 321, 325, 328, 337, 345, 349, 351, 364, 374, 403, 420, 425, 468, 499, 507, 524, 556, 569, 586, 611, 648, 679, 705, 716, 726, 727, 777, 782, 791, 865, 870, 950, 960, 968,

969, 992, 1060, 1064, 1133, 1151, 1176, 1185, 1207, 1211, 1248, 1250, 1251, 1307, 1314, 1329, 1336, 1349, 1353, 1355, 1375, 1396, 1399, 1408, 1412, 1415, 1452, 1459, 1464, 1481, 1482, 1503, 1537, 1539, 1545, 1546, 1560, 1566, 1569, 1592, 1601, 1603, 1605, 1616, 1648, 1649; زال زر Минучихр 240, 311, 364, 463, 566, 582, 1183, 1226, 1274, 1359, 1426, 1428, 1476, 1598. См. دستان также.

ترک زمين (Замйн-и турк)

Фарїдун 179.

زيرک (Зйрак)

Заҳҳāk 83.

س

ساری (Сāри)

Фарїдун 873; Минучихр 894.

سام (Сām)

Фарїдун 583, 672, 675; Минучихр 29, 41, 44, 45, 48, 51, 53, 55, 59, 93, 108, 115, 121, 128, 129, 149, 156, 164, 166, 169, 171—174, 177, 181, 185, 189, 228, 238, 241, 257, 261, 280, 288, 299, 304, 308, 323, 334, 339, 361, 381, 403, 437, 447, 454, 480, 496, 512, 537, 540, 574, 578, 592, 611, 617, 639, 641, 645, 655, 671, 683, 704, 734, 742, 777, 779, 813, 827, 830, 835, 853, 864, 871, 878, 881, 882, 883, 885, 886, 889, 939, 940, 954, 958, 967, 968, 970, 980, 1048, 1079, 1085, 1096, 1121, 1125, 1129, 1136, 1150, 1161, 1192, 1198, 1199, 1202, 1204, 1211, 1222, 1229, 1239, 1316, 1319, 1325, 1343, 1350, 1360, 1397, 1399, 1408, 1411, 1424, 1426, 1435, 1437, 1439, 1441, 1451, 1457, 1464, 1488, 1525, 1530, 1531, 1554, 1555, 1557, 1568, 1570, 1571, 1573, 1576, 1586, 1598, 1601, 1603, 1648.

سرو (Сарв)

Фарїдун 67, 69, 139, 158, 171, 583, 620, 673, 701; Минучихр 790.

بغداد (Багдад)

Заҳҳақ 277.

بيت المقدس (Байт ал-Муқаддас), Иерусалим

Заҳҳақ 290. См. دژ هودج .کنگ .

بيوراسپ (Биварасп)

Заҳҳақ 84. См. ضحاک .

پ

پارس (Пāрс)

Минучихр 1388.

پرمايه (Пурмайе)

Заҳҳақ 256, 273.

پشنگ (Пашанг)

Фарйдун 482, 861, 882; Минучихр 1647.

ت

تاليمان (Талймāн)

Фарйдун 676.

تميشه (Таммиша)

Фарйдун 47, 868.

تور (Тур)

Фарйдун 183, 184, 211, 212, 370, 372, 385, 390, 400, 513, 592, 631, 678, 682, 731, 742, 749, 777, 789, 800; Минучихр 1631.

توران (Турāн)

Введение 197; Фарйдун 183, 200, 210, 243, 423, 762; Минучихр 1647, 1650.

ج

جبرئيل (Джабра'ил)

Введение 212.

جمشيد (Джамшид), جم (Джам)

Джамшид 1, 52, 74, 166, 169, 176, 177; Заҳҳақ 6, 7, 109, 315, 387; Фарйдун 327, 616.

جندل (Джандал)

Фарйдун 55, 60, 68, 71, 73, 134, 138.

جيحون (Джайхун)

Фарйдун 714.

چ

چين (Чйн)

Фарйдун 179, 183, 198, 200, 208, 222, 243, 340, 392, 636, 689, 706, 774; Минучихр 388, 402, 489, 1385; دریای چین Введение 200; Джамшид 180; Минучихр 225, 1034.

ح

حيدر (Хайдар)

Введение 112. См. علی .

خ

خاور (āвар)

Фарйдун 179, 180, 181, 182, 207, 304, 340, 387, 392, 520, 523, 594, 636, 639; Минучихр 390, 1051. См. روم .

آرزور — см. خرزوان .

د

دجله (Диджле)

Заҳҳақ 275, 277. См. اروندکده .

چين (Дарйā-йи Чйн)—см. چين .

دریای سند (Дарйā-йи Синд)

Введение 196; Минучихр 225.

گيلان (Дарйā-йи Гйлāн)

Фарйдун 873.

هند —см. دریای هند .

داستان (Дастāн)

Минучихр 132, 169, 280, 300, 304, 323, 339, 422, 437, 537, 540, 562, 592, 680, 685, 731, 742, 773, 783, 840, 864, 949, 958, 1075, 1135, 1165, 1325, 1365, 1394, 1411, 1473, 1475, 1555, 1559, 1585, 1596. См. زال .

دشت سواران (Дашт-и савāрāн)

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН И ГЕОГРАФИЧЕСКИХ НАЗВАНИЙ

- ا
- آبتين вар. آبتين (Абтин, вар. Атбин)
Заххак 117, 154, 323.
- ابليس (Иблйс)
Джамшид 88, 99, 108, 109, 120, 136, 159, 163.
- ابو القاسم (Абу-л-Касим), кунйа султана Мах-муда Газнави
Введение 181. См. محمود.
- ابو بكر (Абу Бакр), первый «праведный» халиф
Введение 92.
- ارزور (Арзур), в рукописях — в следующих написаниях: لـخـرزوان; IV خـروران; VI خـروای; у Бируни خـرزوره
Кайумарс 37.
- ارم (Ирам)
Введение 209.
- ارمائيل (Армаил), в рук. ارمائيل
Заххак 16.
- ارنواز (Арнаваз)
Заххак 8, 43, 52, 57, 329, 354, 388; Фаридун 52.
- اروند (Арванд), иное название реки Тигр
Заххак 275, 276, 278. См. دجله.
- آفريدون см. فريدون
- آلان دژ (Алан-диж), вар. آلان دژ
Фаридун 681, 783.
- البرز (Албурз)
Заххак 137, 149, 449; Минучихр 84, 192, 669.
- آمل (Амул)
Фаридун 47; Минучихр 894, 1067.
- آوگان (Аваган)
Фаридун 623.
- اهريمن (Ахриман) или اهرمن (Ахраман)
Кайумарс 21, 22, 34; Тахмураc 27; Заххак 233; Фаридун 272, 287, 467, 703; Минучихр 22, 63, 126, 386, 858, 1380.
- اهواز (Ахваз)
Минучихр 835, 1388.
- ايران (Иран)
Введение 197, 210; Джамшид 165, 170, 172, 175; Заххак 158, 161; Фаридун 63, 74, 187, 188, 207, 244, 376, 386, 392, 395, 523, 639; Минучихр 31, 680, 719, 725, 868, 873, 907, 1084, 1246, 1645; ايران زمين Джамшид 173, 174; Заххак 140, 154, 327; Фаридун 179, 208, 641, 774; Минучихр 68, 402.
- ايرج (Ирадж)
Фаридун 187, 207, 244, 314, 357, 364, 366, 375, 383, 390, 401, 404, 431, 434, 446, 455, 461, 473, 475, 480, 485, 486, 576, 578, 584, 668, 684, 695, 771; Минучихр 1631.
- ايزد (Изад)
Фаридун 4, 527; Минучихр 8, 577, 644, 1594. См. يزدان.
- ب
- بدخشان (Бадахшан)
Минучихр 1092.
- برمايه (Бармайе)
Заххак 99, 112, 124, 144, 145, 325.
- بست (Буст)
Минучихр 226.

УКАЗАТЕЛЬ

ОТ КОМИССИИ
ПО ИЗДАНИЮ КРИТИЧЕСКОГО ТЕКСТА
ШАХ-НАМЕ ФИРДОУСИ

Ввиду кончины главного редактора данного издания Е. Э. Бертельса дирекция Института востоковедения АН СССР возложила обеспечение выпуска в свет подготовленных им томов на комиссию в составе члена-корреспондента АН ТаджССР И. С. Брагинского, члена-корреспондента АН СССР Б. Г. Гафурова и А. Б. Фирдоуса.

Ко времени кончины Е. Э. Бертельса первый и второй тома критического текста *Шах-наме* находились в стадии редакционной подготовки, причем некоторые вопросы оформления текста оставались не решенными окончательно главным редактором.

В предварительной публикации Е. Э. Бертельса, посвященной изданию *Шах-наме*, имеется следующая фраза, относящаяся к расположению интерполированных отрывков в томах: «...Когда какого-либо места у ал-Бундārй нет, но оно имеется во всех старейших рукописях и притом без особо сильных расхождений, такое место издателями сохраняется»¹. Комиссия, ознакомившись с рукописью критического текста первого тома *Шах-наме*, находившейся в издательстве, убедилась в том, что текст большей части отрывков, вынесенных в приложения (см. *ملحقات*, № I—IX, стр. ۲۴۴—۲۵۸), имеется без особых расхождений во всех использованных рукописях и отсутствует только в переводе Бундārй. В соответствии с принятыми в издании принципами, сформулированными в приведенном выше высказывании Е. Э. Бертельса, текст этих отрывков должен был бы быть помещен в основном тексте и помечен квадратными скобками, как это сделано в других аналогичных случаях. Однако комиссия решила сохранить том в таком составе, в каком его передал издательству Е. Э. Бертельс.

Вместе с тем комиссия отмечает следующее: судя по высказыванию Е. Э. Бертельса в его последней работе «История персидско-таджикской литературы» (см. стр. 201, прим. 46), он считал, что из помещенных в приложениях отрывков эпизод «Рустам убивает белого слона» (*ملحقات*, № X, бб. 1—37), отсутствующий не только в переводе Бундārй, но и в рукописи VI,—«видимо, позднейшая интерполяция». Следующий эпизод—«Рустам отправляется в поход на гору Сипанд» (*ملحقات*, № X, бб. 38—175)—также отсутствует в переводе Бундārй и в рукописи VI.

¹ Е. Э. Бертельс, *Шахнаме и критика текста*,—«Советское востоковедение», 1955, № 1, стр. 95.

4. Рукопись VI. Те же особенности, что в рукописи Л, с той разницей, что *мадда* встречается довольно часто, а *дāl-и манкӯта* не встречается совсем. Можно встретить рядом начертания *هزير* и *دژم*. Точки проставлены крайне небрежно и часто совсем отсутствуют.

* * *

При составлении текста первого тома происходило постепенное изменение методов работы, значительно осложнившее подготовку этого тома, что явилось результатом изменения самого характера издания. Первоначально было намечено издать лишь своего рода антологию—выборку эпизодов поэмы, наиболее интересных в художественном и историческом отношениях. Для этой цели предполагалось довольствоваться лишь рукописями I и IV.

Приглашенным принять участие в работе Л. Т. Гюзальяном, пользовавшимся при изучении эпиграфических фрагментов *Шāх-нāме* XIII—XIV вв. рукописью I и впервые привлеченными им рукописями IV и VI и переводом Бундārй³⁴, был поставлен вопрос о необходимости использования двух последних, а также рукописи Л, фотокопия которой не имела до этого в Советском Союзе.

С расширением круга материалов изменился и первоначально намеченный характер издания. Очень скоро стало ясно, что при выборке эпизодов критика текста будет крайне затруднена и что волей-неволей придется изучать весь текст отобранных рукописей и арабского перевода.

На основании всех указанных материалов текст первого тома полностью был подготовлен Л. Т. Гюзальяном. В дальнейшем, однако, подход к использованию тех же материалов изменился: было решено дать разночтения полностью, а также сохранить (в квадратных скобках и в приложениях) все бейты, признаваемые сомнительными или подложными, но имеющиеся во всех рукописях. Ввиду этого подготовленный Л. Т. Гюзальяном текст был переработан в этом направлении О. И. Смирновой (Минӯчихр, бейты 1—1238) и А. Е. Бертельсом (весь остальной текст). Текст приложений составлен А. Е. Бертельсом³⁵.

Е. Э. Бертельс

³⁴ См. Л. Т. Гюзальян, *Отрывок из Шахнаме на глиняных изделиях XIII—XIV вв.*,— «Эпиграфика Востока», М.—Л., 1951, вып. IV, стр. 40—55; вып. V, стр. 33—50.

³⁵ Корректуры тома после смерти Е. Э. Бертельса были прочитаны А. Б. Фирдоусом, сделавшим весьма ценные замечания. (*Прим. комиссии по изданию Шāх-нāме.*)

некоторые слова. Это правило не соблюдается, если разночтение приходится на конец полустишия. В таких случаях читатель легко может на глаз определить пределы вариантов, и надобность в повторениях отпадает.

Текст разделен по традиции на царствования, причем внутри царствования бейты пронумерованы. Каждое царствование разделено на главы, которые помечены цифрами. Названия глав, ввиду их произвольности, сильных расхождений в рукописях I, IV и VI и почти полного отсутствия в рукописи Л и переводе Бундари, не даются, за исключением текста «Введения».

Бейты основного текста, подлинность которых по ряду соображений вызывает сомнения, даны в квадратных скобках.

Все дополнительные указания под строкой сопровождаются пояснениями.

Архаическая орфография рукописей в тексте и разночтениях, как правило, не сохранена, так как в рукописном материале единства в орфографии нет, а загромождать издание орфографическими разночтениями было бы нецелесообразно.

И основной текст и разночтения даны в современном начертании. Графические различия между буквами *bā* и *nā*, *джйм* и *чйм* и т. д. проставлены составителями в соответствии с выработанным ими пониманием текста. Если исследователь, пользующийся текстом, не согласится с составителями, он сможет мысленно отбросить эти графические различия и представить себе графику рукописей. Отказ от дополнительных диакритических точек представляется нецелесообразным, так как он затруднил бы пользование изданием большинству читателей. Ниже даем указания на основные орфографические особенности рукописей.

1. Рукопись Л. Буквы *bā* и *nā*, *джйм* и *чйм*, *kāf* и *gāf*, как и во всех рукописях того времени, в письме не различаются. Буквы *zā* и *zhā* различаются почти как правило (например, *اژدها*, *دژم*). Знак *мадда* над алифом обычно не проставлен. *Дāl-и манкūта* проставлен не всегда. Так, например, можно встретить рядом начертания *نهاد* и *کشاد* (рифма в одном бейте), *امذ* и тут же *درید* и *بدید*. Возможно, это следует объяснить небрежностью переписчика, так как диакритические точки вообще проставлены в рукописи Л довольно небрежно. Специфические начертания географических названий и имен собственных, встречающиеся только в рукописи Л, даются в разночтениях (например, *زاوستان*, *سوداوه*).

2. Рукопись I. Те же особенности, что в рукописи Л, однако знак *мадда* проставлен почти всегда, так же как и *дāl-и манкūта*.

3. Рукопись IV. Различие между буквами *bā* и *nā* неустойчиво. Можно встретить рядом начертания *بناه* (вместо *پناه*) и *سپارم* и даже в одном словосочетании: *بس پشت* (вместо *پس پشت*). Очень часты начертания типа *نیش* (вместо *پیش*), когда точки двух соседних букв собраны вместе. Буквы *чйм* и *gāf* не встречаются (всегда *جون*, *چرا*, *چنان*; *اکر*, *آهنک*). *Мадда* проставлена почти всегда. *Дāl-и манкūта* не встречается.

(Табарӣ, *Гураp* Са'алибӣ, Бал'амӣ и т. д.), *фархангов*, широчайшим комментарием всего произведения и использованием всех вторичных методов критики текста. При этом многочисленные недостатки публикуемого сейчас текста, основанного почти исключительно на материале четырех рукописей, на результатах их сличения, которое, разумеется, не может дать немедленных и блестящих результатов, будут устранены. Таким образом, настоящее издание является лишь основой, базой для дальнейшей текстологической работы над *Шāх-нāме*, первым необходимым ее этапом. Попытка нарушить намеченную последовательность, сделать «удобочитаемым» и насколько возможно «улучшить» издаваемый текст с нарушением основного метода — фиксации старейших чтений — привела бы к тому, что эта первая задача оказалась бы невыполненной, а текст в целом «окончательным» все же не стал бы, и его выпуск пришлось бы отложить на неопределенное время.

* *
*

Принятая в настоящем издании система разночтений в общих чертах совпадает с системой прежних изданий.

Разночтения на каждой странице имеют порядковые номера. Варианты рукописей и перевода Бундāри располагаются под строкой слева направо. Порядок вариантов в пределах одного разночтения принят такой: Л, I, IV, VI, T (издание «Барӯҳӣм» — «Тегеранское») и Б (перевод Бундāри). Ввиду полиграфических затруднений этот порядок нарушается, когда под строку вынесены целые бейты или небольшие группы бейтов. Тогда под строкой после номера разночтения ставятся сперва варианты, охватывающие одно или несколько слов, а после них идет обычное условное обозначение интерполяции (например, «Л — доб.», т. е. «рукопись Л добавляет») и сама интерполяция. Крупные интерполяции обозначаются под строкой примечанием и даются в приложении в конце каждого тома.

Если какие-нибудь бейты имеются в основном тексте, но отсутствуют в одной или нескольких рукописях, под строкой ставится обычное условное обозначение лакуны (например, «Л — оп.», т. е. «рукопись Л опускает»).

Для облегчения пользования разночтениями в тех случаях, когда две или три рукописи дают различные варианты чтения, охватывающие несколько слов в одном полустихии, под строкой под одним номером даются разночтения, равные по числу метрических единиц, хотя бы при этом приходилось повторять

при составлении критического текста четвертого и последующих томов настоящего издания. Разночтения по этой рукописи к первым трем томам, которые находились в печати, когда фотокопия была получена, будут даны в дальнейшем в виде приложений к последующим томам. (*Прим. комиссии по изданию Шāх-нāме.*)

В тех довольно редких случаях, когда все четыре рукописи не давали удовлетворительного чтения, в основной текст включался вариант того же издания. Варианты издания Макана, стоящие у Вуллера (и соответственно в издании «Барӯҳим») чаще всего под строкой, во многих случаях совпадали с чтениями рукописей Л и VI. Они учитывались как один из аргументов при выборе чтения основного текста.

Наибольшие трудности представляло выделение интерполированных строк и установление общего порядка бейтов основного текста. Установить единый критерий для этого было невозможно. Составители текста старались, придерживаясь в целом состава рукописи Л, по возможности перемещать под строку только явно интерполированные бейты, отмечая квадратными скобками те бейты, подлинность которых вызывала сомнения.

Таким образом, текст настоящего издания в целом представляет собой редакцию, относящуюся к XIII в. Нет сомнений, что эта редакция ближе к оригиналу, чем все существующие издания, дающие текст XV и следующих веков. В настоящее время до обнаружения списков старше XIII в., появление которых весьма проблематично, в области приближения текста всего *Шāх-нāме* к оригиналу идти дальше трудно.

Углубленная филологическая разработка текста *Шāх-нāме* только начинается. Первым ее этапом должны быть учет и сличение рукописей этого произведения, установление исторической перспективы изменений, которым подвергся его текст. Однако и эта работа ввиду наличия огромного числа рукописей и бесчисленных расхождений между ними не может быть проделана в пределах одного издания текста. Настоящее издание, — ни в коей мере не претендующее на то, что оно является «окончательным» и что в нем сделано все в настоящее время физически возможное для приближения текста во всех частностях к оригиналу, — выделяет и фиксирует старейший слой рукописного материала, которым мы располагаем.

Следующим этапом работы должно было бы стать составление полного словаря-конкорданса к *Шāх-нāме* на основе издаваемого текста с указанием того, в каких рукописях встречается данное слово. Этот словарь, несомненно, весьма значительно уточнит то представление о лексике Фирдоуси, которое нам сейчас дает глоссарий Вольфа, и позволит снова вернуться к тексту и подойти к нему с новым критерием — аппаратом перекрестных ссылок на датированном материале. Лишь тогда может быть поставлен вопрос о в какой-то мере «окончательной» обработке текста *Шāх-нāме* с привлечением других рукописей, содержащих достоверные чтения³³, привлечением параллельных текстов

³³ Привлечение других рукописей XIII—XIV вв., кроме тех, которые использованы в этом издании, Е. Э. Бертельс считал весьма желательным. Еще в 1954 г. С. Нафис сообщил ему о наличии в Каире рукописи *Шāх-нāме* XIV в. Фотокопия этой рукописи, переписанной в 796 (1393-94) г. в Ширазе, была получена только после смерти Е. Э. Бертельса и использована

кто будет пользоваться настоящим изданием, все возможности судить о спорных местах основного текста.

При работе над текстом использовался глоссарий к *Шāх-нāме* Вольфа³¹, дающий общее предварительное представление о лексике Фирдоуси³².

Критерии стиля, смысла и языковых особенностей при отборе наилучших чтений использовались лишь с очень большой осторожностью. Все эти стороны являются в работе над текстом *Шāх-нāме* искомыми, а при попытках одну неизвестную величину объяснять при помощи другой столь же неизвестной никакого движения вперед получиться не может. Опираясь на такие особенности памятника, приходится к тому же следовать каким-то эстетическим нормам. Прилагать к тексту X в. наши современные эстетические требования невозможно, сказать же, что мы можем сейчас с уверенностью восстановить эстетические воззрения самого Фирдоуси, было бы непростительной самонадеянностью. Не меньшие опасности представляет следование исключительно логическому ходу повествования при определении состава бейтов основного текста. Ведь этот ход—также искомая величина, и для того чтобы ему следовать, нужно быть абсолютно уверенным в том, что мы знаем, как именно Фирдоуси считал нужным разворачивать действие. Таким образом, использование этих, оказывающихся столь часто субъективными, критериев как абсолютных было признано недопустимым. Текст в целом основан прежде всего на данных рукописей.

Существующие издания использовались составителями главным образом для ориентировки в тексте. Разночтения по ним, как правило, не давались, так как, во-первых, привлеченный рукописный материал охватывает большую часть этих разночтений, во-вторых, чтения изданий и отдельные бейты, отсутствующие во всех использованных рукописях, но содержащиеся в изданиях, чаще всего ценности не имеют и датируются очень поздним временем, и, в-третьих, основная задача этого издания—дать неиспользованный рукописный материал, однородный, восходящий главным образом к XIII в. и являющийся много более достоверным, чем эклектический текст издания Вуллера. Лишь в отдельных очень редких случаях бейты, которые имеются только в печатных изданиях и переводе Бундари, восстанавливались по тексту издания «Барухим».

³¹ F. Wolf, *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin, 1935.

³² Как известно, этот словарь представляет собой своего рода конкорданс к *Шāх-нāме*. Он содержит все употребляющиеся в поэме слова с указанием (по изданию Вуллера), в какой строке это слово встречается, включая все глагольные формы, предлоги, союзы и т. п. Это—работа, потребовавшая поистине необычайного трудолюбия и самопожертвования, но, увы, исходящая из презумпции, будто мы имеем установленный текст Фирдоуси, что, к сожалению, не так. Если бы работа основывалась на действительно подлинном тексте, то, понятно, она имела бы огромное значение для изучения языка Фирдоуси. Но так как она покоится на текстах, заведомо подвергшихся значительной обработке в последующие века, то значение ее сильно снижается, хотя и сейчас она может помочь при работе над текстом.

решительным аргументом в пользу их подложности. Издатель критического текста перевода Бундārī, сверявший свой текст с изданиями самого произведения Фирдоусī, склонен считать отсутствие этих эпизодов произвольными сокращениями переводчика²⁹. Мы не всегда можем согласиться с этим. В отдельных случаях полное отсутствие целого эпизода у Бундārī и в одной из рукописей (что вряд ли может быть случайным совпадением) в соединении с другими соображениями дает основание считать данный эпизод интерполяцией, попавшей в текст позднее XIII в.³⁰.

* *
*

К сожалению, ни одна из рукописей, использованных в настоящем издании, не может быть в отдельности положена в его основу. Даже рукопись Л, лучшая из четырех, содержит испорченные бейты и неудовлетворительные чтения. Ввиду этого пришлось стать на трудный путь составления текста, опирающегося на данные всех привлеченных рукописей.

На протяжении первого тома была возможность предпочитать главным образом чтения рукописи Л, заменяя их чтениями рукописи I в тех довольно редких случаях, когда рукопись Л не давала удовлетворительного текста. Совпадения всех четырех рукописей давали, конечно, наилучшую возможность получить достоверный текст. Совпадения рукописей Л и I при несовпадении с ними рукописей IV и VI не очень уменьшали степень уверенности в тексте. Хуже обстояло дело, когда приходилось противопоставлять рукопись Л рукописям I, IV и VI, вместе взятым, что бывало довольно часто. В таких случаях иногда неоценимую помощь оказывал перевод Бундārī, подтверждавший чтения рукописи Л.

Ввиду того что ни одна рукопись в отдельности не могла быть положена в основу текста, необходимо было уделить большое внимание разночтениям. Учтены все сколько-нибудь значительные разночтения, кроме явных описок и ошибок переписчиков и случайных изменений порядка бейтов. Не учтены также незначительные расхождения в явно интерполированных бейтах, вынесенных под строку. Если эти бейты встречаются в нескольких рукописях, они даются в лучшем чтении одной рукописи с обозначением того, в каких еще рукописях встречаются их варианты. Тщательный учет разночтений дает тем,

²⁹ См. предисловие к переводу Бундārī (издание 'Аззāма), стр. 96—101.

³⁰ Если же принять существующее мнение о том, что сам Фирдоусī окончательной формулировки поэмы не дал и при его жизни уже существовали различные ее варианты, то в этих умолчаниях Бундārī можно видеть отражение особенностей каких-то ранних вариантов поэмы. Разрешить этот вопрос в настоящее время еще не представляется возможным.

ния, совпадающие с чтениями рукописи Л. Текст всей рукописи IV грамотный и вполне удобочитаемый.

4. Рукопись VI не имеет точной даты переписки и датируется по бумаге, почерку и характеру миниатюр серединой XV в. Она содержит «добайсункаровское» предисловие, и потому следует считать, что ее текст старше времени переписки.

Текст ее ближе всего к тексту рукописи Л. Так же как рукописи I и IV дают обычно совпадения, совпадают рукописи Л и VI. Отличие текста рукописи VI от рукописи Л состоит в том, что ее текст разделен на главы и местами носит явные следы редакции. Так, во «Введении» Фирдоуси, в отдельных главах (например, «Восхваление разума») порядок бейтов совершенно изменен и самые бейты даны в редакции, подогнанной к этому новому порядку. Текст рукописи VI изобилует описками, однако ее использование давало хорошие результаты при сопоставлении с текстом Л. Рукопись VI содержит старые чтения, имеющиеся только в ней и в Л; в ней отсутствуют отдельные интерполяции.

5. Арабский перевод Бундари при составлении критического текста *Шах-наме* используется здесь впервые. Перевод Бундари представляет совершенно исключительную ценность, так как это—единственный сохранившийся документ, дающий представление о варианте текста *Шах-наме* Фирдоуси, датированном временем не позднее конца XII в. Возможно, что тот список или те списки, которыми пользовался Бундари при переводе, были даже старше. Вместе с тем при использовании перевода Бундари для составления критического текста возникают значительные трудности. Во-первых, мы не знаем, в каком состоянии находился текст, которым располагал переводчик. Возможно, что в нем уже были лакуны и интерполяции. Во-вторых, мы точно не знаем, насколько и каким образом переводчик произвольно сокращал, дополнял или изменял текст. В-третьих, несмотря на наличие прекрасного критического издания, выполненного Абд ал-Ваххабом Аззамом, мы не можем с полной уверенностью судить о полноте списков самого перевода.

Все эти соображения заставляют с большой осторожностью пользоваться переводом Бундари при составлении критического текста.

Перевод Бундари неровен. По-видимому, рассматривая *Шах-наме* как историю иранских царей, Бундари опускал в переводе многое из того, что, по его мнению, не имело значения для основной темы. Перевод отдельных эпизодов очень близок к тексту поэмы, но Бундари часто от перевода переходит к вольному пересказу, переводя точно только отдельные, по его мнению, особенно важные места. Следует отметить, что местами перевод Бундари производит такое впечатление, как будто он переводил точно, но имел перед собой текст, резко отличавшийся от всех известных нам редакций. Полное отсутствие у Бундари отдельных эпизодов, содержащихся во всех использованных нами рукописях и изданиях, ввиду приведенных выше соображений не может служить

ниц рукописи Л (первые царствования) с переводом Бундārī показало, что эти страницы, хотя и переписаны не раньше XVII в. небрежным и малограмотным переписчиком, списаны с текста, современного самой рукописи. Очевидно, первые и последний листы истрепались от долгого употребления, местами текст на них совсем стерся, но переписчик, восполнивший их, не использовал все же при своей работе никакой другой рукописи. Это предположение подтверждается словами самого переписчика, написавшего в колофоне над датой: *كذا في*
منسوخ عنه.

Однако плохое состояние первых листов рукописи крайне затрудняет ее использование в этой части. Так как, кроме того, и перевод Бундārī не содержал «Введения» Фирдоуси²⁸, то дать вполне удовлетворительный текст этого раздела пока невозможно.

2. Текст рукописи I, переписанной в 1333 г., носит явные следы чьей-то редакции и довольно значительно отличается от текста рукописи Л. Трудно сказать, была ли проделана эта редакция на протяжении 60 лет, которые отделяют время переписки рукописи I от рукописи Л. Скорее всего и редакция рукописи Л и редакция рукописи I относятся к более раннему периоду, чем конец XIII и начало XIV в. Оставляя в стороне пока неразрешимый вопрос о времени редакции, следует отметить, что рукопись I дает значительно более модернизированный текст, чем рукопись Л. Кроме того, рукопись I содержит, несомненно, больше интерполяций, чем рукопись Л.

Разбивка на главы с подзаголовками, мало отличающимися от обычных подзаголовков существующих изданий, впервые встречается в рукописи I. Наличие этого деления на главы с несомненностью указывает на работу какого-то, оставшегося навсегда неизвестным, редактора, быть может, пожелавшего облегчить высокому лицу, которому он этот текст подносил, нелегкий труд чтения *Шāх-нāме*. Как интересную особенность следует также отметить, что текст рукописи I часто стоит довольно близко к тексту издания И. Вуллера.

3. Рукопись IV, датированная 1445 г., содержит «добайсункаровское» предисловие и, следовательно, является списком, скопированным с текста старше XV в. Сличение рукописи IV с рукописью I показало, что ее текст очень близок к тексту рукописи I. Эта близость рукописей I и IV оказала при работе над текстом большую помощь, так как рукопись I во многих местах повреждена, отдельные *мисрā'* и бейты в ней выкрошились и срезаны, местами вклеены целые столбцы, переписанные другой рукой.

В целом текст рукописи IV отличается от текста рукописи I в том отношении, что он более модернизирован и содержит отдельные мелкие интерполяции, отсутствующие в рукописи I. В некоторых случаях рукопись IV дает чте-

²⁸ Перевод «Введения», помещенный в издании 'Аззāма, выполнен самим издателем (см. т. I, стр. 3, прим. 1).

3. Рукопись Института востоковедения АН СССР (С 1654), датированная 849/1445 г.²⁴ (обозначается «IV»).

4. Другая рукопись той же коллекции (С 822), не датированная, но по палеографическим признакам относящаяся к середине XV в.²⁵ (обозначается «VI»).

5. Наконец, в качестве важного пособия был использован арабский перевод *Шāх-нāме*, выполненный ал-Фатҳом ибн 'Али ал-Бундāри ал-Исфāхāни в 1218—1227 гг.²⁶. Как видно из даты окончания этого перевода, он на пятьдесят лет старше самой старой из использованных нами рукописей и, очевидно, выполнен на основании списка (или списков) еще XII в.

Переходим к характеристике основных особенностей использованных материалов, придерживаясь порядка перечисления.

1. Рукопись Л является по времени переписки старейшим из всех известных до сих пор списков *Шāх-нāме*. Она переписана в 1276/77 г.; т. е. примерно через 250 лет после смерти Фирдоуси. Текст рукописи Л, без сомнения, в какой-то степени искажен. Содержит она также некоторое число интерполяций. Вместе с тем, как показала работа над текстом, рукопись Л—лучшая из всех известных рукописей *Шāх-нāме* Фирдоуси²⁷. Язык ее наиболее архаичен. Многочисленные особенности текста, отдельные чтения, дополнительные бейты и т. п. встречаются только в рукописи Л и переводе Бундāри, что указывает если не на подлинность их, то во всяком случае на датировку XIII веком.

К числу особенностей рукописи Л следует отнести то, что текст в ней не разбит на главы. Имеются только отдельные заголовки в начале царствований и *дāстāнов*. В описании текста рукописи I мы еще вернемся к вопросу о делении текста на главы.

Рукопись Л начинается со старейшего варианта «добайсункаровского» предисловия. Как было отмечено еще Ч. Рьё, предисловие, первые и последний листы рукописи переписаны другой рукой в более позднее время. Это может ставить под вопрос датировку рукописи, так как содержащий дату колофон находится на последней странице. Тщательное сличение текста первых стра-

²⁴ Там же, стр. 14—18.

²⁵ Там же, стр. 22—26.

²⁶ Текст издан в Каире (1350/1931-32) д-ром 'Абд ал-Ваххабом 'Аззāмом: *الشاهنامه نظمها بالفارسية أبو القاسم الفردوسی و ترجمها نثرأ الفتاح بن علی البنداری و... صححها... الدكتور عبد الوهاب عزام... القاهرة... 1300*

²⁷ Следует отметить, что данная здесь характеристика рукописей относится только к исследованной нами части текста. Одни и те же рукописи в разных частях неравноценны. Этим можно объяснить противоречие между крайне скептическим замечанием Т. Нёльдеке («*Das ranische Nationalepos*», Ss. 197—198) о выписках из рукописи Л, которыми он располагал, и нашим мнением об этой рукописи.

Таким образом, рукописи, содержащие «добайсункаровское» предисловие в обоих вариантах («старое» и «среднее»), или переписаны до XV в., или скопированы в XV в. и позднее с более ранних списков.

Как известно, мы теперь располагаем списками *Шāх-нāме* 1276/77 и 1333 гг. и списками, содержащими «добайсункаровское» предисловие. Составители публикуемого текста решили, как говорилось выше, не привлекать печатные издания, которые дают смешанный текст XV и последующих веков, положить в основу нового издания именно эти, старейшие рукописи и дать древнейшую из всех существующих редакцию текста.

Если считать «редакцию» Байсунқара вызванной сильными расхождениями в текстах рукописей того времени, то можно было бы заранее предположить, что попытка использовать «добайсункаровские» рукописи будет обречена на неуспех. Однако практика работы над первым томом этого издания косвенно подтвердила скептическое отношение Т. Нёльдеке к «байсункаровской редакции» и показала, что использование старейших рукописей не только возможно, но, за исключением отдельных мест, дает хорошие результаты. Расхождения между использованными рукописями, касающиеся состава бейтов, не настолько сильны, чтобы сделать составление критического текста невозможным. Главная ценность использованных рукописей в том, что они в целом, несомненно, стоят много ближе к оригиналу, чем печатные тексты, основанные на поздних рукописях, и во многих случаях дают возможность архаичными и достоверными чтениями заменить искажения, переходящие из издания в издание.

* *
*

На основании изложенных выше соображений для подготовки предлагаемого текста были выбраны следующие материалы.

1. Рукопись *Шāх-нāме*—старейшая из известных донныне, принадлежащая Британскому музею (Add. 21, 103) и относящаяся к 675/1276-77 г. (в дальнейшем обозначается «Л»—«Лондонская»²⁰).

2. Рукопись Государственной публичной библиотеки в Ленинграде (каталог Дорна, № 316—317²¹), датированная 733/1333 г.²² (обозначается «I»²³).

Из рукописей со «старым» предисловием были привлечены две:

²⁰ См. ее описание: Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*, vol. II, London, 1881, p. 533 ff.

²¹ В. Dorn, *Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Imp. Publique de St.-Petersbourg*, St.-Petersbourg, 1852.

²² Ее описание (более подробное), кроме указанного каталога Дорна, см.: Л. Т. Гюзальян и М. Дьяконов, *Рукописи Шах-намэ в ленинградских собраниях*, Л., 1934, стр. 1—5.

²³ Рукописи I, IV и VI обозначаются римской цифрой, соответствующей порядковому номеру описания в работе Л. Т. Гюзальяна и М. М. Дьяконова.

вестно только то, что многочисленные списки *Шāх-нāме* начиная с XV в. сопровождаются так называемым «байсункаровским» предисловием.

Именно этот, «байсункаровский», текст *Шāх-нāме* Фирдоуси, или, вернее, текст, датированный пятнадцатым и следующими веками, лег в основу всех существующих изданий.

Исследователям давно известно, что, помимо «байсункаровского» предисловия, существует так называемое «добайсункаровское» в двух вариантах. Сравнительно недавно текст этого предисловия исследовал Мирзā Мухаммад-хан Қазвини¹⁸, который пришел к выводу, что все известные рукописи *Шāх-нāме* могут быть разделены на три группы.

1. Рукописи, содержащие краткое прозаическое предисловие с началом . . . سپاس و آفرين خداييرا كه. . . XV в., либо более новые, но списанные с рукописей старше XV в. Это предисловие принято называть теперь «старым» или «добайсункаровским».

2. Рукописи с гораздо более обширным предисловием, обычно начинающимся стихом:

افتتاح سخن آن به كه كند اهل كمال * بئناي ملك العرش خداي متعال¹⁹

Это предисловие составлено в 829/1425-26 г., когда по приказу Тимурида Байсункара было проведено редактирование *Шāх-нāме*. Предисловие это теперь обычно называют «байсункаровским»; совершенно очевидно, что его можно найти только в более новых рукописях (обычно в переписанных уже во второй половине XV в. и позднее). Это предисловие почти полностью приведено в издании Т. Макана.

3. Рукописи с предисловием, более поздним, чем «старое», но более старым, чем «байсункаровское», обычно называемым «средним» предисловием.

гарй . . . пятого [числа месяца] джумāдā первого, года восемьсот тридцать третьего (30 января 1430 г.)».

Как известно, «байсункаровское» предисловие в издании Т. Макана датировано 829/1425-26г. Не имея пока возможности сличить колофон с датами подлинного текста предисловия, мы можем только предположить, что в колофоне указан день окончания переписки всего текста, исправление которого было начато в 829 г. х. При сличении текста первых глав «байсункаровской рукописи» с текстом настоящего издания был обнаружен ряд описок; так, например, в б. 10 вместо слова *سخته* рукопись дает *سختت*, а в б. 12 вместо слова *خستو* дает *خششو*. Результаты более подробного обследования рукописи будут впоследствии опубликованы, и тогда можно будет судить о том, был ли прав Т. Нёльдеке, иронически характеризуя неизвестную ему рукопись как *معتبر و خوشخط و بسيار غلط* («рукопись достоверная, написанная прекрасным почерком, изобилующая ошибками»)].

¹⁸ میرزا محمد خان قزوینی، مقدمه قدیم شاهنامه، — «هزاره فردوسی»، تهران، ۱۹۴۴، ص ۱۲۳—۱۴۹

¹⁹ Интересно отметить, что это — первая строка *Дивāна* Камāла Худжанди (XIV в.) (*Прим. комиссии по изданию Шāх-нāме*).

Деформация текста шла по нескольким направлениям. Переписчики-«редакторы», не понимая иногда текста, стремились к замене лексики *Шāх-нāме* более новой, к передаче архаичных сюжетов речи и грамматических форм более новыми и заменяли непонятные им бейты другими, зачастую не имеющими по смыслу ничего общего с оригиналом, а иногда, не разобравшись в тексте, писали очевидную бессмыслицу. Кроме того, они вводили отдельные бейты или группы бейтов, поясняющие непонятные, по их мнению, места, географические названия, *realia* и т. п. В то же время отдельные бейты и целые отрывки, ставшие в результате искажений бессмысленными или бессвязными, безжалостно выбрасывались переписчиками, чтобы сделать рукопись «удобочитаемой» для заказчика. Встречая у Фирдоуси изложение популярных сюжетов, отличающееся от версий, известных по другим источникам, «редакторы», считая версию Фирдоуси неправильной или почему-либо неуместной, изменяли ход рассказа, вводили в него новые главы и эпизоды¹⁴. Таким образом, как указывалось исследователями¹⁵, в текст некоторых рукописей *Шāх-нāме* Фирдоуси попали даже целые стихотворные произведения других авторов.

Можно предположить, что текст *Шāх-нāме* на протяжении первых четырех столетий после смерти автора деформировался сильнее всего. Как полагают именно ввиду этого в 1425 г. при дворе Тимурида Байсунжара было предпринято составление «критического» текста *Шāх-нāме*. Т. Нёльдеке крайне скептически относится к работе придворных «текстологов» Байсунжара¹⁶. Он считает, что их деятельность ограничилась главным образом изготовлением роскошного списка, украшенного миниатюрами, и написанием предисловия к нему. О том, чем была в действительности «байсунжаровская редакция», мы судить не в состоянии, так как не располагаем списком, поднесенным Байсунжару¹⁷. Достоверно из-

¹⁴ В этом отношении характер работы переписчика напоминал деятельность сказителей, которые, передавая эпическое предание, в точности сохраняют лишь основной стержень, а различные эпизоды трактуют по своему усмотрению, обычно учитывая вкусы слушателей.

¹⁵ T. Nöldeke, *Das iranische Nationalepos*,—«Grundriss der Iranischen Philologie...», hrsg. von W. Geiger und E. Kuhn, Bd II, Strassburg, 1904, S. 196.

¹⁶ T. Nöldeke, *Das iranische Nationalepos*, S. 205.

¹⁷ С. Нафйси в статье «Несколько слов о Фирдоуси» (سعید نفیسی، چند سخن در بارهٔ) сообщает, что в библиотеке Гулистанского дворца хранится список, поднесенный Байсунжару. К сожалению, этот список был нам недоступен. [От комиссии по изданию *Шāх-нāме*.—В настоящее время комиссия получила микрофильм этой рукописи. К сожалению, в микрофильме не воспроизведено «байсунжаровское» предисловие. Колофон рукописи гласит (опускаем титулатуру и молитвы): *قد وقع الفراغ من تحرير هذا الكتاب الشريف... باشارة الخان... غياث السلطنة و الدنيا و الدين بايسنغر بهادر سلطان... على يد... جعفر البایسنغری... فی الخامس من جمادى الاولى سنة ثلاث* «Закончена переписка этой благородной книги... по велению хана... Гийас ас-салтанат ва-д-дунийа ва-д-дин Байсунжар-Бахадур-султана... рукой... Джа'фара ая-Байсун-

Основным недостатком всех существующих изданий *Шāх-нāме* является то, что ни один исследователь не использовал старейших и лучших списков, часть которых была обнаружена после выхода работы И. Вуллерса. Насколько известно, старейшие из использованных издателями списков относились к XV в. Лишь в трех выпусках отрывков *Шāх-нāме*, опубликованных в Сталинабаде в 1938—1940 гг., впервые была использована одна из старейших рукописей мира — рукопись Государственной публичной библиотеки в Ленинграде, датированная 1333 г.¹²

Таким образом, при всем интересе мировой науки к этому замечательному произведению публикации строго научного критического текста *Шāх-нāме* до сих пор не было, что и побудило Институт востоковедения Академии наук СССР взяться за такую работу.

При подготовке текста мы подошли к своей задаче иначе, чем наши предшественники. Использовать существующие печатные издания нам не представлялось целесообразным. Точная датировка и строгая фиксация рукописного материала — одно из первых условий текстологической работы, а эти издания покоятся на материале неизвестном, смешанном и не фиксированном хронологически. Привлекать несметное число поздних рукописей, хранящихся в различных библиотеках мира, тоже не имело смысла, так как это дало бы только большее число поздних интерполяций и искажений и не помогло бы пробиться к оригинальному тексту. Поэтому в основу нашего издания положены лишь те рукописи, которые дают наиболее древнюю из известных редакций текста.

* *
*

Вероятно, уже в то время, когда Фирдоуси создавал *Шāх-нāме*, оно отличалось от произведений других авторов своеобразием стиля и архаичностью поэтического языка. С течением времени часть лексики Фирдоуси еще больше устарела. На это указывает, например, наличие словарика непонятных слов, добавленного переписчиком к списку *Шāх-нāме* 1438 г.¹³ Сюжеты большинства рассказов *Шāх-нāме* пользовались широчайшей известностью задолго до Фирдоуси. Его произведение было крайне популярно и переписывалось бесконечное число раз. В силу этих причин текст *Шāх-нāме* подвергался значительным изменениям и искажениям уже в первые столетия после смерти автора.

¹² Abulqosim Firdavsi, *Şohnoma. Dostonhoji muntaxab*, Stalinobod—Leningrad, 1938; idem, *Şohnoma. Dostoni Rustam va Sūhrob*, Stalinobod—Leningrad, 1940; idem, *Şohnoma. Dostoni Bahromi Cubina*, Stalinobod—Leningrad, 1940.

¹³ Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum...*, vol. II, London, 1881, p. 534 ff.

из крупнейших знатоков *Шāх-нāме*—русским востоковедом Ф. А. Розенбергом (ок. 1930). К моменту завершения этой работы издание Вуллерса уже успело стать библиографической редкостью, и работа Ф. А. Розенберга света не увидела.

Мысль Вуллерса—создать критический текст, исходя из двух некритических изданий,—едва ли может быть признана удачной. Кое-что ему удалось подправить, но в общем он больше полагался на Моля и очень часто безуслвно верное чтение давал под строкой, сохраняя в тексте поздние искажения.

Это издание многие годы служило основным пособием при изучении поэмы, им пользовались на восточных факультетах, на его базе построен первый словарь языка *Шāх-нāме*.

Во время празднования тысячелетия Фирдоуси в Иране (1934) вышли два издания *Шāх-нāме*. Одно—предпринятое издательством «Хавар»—представляет собой чуть подправленный текст калькутского издания; другое—десятитомник издательства «Барӯҳим»¹⁰—в первых шести томах воспроизводит три тома Вуллерса—Ландауэра, а в последующих трех содержит текст, составленный проф. С. Нафйси.

Как явствует из предисловия к первому тому издания «Барӯҳим», подготовившие текст первых шести томов М. Минуви и 'А. Иқбал ограничились исправлением опечаток и наиболее очевидных ошибок, не замеченных Вуллерсом и Ландауэром. В предисловии к седьмому тому С. Нафйси сообщает, что ему было поручено составить текст последующих томов, что он и сделал всего за шесть месяцев, точно следуя методам И. Вуллерса. Сопоставляя издания Т. Макана и Ж. Моля, С. Нафйси отдавал предпочтение тексту последнего. Таким образом, С. Нафйси независимо от Ф. А. Розенберга и, очевидно, ничего не зная о его работе, вторично довел до конца дело, начатое И. Вуллерсом¹¹.

¹⁰ شاهنامه فردوسی، از روی چاپ وولرس پس از مقابله با نسخ خطی دیگر و ترجمه حواشی لاتینی آن بفارسی... جلد اول... کتابخانه و مطبعه بروخیم، طهران، ۱۳۱۳

¹¹ Уже после смерти главного редактора данного издания Е. Э. Бертельса библиотеки Москвы получили первый том самого последнего издания текста *Шāх-нāме*, выпущенного в Иране شاهنامه حکیم ابو القاسم فردوسی، جلد نخست، از آغاز تا داستان سیاوش، بکوشش محمد خورشیدی (دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۵). В предисловии к этому тому подготовивший его известный иранский текстолог Дабйр Сийақи сообщает, что он в основном следовал изданию Т. Макана, которое он считает лучшим, внося в него отдельные исправления по другим изданиям и рукописям. Разночтения Дабйр Сийақи дать не смог, так как весь * текст *Шāх-нāме* должен был уместиться в пяти томах. Издание Дабйра Сийақи, выполненное весьма квалифицированно, задумано, очевидно, как популярное, рассчитанное на широкие читательские круги. В конце предисловия Дабйр Сийақи высказывает надежду увидеть со временем научное издание критического текста *Шāх-нāме*, основанное на старейших рукописях. (Прим. комиссии по изданию *Шāх-нāме*.)

рукописей, дающих невероятное число разночтений,—задача чудовищной трудности, и не удивительно, что на это ушла вся жизнь ученого. Молю умер в 1876 г., успев выпустить шесть томов своего огромного труда; последний, седьмой, том был выпущен уже его учеником Барбье де Мейнаром (1878)⁵.

Несмотря на столь долгую и кропотливую работу, Молю не удалось установить взаимоотношение рукописей, которые он использовал, иными словами, добиться главного условия, обеспечивающего обычно удовлетворительную критику текста. Даже приблизительную группировку своего материала Молю не смог произвести, что при огромных расхождениях в рукописях и не удивительно. Поэтому выбрать какой-то более надежный текст ему не удалось, а следовательно отпала и возможность найти критерий при отборе тех или иных чтений.

Подготавливая текст, Молю руководствовался, как он говорит в предисловии, в зависимости от обстоятельств, стилем, смыслом, количеством согласных между собой в том или ином случае рукописей и их древностью. Ему казалась особенно надежной одна индийская рукопись XVI в., необычайно роскошная и отличающаяся поразительной красотой почерка. Но, как это часто бывает, наиболее каллиграфические рукописи нередко дают весьма испорченный и искаженный текст. Поэтому, несмотря на затраченный нечеловеческий труд, издание Моля, исправившее различные упущения Макана, во многих случаях дало значительно менее удовлетворительный текст. Молю сохранил многие поздние интерполяции, но не заметил, что в его тексте кое-где есть лакуны, разрушающие связность изложения. При окончательной редакции стиха он зачастую не придавал значения метру и рифме, вводил в текст бейты, жестоко искаженные переписчиками, и в переводе пытался остроумными домыслами придать смысл подчас нелепому набору слов.

Недостатки издания Моля вызвали третью серьезную попытку издать критический текст *Шāх-нāме*, а именно работу И. Вуллерса⁶. Его мысль была: не привлекать новых материалов, а пользуясь изданиями Макана и Моля, на их основе дать критический текст; Вуллерс учитывал и появившиеся после выхода в свет работы Моля критические замечания Ф. Рюккерта⁷, а также персидского поэта Махрама⁸. Вуллерс успел выпустить лишь два тома (1877—1879), третий был завершен Ландауэром (1884)⁹, а последний, четвертый, подготовлен одним

⁵ «*Le Livre des Rois par Abou'l-Kasim Firdousi*», publié, traduit et commenté par Jules Mohl, Paris, t. I, 1838; II, 1842; III, 1846; IV, 1855; V, 1866; VI, 1868; VII, 1878.

⁶ «*Firdusii Liber Regum qui inscribitur Shahname...*», Lugduni Batavorum, t. I, 1877; t. II, 1879.

⁷ Fr. Rückert, *Bemerkungen zu Mohl's Ausgabe der Firdusi*,—ZDMG, Bd VIII, Heft II, Leipzig, 1854, Ss. 239—329; Bd X (1856), Ss. 127—282.

⁸ При тегеранском литографированном издании 1267 г. х. (1850 г. н. э.). Замечания Ф. Рюккерта и Махрама даны в приложении к первому тому издания И. Вуллерса, стр. IX—XXVII.

⁹ «*Firdusii Liber Regum qui inscribitur Shahname*», opus morte editoris interruptum ad finem perduxit S. Landauer, t. III, 1884.

даватель этого колледжа М. Ламсден в 1808 г. задумал создать критический текст поэмы по двадцати семи рукописям. Ламсден понимал, что его собственных знаний для такой работы не хватит, и потому привлек к ней знатоков из местных ученых. Но объяснить им, что такое критика текста, Ламсдену не удалось, и они занялись просто-напросто перепиской одной, притом, по-видимому, не очень ценной, рукописи.

Подготовленный трудами этой группы первый том *Шāх-нāме* был напечатан в 1811 г. в Калькутте². Сопряженные с изданием большие расходы смутили финансировавшую это дело Ост-Индскую компанию, и работа на том закончилась.

Все же интерес к *Шāх-нāме* не падал. Уже в 1814 г. Дж. Эткинсон издал текст эпизода «Рустам и Сухрāб» вместе с метрическим переводом, до сих пор считающимся образцом прекрасного стихотворного перевода³. Следом за ним появились отрывки из поэмы в разных странах Европы. Но все эти попытки ознакомить европейского читателя с *Шāх-нāме* наталкивались на одно и то же препятствие — отсутствие надежного текста.

Подготовка такого текста требовала не только знаний, но и весьма значительных затрат, на которые востоковедные учреждения идти не хотели или не могли. Первое полное издание *Шāх-нāме* было, наконец, осуществлено знатоком персидской литературы и языка Т. Маканом при финансовой поддержке раджи Ауда и увидело свет в Калькутте в 1829 г.⁴ В основу издания были положены семнадцать рукописей — число весьма значительное. Однако ни одна из них не была старше XVI в., и потому все они давали позднюю редакцию текста, переполненную искажениями и интерполяциями.

Все же прекрасное знание языка и чувство стиля позволили Макану отобрать из имевшихся в его распоряжении рукописей действительно лучшие и даже выделить три большие интерполяции, с тех пор уже в текст *Шāх-нāме* не включаемые. Описаний отдельных рукописей, имевшихся у Макана, у нас нет, о способе их использования издатель ничего не сообщил, но из ведущейся теперь над текстом *Шāх-нāме* работы ясно, что у Макана была по крайней мере одна рукопись, восходящая к хорошему старому тексту. Текст Макана получил особенно широкое распространение на Востоке; его много раз литографировали в Индии и Иране.

В 20-х годах XIX в., когда Франция пыталась укрепить свои позиции в Персии, в качестве внешнего проявления «франко-персидской дружбы» было решено выпустить роскошное издание *Шāх-нāме*—образцовый текст и французский перевод. Работа эта была возложена на молодого ираниста Ж. Моля и начата в 1826 г. Моль использовал исключительно рукописи, находившиеся в Европе, причем привлек их более тридцати. Вести работу над такой массой

² «*The Shah Namu... by... Abool Kasim i Firdousee of Toos...*», vol. first, Calcutta, 1811.

³ «*Soohrab, a poem freely translated from the original Persian of Firdousee...*», Calcutta, 1814.

⁴ «*The Shah Nameh: An Heroic Poem...*», by Abool Kasim Firdousee. Carefully collated... by Turner Macan..., vol. I—IV, Calcutta, 1829.

ПРЕДИСЛОВИЕ

Поэма Фирдоуси *Шāх-нāме*—один из замечательнейших памятников мировой литературы. Его значение было понято на Востоке уже давно. Свидетельство этого — бесчисленное множество рукописей, разбросанных по всем странам мира. Характерно, что наряду с рукописями роскошными (*manuscrits de luxe*), украшенными замечательными миниатюрами и заключенными в драгоценные переплеты, встречаются и рукописи, так сказать, рыночные, написанные неважным почерком, на плохой бумаге и снабженные дешевеньким переплетом.

Это доказывает, что *Шāх-нāме*, хотя и привлекало внимание привилегированного читателя-феодала, но интересовало и самые широкие круги читателей.

Громадная популярность *Шāх-нāме* (или, может быть, лежащих в его основе эпических сказаний) привела к тому, что многие его элементы распространились далеко за пределы Хорасана, где была создана поэма. Уже в средневековых европейских романах мы встречаем имя великана *Rustemans*; едва ли можно сомневаться в том, что в русской сказке о Еруслане Залазаревиче мы также встречаем отголосок сказаний о Рустаме. Сочетание имени Рустама (хотя, очевидно, и слившегося с тюркским Арслāн) с именем отца Рустама Зāl-и Зар и даже враждебного Рустаму царя Кай-Каўса (Киркаўс русской сказки) едва ли можно объяснить случайным совпадением. Конечно, нельзя рассматривать всю русскую сказку как повторение сказания о Рустаме на русской почве. Как она сложилась — вопрос, о котором говорить здесь не место; я упоминаю здесь о ней лишь потому, что она — блестящее доказательство широчайшего распространения элементов сакских преданий, вошедших в *Шāх-нāме*.

Первые попытки ознакомить ученый мир Европы с *Шāх-нāме* начались в конце XVIII в.¹ Сначала ограничивались публикацией отрывков текста и переводом их, причем подходили к этой задаче несколько наивно, веря в правильность текста любой рукописи и не владея достаточно языком, но пытаясь в переводе осмыслить искаженные и потому совершенно непонятные строки.

Необходимость критического отношения к тексту *Шāх-нāме* впервые была понята преподавателями известного Форт-Уилльям-колледжа в Индии. Препо-

¹ Более подробно историю критики текста и издания *Шāх-нāме* см. в работе А. А. Ромаскевича «*Очерк истории изучения Шах-намэ*», — сб. «Фердовси», Л., 1934, стр. 13—50.

СОДЕРЖАНИЕ

Предисловие	5
От комиссии по изданию критического текста <i>Шāх-нāме</i> Фирдоуси	22
Указатель	23
Текст	1—272

Ф И Р Д О У С Ъ Ш Ā Х - Н Ā М Е

*Утверждено к печати Институтом востоковедения
Академии наук СССР*

Редактор издательства *Ю. Э. Брегель* Корректоры *Э. Н. Раковская* и
М. М. Хасман

Художник *А. М. Олевский*

Технический редактор *С. В. Цветкова* Персидский текст набирала *А. Х. Халимова*

Сдано в набор 20/IX 1957 г. Подписано к печати 22/III 1960 г. Т-03040. Формат 84x108¹/₁₆.
Печ. л. 19,0. Усл. п. л. 31,16. Уч.-изд. л. 24,18. Тираж 1500 экз. Зак. 1578. Цена 16 р. 50 к

Издательство восточной литературы. Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московская типография № 3 «Искра революции» Мосгорсовнархоза,
Москва, Г-19, пер. Аксакова, 13

ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

ФИРДОУСИ
ШАХ-НАМЕ

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ

Т о м I

ПОД РЕДАКЦИЕЙ

Е.Э.БЕРТЕЛЬСА

МОСКВА · 1960

АКАДЕМИЯ НАУК СССР

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ
НАРОДОВ ВОСТОКА

ТЕКСТЫ

Большая серия

II

ИЗДАТЕЛЬСТВО ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

ФИРДОУСІ - ШАХ-НАМЕ

ФИРДОУСІ
ШАХ-НАМЕ

I

